

تاریخ ادیان و مذاهب جهان

جلد سوم

نویسنده: عبدالله مبلغی آبادانی

این کتاب توسط مؤسسه فرهنگی - اسلامی شبکه الامامین الحسنین علیهم السلام بصورت الکترونیکی برای مخاطبین گرامی منتشر شده است.

لازم به ذکر است تصحیح اشتباهات تاییبی احتمالی، روی این کتاب انجام نگردیده است.

طلوع اسلام

مکه در آستانه ولادت پیامبر اسلام ﷺ

نوری در تاریکی

سابقه تاریخی مکه را دانستیم، اینک مکه را در آستانه ولادت پیامبر اسلام می نگریم:

قریش بر مکه مسلط است، سیادت دارد و متولی کعبه است. این ریاست بر عهده «قصی بن کلاب» جد پنجم «محمد ﷺ» است. «قصی» در لغت به معنای «دور افتاده» است و لقب وی می باشد؛ اسم او «زید» بود. وجه تسمیه قصی آن است که پس از مرگ پدر، با شوهر مادرش «ربیع بن حزام» از قبیله قضاعه، به شام رفت.

قصی نزد مادرش بزرگ شد و به مکه بازگشت و با دختر حاکم وقت مکه از قبیله خزاعه (جلیل بن حبشه) ازدواج نمود. پس از مرگ حاکم مکه، امیر و متولی کعبه شد. نخستین اقدام او تاسیس دارالندوه بود و برای اداره شهر پر اهمیت زیارتی - تجاری مکه و امور زائران کعبه قوانینی وضع کرد که تا ظهور اسلام محترم بود... او نخستین کسی بود که شهر سازی را در مکه رایج کرد و کوخها و آلونک های قبایلی را ویران ساخت: قصی بن کلاب مردم مکه را به شهر سازی تشویق کرد.

پس از قصی، پسرش «عبدالدار» وارث مناصب او شد. قصی پسرانی داشت که با یکدیگر ناسازگار بودند. در مصالحه ای صورت گرفت، کلید داری کعبه و ریاست «دارالندوه» به فرزندان عبدالدار رسید و سقایت و رفادت حاجیان به فرزندان «عبد مناف» داده شد.

آنان با یکدیگر در کنار کعبه پیمان اتحاد بستند و هرگز به جنگ و اختلاف روی نیاوردند.

پس از آن، سقایت و رفادت در دست فرزندان هاشم بود. زیرا عبدالشمس غالباً در سفر بود و توان اقتصادی اندکی داشت و خانواده ای سنگین و پر خرج. هاشم مردی توانگر و ثروتمند بود.

هاشم بنیان گذار تجارت و روابط تجاری - بازرگانی در مکه بود.

هاشم بن عبد مناف که جد خاندان بنی هاشم است، نام اصلی او عمرو و لقبش هاشم بود. مسافرتهاى تجاری - فصلی مکه به شام، حبشه یمن و... از ابتکارات هاشم است.

هاشم با دولت روم و امرا غسانی قرار داد امنیت کاروانهای تجاری به مکه و بالعکس را منعقد نمود.

عبدالشمس برادر هاشم چنین پیمانی را با پادشاه حبشه بر قرار کرد. و این آغاز روابط منظم تجاری و بازرگانی مکه بشمار می رود.

بین برادران هاشم اختلاف و رقابت بسیار بود. آنان نفوذ و شخصیت هاشم را نمی دانستند تحمل کنند و برخی اوقات کار به مشاجره های لفظی می کشید. اما با حکمیت افراد محل مسئله خاتمه می یافت.

هاشم در سفری به «یثرب» با زنی از طایفه «بنی نجار» ازدواج کرد و فرزندی یافت که او را «شبیبه» نام نهاد. پس از مرگ هاشم در فلسطین، برادرش «مطلب» وارث او شد و ریاست مکه را بر عهده گرفت.

مطلب به یثرب رفت و برادر زاده اش شبیه را به مکه آورد. در مکه او را بنده و برده خود معرفی نمود و لذا در میان مردم مکه، «شبیبه» به عبدالمطلب شهرت یافت. عبدالمطلب سر فصل جدیدی در قبیله قریش و خاندان هاشم

است. او پس از عموی خود «مطلب» مناصب موروثی خاندان هاشم را بدست گرفت. درگیری اقتصادی عبدالمطلب با عمویش نوفل بر سر اراضی اطراف مکه، به نفع او تمام شد.

نوفل با عبدالشمس ائتلاف کرد و علیه عبدالمطلب متحد شدند. عبدالمطلب نیز با قبیله خزاعه علیه آنان متحد شد.

و این نخستین رویارویی آشکار و مشخص تاریخ این خاندان است که نیای امویان یعنی عبدالشمس با نیای هاشمیان بنی عبدالمطلب روبروی هم قرار می گیرند. عبدالمطلب به مکه سر و سامان داد و چاه زمزم را لای روبی و تعمیر نمود. این چاه در زمانهای بسیار دور توسط قبیله جرحم مسدود و خراب شده بود. عبدالمطلب با دقت زیاد این چاه را شناسایی و راه اندازی کرد. گویند به هنگام حفر چاه زمزم دو آهوی زرین و چند قبضه شمشیر که دفینه قبیله جرحم بود، بیافت. دو آهو را در کعبه نهاد و شمشیرها را وقف کعبه نمود. گویند او با آن دو آهوی زرین برای کعبه دری ساخت. و این نخستین دری بود که برای کعبه ساخته می شد.

این گنج باعث اختلاف میان قریش شد و عبدالمطلب که ده پسر داشت، نذر کرد تا در صورت پیروزی بر قریش، یکی از فرزندان را قربانی کند. و چنین شد. او پسرانش را در کعبه جمع کرد و قرعه به نام آنان زد؛ اتفاقاً قرعه به نام «عبدالله» افتاد و او تصمیم گرفت عبدالله را قربانی کند. قریش از او خواستند تا عبدالله فرزند رشید عبدالمطلب با آمنه بنت وهب رئیس طایفه بنی زهره یکی از شاخه های قریش، ازدواج کرد. چند ماه بعد پس از بازگشت از سفری به شام در یثرب در گذشت. آمنه بنت وهب «محمد ﷺ» را حامله بود.

حادثه مهم «اصحاب الفیل»

در دوران حیات و ریاست عبدالمطلب بر مکه و کعبه، حوادثی مهم اتفاق افتاد؛ از جمله ماجرای «اصحاب الفیل» است که در قرآن یک سوره را به خود اختصاص داده است.

آخرین پادشاه سلسله حمیری ها «ذونواس» بود این پادشاه پیرو «دین یهود» بود و چون به سلطنت رسید، با مسیحیان یمن که هوادار حکومت حبشه بودند سختگیری بسیار کرد و تعداد بسیاری را بکشت. دولت حبشه به تحریک دولت روم در سال 526 میلادی سپاهی گران به سوی یمن فرستاد تا ذونواس را مغلوب سازند. فرمانده سپاه روم «ابرهه» نام داشت که پس از شکست ذونواس، چند صباحی بر یمن حکومت داشت.

پس از «ابرهه» فرزندان او با همین عنوان بر آن سرزمین حکم راندند. مورخان در مورد «ابرهه» آرا مختلفی دارند. گویند: ابرهه غلامی رومی بوده که در حبشه می زیسته است و در طی کودتائی پادشاه حبشه را برکنار می کند. ابرهه رئیس شورشیان بوده است. پادشاه بعدی حبشه او را به یمن فرستاد و او حاکم یمن شد.

گویند: سلسله ابرهه 74 سال سلطنت کرده است: «اریاط» 20 سال، «ابرهه» 23 سال، «یکرم بن ابرهه» 19 سال و «مهروق بن ابرهه» 12 سال.

بهر حال «ابرهه» برای انصراف اعراب از کعبه، بیت القلیس را ساخت که ذکرش رفت. و چون نتیجه ای نگرفت، در پی اهانتی که فردی عرب به «بیت القلیس» او روا داشت، تصمیم گرفت کعبه را ویران کند.

ابرهه با سپاهی بزرگی به طرف مکه رهسپار شد. در سر راه اهالی طائف را با خود همراه ساخت.

در حومه مکه سربازان ابرهه دویست شتر از شتران عبدالمطلب را به غنیمت گرفتند. این خبر به عبدالمطلب رسید. او نزد ابرهه رفت و شترانش را خواست. ابرهه در شگفت شد و گفت: انتظار داشتم تو برای میانجی گری و انصراف من از تخریب کعبه به اینجا آمده باشی.

عبدالمطلب گفت: «انا رب الابل و للبيت رب»: من پروردگار شترم و خانه را پروردگاری است. عبدالمطلب به مکه بازگشت و به مردم دستور داد که شهر را خالی کنند و به کوههای اطراف بروند.

عبدالمطلب با چند نفر دیگر در مکه ماند تا از کعبه نگهداری کند. چون سپاه ابرهه به مکه در آمد، پیل سواران سپاه اراده کعبه کردند. ناگهان آسمان سیاه شد و چتری از پرندگان (: ابابیل) آسمان مکه را پوشاند و رگبار سنگ ریزه آغاز شد. پیل سواران از پای در آمدند و سپاه ابرهه هلاک شدند.

این حادثه شگفت در قرآن آمده و خداوند متعال آن را عبرتی تاریخی دانسته که همه جباران و دیکتاتوران تاریخ را هشدار می دهد.

با ابرهه گو خیره تعجیل نیاید	کاری که تو می خواهی از فیل نیاید
رو تا بسرت جیش ابابیل نیاید	بر فرق تو و قوم تو سجیل نیاید
تا دشمنی تو مهبط جبریل بیاید	تاکید تو در مورد تضلیل نیاید
تا صاحب خانه نرساند به تو آزار	زنهار بترس از غضب صاحب خانه
بسپار بزودی شتر سبط کنانه	برگرد از این راه و مجو عذر و بهانه
بنویس به نجاشی اوضاع شبانه	آگاه کنش از بداطوار زمانه
وز طیر ابابیل یکی بر بنشانه	کانجا شودش صدق کلام تو پدیدار

ابرهه از این حادثه، جان بدر برد و به حبشه گریخت. سیف بن ذی یزن از پادشاهان حمیری او را بر انداخت.

ماجرای ابرهه سر فصل تاریخ عرب جاهلی گردید و آن سال را عام الفیل گویند. گویا این واقعه در سال 570 میلادی اتفاق افتاده است.

ولادت و کودکی پیامبر اسلام ﷺ

محمد ﷺ در هفده ربیع الاول عام الفیل متولد شد.

مورخان اسلامی نوشته اند که پیامبر اسلام ﷺ روز دوشنبه 17 ربیع الاول سال فیل دنیا آمد. مادرش کودک را محمد نامید. عبدالمطلب نوزاد را بغل گرفته، داخل کعبه برد. خویشاوندان با نام گذاری کودک مخالفت کردند. عبدالمطلب آنان را قانع ساخت که هاتف آسمانی به مادرش چنین توصیه کرده است. مورخان می گویند این نام را خود عبدالمطلب بر پیامبر گذارد و در پاسخ به اعتراض اقوام، گفت: خواسته ام تا در آسمانها و زمین «ستوده» باشد. نوزاد سه روز شیر مادرش را خورد. پس از آن کنیزی به نام ثویبه چهار ماه کودک را شیر داد. آنگاه «حلیمه» از «بادیه» آمد و چون کودکی برای شیر دادن نیافت، «محمد ﷺ» را قبول کرد. دایگان شیرده دیگر، چون محمد یتیم بود، او را قبول نمی کردند. حلیمه کودک را با خود به صحرا برد. پس از دو سال او را نزد مادرش آورد. از آنجا که وجود کودک مایه خیر و برکت برای حلیمه بود، دوست نداشت کودک را از خود دور کند، لذا به آمنه گفت: من از بلای وبا در مکه بر جان کودک نگرانم. آمنه راضی شد که کودک دوباره به صحرا برود. تا که آن حادثه شگفت و مرموز حلیمه را ترسان و نگران کرد و به ناچار محمد را نزد مادرش آورد. آن روز، محمد با یکی از فرزندان حلیمه در دل صحرا به دنبال گوسفندان بود. محمد در متن صحرا با فاصله ای نه چندان دور از فرزند حلیمه، رملستان بی کران را نظاره می کرد که ناگهان دو سپید پوش ظاهر شدند و انشراح صدر صورت گرفت. فرزند حلیمه چنین دید که آن دو سپید پوش

محمد را گرفتند و به آسانی گوئی سینه اش را شکافتند. او دوان دوان نزد مادر برگشت و جریان را گزارش داد. حلیمه خود را به محمد رساند، اما همه چیز عادی بود. از آن پس محمد به حضور مادر آمد. در شش سالگی با مادرش آمنه راهی یثرب شد تا از خویشاوندان مادرش دیدن کند.

در بازگشت از یثرب، آمنه در «ابوا» در گذشت و همان جا به خاک سپرده شد. محمد به همراه ام ایمن به مکه بازگشت و از آن پس نگهداری محمد بر عهده جدش عبدالمطلب بود. پس از دو سال، عبدالمطلب نیز در گذشت. محمد هشت سال داشت که «ابوطالب» سرپرستی او را عهده دار شد. ابوطالب هر چند تنگدست و پر عائله بود، ولی در عین حال مردی نیک نفس و بزرگواری بود. او از محمد با مهربانی پذیرائی می کرد. در 12 سالگی محمد با ابوطالب به شام رفت. در این سفر، ابوطالب از سرنوشت «تاریخ» که در دست محمد بود، با پیشگوئی راهبی مطلع شد. گویند قبل از سفر به شام، محمد در کوههای مکه به شبانی مشغول بود. برخی این کار را در سن 20 سالگی دانسته اند.

محمد ﷺ مظهر جوانمردی

محمد در نبرد «فجار» شرکت داشت. این جنگ، توطئه ای علیه مظلومان و محرومان بود که شرکت در آن و دفاع از بیچارگان، جوانمردی می طلبد. محمد مظهر جوانمردی بود. او که 20 یا 24 سال داشت، به نفع مردم محروم وارد جنگ شد. این جنگ میان طایفه قریش با هوازن صورت گرفت. مورخان معتقدند که جنگ فجار در چهار مرحله صورت گرفت و محمد در مرحله چهارم آن شرکت داشته است. علت آغاز این جنگ، شکستن حرمت ماههای حرام بود چرا که در ماههای حرام حتی حیوانات مودی از آزار مصون بودند. این جنگ چهار سال طول کشید. مورخان در علت آغاز مرحله چهارم و چهار

ساله جنگ فجار نوشته اند که: نعمان بن منذر از چهره های سرشناس جاهلی دست نشاندۀ و مزدور امپراطوری ساسانی بود. وی استیلای اقتصادی بسیاری بر بازار مکه داشت. عوامل منذر یکی از افراد قبیله هوازن را کشتند. این حادثه در ماههای حرام اتفاق افتاد و لذا جنگ بین قبائل قریش، کنانه و هوازن و عوامل نعمان بن منذر در گرفت. پیامبر اسلام در همین مرحله از جنگ فجار شرکت داشته است. محمد ﷺ در حلف الفضول یا اتحادیه جوانمردان مکه نیز عضو بود. ریاست این اتحادیه با محمد ﷺ بود. فلسفه این اتحادیه و علت تشکیل آن از این قرار بود که مسافران و بیگانگانی که به مکه می آمدند، مورد اذیت و آزار قرار می گرفتند. یا افراد ضعیف و ناتوان مکه در معرض ستم و غارت واقع می شدند و این امر بر جوانمردان مکه گران آمد. اساس این اتحادیه بر دفاع از حق مظلومان و محرومان بود. وجه تسمیه این اتحادیه بر این مبنی بود که بنیانگذاران این انجمن افرادی بودند که نامشان فضل بود: فضل بن فضاله، فضل بن حارث، فضل بن وداعه و... این اتحادیه قبلاً در میان جوانمردان قریش سابقه داشته و بسیاری از اعضای آن در اتحادیه جدید داخل بودند.

ازدواج با حضرت خدیجه

محمد ﷺ وقتی 25 ساله بود، با خدیجه آشنا شد. گویند اشتهار اخلاقی - انسانی محمد ﷺ باعث شد تا توجه خدیجه را بخود جلب کند. خدیجه از محمد ﷺ خواست تا برای او به تجارت پردازد. محمد با سرمایه خدیجه سفرهای تجاری از حجاز به فلسطین و شام می کرد. اما هرگز از سرنوشت جامعه خویش غافل نبود. صداقت، امانت و اخلاق حسنه محمد باعث شد تا سرانجام خدیجه زن ثروتمند عرب به وی پیشنهاد ازدواج دهد. محمد این

پیشنهاد را با عموی خود ابوطالب یا «حمزه» در میان گذاشت. و سپس هر دو نزد «خویند» به خواستگاری رفتند.

مورخان نوشته اند که خدیجه بیوه ای بود که قبلاً دو بار ازدواج کرده بود و فرزندی داشته که در گذشته بودند. محمد به هنگام ازدواج با خدیجه چهل ساله، 25 سال داشت. مورخان نوشته اند که ابوطالب پیشنهاد ازدواج محمد با خدیجه را مطرح کرد و همو بود که با گروهی از بنی هاشم به خواستگاری نزد خدیجه رفت. نتیجه اولیه این ازدواج دو پسر بود به نامهای قاسم و عبدالله که باقی نماندند و قبل از بعثت در گذشتند. و اما دختران محمد از خدیجه به ترتیب: رقیه، زینب ام کلثوم و فاطمه اند که سرنوشت هر کدام از این دختران در تاریخ روشن است. از میان «فاطمه» کوثر توحید و خاستگاه شجره طیبه امامت و هدایت گردید. حادثه مهم دیگر زندگی محمد قبل از بعثت، تجدید بنای کعبه است و اختلاف قریش و قبائل مکه بر سر نصب حجرالاسود. محمد در این هنگام 35 سال داشت با درایت محمد حجرالاسود در گلیمی نهاده شد و سران قبائل هر کدام گوشه ای را گرفته، سنگ سیاه را به جایگاه مخصوص رساندند و سپس محمد که مورد احترام کلیه قبائل بود، سنگ را نصب کرد. و بدین سان از خون ریزی حتمی جلوگیری کرد. و حادثه مهم دیگر در زندگی محمد، حضور علی بن ابیطالب در خانه محمد است: قحط سالی بر مکه و اطراف آن چنان مستولی شد که یاران را نماند تاب و تحمل. ابوطالب مرد شریف و بزرگواری که خود زمانی سرپرستی محمد را بر عهده داشت و همچنان به حمایت از او پایدار بود، شرایط سختی داشت. فرزندان بسیار و فقر اقتصادی زندگی ابوطالب را دشوار نموده بود. و محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اینک صاحب زن و زندگی و امکانات اقتصادی. پس وقت آن رسیده است تا به یاری ابوطالب بشتابد. او و عباس راهی خانه

ابوطالب شدند تا هر کدام به سهم خود کمک کرده باشند. محمد ﷺ دست بر دوش علی علیه السلام گذاشت و او را به خانه آورد. عباس بن عبدالمطلب نیز جعفر بن ابیطالب را به خانه اش آورد. و بدین سان فشاری از دوش ابوطالب برداشته شد. در این هنگام علی علیه السلام پنج یا شش سال داشت.

بعثت خاتم پیامبران

محمد ﷺ در آستانه چهل سالگی قرار داشت و آمادگی روحی مناسبی برای قبول یک مسئولیت عظیم یافته بود. این آمادگی در خلوت کوهستان و انزوای محمد ﷺ از جامعه آشفته مکه حاصل آمد. جبل النور پایگاه تنهائی محمد ﷺ بود و غار حرا میعادگاه او.

این خلوت گزینی سخت شگفت سالها ادامه داشت. محمد ﷺ در آستانه بلوغ روحی، رویاهای صادقانه ای می بینید که حکایت از وقوع حادثه ای بزرگ در آینده نزدیک می دهد. این حادثه در 27 رجب سال چهل از عام الفیل اتفاق افتاد (610 م) در روز حادثه محمد ﷺ دیرتر از روزهای دیگر به خانه برگشت. خدیجه سخت نگران شد. اندکی بعد محمد ﷺ با رنگی پریده و تب دار به خانه بازگشت. ماجرا را برای خدیجه باز گفت. خدیجه دنبال ورقه بن نوفل که مردی خردمند و هوشیار و چیز فهم بود، فرستاد. ورقه به خانه خدیجه آمد و حال محمد ﷺ را جويا شد. او بی درنگ اظهار داشت که: محمد ﷺ موعود کتاب آسمانی پیشین است، این را در تورات و انجیل یافته ام. و چنین بود بدین سان محمد ﷺ نخستین پیام وحی را در صحرا دریافت کرد و رسالت بزرگ انسانی - جهانی او آغاز شد.

نخستین پیام با «اقرء» (بخوان) آغاز شد، پیامی که سر فصل آگاهی و دانائی انسان را بیان می داشت و این زیر بنای فلسفه تعالیم اسلام است.

«سه سال دعوت مخفیانه بود. سپس دستور مبارزه علنی رسید. شکنجه آغاز شد. پیامبر دستور مهاجرت به حبشه را صادر کرد. مهاجرت به حبشه دوبار صورت گرفت: بار اول یازده مرد و چهار زن. پس از آن که شنیدند شکنجه مسلمانان تخفیف یافته، به مکه بازگشتند؛ ولی بر عکس، سخت تر شده بود بار دوم هشتاد مرد با کودکان و زنانشان هجرت کردند و تا مهاجرت پیامبر به مدینه در آنجا ماندند... در آغاز سال سوم بنی هاشم و مسلمانان در شعب ابو طالب محبوس شدند و تا سال دهم تحریم هر گونه ارتباطی با آنان طول کشید. شق القمر را در سال نهم نوشته اند و بنابراین در همین ایام دشوار بوده است.

قریب یک ماه پس از نجات از شعب، خدیجه و ابوطالب به فاصله سه روز فوت کردند و محمد ﷺ سخت تنها ماند. چند روز پس از مرگ خدیجه، پیامبر سوده بیوه یکی از مهاجران حبشه را که در تبعیدگاه وفات کرده بود، بزنی گرفت. چندی بعد عایشه دختر ابوبکر را که شش، هفت ساله بود، نامزد کرد. سال یازدهم بعثت شش تن از خزرجی با پیامبر در عقبه ملاقات کردند و رسالت وی را در مدینه نشر دادند. سال دوازدهم بعثت این شش تن با شش تن دیگر از پیمان عقبه اولی را با پیامبر بستند. در سال دوازدهم، اسرا و معراج اتفاق افتاد... سال سیزدهم بعثت پیمان دوم عقبه رخ داد و دستور هجرت عمومی به مدینه صادر شد. اصحاب همه رفتند و پیامبر و علی علیه السلام و ابوبکر ماندند. در آغاز سال چهاردهم بعثت، توطئه همدستی در قتل پیامبر صورت گرفت. پیامبر به همراه علی علیه السلام و ابوبکر سه روز بعد مکه را ترک گفت. مخالفان پیامبر مدینه را ترک کردند و گروهی که ماندند، به ظاهر مسلمان شدند و در نهان توطئه می کردند...» (1)

نخستین مسئولیت محمد (ﷺ) متوجه خویشان او بود: در پیام دوم وحی فرمان یافت که خویشاوندان خود را انذار کند. از میان زنان، نخستین ایمان آورنده به محمد (ﷺ) خدیجه بود و از میان مردان، علی بن ابیطالب که کودکی ده ساله بود. در طی سه سال دعوت مخفی سیزده نفر به محمد (ﷺ) ایمان آوردند.

ماجرای یوم الانذار

نخستین دعوت محمد (ﷺ) از بستگانش به «یوم الانذار» معروف که در خانه ابوطالب مجلسی آراست و سران قریش و خویشاوندان خود را دعوت کرد تا پیام خویش را ابلاغ کند. در این مجلس محمد (ﷺ) خطاب به خویشان خود فرمود که دست از بت پرستی بردارند و خدای یکتا را پرستند تا رستگار شوند. و در ضمن از آنان خواست تا در این رسالت و دعوت او را یاری کنند. و گفت: در میان شما کیست که امروز دست همکاری به طرف من دراز کند؟ حاضران همگی خاموشی گزیدند.

در این میان تنها علی بن ابیطالب از جا برخاست و عاشقانه دست به سوی محمد دراز کرد و قول یاری و همکاری داد. ابوطالب نیز به حمایت از محمد (ﷺ) پرداخت.

سران قریش از این حرف محمد (ﷺ) یاوری نیافت، خوشحال بودند و از بابت همکاری علی نوجوان با محمد (ﷺ) می خندیدند. و آن گونه که خلق و خوی اشراف و جاهلان مغرور است، آن پیام انسانی را به مسخره گرفتند. ابولهب از کسانی بود که سرسختی و عناد بیشتری نشان می داد. همو بود که مجلس را بهم زد و از ادامه سخنان محمد (ﷺ) جلوگیری کرد. تلاش محمد

(ﷺ) جلوگیری کرد. تلاش محمد (ﷺ) برای تشکیل این جلسه سه روز ادامه داشت.

متن سخنان محمد (ﷺ) در آن جلسه تاریخی چنین است: به خدا هیچ کس برای شما چیزی بهتر از آنچه من آورده ام... به خدائی که جز او خدائی نیست، من فرستاده او به سوی شما و مهم مردم جهان هستم.

ای عشیره من! بدانید که شما مانند خفتگان بیدار می شوید و طبق کردار خود مجازات خواهید شد. بهشت جاودان پروردگار از آن نیکوکاران است و دوزخ از آن بدکاران. ای خویشاوندان!

پروردگارم به من دستور داده که شما را به سوی او بخوانم. کدام یک از شما امروز دعوت مرا اجابت می کند و از من پشتیبانی می نماید، تا برادر و وصی و جانشین من باشد؟

کسی پاسخی نگفت، سکوت سنگینی بر جلسه حاکم شد. علی بن ابیطالب از میان قوم برخاست و گفت: ای رسول خدا! دعوت تو را اجابت نمودم و پشتیبان تو هستم.

پیامبر گفته اش را سه تکرار کرد و جوابی از قوم نشنید. در هر سه مرتبه علی به پیامبر پاسخ مثبت داد.

آنگاه پیامبر خطاب به حاضران گفت:

این جوان، یعنی علی بن ابیطالب از این پس برادر و وصی و وارث من است، از او اطاعت کنید.

سران قوم با تمسخر به ابوطالب گفتند: از پس محمد (ﷺ) باید به فرمان

پسرت علی باشی!

اولین دعوت آشکار و آغاز مخالفتها

گویا قبلاً دعوتی عام از مردم مکه و قریش در کنار کوه صفا شده بود. در این دعوت پیامبر به بالای کوه صفا رفت و آواز داد: یا صباحاه! و این ندا در موقع وقوع حادثه مهمی داده می شد. قریش که این ندا شنیدند، به کنار کوه آمدند و پیامبر آنان را انذار کرد. ابولهب به پیامبر گفت: تبالک! برای این ما را گرد آوردی؟ و با هیاهو مردم را متفرق کرد. این حادثه قبل از دعوت اقوام در خانه بوده است.

گفته های محمد (ﷺ) بر بالای کوه صفا چنین بود:

ای مردم! هرگاه به شما خبر دهم که در پشت این کوه دشمن کمین کرده و قصد جان و مال شما را دارد، قبول می کنید؟

حاضران گفتند: یا محمد (ﷺ) ما هرگز از تو دروغی نشنیده ایم. پیامبر ادامه داد: ای گروه قریش! خود را از آتش نجات دهید که من در پیشگاه خداوند واحد برایتان کاری نمی توانم کرد. من امروز شما را از عذاب دردناک قیامت می ترسانم. بدانید که موقعیت من در میان شما همان است که دیدبانی، دشمن را در نقطه ای مشاهده کند و برای نجات قوم خود فریاد «یا صباحا» سر دهد و آنان را از خطر برهاند.

جمعیت سکوت نمود. ابولهب سکوت را درهم شکست و گفت: وای بر تو ای

محمد! (ﷺ) برای همین حرفها ما را دعوت کردی؟!!

و این آغاز دعوت آشکار محمد (ﷺ) بود. مبارزه و مخالفت با محمد

(ﷺ) از همین جا شروع شد و فشارهای پی در پی بر او و پیروان اندک او که از میان محرومان و مظلومان بودند، آغاز گردید. نخستین گروندگان به اسلام گروه بردگان بودند. پایگاه محمد خانه ارقم بن عبد مناف بود. در این پایگاه

مخفی دیدارها صورت می گرفت و اسلام بر مردم عرضه می شد. این خانه به بیت الاسلام معروف شد. در این خانه بود که عمار یاسر به اسلام گروید.

دعوت آشکار محمد (ﷺ) بر نگرانی قریش و اشراف مکه افزود. آنان چاره ها اندیشیدند تا شاید بتوانند محمد (ﷺ) را از این دعوت منصرف نمایند. ابتدا با تطمیع جلو رفتند. افراد شریف مکه را واسطه قرار دادند و پیشنهادهایی طلائمی کردند. وقتی این تلاشها به نتیجه نرسید، شکنجه آغاز شد. شکنجه لازمه هر رژیم و تشکیلات خودکامه و ضد مردمی است. قریش هولناک ترین شکنجه ها را بر پیروان محمد (ﷺ) روا داشتند. بردگانی چون بلال، سمیه، عمار، یاسر و... به زیر شکنجه کشیده شدند.

تعقیب و آزار شخص پیامبر به شدت ادامه داشت بارها و بارها حضرتش را سنگ زدند، در حال نماز در کعبه شکنجه شتر بر سر و گردنش کشیدند تا خفه شود، در کوچه های مکه خاکستر داغ بر سرش می ریختند و در مسیر حرکتش خار می انداختند. شدت آزار پیامبر به حدی بود که بارها به کوه می گریخت تا در امان باشد.

این آزار دقیقا از وقتی شروع شد که بتان قریش که دکان اقتصادی و منبع درآمد سالانه آنان بود، مورد حمله محمد (ﷺ) قرار گرفت. بردگان و طبقات ستم دیده آگاه می شدند و سیادت و شرافت جاهلی اشراف ثروتمند مکه زیر سؤال می رفت.

محققان انگیزه های مخالفت قریش با محمد را در سه اصل خلاصه کرده اند:

1 - شعار توحیدپرستی اساسی ترین رکن و زیر بنای تعالیم اسلام منافع عظیم مردم مکه را که از طریق زائران سالیانه تاءمین می شد، به خاطر انداخت. آنان پاسدار 360 بت رسمی و مشهور اعراب جاهلی بودند که همه در کعبه نگهداری

می شد. آنان متولی بتان بودند و در هر سال زائران به بت ها هدیه داده می شد، دریافت می داشتند.

2 - اصول اخلاقی و مرزهای ظریف آن که اسلام تبلیغ می کرد، مانع اغراض شهوانی و حیوانی جامعه جاهلی بود. قبلا به شمه ای از این فاسد ویرانگر اشاره شد. اسلام این مراکز فساد و تباهی را نفی و محو می کرد.

3 - جهت گیری ضد طبقاتی - اشرافی اسلام که با اشراف و سادات و نظام برده پروری در ستیز مطلق بود. موقعیت اجتماعی - اقتصادی اشراف قریش را نفی می کرد. (2)

مقاومت جاودانه

مقاومت اعجاب انگیز یاران اولیه محمد (ﷺ) در زیر شکنجه مشرکان قریش، در تاریخ ایمان و عقیده و جهاد در راه آن، جاودانه است: «بلال بن رباح» برده سیاه پوست حبشی، برد «امیه بن خلف» است. بلال جزء نخستین مسبضعفانی بود که به محمد (ﷺ) گرویدند و پیام روشنی بخش و آزادی آفرین وی را پاسخ مثبت دادند.

امیه دیوانه وار بلال را به شکنجه کشید؛ در ریگزارهای مکه در آن تابستان داغ، ریگهای تفدیده و سنگهای گداخته پشت و سینه بلال را می سوزاند و او همچنان در زیر تازیانه های امیه احد احد احد، می گفت و مقاومت می کرد. امیه بر سرش فریاد می زد که:

« لا تزال، هكذا! حتی تموت او تکبر بمحمد و تعبد اللات و العری »:
همچنان خواهی ماند و شکنجه خواهی دید تا که به محمد کافر شوی و لات و عزری را پرستی.

شکنجه های بلال آن چنان بیرحمانه بود که دل سنگدلان مکه را بدرد آورد و برخی از اشراف مشرک گویان شدند. یکی از اشراف مکه به نام واقعه بن نوفل به امیه بن خلف گفت: به خدا سوگند اگر او را با چنین وضعی بکشی، بدون شک قبر او زیارتگاه خواهد شد. امیه بن خلف بر شکنجه اصرار داشت. وقتی خسته می شد، طنابی بر گردن بلال می انداخت و به بچه های مکه می سپرد تا او را در کوچه ها بگردانند. امیه و فرزندش در پیکار بدر اسیر شدند. برخی از مسلمانان به کفر او رای ندادند!! ولی بلال او را رهبر و مظهر کفر معرفی کرد و گفت که باید کشته شود. عاقبت امیه و فرزندش کشته شدند. بلال در دوران حیات محمد از نزدیکان او بود و اذان می گفت. گویند خازن آن حضرت نیز بوده است. همو بود که در پی فتح مکه، بر فراز بام کعبه شد و بانگ توحید را به نیابت از ابراهیم تا محمد و از آنجا تا پایان تاریخ سر داد و کافران و مشرکان ذلیل و زبون مکه را به خاک افکند.

بلال از اسوه های نسل نخست اسلام است، او سندی است از فلسفه تعالیم اصیل اسلامی که چگونه «انسان» می سازد. بلال نماینده نسل غریب و مظلومی اسن که در غربت و مظلومیت اسلام، گمنام زیست: او در پی کودتای سقیفه از شدت غم و اندوه در هم شکسته شد و لب فرو بست. سکوت سرخ او همچنان در تاریخ مظلومیت نسل او در همیشه تاریخ سرخ اسلام طنین انداز است: او بر بام تاریخ ایستاده است و امیه بن خلف ها را می نگرد که چگونه در رملستانهای پهناور زمان موحدان را به بند کشیده اند و در زیر شکنجه قطعه قطعه می کنند. او شاهد همه اعصار خویش است.

گویند بلال در هجرت به شام به سال 18 یا 20 هجری درگذشت و در باب الصغیر شام به خاک سپرده شد. در تاریخ حیات بلال آمده است که: در شبی

پیامبر را خواب دید که به وی گفت آیا میل نداری مرا زیارت کنی؟! بلال رهسپار مدینه شد. در مدینه امام حسن و امام حسین را دید. آن دو از وی خواستند تا به یادگار اذان صبح را بگوید. بلال سحرگاهان بر بام مسجد رفت و اذان گفت. در آن سحر، همه مردم مدینه گریستند. اذان بلال یاد پیامبر را در دلها زنده کرد و مردم از خانه ها به مسجد آمدند. دیگر بلال اذان نگفت. گویا یک بار دیگر به خواسته فاطمه دختر گرامی پیامبر اسلام نیز اذان گفت.

در تاریخ حیات بلال آمده است که او کودتای سقیفه را به رسمیت نشناخت. وقتی عمر بن خطاب از او خواست تا با ابوبکر بیعت کند، بلال گفت: هرگز. عمر یادآوری کرد که: ابوبکر تو را از دست امیه بن خلف نجات داده؛ تو را خرید و آزاد کرد.

بلال گفت: اگر مرا در راه خدا آزاد کرده، چه منتی بر من دارد. در غیر اینصورت، من دوست دارم همچنان برده باشم ولی با او بیعت نکنم. عمر بن خطاب گفت: پس نباید در مدینه بمانی. و این حکم تبعید بلال بود. بلال به دمشق هجرت کرد، زیرا وجود او در مدینه خواری در چشم کودتاچیان بود. او یادآور وصایای پیامبر و خاطرات مردم بود.

«سمیه» مادر «عمار» نخستین زن «شهید» در اسلام است. او نیز از یاران اولیه محمد (ﷺ) بود که در راه ایمان و عقیده خود سخت مقاومت کرد و در زیر شکنجه شهید شد.

مشرکان مادر، پدر و پسر یعنی سمیه، یاسر و عمار را به زیر شکنجه کشیدند. شکنجه ها به شیوه شکنجه های بلال بود. مشرکان این سه تن را به چارمیخ کشیده بودند و تازیانه می زدند.

یاسر در زیر شکنجه شهید شد. سمیه در آخرین لحظات مقاومت آنچنان دژخیم را عصبانی کرد که با نیزه به او حمله ور شد و بدینسان با فرو کردن نیزه در قلب سمیه او را به شهادت رساند.

پیامبر اسلام از شکنجه دردناک این پیروان راستین سخت اندوهگین شد و در حق شان دعا کرد:

« اللهم لا تعذب احدا من ال یاسر بالنار. »

شهادت این یاران اولیه بر قوت ایمان و ایستادگی مسلمانان نخستین افزود. از میان سران قریش و مشرکان مکه چند نفر بودند که فعالیت ایذائی بسیاری علیه محمد ﷺ و پیروان او داشتند:

1 - ولید بن مغیره

2 - عاص بن وائل

3- اسود بن مطلب

4- اسود بن عبد یغوث

5- حارث بن طلاطلیه

هر کدام از این شکنجه گران دچار عذاب الهی شده و هلاک گردیدند: ولید بن مغیره خار در پایش خلید و بمرد. اسود بن مطلب کور شد و به دیوار اصابت کرد و هلاک شد. اسود بن عبد یغوث پس از جنگ بدر و کشته شدن فرزندش دق مرگ شد. حارث بن عبد طلاطلیه جراحی عمیق یافت و هلاکت شد. حارث بن قیس که او نیز یکی از آزار دهندگان محمد بود، مبتلا به مرض تشنگی مفرط شد و هلاک گردید. سر دسته این مخالفان سر سخت، ابولهب و زنش ام جمیل بودند. خداوند این دو را آنچنان رسوا و سرکوب کرد که عبرت تاریخ گردید. نزول سوره ای علیه ابولهب، که صریحا به اسم او و زنش اشاره

شد، نشانه دشمنی و عناد این دو که سر دسته مشرکان و دژخیمان مکه بودند، می باشد.

ابوطالب تنها یاور و پشتیبان محمد ﷺ بود. سران قریش و مشرکان مکه از «ابوطالب» می خواستند تا جلوی محمد ﷺ را بگیرد و نگذارد به بت ها بد گوید. ابوطالب این گفته ها را ناشنیده می گرفت و به حمایت از محمد ادامه می داد و توطئه ها و نقشه های مشرکان را به محمد ﷺ اطلاع می داد. آخرین پیشنهادهای قریش که با تطمیع همراه بود، توسط ابوطالب به محمد ﷺ ارائه شد.

قریش پیشنهاد کرده بودند که حاضرند قدرت و ثروت در اختیار محمد ﷺ قرار دهند تا او دست از عقایدش بر دارد. پاسخ محمد ﷺ معلوم بود! او همچنان بر ستیز با شرک ذهنی و عینی اصرار داشت و پیام داد که اگر خورشید را در یک دست و ماه را در دست دیگرم قرار دهند، از هدایت و نجات مردم دست بر نخواهم داشت. ابوطالب رضی الله عنه به محمد ﷺ گفت: ای فرزند برادر! هر آنچه ماءمور آن هستی، در رابطه با هدایت مردم انجام بده و من تا زنده ام، دست از حمایت تو بر نخواهم داشت.

قریش بار دیگر در حضور ابوطالب ترتیب جلسه داد و نقطه نظرات پیشین را با اضافات دیگر مطرح ساخت. گویا در این جلسه محمد ﷺ صلی الله علیه و آله و سلم نیز در کنار ابوطالب حضور داشت. آنان این مرتبه زنان زیبای عرب را بر قدرت و ثروت، افزودند تا محمد ﷺ راضی شود و محمد ﷺ همان پاسخ را داد. سران مشرک قریش تقاضا کردند که پس از حمله به بت ها و نفی آنها خودداری کند. محمد ﷺ بر شعار توحید که نفی مطلق هر گونه شرک را در برداشت، تکیه کرد. آنان هراسان گفتند: چگونه ممکن است که ما سیصد و

شصت خدا را ترک گوئیم و یک خدا را بپرستیم، مگر می شود؟!... و این آخرین کلام قریش با محمد ﷺ بود.

مهاجرت به حبشه

در پی فشارهای بسیار، مهاجرت به حبشه آغاز شد. به دستور پیامبر گروهی از مسلمانان به حبشه مهاجرت کردند. تعداد این مهاجران در تواریخ مختلف است.

این هجرت مخفیانه و شبانه صورت گرفت. اندکی بعد گروه دوم مهاجرین راهی حبشه شدند. کفار قریش وقتی از هجرت مسلمانان آگاه شدند، به فکر چاره افتاده و در تلاش بودند تا در حبشه مهاجران را تحویل گرفته، به مکه بازگردانند. آنان نمایندگان به دربار حبشه فرستادند و هدایائی ارسال داشتند. عمرو بن عاص و عبدالله بن ربیع سفرای کفار قریش بودند که به دربار حبشه رفتند. آن دو در ملاقات با پادشاه حبشه از وی خواستند تا مهاجران را تحویل دهد. آنان به سلطان حبشه گفتند که این مهاجران یاغیان هستند که علیه دین آباء و اجدادی خود عصیان کردند و آئینی خلاف دین شما و ما آورده اند.

سلطان حبشه در دیدار بعدی، نمایندگان مهاجران مسلمان را نیز به حضور طلبید تا از صحت گفته های نمایندگان قریش مطلع شود. جعفر بن ابی طالب سخنگوی مسلمانان مهاجر بود.

سلطان حبشه خطاب به او گفت: شما چرا از دین آباء و اجدادی خود بیرون رفته و دینی اختراع کرده اید که با دین ما و قریش ناسازگار است؟

جعفر بن ابی طالب در پاسخ گفت:

ما قومی بودیم نادان و بت پرست، از حرام اجتناب نمی کردیم و به کارهای زشت روی می آوردیم، همسایگان را آزار می دادیم و ضعیفان محکوم

زورمندان بودند و دائم در جنگ و خونریزی بودیم. تا که یک نفر از میان قوم که صالح ترین و خوش سابقه ترین فرد ما بود، به فرمان الهی مبعوث به رسالت گردید و علیه هر گونه ستم و تجاوز قیام نمود و ما را به توحید و یکتاپرستی دعوت کرد و به راستی و درستی و تقوی ارشادمان فرمود...

سران مشرک و بت پرست مکه ما را شکنجه کردند و آزار و اذیت نمودند و ما به توصیه پیامبرمان به کشور حبشه پناهنده شدیم.

سلطان حبشه تحت تاءثیر سخنان جعفر بن ابیطالب قرار گرفت و علی رغم اصرار نمایندگان قریش، از تحویل آنان خودداری کرد و به حمایت از آنان پرداخت. آنگاه سلطان حبشه که مسیحی بود، از جعفر درباره عیسی پرسید. جعفر آیات قرآن پیرامون عیسی را بر سلطان خواند. پادشاه خشنود گردید.

گویا این سؤال سلطان به خاطر تبلیغات و شایعاتی بود که نمایندگان قریش در رابطه با عیسی از زبان پیامبر کرده بودند. نمایندگان قریش می کوشیدند تا هر طور شده، نظر پادشاه حبشه را در مورد مهاجران عوض کنند. آنان به طرفیان و درباریان شاه گفتند که محمد ﷺ مطالب بدی درباره عیسی آورده است. جعفر بن ابیطالب مخصوصا به پادشاه خاطر نشان کرد که: «هو عبدالله و رسوله و روحه و کلمته القاها الی مریم البتول العذرا:» عیسی بنده خدا و فرستاده او است و... این دیدگاه پادشاه را خوش آمد و بر حمایت مهاجران افزود.

این گروه از مسلمانان مهاجر پس از نبرد خیبر به مدینه بازگشتند. پیامبر از بازگشت جعفر بسیار خوشحال شد.

سران قریش مکه تصمیم گرفتند کلیه روابط قومی، قبیله ای و اقتصادی خود را با خانواده بنی هاشم قطع کنند. این توافق به صورت قطعنامه ای در آمد و بر

دیوار کعبه آویخته شد. نتیجه این اقدام، محاصره اقتصادی و بایکوت مطلق محمد و پیروانش بود که در شعب ابیطالب به مدت سه سال ادامه یافت. شعب ابوطالب دره ای بود در حومه مکه، که پیامبر و مسلمانان اولیه در این دره محاصره بودند.

در این سه سال بر محمد ﷺ و یارانش بسیار سخت گذشت. مقاومت شورانگیز یاران محمد ﷺ دشمن را به عقب نشینی واداشت. قریش محاصره را برداشتند. پس از این حادثه بود که اندکی بعد خدیجه همسر پیامبر در گذشت. خدیجه به هنگام مرگ 60 سال داشت. سه ماه بعد ابوطالب در گذشت. ابوطالب هشتاد سال عمر کرد.

محققان در توصیف محاصره پیامبر و یارانش می گویند:

ساکنان شعب در زندان بودند. خروج از این زندان منحصر به ایام حج بود. فشار اقتصادی بسیار دردناک بود و کودکان و سالمندان رنج بیشتری می بردند. تلاشهای ابوطالب برای شکستن محاصره تا حدودی موفق بود. قریش از انعکاس اجتماعی محاصره نگران بودند. مخصوصاً رنج کودکان غیر قابل تحمل می نمود. گویا سران قریش دنبال بهانه ای بودند تا محاصره را لغو کنند. قطعنامه آویخته بر دیوار کعبه را موریانه جویده بود و این بهانه خوبی برای نادیده گرفتن محاصره بود.

حوادث سال ششم بعثت

در سال ششم بعثت حمزه و عمر بن خطاب اسلام آوردند. اسلام حمزه یک امر عقیدتی بود و اسلام عمر یک هوشیاری سیاسی ؛ چرا که تلاشهای قریش ناموفق بود و هر گونه امیدی در تثبیت اوضاع بیهوده بود. بنابراین پیروزی نهضت اسلام به عنوان یک قدرت بزرگ منطقه ای حتمی به نظر می رسید.

طمع سیاسی، بسیاری از سران با نفوذ جاهلی را به صف پیروان محمد ﷺ کشانند. جناح ابوبکر که بر اساس یک هماهنگی قبلی به صف محمد پیوست، می تواند از یک ائتلاف سیاسی در جهت به دست گرفتن قدرت پس از محمد ﷺ تلقی شود و دیدیم که چنین شد.

پیوستن این جناح بسیاری از موانع سر راه نهضت را برطرف کرد. قبائلی که مرعوب نفوذ این جناح بودند، دیگر مزاحمتی نداشتند. از طرفی اتحاد سران قریش علیه محمد ﷺ دچار اختلال شد.

دلاوری و پایمردی حمزه در دفاع از محمد (ﷺ) نقش مهمی در پیشبرد نهضت داشت. تنبیه ابوجهل توسط حمزه در مسجد الحرام خاطره فراموش ناشدنی تاریخ نهضت اسلام است.

پیامبر راهی «طائف» شد تا اسلام را بر مردم آن شهر عرضه کند. طائف شهری خوش آب و هوا و سرسبز بود که اشراف ثروتمندان عرب مخصوصاً قبیله «تقیف» در آن ساکن بودند. معبد «لات» در این شهر قرار داشت. «لات» یکی از سه بت بزرگ جاهلی بود. اشراف طائف در جبهه متحد قریش علیه محمد (ﷺ) شرکت داشتند. تشویق آنان باعث دل گرمی قریش بود. در این سفر، زیدبن حارثه همراه پیامبر اسلام بود. برخی منابع می گویند که محمد (ص) تنها به طائف رفت. پیامبر ده روز در طائف ماند و با روسای شهر که سه برادر بودند، به گفتگو نشست و اسلام را بر آنان عرضه داشت. آنان و دیگر مردم طائف به سخنان پیامبر توجهی نکردند. اهالی طائف اراذل و اوباش را تحریک کردند تا پیامبر را از شهر بیرون کنند و چنین شد. گویا در این سفر پیامبر مجروح شد. در بازگشت به مکه چند روزی در نخله توقف کرد. ورود به مکه خطرناک می نمود. پیامبر تدبیری اندیشید:

با رهگذری به چند نفر از افراد سرشناس مکه پیام فرستاد. این پیامها به «سهیل بن عمرو» و «مطعم بن عدی» ارسال شد و از آنان یاری خواست. «معظم بن عدی» جواب مثبت داد و صبح هنگام با فرزندان و برادرزادگان خود مسلح به حضور پیامبر رفته، آن حضرت را به مسجد الحرام آوردند. آنان چنین وانمود کردند که به محمد ﷺ پناه داده اند و کسی حق تعرض به او را ندارد. این حادثه در سال 620 م اتفاق افتاد. (3)

پس از مرگ ابوطالب و تنهائی محمد، فشارها تشدید شد. پیامبر در ایام حج که اعراب به مکه می آمدند، به نشر اسلام و هدایت آنان فعال بود. و این فرصت مناسبی بود، زیرا قریش ملاحظاتی اجتماعی را می کردند و از آزار و اذیت پیامبر خودداری می کردند. و از طرفی حرمت ماههای حرام واجب بود و قریش بناچار خویشترندار بودند. این تنها ابولهب بود که پیامبر را تعقیب می کرد و بلافاصله سخنان پیامبر را تکذیب می کرد و اجتماع افراد قبائل را بر گرد پیامبر بر هم می زد. تهدیدات قریش به قوت خود باقی بود و قبائل از هر گونه ابراز علاقه ای به دین جدید و شخص محمد ﷺ می ترسیدند. در همین ایام بود که پیامبر با افراد قبیله خزرج در مکه ملاقات نمود و با آنان به گفتگو پرداخت. این گفتگوها زمینه هجرت پیامبر به یثرب را فراهم ساخت.

هجرت به یثرب

یثرب از دیرباز محل سکونت یهودی های مهاجر بود. آنان قدرت اقتصادی - تجاری یثرب را در دست داشتند.

موقعیت جغرافیائی یثرب، آن را بر سر راه کاروانهای تجاری قرار داده بود. قبائل یهودی بنی نظیر، بنی قریظه، بنی عکرمه، بنی بهدل، بنی ثعلبه و... در یثرب و اطراف آن منزل داشتند.

بنی قیقاع در یثرب به زرگری مشغول داشتند. دو قبیله اوس و خزرج پس از ویران شدن سد مآرب، از جنوب به یثرب مهاجرت کردند. این دو قبیله شاخه هائی بودند از قبیله بزرگ «ازد» و از اعراب قحطانی جنوب حجاز.

قبیله اوس و خزرج مدتها زیر سلطه اقتصادی - فرهنگی یهودیان یثرب قرار داشتند. سرانجام با اتحاد حمیری ها بر قبائل یهودی یثرب فائق آمدند. از آن پس بین اوس و خزرج اتحادی نسبی برقرار شد، اما خصومت های قومی همچنان پنهان ماند و هر از چند گاهی خود را نشان می داد. همین اختلاف ذاتی و نهانی بود که اوس را در شرق یثرب ساکن کرد و خزرج را در جنوب و غرب آن شهر سکنی داد. اندکی بعد تضادهای ذاتی بین این دو قبیله و خلق و خوی عربی - جاهلی آشکار شد و خون ریزی در گرفت. یهودیان از این نزاع قبیله ای سود جستند. یهودیان یثرب دو گروه شدند: بنی قیقاع به پشتیبانی از خزرجیان و بنی نظیر به یاری قبیله اوس پرداختند. کشتار و غارت و ویرانی حاصل این نزاع بود. بزرگان این دو قبیله از جنگ به تنگ آمدند و راه آشتی می جستند. گویند عبدالله بن ابی از اشراف قبیله خزرج پادر میانی کرد و آتش بس اعلام نمود.

افراد این دو قبیله که به مراتب آگاه تر از سران خود بودند، بدنبال فردی بودند که بتواند به این برادر کشی طولانی و تاریخی پایان دهد. این دو قبیله از لحظه انشعاب از قبیله مادر یعنی ازد، با یکدیگر در ستیز بودند. ستیزی که هیچ علتی نداشت و تنها روسای ناسازگارشان آتش جنگ را روشن می کردند. در میان اعراب نبرد قبایلی به اراده روسای قبایل بستگی داشت و مردان قبیله باید

به این جنگ های ناخواسته تن در می داند. ماجرای اوس و خزرج دقیقا در چنین فصلی از تاریخ نبردهای قبایلی اتفاق افتاد.

یک ملاقات تاریخی

در اینجا بود که در آن ملاقات تاریخی، خزرجیان فرد مورد علاقه خویش را یافتند.

پیامبر اسلام در حال عبور از عقبه به جماعتی از خزرجیان بر خورد کرد: ای برادران! شما اهل کجا هستید؟

ما خزرجی هستیم، از اهالی یثرب.

از موالی یهود؟

آری، آری!

آیا دوست دارید با هم سخن بگوئیم؟

آه! بسیار علاقمندیم. بفرمایید.

و پیامبر اسلام نخستین آیات رحمت و محبت و انسانیت را بر آنان خواند و در قلب ها نفوذ کرد. چنین گفته شده است که این دسته از خزرجیان که با فرهنگ مذهبی یهود و تورات آشنائی داشتند، پیامبر اسلام را موعود تورات یافتند.

آنان با خود گفتند: این همان پیامبری است که یهود ما را از ظهور او می ترسانند!! خزرجی ها در همان جلسه، اسلام آوردند. آنان به پیامبر گفتند که در میان قبیله ما اختلاف و دشمنی بسیار هست. شاید از برکت دین تو، اختلاف از میان ما رخت بر بندد و ما به صلح و صفا نائل آئیم. ما دین تو را در میان قوم خود تبلیغ می کنیم، اگر همه بر آن اتفاق کردند، از تو عزیزتر در میان ما کسی

نیست. این حادثه در سال یازدهم بعثت واقع شد. تعداد این خزرجی ها شش نفر بود. این شش نفر در یثرب به تبلیغ اسلام پرداختند.

در سال بعد، در موسم حج، گروهی دیگر از خزرجی ها با پیامبر بیعت کردند بیعت سال قبل را در عقبه، بیعت عقبه اولی خوانند و بیعت سال بعد را بیعت عقبه ثانیه گویند.

پیامبر مصعب بن عمیر را به یثرب اعزام داشت تا مسلمانان قرآن بیاموزد. مورخان اسلامی مفاد بیعت خزرجی ها را با پیامبر چنین آورده اند که: به خداوند شرک نوزیم، دزدی نکنیم، فرزندانمان را نکشیم، بهتان و افترا نزنیم و گناه نکنیم. پیامبر در پاسخ می گفت: اگر به این قرارها وفادار مانده و عمل کنید، پاداش بهشت خواهید یافت.

خزرجی ها در تبلیغ اسلام در یثرب کوشیدند و مقدم سفیر پیامبر را گرامی داشتند. بدین سان یثرب پایگاه مناسبی برای اسلام و یاران پیامبر گردید. گویا در طی سه سال قبل از هجرت کلیه خزرجی ها و اوسی ها به اسلام تمایل نشان دادند و فقط خانواده های معدودی بر عقاید خویش پایدار ماندند.

در حج سال 13 بعثت، هفتاد و سه نفر از روسا و دوزن به اتفاق مصعب بن عمیر به مکه رفتند و با پیامبر بیعت کردند. در این بیعت بود که خزرجی ها متعهد به حمایت از پیامبر شدند. پیامبر دوازده نفر را به عنوان نقیب معین کرد که زعامت قوم را بر عهده داشته باشند. مذكرات پیامبر با خزرجی ها مخفیانه و شبانه انجام گرفت. گویند عباس بن عبدالمطلب در جریان این مذكرات قرار داشته و یا در آن شرکت کرده است. سرانجام، این مذكرات سری افشا شد و قریش نگران شدند و فشار بیشتری وارد آوردند. فشار بسیار شدید بود و این

بار دیگر نیازی به هجرت به حبشه نبود، یثرب پایگاه امنی برای مسلمانان بشمار می رفت.

قبیله اوس و خزرج متعهد به حمایت از یاران پیامبر شده بودند، و لذا به دستور پیامبر هجرت دسته دسته مسلمانان به یثرب آغاز شد.

در مکه فقط پیامبر و علی بن ابیطالب و ابوبکر بن قحافه ماندند.

در یثرب، مهاجران مورد پذیرائی قرار گرفتند و افراد قبائل اوس و خزرج مسلمانان مهاجر را به خانه های خود می بردند و بدین سان «انصار» و «مهاجرین» پدیدار شدند.

توطئه قریش و ایثار علی علیه السلام

قریش به توطئه نشستند و آخرین چاره را در قتل محمد صلی الله علیه و آله دیدند. آنان مناسب دیدند که: حال ابوطالب در قید حیات نیست و محمد صلی الله علیه و آله حامی و یآوری ندارد تا به خون خواهی او اقدام کند، بهتر است هر کدام از خانواده های قریش، فردی را مأمور قتل محمد صلی الله علیه و آله کند، تا به صورت گروهی، شبانه بر او بتازد و کارش را بسازند.

بدیهی است قاتل شناخته نخواهد شد و قریش متهم نخواهد بود.

در شب موعود، علی علیه السلام در بستر پیامبر خوابید! و این بزرگترین فداکاری علی در حق محمد صلی الله علیه و آله بود. پیامبر به اتفاق ابوبکر که عنوان راه بلد و راهنما داشت، راهی یثرب شد. یک گزارش حاکی است که از قبل مقدمات هجرت پیامبر آماده شده بود و ابوبکر دو شتر را توسط غلامش به خارج مکه فرستاده بود تا در نقطه ای معین در انتظار باشند. پیامبر و ابوبکر ابتدا به غار ثور پناه بردند تا از تعقیب دشمن مصون بمانند. دشمن اندکی بعد متوجه غیبت محمد

شد و تعقیب آغاز گردید. تاریخ شاهد است که دشمنان تا دروازه غار ثور
پیش رفتند. اما اراده خداوند چیز دیگری بود.

- چگونه است که بر دروازه این غار عنکبوت تاری تنیده است!!

- پس نه! حتما کسی نیست. اصلا فکرش را هم نمی شود کرد، احمقانه
است، تار عنکبوت سالم است! نه هیچ کسی در این غار نیست. تاریخ هنوز
لرزش و ترس شدید ابوبکر را در خود دارد. او شمشیرهای آخته را دید و
سخت لرزید. محمد ﷺ یقه اش را گرفت که:

- ساکت! نترس، خداوند با ماست. ابوبکر اندکی آرام شد. مشرکان به مکه

باز می گشتند، محمد ﷺ از دست رفته بود و تعقیب بی فایده می نمود. (4)

خورشید جهان تاب

یثرب در آستانه یک تحول

از هجرت تا رحلت

شتران در آن سوی وادی، در نقطه ای به انتظار بودند. پیامبر و همراهان راهی یثرب شدند. «یثرب» در آستانه یک تحول؛ پایان تاریخی یک فصل، و آغاز تاریخی یک عصر جاودانه. «یثرب» در التهاب ورود پیامبر لحظه شماری می‌کند: دوشنبه 12 ربیع الاول سال هجرت به قریه «قبا» رسیدند، استقبال از «یثرب» تا «قبا»، سرشار از شادی و شمع. روز جمعه، نقطه پایان تاریخ کهن یثرب بود. تاریخ نوین جهان با مدینه آغاز شد: مدینه النبی، و این آغاز مدنیت اسلام بود.

پیامبر نماز جمعه را در میان بنی سالم خواند. اندکی بعد مسجد قبا ساخته شد. و این نخستین مسجدی بود که در اسلام بیا گردید.

اصرار مردم مدینه برای پذیرائی از پیامبر، کار را مشکل نمود هر خانواده ای چنین آرزو و پیشنهادی داشت.

قرار شد هر کجا که شتر زانو زند، همان جا مسکن پیامبر باشد. و مردم قبول کردند و آرام شدند. شتر در محله بنی النجار، بر در خانه ابو ایوب فرود آمد.

پیامبر در خانه ابو ایوب مسکن گزید. در مقابل خانه او قطعه زمینی بود با چند درخت خرما که متعلق به دو یتیم بود. گویا پیامبر آن قطعه را خرید یا که به وی بخشیدند. و آنجا را مسجد ساخت. مسجد مدینه. مسجد در اسلام نخستین شکل بسیار ساده و مردمی داشت، دیوارها کوتاه و سقفی از درخت خرما. بیشتر به سایبانی شبیه بود. در این مجتمع، گوشه ای برای پیامبر و همسرانش سوده و عایشه تدارک دیدند. اصحاب صفه نیز در همین مکان جای

گرفتند. اینان جماعتی از بینوایان مدینه و مهاجرینی بودند که در کنار مسجد النبی سکونت یافتند. تعدادشان را از یکصد تا چهار صد نفر نوشته اند. انصار به یاری مهاجرین ادامه می دادند، آنان را به خانه خود برده و پذیرائی می کردند. پیامبر برای وحدت کامل میان مهاجرین و انصار عقد برادری برقرار کرد. پیامبر با علی عقد اخوت بست. مسجد مرکز اجتماع مسلمانان بود. پیامبر با مردم نماز می خواند و به آموزش آنان مشغول بود. رفتار پیامبر با یهودیان مدینه بسیار مسالمت آمیز بود.

پیامبر اندکی بعد قانون اساسی مدینه را نوشت و در آن دموکراسی شگفتی برای کلیه آحاد مردم مدینه تدارک دید. آزادی در عقاید فصلی از این دستور بود. یهودیان در عقاید و مراسم شان آزاد بودند و در مسائل اجتماعی - تدافعی شهر مسئولیت داشتند.

در این میان دو تن از احبار یهود اسلام آوردند و در بسیاری از گفتگوهای پیامبر اسلام با یهودیان به حقانیت اسلام گواهی دادند. یهودیان به تدریج در اندیشه خیانت فرو رفتند. آنان نگران گرایش توده های یهودی به اسلام بودند. افشاگریهای وحی درباره طینت و خبثت تاریخی این قوم گمراه و پیامبر کش آغاز شد. و در معرفی تاریخی آنان آیاتی چند نازل گردید.

سال اول هجری:

«ماه هفتم، حمزه را با سی نفر، بر سر کاروان قریش به ریاست ابوجهل و سیصد تن حامی، بر لب دریا فرستاد، ولی مجدی بن عمر و جهنی که دوست هر دو دسته بود، میانجی شد و جنگ رخ نداد. ماه هشتم، عبیده بن حارث را با شصت سوار مهاجر بر کاروانی به سرپرستی ابوسفیان و دویست شمشیرزن قریش فرستاد. و اینجا سعد بن ابی وقاص تیری بر آنها پرتاب کرد و این

نخستین تیری بوده است که به نام اسلام از کمانی جسته است. ماه نهم (ذیقعه)؛ سعد بن ابی وقاص با هشت یا بیست شصت مهاجر بر سر کاروانی رفتند (تا خرار در حجاز) که قبلا بسلامت گذشته بود. در ماه دوازدهم، نخستین غزوه در «ابواء» رخ داد. «غزوه» (یعنی) جنگ با حضور پیغمبر، در برابر «سریه» (یعنی) جنگهایی که پیامبر شخصا در آن حضور نداشته است. پیغمبر در این ماه (صفر) کار مدینه را به سعد بن عباده سپرده و خود در پی قریش و بنی ضمیره بن بکر تاخت.

با قریش بر خورد نکرد، ولی با مخشی بن عمرو الضمری رئیس قبیله بنی ضمیر پیمان بست». (5)

سال دوم هجری:

از حوادث این سال که: قبله مسلمانان از بیت المقدس تغییر یافت. پیامبر در حال نماز بود که فرمان تغییر جهت قبله صادر شد (6). از آن پس مسلمانان رو به کعبه نماز گزاردند. این امر مسلمانان را بسیار خشنود کرد. در این سال بود که حکم زکاه فطر به مسلمانان ابلاغ شد. نخستین نماز عید فطر در مصلی خوانده شد.

در این سال عملیات جنگی بسیاری پیش آمد که پیامبر در برخی شخصا شرکت داشت. در غزوه بواط پیامبر با تعدادی از مهاجران و انصار در پی قریش (: کاروان قریش) تاخت و بدون برخورد برگشت. شخصی به نام عامر بن کریمز یا کریمز بن جابر فهری در اطراف مدینه به گوسفندان اهالی حمله برد. پیامبر در تعقیب او تا بدر پیش رفت و او را نیافت. بدر چاه آبی است بین مدینه و مکه. (7)

در این سال جنگ بدر کبری آغاز شد. چون مسلمانان خبر یافتند که مشرکان قریش در محل بدر اطراق کرده اند، به فرمان پیامبر بر آنان یورش

بردند و غنائمی بدست آوردند. و این جنگ سرنوشت بود. در این جنگ مسلمانان قدرت ایمان خود را نشان دادند. در همین سال بود که کاروان قریش مورد حمله مسلمانان قرار گرفت. این کاروان را ابوسفیان سرپرستی می کرد. «او کاروان را به سلامت در برد»⁽⁸⁾ پیامبر با قبیله «بنی مذحج» و «بنی ضمره» پیمان یاری بست «و این نخستین پیمان وی با قبایل خارج بود»⁽⁹⁾.

«ماه چهارم، سربیه عبدالله بن جحش: پیامبر وی را با هشت مهاجر، مخفیانه برای بررسی اوضاع قریش و کسب اخبار و اطلاعات دقیق سیاسی و نظامی فرستاد. وی، طبق دستور، در نخله میان مکه و طائف بر سر راه قریش کمین کرد. کاروانی بر آنان گذشت. با این که ماه حرام بود و دستور قتل نداشتند، همین که برای اولین بار گروهی از قریش را در تیررس خود دیدند، خاطره شکنجه ها و تبعیدها آنان را چنان به خشم آورد که رئیس کاروان، عمرو بن خضرمی، را با تیر زدند و کالاها را با دو اسیر به مدینه آوردند. و این نخستین پیروزی جنگی مسلمانان بود»⁽¹⁰⁾.

سال سوم هجرت،

جنگ احد

در این نبرد احد رخ داد که مسلمانان ابتدا با نیروی نظامی اندکی که داشتند، بر بزرگترین قدرت نظامی مشرکان مکه پیروز شدند، ولی بر اثر یک اشتباه پیروزی قطعی به شکست انجامید. در این غزوه بود که حمزه عموی پیامبر، شهید شد و شخص پیامبر جراحت اندکی برداشت. علی بن ابیطالب نیز هفتاد زخم برداشت. مصعب بن عمیر نخستین سفیر پیامبر به مدینه در این غزوه به شهادت رسید. حنظله نیز از جمله شهدا احد است که به غسیل الملائکه معروف شد.

در این غزوه، مشرکان مکه در حدود سه هزار مرد جنگی و دویست اسب و هزار شتر داشتند. فرماندهی مشرکان با ابوسفیان بود.

عباس عموی پیامبر که در جنگ بدر کبری اسیر شده بود و پیامبر او را آزاد کرده بود، به وسیله نامه ای پیامبر را از این تدارکات نظامی مشرکان مکه آگاه کرده بود. مسلمانان با توانائی نظامی اندکی که در مقابل قریش ناچیز بود، به استقبال مشرکان رفتند. غروب روز جمعه ششم شوال سال هجری، به دامنه کوه احد رسیدند. پیامبر در روز شنبه، پنجاه تیرانداز را به فرماندهی عبدالله بن جبیر مامور کرد تا در جلوی سواران دشمن قرار گیرند و مانع هجومشان گردند. در ابتدا مسلمانان بر مشرکان غلبه کردند. ذوق غنائم آنان را غافل کرد. مشرکان وقتی چنین دیدند، تجدید نیرو کرده و گروهی از نیروهای شرک به فرماندهی خالد بن ولید از دو جناح حمله کردند. پیامبر در مقر فرماندهی با عده ای از مسلمانان ایستاده بود که جمعی از مشرکان به طرف پیامبر حمله آوردند و با پرتاب سنگ پیامبر را مجروح ساختند.

دشمن شایع کرد که: محمد کشته شد. بر اثر این شایعه مسلمانان خود را باختند و عقب نشینی کردند.

عثمان بن عفان نیز در میان فراریان بود. پیامبر با یارانش به دره ای پناه بردند و بدین سان دشمن غلبه کرد و تعدادی از مسلمانان را شهید نمود. تعداد شهدای مسلمان در غزوه احد را 74 نفر گفته اند که چهار تن از مهاجران بودند و بقیه از انصار.

تلفات دشمن را 20 نفر نوشته اند. در این نبرد همان طور که گفته شد، حمزه عموی پیامبر که 57 سال داشت، شهید گردید و هند جگر خوار همسر ابوسفیان غلام وحشی خود را واداشت تا از پشت وی را با نیزه بزند و پس از فرو

نشستن غبار جنگ، سینه حمزه را شکافته و قلب وی را جوید. لذا به هند جگر خوار مشهور شد.

در این جنگ اگر مسلمانان دستور پیامبر را اجرا کرده بودند و سنگرها را رها نمی کردند و به کسب غنائم نمی پرداختند، چنین شکستی نمی دیدند.

پیامبر در عین حال دستور تعقیب دشمن را صادر کرد. تدبیر پیامبر ترساندن دشمن بود تا از حمله احتمالی به مدینه جلوگیری کرده باشد.

پس از شکست مسلمانان در عرصه نبرد، ابوسفیان فرمانده مشرکان فریاد زد: اعل هبل و پاسخ شنید که الله اعلی واجل. پیامبر در پی شکست تلخ که عامل آن خود مسلمانان بودند، به دلداری پرداخت.

مورخان در رابطه با حوادث قبل و بعد غزوه احد نوشته اند که: عباس بن عبدالمطلب عموی پیامبر هر چند که در غزوه بدر در سپاه مشرکان قرار داشت و اسیر شد و به دستور پیامبر آزاد گردید، اما او خطای خود را جبران کرد. عباس در مکه بود و چون ابوسفیان اموال فراوانی بدست آورده بود، به شکست خوردگان غزوه بدر گفت: باید انتقام خون کشته های بدر را از محمد ﷺ گرفت. او وقتی به تدارک جنگی مشغول بود، عباس ماجرا را به پیامبر گزارش داد.

«یعقوبی» این گزارش را کتبی می داند. وی می گوید: عباس با نامه ای از مکه به مدینه پیامبر را در جریان امر قرار داد. گویا عباس این نامه را به مردی از قبیله غفار داد و از او خواست که هر چه زودتر این نامه را به محمد ﷺ رساند. پیامبر این نامه را محرمانه دریافت کرد و از مضمون آن با کسی سخن نگفت.

برخی مورخان گفته اند که این نامه در مسجد دریافت شد و ابی بن کعب نامه را برای پیامبرخواند در نامه آمده بود: قوای قریش با چند قبیله دیگر سوگند یاد کرده اند که خون کشته شدگان بدر را از مسلمانان بگیرند.

مورخان در قساوت و عمق کینه مشرکان مکه نوشته اند که سپاه شرک وقتی به ابوا رسید، می خواست قبر آمنه مادر پیامبر را شکافته به جسد آن بانو اهانت کند از دوراندیشان مانع این کار شدند. آنان از این نگران بودند که این اقدام یک رسم شود و مردگان از این عمل مصون نمانند.

در رابطه با حوادث نبرد احد آمده است که: قبل از حرکت پیامبر به سوی دشمن، آن حضرت یک شورای جنگی تشکیل داد تا نظر مسلمانان را بپرسد. عبدالله بن ابی سر دسته منافقان مدینه نظر داد که مسلمانان درب شهر بمانند و از شهر حفاظت نمایند. این توطئه منافقانه به این خاطر بود تا به کار اسلام و محمد پایان داده شود عبدالله بن ابی بر پیشنهادش اصرار بسیار داشت. او مجدانه سابقه مثبت این گونه دفاع را بیان کرد و گفت که در نبرد تن به تن زنان از بالای بامها با سنگ بر دشمن حمله خواهند کرد. مسلمانان این نقشه را خائنه یافتند و آن را نفی کردند پیامبر نظر اکثریت را پذیرفت و عبدالله بن ابی بهانه ای یافت تا از شرکت در غزوه احد خودداری کند.

دلاور مردان قوای اسلام

مورخان در مورد قوای مسلمانان نوشته اند که پیر و جوان در این غزوه شرکت داشتند:

عمرو بن جموح پیر مردی قد خمیده بود که نیروی جسمانی خود را از دست داده بود و یک پایش آسیب دیده بود. خویشاوندانش مانع رفتن او شدند. نزد پیامبر آمد و تمایل خود را به حضور در غزوه احد نشان داد. پیامبر به او گفت

تو از جنگ معاف هستی: « اما انت فقد عذرک الله و لا جهاد علیک. » اما اصرار وی بسیار بود و به عرصه نبرد شتافت و سرانجام به شهادت رسید. از جوانان مسلمان باید از دو تازه داماد یاد کرد که در غزوه احد شرکت کردند. یکی از این دو حنظله فرزند ابو عامر بود. ابو عامر خود از دشمنان سر سخت پیامبر بود. ابو عامر در غزوه احد در سپاه مشرکان قرار داشت و حنظله فرزندش که جزء مهاجران بود، در سپاه محمد ﷺ گویند حنظله با دختر عبدالله بن ابی ازدواج کرده بود و این ازدواج مقارن غزوه احد صورت گرفته بود. گویا هنوز مراسم زفاف صورت نگرفته بود و حنظله به حضور پیامبر رسید و تمایل زیادی برای حضور در نبرد از خود نشان داد. پیامبر به او توصیه کرد شب را در مدینه بماند و صبح خود را به نیروهای مسلمانان برساند. سحر گاه حنظله از بستر بیرون جست و فرصت استحمام نیافت و راهی نبرد گردید. شاهدان بر این شتاب شاهد بودند و دیدند که حنظله چگونه به سوی نبرد شتافت. او در دقایق اولیه نبرد، ابوسفیان را نشانه گرفت و بسوی او حمله کرد.

این حمله کارگر نیفتاد و فردی از مشرکین به نام شداد بن اسود بر حنظله تاخت یکی دیگر از مشرکان تیری انداخت و او را به شهادت رساند. گویند حنظله به هنگام شهادت 18 سال داشت. پیامبر اسلام او را غسیل الملائکه نامید. پیامبر ماجرای حنظله را برای مسلمانان شرح داد.

مورخان در رابطه با حوادث غزوه احد از قهرمانیهای ابودجانه یاد کرده اند: گویند قبل از آغاز نبرد احد، پیامبر شمشیری بدست گرفت و گفت: کیست که حق این شمشیر را ادا کند؟ گروهی برخاستند، ولی حضرت از دادن شمشیر به آنان خودداری کرد.

در این هنگام ابودجانه از جای جست و عرض کرد: ای رسول خدا! حق این شمشیر چیست و چگونه می توان حق آن را ادا کرد؟ پیامبر گفت: باید آنقدر با آن دفاع کنی که خم شود. ابودجانه گفت: من این کار را می کنم. سپس دستمالی بر سربست و شمشیر را از پیامبر گرفت. زیرا از این که پیامبر شمشیر را به او نداده، دلگیر شد و تصمیم گرفت حرکات ابودجانه را زیر نظر داشته باشد تا شجاعت او را ببیند. و چنین کرد: ابودجانه تعدادی از مشرکان را کشت و قهرمانیهای بسیار کرد. او در هجوم مشرکان بسوی پیامبر از حضرتش دفاع می کرد. گویند در بحرانی ترین لحظات نبرد که مشرکان علی و پیامبر را در محاصره داشتند، ابودجانه خود را رساند و مشرکان را پس راند. نام ابودجانه در ردیف نام علی بن ابیطالب و حمزه در دفاع از وجود پیامبر اسلام آمده است.

حمزه عموی پیامبر یکی از نام آوران غزوه احد و از یاران اولیه محمد در سالهای سخت تنهائی مکه است. گفته شد که او در سال ششم بعثت آگاهانه و از روی ایمان، اسلام آورد. روزی به خانه آمد و یکی از اهل خانه را گریان دید. علت گریه را پرسید. به وی گفته شد:

امروز ابوجهل پارچه ای به گردن محمد انداخته و آنقدر آن را فشار داد که رنگ محمد دگرگون گشت و خفگی به او دست داد...

حمزه آن چنان منقلب شد که تصمیم گرفت خویش را فدای محمد سازد از همین رو ابوجهل را در مسجد الحرام به سختی کتک زد.

زور بازوی حمزه در مواردی بسیار و حساس در خدمت نهضت اسلام بود. او در خط مقدم نبرد با مشرکان قرار داشت. یک بار دیگر در انجمن سران قریش ابوجهل را کتک زد. ضربه آنچنان شدید بود که سر ابوجهل شکست. در

پیکار سرنوشت ساز بدر، یکی از پهلوانان شرک را از پای در آورد و نام آوران جاهلیت را بر زمین زد.

هند جگرخوار و غلام وحشی

هند جگر خوار، زن نابکار و خبیث ابوسفیان کینه حمزه را سخت به دل گرفت و در آتش انتقام می سوخت. هند جگر خوار این پتیاره بزرگ تاریخ جاهلی با سکسی تند، غلام وحشی را به قتل حمزه تحریک نمود. گویا به او وعده وصال داده بود!! و غلام وحشی در روز احد از همان آغاز بدنبال حمزه بود تا در فرصتی مناسب از پشت به او حمله کند. هند به غلام وحشی گفته بود در ازای وصال، باید یکی از این سه نفر را بکشی: محمد، علی، حمزه. غلام وحشی به محمد و علی دسترسی نیافت و حمزه را که در متن معرکه بی پروا شمشیر می پراند، تعقیب کرد و ناگهان با نیزه از پشت، قلب او را هدف قرار داد. گویند این جنایت در قبال آزادی او بوده است. غلام وحشی پس از این جنایت، در مکه بود پس از فتح مکه به طائف فرار کرد او شنید که هر کس اسلام آورد، در امان است. نزد پیامبر آمد و اسلام آورد. پیامبر او را شناخت و پرسید چگونه حمزه را کشتی؟ غلام وحشی جریان را تعریف کرد: حمزه مشغول جنگ بود و من از موقعیت استفاده کردم و به روش حبشی ها نیزه خود را بطرف او پرتاب کردم. نیزه بر تهیگاه او نشست. حمزه مقاومت را از دست داده روی زمین افتاده و مرگ او را گرفت. من با احتیاط بطرف او رفتم و نیزه خود را برداشتم و... پیامبر فرمود: وای بر تو! دور شو از من تا رویت را نبینم.

وحشی می گوید تا پیامبر زنده بود، من خود را از او پنهان می کردم. مورخان نوشته اند که غلام وحشی مسلیمه کذاب را کشت. او گفت: من در ابتدا بهترین فرد مسلمان را کشتم و در پایان بدترین فرد دروغگو را.

ابن هشام سرنوشت غلام وحشی را به گونه دیگری بیان کرده است. او می گوید که غلام وحشی در پایان عمر چون کلاغی سیاه، دائم الخمر و ملعون مسلمانان بود گفته اند بر او حد شرب خمر جاری کرده اند.

دیگر از حوادث غزوه احد، مثله کردن شهیدان اسلام است. پس از جنگ، زنان مشرکان به صحنه آمدند. هند جگر خوار حمزه را یافت و با او چنان کرد: قلبش را از سینه در آورد و جوید. این عمل آنقدر زشت بود که ابوسفیان از آن بیزار می جست.

مسلمانان وقتی اجساد مثله شده شهیدان را دیدند، تصمیم گرفتند انتقامی چند برابر بگیرند. در اینجا بود که وحی به ترتیب و تعلیم مسلمانان پرداخت و آیه 126 سوره نحل نازل شد که: « و ان عاقبتهم فعاقبوا بمثل ما عوقبتم به، و لئن صبرتم لهو خیر للصابرین. » در این هنگام صفیه خواهر حمزه خواست جسد برادرش را ببیند پیامبر به زبیر بن عوام توصیه کرد، از آمدنش جلوگیری کند. صفیه گفت: شنیده ام برادرم را مثله کرده اند، اما به خدا سوگند بی صبری نخواهم کرد. او به دیدن جسد برادرش آمد، بر برادرش نماز خواند و برایش دعا کرد.

دفاع جوانمردانه امیرالمؤمنین علیه السلام

از حوادث دیگر غزوه احد محاصره پیامبر اسلام بود: پس از شایعه قتل محمد توسط مشرکان و فرار مسلمانان و تجدید نیرو و حمله دشمن، پیامبر همچنان استوار در عرصه فرماندهی ایستاده بود.

دشمن به پیامبر بسیار نزدیک شد. در اینجا دو عامل باعث نجات پیامبر گردید: یکی شهامت و شجاعت خود آن حضرت و دیگر دفاع مردانه علی بن

ایبیطالب که در آن زمان 26 سال داشت و به دشمن می تاخت و پیامبر را دور و سرانجام دشمنان را فراری داد.

مورخان تعداد این گروه از مشرکان مهاجرم به پیامبر را حدود پنجاه تن نوشته اند علی بن ایبیطالب در حالی که پیاده بود، دشمن را دفع می کرد.

صحنه آنچنان خارق العاده بوده است که جبرئیل نازل شد و این شعار معروف را خواند که:

« لا فتی الا علی، لا سیف الا ذوالفقار » این واقعه را مورخان و راویان اولیه عصر اسلامی نوشته اند. اما در تحریفات و دستکاریهای بعدی، این موضوع مسلم از تاریخ اسلام حذف شد. ابن ابی الحدید معتزلی شارح نهج البلاغه به این واقعیت تصریح کرده است. او مدعی است که نسخه هائی از سیره ابن هشام را دیده است که او به گزارش واقعه پرداخته بوده است.

در این دفاع از پیامبر، علی بن ایبیطالب آنقدر جنگید که شمشیرش شکست و پیامبر ذوالفقار را به دست او داد.

بر اساس اعتقاد شیعه امامیه، ذوالفقار شمشیری بود که جبرئیل بدست پیامبر اسلام داد.

نقش زنان مسلمان در عرصه نبرد

مورخان نوشته اند که زنان مسلمان نقش مهمی در عرصه نبرد داشته اند. ام عامر زن مسلمانی که طبابت می دانست، در نبرد احد حضور داشت. او حتی در مواقع اضطراری مخصوصاً هنگامی که پیامبر اسلام در محاصره دشمن قرار داشت، شمشیر بدست گرفت و از آن حضرت دفاع کرد. او خودش می گوید که: در نبرد احد به پانسمان مجروحان و کمک های پشت جبهه از قبیل آب رساندن به مجاهدان و... پرداختم؛ وقتی جان پیامبر را در خطر دیدم، مشک را بر زمین

نهادم و شمشیر بدست گرفتم. گاهی هم تیراندازی می کردم. پیامبر فردی را دید که فرار می کند، به او گفتم: حال که فرار می کنی، سپرت را زمین انداز. او سپر خود را انداخت و من آن سپر را برداشتم و از آن استفاده کردم. ناگاه متوجه شدم که فردی از دشمن با شمشیر به پیامبر حمله ور شد. من و معصب بن عمیر جلوی او را گرفتیم و او را گرفتیم و او را عقب راندیم. او بر شانه ام ضربه ای زد و من نیز چند ضربه بر او زدم. چون او زره بر تن داشت. ضربات من بر او کارگر نشد. ولی ضربه او تا یک سال بر شانه من باقی بود. چون پیامبر متوجه شانه من شد، به یکی از فرزندان من گفتم: زخم مادرت را پانسمان کن. وی زخم مرا بست و من دوباره مشغول دفاع شدم...

یکی دیگر از زنانی که در غزوه احد شرکت داشت، همسر عمرو بن جموح بود. او در جنگ احد شهید شد در حالی که فقط یک پای داشت. هند یکی از زنان مسلمان است که در نبرد احد شرکت کرد. او دختر عمرو بن حزام و عمه جابر بن عبدالله انصاری است. او پس از این که عزیزانش (همسر و پسر و برادر همسرش) شهید شدند، پایداری بسیار کرد و به هنگام حمل جنازه عزیزانش به مدینه، از نیمه راه دوباره به سوی احد بازگشت. زیرا شتر حامل جنازه ها به مدینه نمی رفت. وقتی جریان را به پیامبر عرض کرد، پیامبر فرمود: دعای شوهرت چه بود؟ گفت: او طلب شهادت کرد و گفت که: خدایا مرا به خانه بازگردان، پیامبر فرمود: دعای او اجابت شده و خداوند نمی خواهد که جنازه او بر خانه برگردد.

لذا جنازه ها را در احد دفن کرد. هند از پیامبر خواست تا از خداوند بخواهد که او را نیز به آنان ملحق کند.

پیامبر و مسلمانان یک شب در احد ماندند و روز بعد حرکت کردند. پیامبر برای ترساندن دشمن مسلمانان را به تعقیب دشمن فرستاد. منافقان و یهودیان مکه از این شکست خوشحال شدند. تعقیب دشمن فواید بسیاری داشت و از حمله حتمی دشمن به مدینه جلوگیری کرد.

در پایان سال سوم، حکم ارت نازل شد.

در همین سال بود که امام حسن علیه السلام متولد گردید. ⁽¹¹⁾

سال چهارم هجری ؛

از حوادث این سال است: به پیامبر خبر رسید که طایفه بنی اسد می خواهند به مدینه حمله کنند.

پیامبر ابوسلمه مخزومی را با یکصد و پنجاه نفر از مسلمانان بسوی آنان فرستاد. ابوسلمه شبها حرکت می کرد و روزها کمین می نمود تا به محل قطن رسید. بنی اسد فرار کرده بودند. ابوسلمه با غنیمت و اسیر بازگشت. ابوسلمه که در نبرد احد زخمی شده بود، در راه درگذشت. پیامبر با همسر او ام سلمه (: هند) دختر سهیل ازدواج کرد.

در پنجم محرم، پیامبر، عبدالله بن انیس را مأمور کرد تا با سفیان بن خالد که در حال تدارک نیرو علیه مسلمانان بود، بجنگد. عبدالله چون به محل موعود رسید، با او روبرو شد، وی را کشت و سرش را به مدینه آورد.

در ماه صفر این سال، پیامبر شش نفر از یاران خود را جهت آموزش احکام دین به اطراف اعزام داشت. در نقطه ای به نام رجیع نزدیک مکه، افراد قبیله لحنیها بر سر آنها ریخته، چهار نفر را کشتند و دو نفر را اسیر گرفته، در مکه به

قریش فروختند. قریش آن دو معلم قرآن را به انتقام کشته های بدر شهید نمودند. این حادثه در تاریخ اسلام به نام سریه رجیع آمده است.

در ماه صفر سال چهارم هجری حادثه بئر معونه پیش آمد: بنا به درخواست رئیس قبیله بنی عامر، پیامبر چهل نفر و یا هفتاد نفر از اصحاب را جهت ارشاد آنان فرستاد. گروه اعزامی در بئر معونه منزل کردند.

عامر بن طفیل با عده ای از بنی سلیم بر آنان هجوم بردند و همه آن گروه را شهید کردند.

پیامبر از این حادثه سخت اندوهگین شد.

گویند آن حضرت یک ماه در قنوت قبیله لحيانها را لعن و نفرین می کرد. عمرو بن امیه دو نفر از بنی عامر را کشت. در این میان بنی عامر کسی را نزد پیامبر فرستادند و خونبهای دو نفر عامری را که عمرو بن امیه کشته بود، (طبق پیمانی که با پیامبر داشتند) مطالبه نمودند.

پیامبر این خونبها را از یهودیان بنی نضیر مطالبه کرد: آن حضرت به اتفاق چند نفر از اصحاب به کنار قلعه بنی نضیر رفت و با آنان مذاکره نمود. آنان پیشنهاد پیامبر را قبول کردند. (زیرا یهود بنی نضیر با بنی عامر هم پیمان بودند). بنی نضیر قصد جان پیامبر را داشتند. آنان می خواستند از بالای بام سنگی بر سر پیامبر اندازند. پیامبر ناگهان جلسه را ترک کرد و راهی مسجد مدینه شد و به بنی نضیر پیام داد که باید این منطقه را ترک کنند.

بنی نضیر ابتدا تسلیم شدند، ولی بعد به تحریک عبدالله بن ابی سردسته منافقین مدینه سرسختی کردند. پیامبر و اصحاب سلاح برداشته، به سوی منزل بنی نضیر حرکت کردند. پانزده روز آنجا را محاصره کردند. یهودیان تسلیم شدند. قرار شد اموال خود را بگذارند و از منطقه مدینه بروند. فقط برای هر سه

نفر یک شتر و مشک آب اجازه بردن یافتند. این قوم به شام تبعید شدند. املاک آنان میان مهاجرین تقسیم شد. این واقعه را غزوه بنی نضیر می نامند. دو ماه بعد، پیامبر به سوی بنی محارب و بنی ثعلبه از طوایف غطفان رهسپار گردید. در محل ذات الرقاع دو سپاه با هم روبرو شدند، ولی برخوردی پیش نیامد و پیامبر به مدینه بازگشت. در این سفر بود که پیامبر نماز خوف خواند. در این سال، پیامبر به «زید بن ثابت» دستور داد تا خط یهود را بیاموزد. چون نامه های پیامبر را تا این زمان به علت بی سوادی عرب یهودیان می نوشتند. پیامبر نگران بود که نکند یهود نامه های حضرت را تحریف کنند. زید خط عربی را از یکی از اسیران بدر فرا گرفته بود. در ماه شعبان این سال امام حسین علیه السلام متولد گردید.

مورخان اسلامی پیرامون شرح حال آن دو معلم قرآن که در راه اسیر شدند و به مشرکان مکه فروخته و شهید شدند، نوشته اند که: یکی از آن دو نفر زید نام داشت. او را صفوان بن امیه که پدرش در غزوه بدر کشته شده بود، خریداری کرد تا انتقام پدرش را بگیرد. صفوان تصمیم گرفت تا زید را در ملاء عام به دار آویزد.

روزی که زید را برای دار زدن آورده بود، ابوسفیان خطاب به زید گفت: تو را به خدائی که به او ایمان داری سوگند می دهم آیا می خواهی که محمد صلی الله علیه و آله به جای تو کشته شود و تو آزاد شوی؟

زید که در پای چوبه دار ایستاده بود، گفت: من هرگز راضی نمی شوم محمد صلی الله علیه و آله آسیبی ببیند. ابوسفیان و مشرکان مکه از این پایداری در شگفت شدند. زید را به دار آویختند و شهید شد.

یکی دیگر از این دو معلم قرآن، خبیب بن عدی بود. وی از مشرکان خواست اجازه دهند قبل از مرگ، نماز بخواند. به او اجازه دادند و سپس وی را شهید کردند.

«خبیب، پس از آنکه مدتی در خانه ماویه کنیز حجیر بن ابی اهاب زندانی بود، برای اعدام حاضر شد. ابتدا خواست تا اجازه دهند دو رکعت نماز بگذارد. نماز را بسرعت پایان داد و گفت: ترسیدم که نگوئید از ترس مرگ خود را به نماز مشغول کرده ام و گرنه دوست می داشتم بیشتر بخوانم. سپس او را بر چوبی میخکوب کردند و در برابر چشم هزاران تماشاچی مکه، در زیر ضربات سنگ و چوب و تیغ، پس از شکنجه بسیار در حالی رجزهای مردانه می خواند، جان سپرد».⁽¹²⁾

از حوادث این سال، غزوه بدر دوم است:

پس از نبرد احد ابوسفیان تهدید کرده بود که سال دیگر در بیابان بدر با مسلمانان مصاف خواهد داد.

پیامبر اسلام یکهزار و پانصد نفر از مسلمانان را روانه محل موعود نمود. پیامبر خود را این حرکت، حضور داشت. در محل «بدر» هشت شب ماندند. ابوسفیان به سوی بدر حرکت کرد، اما از میان راه بهانه ای تراشید و برگشت. عقب نشینی ابوسفیان برای مشرکان گران تمام شد. صفوان بن امیه به ابوسفیان گفت: پیروزی احد را با این عقب نشینی از دست دادیم.

«... ابوسفیان با سپاه مکه به مجنه (در ناحیه ظهران) یا عسفان می رسد. در اینجا پشیمان می شود و خطاب به سپاه می گوید: «ای قریش! جز در یک سال پر برکت که در آن درخت بچرانید و در آن شیر بنوشید، مصلحت شما نیست. و امسال سال شما خشک است. من بر می گردم و شما نیز بر گردید» سپاه بر

گشتند و مردم مکه آن را جیش السویق (سپاه آرد گندم یا جو) نامیدند و می گفتند: شما رفتید آردها را بخورید (آرد آذوقه سپاه بوده است که از مکه بردند و جوالهای خالی را بر گرداندند و همین»⁽¹³⁾)

در این سال مادر امام علی بن ابیطالب علیه السلام «فاطمه بنت اسد» در گذشت.

سال پنجم هجری ؛

حوادث سال پنجم

در ربیع الاول این سال پیامبر اسلام به غزوه دومه الجندل رهسپار گردید. در این جنگ مسلمانان غنائمی بدست آوردند. در بین راه مسلمانان روزها را استراحت می کردند و شبها راه می پیمودند.

مسلمانان تا مرز شام پیش رفتند و قوت اسلام را به قبائل و مرز نشینان شام که تحت استیلای روم بودند، نشان دادند.

در این سال پیامبر با زینب دختر جحش که قبلا همسر زید بن حارثه بود و او را طلاق گفته بود، ازدواج کرد. در این سال آیات حجاب نازل گردید و احکام بانوان مخصوصا همسران پیامبر مقرر شد.

در این سال سوره منافقان نازل گردید. شائن نزول این سوره چنین بود که: بین عمر بن خطاب و یکی از بستگان قبيله خزرج نزاعی در گرفت. یکی فریاد زد: ای گروه مهاجران! و دیگری گفت: ای گروه انصار! در این میان عبدالله بن ابی از فرصت استفاده کرد و به تحریک انصار پرداخت و نسبت به اسلام و مسلمانان درشتی کرد.

«زید بن ارقم» که سخنان او را شنیده بود، به پیامبر گزارش داد. عمر بن خطاب پیشنهاد کرد که عبدالله بن ابی سر دسته منافقان مدینه را گردن بزنند. «عبدالله بن ابی» سخنان «زید بن ارقم» را تکذیب کرد. انصار به شفاعت او

آمدند. پیامبر سعی کرد مسئله را تمام شده تلقی کند. به مسلمانان دستور داد حرکت نکنند. اینجا بود که سوره منافقان در رابطه با «عبدالله بن ابی» نازل شد. پیامبر از زید بن ارقم دلجوئی کرد. بر اساس سیره ابن هشام، این واقعه بین جهجاه غلام عمر بن خطاب و سنان جهنی در سال ششم هجری پس از غزوه بنی مصطلق روی داده است.

جنگ خندق

غزوه «خندق» یا «احزاب» در این سال اتفاق افتاد: توطئه و تحریکات یهود همچنان ادامه داشت. در شوال این سال نبرد «احزاب» که به «خندق» نیز شهرت دارد، واقع شد. گروهی از یهودیان تبعیدی بنی نضیر که در خیبر زندگی می کردند، نزد قریش و قبیله غطفان رفتند و آنها را به جنگ با پیامبر و مسلمانان تشویق و تحریک نمودند. آنان با هم یکی شده و از متحدان خود نیروی عظیمی تدارک دیدند. خبر این تدارک نظامی به پیامبر رسید. احزاب متحد ده هزار نفر گرد آورده بودند و کلیه امکانات خود را در حمله به مدینه و پایان دادن به نهضت اسلام به کار گرفته بودند پیامبر به مشورت با اصحاب خود پرداخت سلمان فارسی پیشنهاد کرد تا برای دفاع از شهر مدینه، خندقی پیرامون شهر حفر شود. این پیشنهاد به تصویب پیامبر و دیگر اصحاب رسید. پیامبر شخصا در حفر خندق فعال بود و حفر خندق بین مسلمانان تقسیم شد.

کار با سرعت پیش می رفت. زنان و کودکان را در خانه ها جای دادند و نیروی نظامی مسلمانان در مناطق مختلف مدینه مستقر شدند همه چیز آماده بود. دشمن با یال و کویالی عظیم از راه رسید. صف آرای دو طرف، در دوسوی خندق آغاز شد. روزها گذشت و دشمن کاری نتوانست بکند «عمرو بن عبدود» و «عکرمه بن ابی جهل» از نقطه ای عبور کردند. امام علی بن ابی طالب راه را

بر آنان گرفت. در این نبرد تن به تن عمر بن عبدود قهرمان سپاه شرک و کفر به دست علی کشته شد. این حادثه روحیه احزاب متحد را در هم شکست و تزلزل در نفرات دشمن آغاز شد. دشمن سعی کرد مقرر فرماندهی مسلمانان را مورد هجوم قرار دهد، اما اقدامات تدافعی مسلمانان آنان را به عقب راند. نبرد تدافعی مسلمانان که پیامبر آن را فرماندهی می کرد، تمام روز ادامه یافت. گویند آن روز نمازهای ظهر و عصر را قضا نمودند و این نخستین نماز قضا در اسلام بود. در این نبرد تدافعی پنج مسلمان شهید شدند. و سه تن از دشمن کشته شد. «سعد بن معاذ» رئیس قبیله «اوس» زخمی شد و چندی بعد بر اثر این زخم در گذشت. شرایط جوی کار را بر دشمن سخت کرد. ابوسفیان فرمانده احزاب، مقاومت و ادامه جنگ را بی نتیجه یافت و شبانه به سوی مکه بازگشت پس از او دشمن عقب نشست و بدین سان جنگ به سود مسلمانان پایان یافت. نتیجه این جنگ بسیار مهم و تعیین کننده بود: از یک سو قدرت مسلمانان را به نمایش گذاشت و از دیگر سو بزرگترین تدارک و تجهیز نظامی دشمن را به شکست کشاند. این جنگ به راستی جنگ سرنوشت است.

در این جنگ یهود بنی قریظه به نفع دشمن به پیامبر خیانت کردند و بدیهی بود که آنان از موازین مورد توافق تخطی نموده و باید تنبیه می شدند. پیامبر هنوز سلاح بر زمین نهاده بود که مسلمانان را دستور داد تا یهود بنی قریظه را محاصره کنند. قلاع بنی قریظه در حومه مدینه محاصره شد این محاصره حدود یک ماه طول کشید. «ابولبابه» از قبیله «اوس» و هم پیمان بنی قریظه و یکی از نقبای دوازده گانه بیعت عقبه دوم، واسطه مذاکره بود. به یهودیان تفهیم کرد که باید تسلیم شوند و گرنه کشته خواهند شد او این پیمان را با ایما و اشاره به روسای یهود بنی قریظه رساند. قبیله اوس انتظار داشتند تا پیامبر همان رفتاری

را که با یهودیان متحد خزرج مبنی بر تبعیدشان از مدینه کرد با متحدان یهودی اوس هم انجام دهد. پس از تسلیم یهود بنی قریظه، کار حکمیت به سعد بن معاذ که بستری بود، واگذار شد. سعد بن معاذ را بر مرکبی سوار کردند و به صحنه آوردند. یهودیان بنی قریظه به رأی و نظر هم پیمان خود احترام می گذاشتند و گفتند هر چه سعد بگوید، همان شود. سعد حکم کرد که مردان بنی قریظه کشته شوند و زنانشان اسیر و اموالشان تقسیم گردد. طبق حکم سعد عمل شد؛ مردان گردن زده شدند و از زنان یهود فقط یک تن را که مرد مسلمانی را کشته و بود، کشتند. در تقسیم اموال و غنائم هر سوار کار مسلمان را سه سهم دادند و پیاده نظام را یک سهم بخشیدند.

زنان و کودکان یهود بنی قریظه را در نجد فروختند و به جای آنها اسب و سلاح خریدند. در این ماجرا فقط یک مسلمان شهید شد. و آنها بدست همان زن یهودی که از بالای قلعه سنگ بر سرش زده بود.

در این سال بین مسلمانان مسابقه اسب دوانی انجام شد. سعد بن معاذ در گذشت. سه نفر از رجال بزرگ مکه به مدینه آمدند و اسلام آوردند: عمرو بن عاص، عثمان بن طلحه و خالد بن ولید.⁽¹⁴⁾

نقش ممتاز سلمان فارسی

مورخان اسلامی پیرامون قهرمانان و حوادث غزوه احزاب یا خندق مطالب بسیاری نوشته اند.

همان طور که گفته شد، سلمان فارسی طراح حفر خندق دفاعی بر اطراف مدینه بوده است. بدون شک این طرح سابقه عربی نداشته و سلمان آن را از شیوه های تدافعی ایرانیان بیاد داشته و در آن روز پیشنهاد کرده است. سرنوشت سلمان در تاریخ دو فصل دارد که فصل نخست آن بدرستی روشن نیست.

محققان آرا مختلفی پیرامون زادگاه و چگونگی رسیدن او به حجاز دارند؛ اما در این متفق اند که او ایرانی و از فضلی فارس بوده است. مطالعات او در آئین زرتشت، یهود و مسیحیت، وی را قانع نساخت. مسیر حرکت سلمان از ایران به حجاز را چنین ترسیم کرده اند که او ابتدا به شام و از آنجا به روم رفت و دوباره به عراق عرب سفر کرد. گویا آوازه پیامبر و ظهور اسلام را شنید و راهی حجاز گردید. سلمان در مدینه به محمد ﷺ پیوست.

از اینجا به بعد نقش سلمان و شخصیت او کاملاً روشن است. پس از حادثه سقیه او به پیروی و حمایت از امام علی بن ابیطالب ادامه داد. مورخان نوشته اند که در روزگار عمر استاندار مدائن شد و در سال 35 هجری در گذشت. سلمان از مرزهای قومیت و نژاد گذشت و آنچنان به اسلام پیوند یافت که سلمان محمدی صلى الله عليه وآله نام یافت و از اهل بیت پیامبر محسوب شد. بنابراین آنگونه که اسلام دین قومی و نژادی نیست بلکه دین انسان است، سلمان نماینده ایران در اسلام نیست تا رگه های ناسیونالیستی بجنبند زجای!! به تعبیر مناسب پروفیسور لوئی ماسینیون: سلمان شکوفه معنویت اسلام است. شخصیت سلمان، ابوذر و... سندی تاریخی از تعالیم انسان ساز اسلام می باشد.

عامل اصلی غزوه خندق

مورخان عامل اصلی غزوه خندق را یهود بنی نضیر می دانند. سران قبیله بنو نضیر می خواستند از محمد و مدینه انتقام بگیرند. این سران با دیگر قبائل یهود رابطه برقرار کرده بودند و با قریش مکه نیز دیدار داشتند و ائتلاف بزرگی علیه محمد و اسلام پی ریختند. آنان به قریش قول داده بودند که یهودیان مدینه را که با محمد پیمان دفاعی بسته بودند، علیه وی بشورانند. مورخان نوشته اند که سران قریش از یهودیان پرسیدند که: ما با شما وجه مشترک عقیدتی نداریم،

اختلاف ما با محمد بر سر عقاید او است بتان ما را نفی می کند. شما که خود اهل کتاب هستید، چرا با محمد در ستیز هستید؟ آنان پاسخ دادند که: بت پرستی شما بهتر از دین محمد است، شما در آئین خود استوار باشید محققان معاصر یهود از این مواضع ابراز تأسف کرده و می کنند. مؤلف کتاب تاریخ یهودیان و عربستان می نویسد:

«هرگز ارزش نداشت یهود چنین خطائی را مرتکب شود، و لو این که قریش تقاضای آنان را رد می کردند. علاوه بر این درست نبود که یهودیان به بت پرستان پناه برند، زیرا این اقدام با تعلیمات تورات موافق نیست»⁽¹⁵⁾

قرآن به سرزنش یهودیان پرداخت و این مواضع نابخردانه آنان را که از روی کینه و عناد برمی خاست، محکوم کرد و یهودیان را متهم به پرستش جبت و طاغوت نمود و مورد لعن و نفرین ابدی قرار داد. «⁽¹⁶⁾

در تفاسیر اسلامی آمده است که: کفار قریش از یهودیان خواستند تا برای ابراز حسن نیت و درستی حرفشان بت های قریش را سجده کنند. نمایندگان یهود بت ها را سجده کردند.

سران یهود بنی نضیر با قبیله غطفان که از دشمنان سرسخت اسلام بودند، تماس برقرار کردند. این تماسها با کلیه قبائل دور و نزدیک انجام شد و ائتلاف سیاسی نظامی بزرگ پدید آمد.

مورخان تعداد نفرات و تجهیزات احزاب شرک و کفر را چنین نوشته اند: قریش با چهار هزار نفر و سیصد اسب و هزار و پانصد شتر، بنی سلیم با هفت صد نفر، بنی فزاره با هزار نفر، قبائل دیگر هر کدام با چهار صد نفر و یهودیان با تمام نیرو و امکانات مالی و نظامی خود، نیروی مرکب از ده هزار نفر پدید آوردند.

مسلمانان سه هزار نفر بودند که در نقاط حساس مدینه مستقر شده بودند. مدت محاصره مدینه یکماه طول کشید. زمان جنگ را فصل زمستان نوشته اند. سرمای شدیدی که بی سابقه بود، فرا رسید و دشمن را خسته کرد. اهداف دشمن از پیش مشخص بود. پایان دادن کامل به نهضت محمد و قتل عام همه پیروان آن حضرت.

ابوسفیان سوگند یاد کرده بود که حتما در این نبرد به اهداف فوق دست یابد. گویا ابوسفیان در همین رابطه پیامی کتبی به پیامبر اسلام فرستاده بود

با شکوه ترین صحنه جنگ

با شکوه ترین صحنه این نبرد را جنگ تن به تن بین امام علی بن ابیطالب و عمرو بن عبدود قهرمان نامی عرب جاهلی نوشته اند. گویا عمرو بن عبدود سابقه قهرمانیهای بسیار داشت و در میان قبائل جاهلی به رزم آوری مشهور بود.

آوردن او حکایت از حضور همه کفر و شرک جاهلی علیه اسلام و توحید دارد. به همین دلیل بود که وقتی عمرو بن عبدود کشته شد، اسلام خطاب به مسلمانان فرمود: امروز همه کفر با همه ایمان و اسلام در افتاد و مغلوب گردید. حادثه وقتی اتفاق افتاد که عمرو بن عبدود و همراهان او: عکرمة بن ابی جهل و هبیره بن وهب و نوفل بن عبدالله و ضرار بن خطاب، مبارزه می طلبیدند. از آن میان، عمرو بن عبدود و عکرمة بخود جرئت دادند و از خندق گذشتند. آنان رجزهای بسیار خواندند و به ایجاد رعب و وحشت در دل مسلمانان پرداختند، مبارزه می طلبیدند و اسب می تاختند: کجایند مدعیان بهشت، پس چرا خود را نشان نمی دهند؟! مسلمانان همچنان ساکت بودند، گویی به قول «واقدی» بر سرشان پرنده نشسته بود. پیامبر به مسلمانان دستور داد یک نفر جلو رود.

کسی جرئت نکرد. پیامبر علی بن ابیطالب علیه السلام را مأمور این کار کرد و فرمود: اینک کفر با ایمان به تمامی، روبرو می شود.

علی بن ابیطالب در پاسخ رجزهای عمرو بن عبدود فرمود: عجله نکن، دارم به سراغت می آیم.

مورخان نوشته اند که عمرو بن عبدود سابقه دلاوریهای علی بن ابیطالب را در نبرد بدر واحد شنیده بود و برخی گویند دیده بود. بنابراین با دیدن علی ترسید، اما مغرورانه گفت تو کی هستی که به نبرد با من آمده ای؟ علی خود را معرفی کرد و به او فهماند که وی را می شناسد ولی حاضر نیست به این آشنایی اعتراف نماید. علی به سابقه آشنائی خود با او در مکه اشاره کرد. گویند ابتدا علی بن ابیطالب عمرو بن عبدود را به اسلام دعوت کرد و عمرو بن پذیرفت. علی به او پیشنهاد کرد دست از جنگ با محمد بردارد و از سپاه احزاب جدا شود و راه خود گیرد و برگردد. او این کار را برای خود ننگ به حساب آورد و پذیرفت. سرانجام علی به او پیشنهاد کرد: طبق سنت نبرد، چون من پیاده هستم، تو از اسب پیاده شو. عمرو بن عبدود از اسب پیاده شد:

«دو مرد بهم گلاویز شدند. علی که دستش به سر و گردن عمرو نمی رسید، در حالی که او شمشیر را بر کشیده بود تا بر علی فرود آورد، وی ضربه ای چنان قوی بر ران عمرو زد که آن را قطع کرد و در افتاد و بر سینه اش پرید و ریشش را گرفت تا سرش را برگیرد. عمرو که از ننگ شکست از جوانی که خود را از او در پهلوانی نامورتر می دید، سخت به خشم آمده بود، بر چهره علی علیه السلام تف انداخت. علی علیه السلام بسختی خشمگین شد و در حالی که از غیظ، شمشیر را بر گردنش گذاشته بود، ناگهان برداشت و کنار رفت. عکرمه و دیگران بسرعت فرار کردند و از خندق گذشتند. علی علیه السلام آنان را می نگریست،

قدم می زد، چشمش را به همه سو می گرداند و اندیشه های گوناگون را به مغزش هجوم می داد. خشمش فرو نشست. با لبخندی آرام بر گشت و با گامهای شمرده و راحت به عمرو نزدیک شد. پایش را بر سینه او گذاشت. عمرو که از این حرکت خیره مانده بود، پرسید: این چه بود؟!

علی علیه السلام گفت: از کار تو خشمگین شدم، نمی خواستم از خشم خویش تو را بکشم، صبر کردم که آرام گردم تا تو را همه برای خدا کشته باشم. و سپس چنان که گویی شتر و حسان بن ثابت که در همه جنگها با شعر برنده تر از شمشیرش شرکت داشت، فرار عکرمه را از دم شمشیر علی علیه السلام سرود...» (17)

همان گونه که گذشت، این حادثه، روحیه دشمن را درهم شکست و روحیه مسلمانان را بالا برد.

این حادثه بود که ابوسفیان را به تردید افکند و سپاه احزاب را متزلزل ساخت و سرانجام قدرت اسلام را بر سراسر جزیره العرب تثبیت و هرگونه امید کفر و شرکت یهودی - جاهلی - قریشی را برای همیشه نومید کرد.

یک حادثه جنجالی

یکی از حوادث جنجالی سال پنجم هجری، ازدواج پیامبر اسلام با زینب دختر جحش است:

زید به حارثه را همه می شناسند؛ او پسر خوانده محمد است، و زینب دختر عمه محمد. زید غلامی بود که خدیجه او را به محمد بخشیده بود. این روابط انسانی آنچنان قوت یافت که محمد او را فرزند خویش خواند و در پگاه ازدواج، در تلاش بود تا برای وی همسری بیابد.

جامعه جاهلی هنوز به تفاخرهای قبایلی و ارزشهای سنتی خود وفادار بود و این امر مسئله ازدواج را دشوار ساخته بود. چرا که زید غلامی بود که رنگ و

رونقی نداشت و با معیارهای به رسمیت شناخته جاهلی و خانواده‌ها هماهنگی نداشت. زینب دختری رشید و بلند بالا بود که خواستگاران بسیاری داشت. او نیز از کودکی با پیامبر می زیست و دختر عمه محمد بود. پیشنهاد پیامبر به خانواده زینب برای ازدواج با زید با سکوت و مخالفت روبرو شد. وحی دخالت کرد و به آنان هشدار داد که فرمان خدا و رسول خدا مطاع است. آیه 26 سوره احزاب همین را بیان داشت. بدین سان خانواده زینب و خود او به ازدواج با زید راضی شدند.

بدیهی است که ناهماهنگی‌ها همچنان به قوت خود باقی بود و طبعاً عشق جوانه نزد و شکوفه‌ای نشکفت، بلکه بر عکس ناسازگاری آغاز شد و قهر جاری گردید. زینب از سوئی و زید از دیگر سو، به پیامبر اصرار که آن دو را از هم جدا کند، و پیامبر سعی در اصلاح داشت، ولی نتیجه‌ای نبخشید و روز بروز اوضاع بدتر می شد. طلاق تنها راه حل مسئله بود و چنین شد. زید از رنجی جانکاه رهائی یافت و مسرور بود. زینب در غمی بزرگ فرو رفت و سخت پریشان بود.

راه چاره ازدواج با زینب بود. باید پیامبر چنین اיתاری بزرگ می نمود تا تسلی خاطر زینب گردد. اما سنت‌های جاهلی و هیاهوی عوام مسئله را مشکل می ساخت. وحی دخالت کرد و سنت غلط جاهلی (مبنی بر عدم جواز ازدواج با همسر پسر خوانده) را باطل و بی اساس اعلام کرد. آیه 37 سوره احزاب در این باره نازل شد. هیاهو، در زمان حادثه محو شد. اما دشمنان اسلام در اعصار بعد، از جمله عصر اخیر، مخصوصاً نویسندگان مسیحی، هیاهوئی راه انداخته بودند که خوشبختانه پاسخ مناسبی دریافت داشتند. اسلام شناس بزرگ معاصر مرحوم دکتر علی شریعتی پاسخ مستدل و منطقی - تحلیلی جالبی به مستشرقان

و نویسندگان مسیحی داده است. این پاسخ در اسلام شناسی (چاپ مشهد) تحت عنوان زن، در چشم و دل محمد آمده است.⁽¹⁸⁾

سال ششم هجری،

از حوادث این سال است: غزوه بنی لحيان، غزوه ذی قرد، غزوه بنی مصطلق، ماجرای افک و...

پیامبر «... شش ماه پس از ریشه کم کردن بنی قریظه، سپاهی بسیج کرد و ابن ام مکتوم را در مدینه گذاشت و راه شام را بسوی شمال در پیش گرفت. مسلمانان گمان کردند که بسوی مرزهای شام می روند، ناگهان در میان راه بسرعت به سوی جنوب برگشت و خود را به غران (منازل بنی لحيان) رساند تا انتقام شهدای رجیع را بگیرد. قوم با اموالشان به قتل کوهها گریخته بودند. پیامبر که نتوانسته بود دشمن را غافلگیر کند، برای بهره برداری دیگری، گفت: «اگر به عسفان (نزدیک مکه) فرود آئیم، مردم مکه یقین خواهند کرد که به قصد مکه آمده ایم». سپس برای راعاب قریش، با دویست سوار در عسفان فرود آمد و ابوبکر را با ده سوار و نیز دو تن سوار دیگر را به «کراع الغمیم» فرستاد تا از عکس العمل قریش آگاه شود، و چون خبری نشد، در اوج گرمای طاقت فرسای روز بسرعت به مدینه بازگشت»⁽¹⁹⁾.

«غزوه ذی قرد؛ چند روز پس از بازگشت به مدینه عیینه بن حصن با دسته ای از بنی فزاره (از بنی غطفان) به حومه مدینه تاخت و گله پیامبر را که فرزند ابوذر غفاری و زنش می چراندند، برد و مرد را کشت و زنش را به اسارت برد. سلمه بن عمرو بن اکوع اسلمی و غلام طلحه بن عبید الله که به همراه او بود متوجه شدند. سلمه دزدان را دنبال کرد و فریاد می کشید و تیر می انداخت و هیاهو می کرد.

و هر تیری که می افکند، می گفت: بگیری که منم ابن اکوع، امروز روز رضع است. (جمع راضع: لثیم، یعنی امروز روز هلاک مردم پست است). و چون دزدان به سویس بر می گشتند، می گریخت و سپس بر می گشت و تیر می افکند و باز همان رجز را با فریاد هائی که به گوش مدینه رسید، تکرار می کرد و آنقدر دزدان را بخود مشغول کرد که پیامبر سواران را به تعقیبشان فرستاد و خود از پی آنان بیرون آمد. عده ای از دزدان کشته شدند و قسمتی از شتران را پس گرفتند و زن پسر مقتول ابوذر را نجات دادند. پیامبر که به سواران رسید، در کوه ذی قرد یک شبانه روز منزل کرد. سلمه گفت: صد مرد به من بده تا آنها را بگیرم. پیامبر گفت: چنانکه به من خبر رسیده، آنها هم اکنون در غطفان شیر می نوشند. پیامبر به تقسیم فئی پرداخت و به هر صد مرد یک شتر رسید و سپس به مدینه بازگشت...» (20)

در شعبان این سال غزوه بنی مصطلق واقع گردید. بنی مصطلق طایفه ای از خزاعه بودند.

مسلمانان بر آنان پیروز شدند و اموال و اسیر به همراه آوردند. در بازگشت به مدینه، پیامبر با جویریة دختر حارث رئیس بنی مصطلق که جز اسیران بود، ازدواج کرد. بر اثر این ازدواج صد خانواده بنی مصطلق که اسیر بودند، آزاد شدند. (21)

ماجرای افک؛ بر اساس سیره ابن هشام موضوع افک در سال ششم هجری و پس از بازگشت از غزوه بنی مصطلق اتفاق افتاده است.

پیامبر اسلام در سفرهای عادی و جنگی به حکم قرعه یکی از زنانش را همراه می برد. در این سفر قرعه به نام عایشه افتاد. رسم بر این بود که هودج زنان را با پرده هائی که بر آن انداخته بودند، بر در خیمه ایشان می گذاشتند.

چون به منزل «ذات الجیش» در نزدیکی مدینه رسیدند، معلوم شد که هودج عایشه خالی است و پس از مدتی عایشه را دیدند که بر شتری سوار است و در حالی که «صفوان بن معطل» افسار شتر را در دست دارد، از دنبال کاوران می آید. این مسئله باعث هیاهوی بسیاری شد و مسلمانان به سرزنش عایشه پرداختند. عایشه جریان را برای پیامبر تعریف کرد که برای حاجتی بیرون رفتم، وقتی برگشتم کاروان حرکت کرده بود، در این موقع صفوان سر رسید و مرا با خود به منزل آورد. این حادثه و سرزنش مردم، پیامبر را بسیار اندوهگین ساخت؛ لذا عایشه را ترک کرد و او را به خانه پدرش ابوبکر فرستاد. تا که وحی برائت و بیگناهی عایشه را تاءئید کرد. (22)

سال هفتم هجری؛

بیعت رضوان و صلح حدیبیه

از حوادث این سال است: صلح حدیبیه، بیعت رضوان یا شجره، نامه به سران جهان، غزوه خیبر، و...
پیامبر ناگهان فریاد داد مسلمانان آماده حج شوند. و این برای مسلمانان بسیار خوشحال کننده بود.

پیامبر «عبدالله بن ام کلثوم» را در مدینه منصوب کرد و خود به همراه مسلمانان مهاجر به سوی مکه حرکت کرد. در این سفر از همسران پیامبر، فقط «ام سلمه» حضور داشت. قریش مکه ابتدا نگران شدند و مانع حضور پیامبر و مسلمانان در مکه شدند. آنان گروهی را به فرماندهی خالد بن ولید و عکرمه بن ابی جهل به نقطه ای بر سر راه پیامبر فرستادند.

بشر بن سفیان کعبی در منزل عسفان خدمت پیامبر رسید و آمادگی قریش را برای جنگ اعلام کرد. پیامبر متأسف شد؛ زیرا قصد آن حضرت انجام مراسم

حج بود و نه جنگ. لذا پیامبر ممنصرف شد و راه را به طرف پائین مکه ادامه داد و به حدیبیه (نزدیک مکه) رسید و مستقر شد. پیامبر به قریش مکه پیام فرستاد که ما برای جنگ نیامده ایم، بلکه برای حج آمده ایم.

قریش از استقرار پیامبر در حدیبیه مطلع شدند و از نزدیک دریافتند که مسلمانان مسلح نیستند و برای انجام مراسم حج آمده اند. از این رو آرام شدند. مذاکرات پیامبر با بدیل بن ورقا خزاعی توسط همین شخص به قریش رسید. سران قریش چند نفر را به عنوان نماینده نزد پیامبر فرستادند. در میان قریش اختلاف افتاد، برخی تمایل به صلح داشتند و برخی مخالف هر گونه مماشات بودند. پیامبر عثمان بن عفان را نزد قریش فرستاد.

آمدن عثمان به درازا کشید. خبر رسید که عثمان را کشته اند

پیامبر آماده جنگ شد و از مسلمانان بیعت عمومی گرفت این بیعت در تاریخ به نام بیعت رضوان یا شجره نامیده می شود، زیرا بیعت در زیر درختی انجام شد عثمان پس از مدتی برگشت. سهیل بن عمرو از سوی قریش برای مذاکره صلح نزد پیامبر آمد. پیمان صلح و متارکه جنگ به مدت ده سال منعقد گردید. در این پیمان شرط شده که هر کس از قریش بدون اجازه از ولی خود، نزد پیامبر بیاید، او را برگردانند و هر کس از مسلمانان به طرف قریش رود، مستقر نشود. پیوستن طوائف عرب به پیامبر یا به قریش آزاد و اختیاری باشد. پیامبر و مسلمانان امسال از آمدن به مکه صرف نظر کنند. پس از انعقاد قرار داد، پیامبر به مسلمانان گفت که تفصیر کنند و قربانی نمایند. و خود چنین کرد.

مورخان نوشته اند که قبل از انعقاد پیمان صلح، قریش نماینده ای فرستاد تا از کار پیامبر سر در آورند.

پیامبر دستور داد تا شتران قربانی را از دور در جلو راه فرستاده قریش رها کنند تا بدانند که برای مراسم حج آمده ایم. نماینده قریش از همان وسط راه برگشت و به قریش گزارش داد که پیامبر به حج آمده و قصد جنگ ندارد، و ما نمی‌توانیم مانع انجام حج شویم.

قریش برای اطمینان بیشتر نماینده دیگری اعزام داشتند. نماینده قریش وقتی قدرت معنوی و اعتقادات شگفت مسلمانان را دید، تحت تأثیر قرار گرفت و در بازگشت خود به مکه، آنچه را دیده بود برای قریش تعریف کرد.

و از محبوبیت محمد در میان پیروانش با اعجاب سخن گفت.

مورخان در رابطه با علت بیعت رضوان نوشته‌اند که چون عثمان بن عفان از مکه دیر بازگشت و خبر قتل او رسید، پیامبر تصمیم به جنگ گرفت و تجدید بیعتی با آن حضرت لازم بود. این بیعت مورد تأیید وحی قرار گرفت و آیه 18 سوره فتح در همین رابطه نازل شد و از بیعت زیر درخت صریحا به نیکوئی یاد کرد.

وقتی عثمان بازگشت، جنگ منتفی شد و مسئله مذاکره و صلح و سرانجام پیمان حدیبیه که به گفته مورخان و محققان تاریخ اسلام، بزرگ‌ترین موفقیت برای اسلام بشمار می‌آید، صورت گرفت

متن صلح نامه حدیبیه

مورخان متعرف‌اند که پیامبر اسلام به علی بن ابیطالب دستور داد تا متن صلح نامه را بنویسد. پیامبر به علی فرمود: بنویس «بسم الله الرحمن الرحيم» نماینده قریش گفت: من با اینکه با این کلمات آشنائی ندارم، «رحمان» را نمی‌شناسم. بنویس: باسمک اللهم.

پیامبر فرمود: یا علی! آنچه سهیل می گوید نوشته شود. و علی نوشت. بعد
پیامبر فرمود: بنویس!

« هذا ما صالح عليه محمد رسول الله... »

نماینده قریش گفت: ما رسالت و نبوت تو را به رسمیت نمی شناسیم و اگر
این گفته را قبول داشتیم، هرگز با تو نمی جنگیدیم. باید نام خود و پدرت را در
این قرار داد بنویسی و این لقب را از متن قرار داد برداری. مسلمانان راضی
نبودند که تسلیم نظر نماینده قریش شوند، ولی پیامبر که به صلح اهمیت زیادی
می داد پذیرفت. لذا از علی خواست آن را پاک کند

علی گفت: مرا جرئت چنین کاری نیست. پیامبر فرمود انگشت مرا روی آن
کلمه بگذار تا خود پاک کنم. و چنین شد. رضایت نماینده قریش حاصل شد و
سپس اصول مورد توافق به شرح ذیل نوشته شد:

1 - قریش و مسلمانان متعهد می شوند که مدت ده سال جنگ و تجاوز را
علیه یکدیگر ترک نمایند

2 - فردی از قریش اگر بدون اجازه ولی خود از مکه فرار کند و به
مسلمانان پیوندد، محمد باید او را به مکه باز گرداند. ولی اگر فردی از مسلمانان
به قریش پیوندد، قریش وظیفه ندارد وی را تحویل محمد دهند.

این ماده از مواردی بود که خشم مسلمانان را برانگیخت، ولی پیامبر آنان را
آرام کرد.

3 - مسلمانان و قریش می توانند با هر طایفه ای که بخواهند، پیمان برقرار
کنند و با آنان متحد و مربوط شوند.

4 - محمد و یاران او، امسال از حدیبیه به مدینه باز می گردند، ولی در
سالهای آینده می توانند آزادانه به مکه درآیند، مشروط بر اینکه فقط سه روز در

شهر مکه توقف کنند و سلاحی جز سلاح مسافر که یک شمشیر است، همراه نداشته باشند. قریش حق مزاحمت ندارند

5 - امضاء کنندگان متعهد می شوند که اموال یکدیگر را محترم شمارند و از هر گونه حيله و نیرنگ و خیانت علیه یکدیگر بازمانند. مسلمانانی که وارد مکه می شوند، جان و مال آنها محترم است.

هنوز قرار داد امضا نشده بود که حادثه شگفتی اتفاق افتاد: ابو جندل پسر سهیل نماینده قریش در حالی که زنجیر به پای داشت و از زندان قریش مکه گریخته بود، خود را به پیامبر رساند. او که مدتها بود که به جرم اسلام، زندانی بود، از زندان پدرش گریخته و از بیراهه خود را به مسلمانان رسانده بود

سهیل بشدت عصبانی شد و بر صورت پسرش سیلی نواخت. سهیل به قرار داد اشاره کرد که باید پسرش برگردد. پیامبر گفت: قرار داد هنوز امضا نشده است سهیل تهدید کرد که قرار داد را زیر پا خواهد گذاشت و... این حادثه مشکل بزرگی درست کرد. هیچ کدام از مسلمانان حاضر نبودند ابو جندل را تحویل قریش دهند

پیامبر نیز بسیار از این کار ناراحت بود. اما مسئله صلح بسیار حیاتی و سرنوشت ساز بود و نمی شد از آن صرف نظر کرد. با دوستی و محبت از سهیل خواسته شد تا او را ببخشد. ولی سهیل نپذیرفت. ابو جندل با پدرش به مکه برگشت و این امر بر مسلمانان بسیار گران تمام شد مورخان نوشته اند که سوره فتح پس از انعقاد این صلح نامه، نازل شد و بشارت فتح مکه را بزودی داد.

حادثه ای دیگر، ماده دوم قرار داد را لغو کرد. فردی به نام ابوبصیر که مسلمان بود و در مکه زندانی، فرار کرد و به مدینه آمد مشرکان مکه نماینده فرستادند تا مسلمانان فراری را به مکه باز آورند. ابوبصیر از پیامبر خواست تا

وی را تحویل ندهد. پیامبر که برایش چنین اقدامی بسیار سخت و دردناک بود، برای رعایت و احترام به قرار داد، چاره ای نداشت و ابوبصیر را دلداری داد و او را راهی مکه نمود. نمایندگان قریش به «ذوالحلیفه» رسیدند. ابوبصیر در حالی که استراحت می کرد، به یکی از نمایندگان قریش گفت: آن شمشیرت را بده بینم. وقتی شمشیر را گرفت، فوراً وی را کشت. غلام مقتول پا به فرار گذاشت و به مدینه باز گشت و جریان را به پیامبر گزارش داد. ابوبصیر نیز وارد مدینه شد و جریان را برای پیامبر گزارش کرد و گفت: یا رسول خدا تو به پیمان خود وفادار هستی، این منم که نخواستم در دست مشرکان اسیر باشم و لذا چنین کردم. ابوبصیر به طرف ساحل دریا که مسیر کاروان قریش از آنجا بود، رفت و در محلی به نام عیص منزل کرد. مسلمانان مکه از داستان ابوبصیر با خبر شدند. نزدیک به هفتاد نفر از مکه فرار کردند و به ابوبصیر ملحق شدند آنان تصمیم گرفتند به کاروانهای تجاری قریش حمله کنند. آنان قریش را به تسلیم وا داشتند. سران قریش به پیامبر نامه ای نوشتند که ماده دوم قرار داد لغو است.

بدین سان گروه ابوبصیر به مدینه بازگشتند (23)

لازم است بدانیم که زنان مسلمان مکه می توانستند در صورت فرار، به مدینه بروند و ماده دوم قرار داد، شامل حال زنان نمی شد. لذا زنان بسیاری به مدینه هجرت کردند:

ام کلثوم دختر عقبه بن ابی معیط که برادرانش تقاضای استرداد او را کردند. پیامبر فرمود: در ماده دوم قرار داد از زنان اسمی برده نشده است و فقط شامل مردان میشود.

اعلام رسالت و نامه به پادشاهان

پیامبر اسلام وقت آن دید تا رسالت جهانی خویش را به سراسر دنیا اعلام کند: «... سپس تصمیم خود را آشکار کرد و گفت قصد دارد کسری و هرقل (هراکلیوس) و مقوقس و حارث غسانی پادشاه حیره و حارث حمیری پادشاه یمن و نجاشی پادشاه حبشه را با اسلام دعوت کند. برخی که با تشریفات سیاسی آنان آشنا بودند، توصیه کردند که مهری بسازند که هیچ نامه ای را بی مهر نمی پذیرند. انگشتی از نقره ساختند و بر آن «محمد رسول الله» را در سه ردیف نقش کردند:

محمد در پایین ترین و الله در بالاترین ردیف و رسول در میانه. نامه ها را به روایتی یکجا و به روایتی به تدریج فرستاد و این درست تر می نماید به خصوص که برخی آغاز دعوت سران جهان را در سال ششم می دانند نه هفتم و در این صورت جمع هر دو تاریخ ممکن می گردد. نامه «هرقل» امپراتور روم شرقی را را به دحیه کلبی داد که برای حاکم «بصری» برد و با معرفی او (که دست نشاندۀ امپراتور بود) به وی تسلیم گردد:

« بسم الله الرحمن الرحيم

من محمد بن عبدالله الی هرقل عظیم الروم، سلام علی من اتبع الهدی اما بعد، فانی ادعوك بد عایة الاسلام، اسلم تسلّم، یوتک الله اجرک مرتین، فان تولیت فانما علیک اثم الا ریسین و قل یا اهل الکتاب تعالوا الی کلمه سواء بیننا و بینکم، الا نعبد الا الله و لا نشرک به شیئا، و لا یتخذ بعضنا بعضا اربابا من دون الله، و فان تولوا و فقولوا اشهدوا بانا مسلمون. »

نامه خسرو پرویز شاهنشاه ایران، را به عبدالله بن خلافة السهمی داد:

« بسم الله الرحمن الرحيم

من محمد رسول الله الى كسرى عظيم فارس، سلام على من اتبع الهدى و امن بالله و رسوله و شهد ان لا اله الا الله وحده لا شريك له و ان محمدا عبده و رسوله. ادعوك بدعاية الله، فاني (انا) رسول الله الى الناس كافة لا نذر من كان حيا و يحق القول على الكافرين اسلم تسلم، فان ابيت فعليك اثم المجوس. «
خسرو پرويز آن را دريد و به اذن حاكم دست نشانده خویش در يمن دستور داد:

«این غلام را که چنین گستاخ شده است، بسته به پا تخت بیار.»
باذن مامورانی به مدینه فرستاد و جریان را به پیامبر اطلاع دادند. پیامبر خبر داد که خسرو به دست پسرش شیرویه کشته شده است. هنوز یمنی ها از آن آگاه نبودند. باذان که همچون دیگر ساکنان یمن از تسلط جابرانه و خشن مامورانی ایرانی (از زمان انوشیروان) رنج می برد، از پیدا شدن قدرت بزرگی در عربستان برای آنکه خود را از یوغ امپریالیسم ساسانی رها کند، استفاده کرد و اسلام آورد و پیامبر همو را از جانب خویش بر یمن گماشت و او با اتکا به محمد که هیچ گونه قید اقتصادی و یا سیاسی را در او تحمیل نکرد، استقلال خویش را در قبال ایران به دست آورد.
به مقوقس:

« بسم الله الرحمن الرحيم

من محمد بن عبدالله الى المقوقس عظيم القبط، سلام على من اتبع الهدى. اما بعد؛ فاني ادعوك بدعاية الاسلام، اسلم تسليم، يوتك الله اجرک مرتين، فان توليت فانما عليك اثم القبط. «وقل يا اهل الكتاب تعالوا الى كلمة سواء بيننا و بينكم، الا نعبد الا الله و لا نشرك به شيئا، و لا يتخذ بعضنا بعضا اربابا من دون الله، فان تولوا، فقولوا اشهدوا بانا مسلمون «

به «هلال» صاحب بحرین:

«سلم انت؛ فانی احمد الیک الله؛ الذی لا اله هو، لاریک و ادعوک الی الله وحده، تو من بالله و تطیع، و تدخل فی الجماعه، فانه خیر لک. والسلام علی من اتبع الهدی. (24)»

واکنش پادشاهان در برابر دعوت پیامبر ﷺ

امپراطور روم شرقی پیرامون آئین محمد به تحقیق پرداخت. او از مقاومت بیت المقدس که تحت الحمایه روم بودند، خواست تا اعراب بازرگان را به مرکز اعزام دارند که او شخصا از دین جدید جويا شود. مورخان غربی نوشته اند که اتفاقا در آن هنگام ابوسفیان سر دسته مشرکان مکه در شام و فلسطین بوده است. ابوسفیان گفته است که: نماینده امپراطور نزد ما آمد و ما را به حضور او برد. او به مترجم خود گفت که از این اعراب، جويای حال محمد و دین او شود. ابوسفیان گفت: من به محمد از همه این اعراب همراه نزدیک تر هستم، او پسر عم من است. امپراطور به ابوسفیان احترام گذاشت و اعراب را پشت سر ابوسفیان قرار داد و گفت اگر این مرد خلافی گفت، گفته های او را تکذیب کنید.

ابوسفیان می گوید: اگر نمی ترسیدم که دروغ من فاش شود، دروغ می گفتم، امپراطور پرسید: این مرد که دعوی نبوت می کند، در میان شما چه عنوانی دارد؟ گفتم: او در میان ما دارای بهترین حسب و نسب است.

امپراطور پرسید: آیا قبل از محمد، کسی این ادعا را کرده بود؟ نه. پرسید: آیا کسی از پدرانش پادشاه بوده است؟ گفتم: نه. پرسید: عقل و رای و هوش او چگونه است؟ گفتم تاکنون نقصی در او مشاهده نشده است. پرسید: آیا بزرگ و اشراف از او پیروی می کنند یا مستضعفان؟ گفتم: یارانش از ضعفا هستند.

پرسید: پیروانش رو به ازدیاد یا نه؟ گفتم: دائم بر تعداد آنان افزوده می شود.
پرسید: آیا تاکنون کسی از دین او برگشته است؟

گفتم: نه

پرسید: آیا با او جنگیده اید؟ گفتم: آری

پرسید: این جنگ ها چگونه بوده است؟ گفتم: گاهی او بر ما پیروز می شده
و گاهی ما.

پرسید: به شما چه می گوید و چه می خواهد؟ گفتم: او می خواهد که ما
خدای یگانه را پرستیم و شریکی برای او قائل نشویم، ما را از عبادت آنچه
پدران و نیاکان ما می پرستیده اند، باز می دارد و ما را به نماز و کمک به بی
نویان فرا می خواند. ما را به وفای به عهد و امانت و اخلاق حسنه دعوت می
کند.

امپراطور در پایان گفت: اگر چنین باشد، او پیامبر موعود تورات و انجیل
است، او خاتم پیامبران الهی است.

من از ظهور چنین پیامبری خبر داشتم، ولی نمی دانستم که از کجا و کی و
چگونه خواهد بود.

قیصر روم دحیه کلبی سفیر پیامبر اسلام را خواست و احترام نمود و پاسخ
نامه پیامبر را نوشت و هدایائی ارسال داشت. گویند امپراطور ظهور پیامبر
موعود انجیل را به مقامات کلیسای روم اطلاع داد و در یک جلسه رسمی نامه
پیامبر اسلام را قرائت کرد و نظر مقامات روحانی و سیاسی کشور را جویا شد.
آنان شدیداً مخالفت کردند و امپراطور بر جان خویش بیمناک شد. او ناچار
گفت که می خواسته است دولت مردان خویش را امتحان کند!

خسرو پرویز نامه پیامبر را پاره کرد و آن گونه که گذشت، دستور داد تا وی را دست بسته به دربار آورند! اما اندکی بعد از تخت فرو افتاد و عبرت تاریخ شد.

مقوقس پادشاه قبط که باج گذار امپراتور روم بود و هر ساله مبالغ سنگینی باج و خراج می داد، نامه پیامبر را دریافت کرد.

نامه پیامبر توسط حاطب بن ابی بلتعنه به مصر فرستاده شد. مقوقس سفیر پیامبر اسلام را به حضور پذیرفت. وی نامه پیامبر را مطالعه کرد و از حاطب پرسید: اگر محمد براستی پیامبر خداوند است، چرا او را از مکه بیرون کردند و او بر آنها نفرین نکرد تا نابود شوند؟

حاطب در پاسخ گفت: عیسی پیامبر خدا بود و قوم اسرائیل نقشه قتل او را کشیدند، چرا این پیامبر نفرین نکرد تا خداوند آنان را نابود کند؟ مقوقس سخت جا خورد و قانع شد و گفت: آفرین که مردی دانا هستی و از نزد مردی دانا آمده ای.

حاطب که چنین دید، مقوقس را ارشاد کرد و به اسلام دعوت نمود. او ابتدا به سابقه تاریخی مصر و حکومت فراعنه و قیام موسی و... اشاره کرد و افزود: بدان! همان گونه که موسی بشارت ظهور عیسی را داد، عیسی نیز بشارت ظهور محمد را داده است. و بدان که اسلام شکل کامل و دقیق دین عیسی و موسی است.

مقوقس تمایل نشان داد تا با سفیر پیامبر بیشتر صحبت کند، لذا او را به کاخ اختصاصی خود برد و سوالاتی پیرامون اسلام و محمد و شعائر او نمود. حاطب پاسخهای مناسب و مستدل داد و تعالیم اسلام را برای مقوقس شرح داد.

مقوقس اعتراف کرد که: آری! اینها نشانه نبوت او است. من می دانستم که پیامبر موعود انجیل ظهور خواهد کرد. منتهی خیال می کردم از شام خواهد بود. مقوقس به حاطب گفت که اظهارات او محرمانه است و باید افشا نشود، زیرا از قبطیان بیم دارد. او سپس نامه ای به پیامبر اسلام نوشت:

«نامه ای است به محمد بن عبدالله از مقوقس، بزرگ قبط. درود بر تو. من نامه تو را خواندم و از مقصد تو آگاه شدم و این حقیقت دعوت تو را درک کردم. من می دانستم که پیامبری خواهد آمد، ولی خیال می کردم او از شام مبعوث خواهد شد. من مقدم سفیر تو را گرامی داشتن و هدایائی به این شرح... تقدیم نمودم. سلام بر تو.»

مقوقس سفیر پیامبر را با مراسم رسمی بدرقه کرد و سوارانی تا شام به دنبال او اعزام داشت.

هدایای مقوقس عبارت بود از:

دو کنیز قبطی؛ ماریه قبطیه و شیرین. یک اسب معروف به دلدل و اسب گران قیمت دیگری. یک دراز گوش معروف به یعفور. یک هزار مثقال زر سرخ و یک کوزه عسل.

پیامبر دلدل را به علی بخشید. پیامبر فرمود که رفتار مقوقس از روی سیاست است. او بزودی سرنگون خواهد شد.

نامه پیامبر به پادشاه حبشه:

«بسم الله الرحمن الرحيم

من محمد رسول الله الی النجاشی ملک الحبشة. سلام علیک! فانی احمد الله الذی لا اله الا هو الملك القدوس السلام المؤمن المهيمن. و اشهد ان عيسى بن مريم روح الله و كلمة القاها الی مريم البتول الطيبة الحصينة، فحملت بعيسى،

حملته من روحه و نفخه كما خلق آدم بيده. و انى ادعوك الى الله وحده لا شريك له و الموالاة على طاعته و ان تبتغى و تؤ من بالذى جائنى. فانى رسول الله و انى ادعوك و حنودك الى الله. عزوجل و قد بلغت و نصحت، فاقبلوا نصيحتى. و السلام على من اتبع الهدى. »

این نامه توسط «عمر و بن امیه» به دربار «نجاشی» فرستاده شد.

سفیر پیامبر وارد دربار «نجاشی» گردید و نامه پیامبر را بدست نجاشی داد و از محبت‌های گذشته او در حق مسلمانان مهاجر تشکر کرد و خاطر نشان ساخت که پیامبر اسلام و مسلمانان خاطره دوستی‌های شما را فراموش نمی‌کنند. آن‌گاه گفت که: اسلام و محمد موعود انجیل عیسی می‌باشند، بنابراین شایسته است پادشاه و مردم حبشه اسلام آورند و در دنیا و آخرت سعادت‌مند باشند. او یادآوری کرد که در غیر این صورت مانند قوم یهود به سرنوشت بدی دچار خواهند شد. او تأکید کرد که اسلام شکل یافته ادیان آسمانی گذشته است.

پادشاه حبشه در پاسخ گفت: من شهادت می‌دهم که این پیامبر، همان است که همه اهل کتاب در انتظار او هستند. آن‌گونه که موسی از آمدن عیسی خبر داد، عیسی نیز از ظهور محمد خبر داده است. اما فعلاً موقعیت را برای دعوت مردم این کشور به اسلام مناسب نمی‌دانم و افزود که اگر ایجاب می‌کرد، خودم خدمت پیامبر می‌رسیدم.

آنگاه نامه‌ای در پاسخ به نامه پیامبر نوشت:

«به نام پروردگار مهربان و بخشنده! این نامه‌ای است به رسول خدا، محمد،

از جانب نجاشی.

درود بر کسی که مرا به اسلام هدایت نمود، درود بر شما باد. نامه شما در رابطه با نبوت و شریعت عیسی به دستم رسید. به پروردگار زمین و آسمان

سوگند! آنچه مرقوم نموده بودید، عین حقیقت است. من محتوای نامه شما را با جان و دل می پذیرم. و آنچه را که در رابطه با مسلمانان مهاجر به این سرزمین اشاره فرمودید، تا آنجا که زمینه کشور ایجاب می کرد، انجام وظیفه شد. من به وسیله این نامه به رسالت شما گواهی می دهم و می گویم که کتب آسمانی گذشته بشارت رسالت شما را داده اند. من در حضور پسر عموی شما جعفر بن ابیطالب مراسم ایمان به اسلام و بیعت با شما را انجام داده ام. اینک من جهت رساندن پیام و اسلام خودم، پسر «رارها» را به حضور شما اعزام می دارم و اعلام می کنم که من جز خود، ضامن دیگری نیستم. و اگر بفرمائید، شخصا حضورتان شرفیاب می شوم»⁽²⁵⁾

نامه پیامبر ﷺ به حکام شام و یمامه

پیامبر اسلام نامه های مبنی بر دعوت به اسلام، به حکام شام و مناطق همسایه جزیره العرب فرستاد.

امیر غسان در جنوب شام می زیست. نامه پیامبر به وی توسط شجاع بن وهب ارسال شد. بطور کلی غسانها دست نشانده روم شرقی بودند و در نبردهای ایران و روم به حمایت از روم وارد عمل می شدند. گویا بین امیر غسانی و امپراطور روم که عازم زیارت بیت المقدس بوده، گفتگوهائی پیرامون اسلام و نامه های پیامبر صورت گرفته است. امپراطور روم بر نقطه نظرهای خود تاءکید می کند که وی موعود انجیل است. متن نامه پیامبر به «حارث بن ابی شمر» چنین است:

«بسم الله الرحمن الرحيم

من محمد رسول الله الى الحارث بن ابی شمر؛

سلام علی من اتبع الهدی و آمن به و صدق. انی ادعوک ان تومن بالله وحده
لا شریک له یبقی ملکک. »

حارث پیام معنوی پیامبر اسلام را تهدید تلقی کرد و ترسید و گفت: کسی
نمی تواند مرا سرنگون کند. سفیر پیامبر را به اردوگاه سپاه خود فرستاد تا اقتدار
او را ببیند. گویند حارث آنقدر ترسید که از امپراطور کسب دستور کرد تا پیامبر
را دستگیر کند! و امپراطور به او توصیه کرد فعلا دست نگاه دارد!! گویند حارث
وقتی نامه ای از قیصر دریافت کرد، دگرگون شد و رفتارش عوض شد. از سفیر
پیامبر پذیرائی کرد و خود را پیرو اسلام معرفی نمود. پیامبر این رفتار را از
روی سیاست تلقی کرد و پیش بینی نمود که بزودی سرنگون خواهد شد.
مورخان نامه پیامبر به «حارث بن ابی شمر» پنجمین نامه دانسته اند.

ششمین نامه پیامبر به حاکم «یمامه» بود که از وی و مردم یمامه دعوت به
اسلام کرد. این نامه توسط «سلیط بن عمرو» به «عمان» فرستاده شد:

« بسم الله الرحمن الرحيم

من محمد رسول الله الی هوده بن علی، سلام علی من اتبع الهدی. و اعلم ان
دینی سیظهر الی منتهی الخلف و الخافر، فاسلم تسلم، و اجعل لک ما تحت
یدیک »

حاکم یمامه مدتی وقت خواست تا در این باره بیندیشد. او با یکی از اساقفه
مسیحی در این باره مشورت کرد. گویند اسقف مزبور وی را به قبول دعوت
محمد ترغیب کرد و افزود که او موعود انجیل است و راست می گوید. حاکم
یمامه نامه ای برای پیامبر نوشت:

«... مرا به دین اسلام دعوت کردی. من شاعر و خطیب هستم و در میان اعراب مشهورم. من از آئین تو پیروی می کنم، به این شرط که مرا در قدرت سهیم سازی» پیامبر بر حماقت او خندید و سقوط او را پیش بینی کرد⁽²⁶⁾

غزوه خیبر؛

خیبر یا دژهای نظامی یهود در فاصله 160 کیلومتری مدینه قرار داشت. در این پایگاه نظامی امکانات اقتصادی مناسبی از باغات و گله های گوسفند فراهم آمده بود و توان اقتصادی یهود را در ستیز با اسلام بالا برده بود. این مرکز به مثابه محل توطئه و تهدید جدی علیه مسلمانان بشمار می رفت. اکثر ساکنان این دژها، یهودیان تبعیدی یا فراری مدینه و اطراف آن بودند.

پیامبر اسلام به روایتی در محرم و به روایتی دیگر در جمادی الاولی سال هفتم هجری با هزار و ششصد نفر و دویست اسب، از مدینه رهسپار این دژها شدند پیامبر به مسلمانانی که قصد جمع آوری غنائم داشتند، اجازه شرکت در این غزوه را نداد. نیروهای اسلام با سرعت به وادی رجیع میان خیبر و منازل غطفان رسیدند و مستقر شدند. مورخان نوشته اند که پس از محاصره دژها، در ظرف شش روز دژها یکی پس از دیگری گشوده شد. دژ مرکزی مقاومت می کرد. در این دژ قهرمان مشهور یهود مرحب جای داشت و فتح دژ مشکل می نمود. پیامبر اصحاب را به جنگ تن به تن فرستاد، ابتدا ابوبکر بن ابی قحانه را فرستاد، او کاری از پیش نبرد روز بعد عمر بن خطاب را اعزام داشت. او نیز دست خالی برگشت. پیامبر فرمود: فردا مردی را اعزام خواهم داشت که خدا و رسولش او را دوست دارند و او نیز آنها را دوست دارد، فردا دروازه دژ بدست علی گشوده خواهد شد. بدانید که او اهل فرار نیست. روز بعد، پیامبر پرچم را بدست علی داد. علی با مرحب قهرمان نام آور یهود روبرو شد و اندکی بعد او را

کشت و در قلعه را که بسیار سنگین بود، از جای برداشت. مورخان نوشته اند که: علی در قلعه را که بسیار سنگین بود، سپر خود قرار داد و با مرحب جنگید و او را کشت. بدین سان دژ مرکزی خیبر گشوده شد و اموال بسیا رو اسیر زیاد بدست آمد.

یهودیان از پیامبر تقاضا کردند که اجازه دهد به کار کشاورزی مشغول باشند و محصول نصف باشد. پیامبر پذیرفت. گویا این قرار داد تا عهد عمر بن خطاب به قوت خود باقی بود.

مقارن فتح دژهای خیبر و پیروزی مسلمانان بر سنگرهای کفر، جعفر بن ابیطالب و دیگر مهاجران مسلمان از حبشه به مدینه آمدند. پیامبر بسیار خوشحال شد. گویا مزرعه فدک پس از فتح خیبر به پیامبر تقدیم شد. پس از فتح خیبر، یک زن یهودی بزغاله ای برای پیامبر سرخ کرد. او گوشت را به زهر آلود و خدمت پیامبر آورد. پیامبر بر گوشت دندان زد و فوراً بیرون انداخت و فرمود که گوشت به زهر آلوده شده است. زن یهودی به این خیانت اعتراف کرد و اظهار داشت که طبیعی است می خواستم انتقام بگیرم. پیامبر او را بخشید. این زهر در عین حال کار خود را کرد و آثار آن در جان پیامبر بوود. بدون شک پیامبر اسلام بر اثر همین زهر سه سال بعد شهید شد. مورخان پیرامون غزوه خیبر مطالب بسیاری نوشته اند: دژهای یهود در 32 فرسنگی شمال مدینه قرار داشته است. خیبر قبلاً مرکز کشاورزی - تجاری یهود بوده است. پس از اسلام و توطئه یهود و در نتیجه تبعید و اخراج آنان از مدینه و اطراف آن، این مرکز به محل توطئه های مختلف نظامی علیه اسلام و مسلمانان تبدیل شد. گویند در این دژها بیست هزار یهودی ساکن بودند. در این مرکز، اشراف بزرگ و ثروتمندان بنام یهودی زندگی می کردند و با دیگر یهودیان جزیره العرب و شام و فلسطین

در تماس دائم بودند. علاوه بر اینها، جنگ جویان و قهرمانان یهود در این دژها جا داشتند. برخی مورخان تعداد رزم آوران معروف یهود در خیبر را دو هزار نفر نوشته اند.

قرائن نشان می دهد که فتح خیبر برای پیامبر اسلام بسیار مهم بوده است و بدلیل اهمیت نظامی آن، هیچ کس از قبل خبر نداشته است. حرکت ناگهانی، سریع و سری پیامبر به سوی خیبر این واقعیت را بدرستی نشان می دهد. پیامبر ابتدا از مدینه راه شام را درپیش می گیرد و از میان راه ناگهان و بدون هیچ گونه توضیحی به سوی خیبر تغییر جهت می دهد. این حرکت سری و محرمانه، به منظور غافلگیر کردن یهودیان خیبر بود زیرا در غیر این صورت، مقاومت آنان دو چندان می شد و چه بسا که آنان اقدامات جنگی دیگری تدارک می دیدند. پیامبر می دانست که یهودیان متحدان و هم پیمانان بسیاری از قبائل اطراف دارند لذا چنین تدابیری بسیار ضروری بود تا دشمن را در سنگرها محاصره کند و چنین شد. محققان بر این باوراند که اگر تدابیر بسیار سرنوشت ساز محمد نبود، فتح خیبر آسان نبود و حتی ناممکن بود.

مورخان تعداد دژهای یهود در خیبر را هفت دژ نوشته اند: 1 - دژ ناعم، 2 - دژ قموص، 3 - دژ کتیبه، 4 - دژ نسطاه، 5 - دژ شق، 6 - دژ وطیع، 7 - دژ سلائم.

دژها به گونه ای ساخته شده بود که نفوذناپذیر می نمود و دشمن بر اطراف کاملاً مسلط بود. یهودیان بر برجهای دفاعی دژها منجنیق کار گذاشته بودند تا هر گونه حرکتی را سرکوب کنند.

مسلمانان در اطراف دژها سنگر گرفته و در استتار مطلق بودند. این محاصره شب صورت گرفت. در بامداد آن شب دشمن از هیچ جا و هیچ چیز خبری

نداشت. صبح هنگام، دژها گشوده شد و کشاورزان روانه مزارع شدند، در اینجا بود که متوجه محاصره و حضور گسترده نظامی مسلمانان شدند و فوراً به دژها پناه برده، درها را بستند. روسای یهود تصمیم گرفتند زنان و کودکان در یک قلعه جای گیرند و آذوقه و تدارکات در دژ دیگری باشد و در خارج از دژها با مسلمانان بجنگند.

مسلمانان فاصله خود تا دژها را بیشتر کردند تا از یرتاب سنگ و تیر یهودیان در امان باشند. مواضع مسلمانان به پشت نخلستانهای خیبر انتقال یافت.

این اقدام به پیشنهاد یکی از مسلمانان به نام حباب بن منذر صورت گرفت.

همان گونه که گفته شد، دژها یکی پس از دیگری گشوده شد. گویند نخستین دژی که فتح گردید، دژ ناعم بود در این فتح مسلمانان یک شهید و پنجاه مجروح دادند. یهودیان از فرار دژ سنگ می انداختند و همین باعث شهادت محمود بن مسلمه شد. مسلمانان در جریان نبرد خیبر یک بیمارستان صحرائی برپا کرده بودند زنان بنی الغفار به مداوای مجروحان می پرداختند. (27)

«قلعه ها به سختی گشوده می شد و یهودیان مقاومتهای شگف انگیز می کردند. آذوقه فراوانی که ذخیره کرده بودند، ادامه مقاومت را بر ایشان آسان می ساخت. و مسلمانان که می کوشیدند پیش از رسیدن کمک هائی از خارج، خیبر را درهم شکنند، ناچار آب را بر قلعه ها بستند.

و این سرنوشت جنگ را تسریع کرد. گرسنگی مسلمانان را بشدت تهدید می کرد و اگر محاصره هنوز هم بطول می انجامید، مسلمانان ناچار باید بی نتیجه باز می گشتند. و اگر دشمن را زخم خورده رها می کردند، خطر جدی تر و توطئه وسیع تر می شد و یهودیان به هر عاملی برای ضربه زدن متوسل می شدند. مسلمانان از شدت گرسنگی گوشت الاغ های اهلی را می خوردند. ولی

پیامبر آن را تحریم کرد و گوشت اسب را اجازه داد. مسلمانان بنی سهم به پیامبر شکایت آوردند که قوتی برای سد جوع ندارند و دیدند که دست پیامبر نیز تهی است. ناچار پیامبر دعا کرد... دوز بعد دژ صعب بن معاذ که انبار غذاها و روغن های خبیر بود، گشوده شد و مسلمانان گشایش فراوان یافتند...» (28)

در همین رابطه، مورخان نوشته اند که یک چوپان یهودی اسلام آورد و رمه گوسفند را به پیامبر تقدیم داشت.

پیامبر که گرسنگی مسلمانان را می دید، به چوپان یهودی فرمود: «در این آئین خیانت روا نیست، لازم است گوسفندان را به صاحبشان برسانی» چوپان چنین کرد و خود به جنگ پرداخت و شهید شد. و این از شگفتیهای رفتار پیامبر و از انسانی بودن تعالیم این دین حنیف و شریف است.

گویند در تمام دورانی که مسلمانان از گرسنگی رنج می بردند، هر روز گوسفندان یهود روانه صحرا می شدند و از برابر چشم مسلمانان می گذشتند و کسی متعرض نمی شد!

گویا یک روز که گرسنگی بیداد می کرد و کار به اضطراب رسید، دستور داده شد فقط دو راس گوسفند از گله گرفته شود. یک گزارش در دست است که دژهای یهود با مذاکره فتح شد؛ به استثنای یک دژ که مقاومت می کرد (29)

مورخان نوشته اند که فرماندهی رزمی مسلمانان هر روز بر عهده یکی از اصحاب بود. ابوبکر و عمر نتوانستند کاری از پیش برند. پیامبر به مسلمانان وعده داد که فردا چنین نخواهد بود:

« لا عطین الراه غدا رجلا یحب الله و رسوله و یحبه الله و رسوله، یفتح الله

علی یدیه، لیس بفرار (او: کرار غیر فرار) »

امام علی بن ابیطالب در آن شب و روز، به چشم درد مبتلا بود. پیامبر دستی بر چشمان علی کشید و در حق او دعا فرمود و پرچم را به دست او داد و توصیه کرد که اول آنان را به اسلام بخوان، اگر نپذیرفتند و تسلیم نشدند، با آنان بجنگ:

«... با گروهی به نبرد بازگشت و به دژ «قموص» که از همه دژها استوارتر بود حمله های پیاپی ابوبکر و عمر را دفع کرده بود، حمله برد. ناگهان قهرمان مشهور خیبر به نام «مرحب» که صاحب «دژ» بود، در حالی که خودی یمنی به رنگ زرد بر سر داشت و بر روی آن سنگی که به شکل تخم مرغ تراشیده بود می درخشید، بیرون پرید و رجز می خواند:

« قد علمت خیبر انی مرحب

شاکی السلاح بطل مجرب

اطعن احیانا و حینا اضرب

اذا اللیوث اقبلت تحرب (تلهب) »

علی در پاسخ گفت:

« انا الذی سمتنی امی حیدره

اکیلکم بالسیف کیل السندره

لیث بغابات شدید قشوره »

«دو قهرمان بهم تاختند و دو ضربه شمشیر رد و بدل شد که ناگهان خود و سنگ سر مرحب نیمه شد و شمشیر بر دندانهایش نشست و دشوارترین دژ خیبر گشوده شد. مرحب به گفته ابن هشام مردی از حمیر (در یمن) بود. پس به دژ ناعم حمله برد. مدافعان دژ بیرون ریختند و جنگی سخت در گرفت. در

آستانه فتح دژ که جنگ بشدت مغلوبه شده بود، دو گروه در هم ریخته بودند و یهودیان با همه قوا از هستی خود دفاع می کردند

ناگهان سپر علی بضر بشمیری از دستش پرید و میان انبوه جنگجویان گم شد علی بیدرنگ دری را که کنار دیوار افتاده بود، برداشت و سپر گرفت و به جنگ ادامه داد و دژ را گشود و آن را همچنان بر سر دست داشت تا جنگ پایان گرفت و سپس بدورش افکند. ابو رافع مولای پیغمبر گفت: «هفت تن که هشتمینشان بودم، کوشیدیم تا آن را برگردانیم، نتوانستیم.» در را بجای پلی بر مدخل دژ افکندند و مسلمانان از روی آن گذشته، دژ را اشغال کردند»⁽³⁰⁾

تلفات مسلمانان در این غزوه بیست نفر شهید بود. یهودیان 93 کشته دادند. پس از فتح درخشان خیبر و انعکاس بسیار تعیین کننده آن در سراسر جزیره العرب، یک یهودی که در مکه با قریش روابط تجاری داشت، خود را به مکه رساند و برای این که بتواند پول خود را از قریش بگیرد، به سران قریش که بی صبرانه می خواستند از سرنوشت مسلمانان با خبر شوند، گفت:

محمد و مسلمانان به سختی شکست خوردند: گروهی از یاران او کشته و اسیر شدند، محمد خود دستگیر شده و روسای یهود می خواهند او را تحویل قریش دهند. او افزود لطفاً هر چه زودتر پول مرا بدهید که بروم و از اسرای مسلمان خریداری نمایم. قریش پول او را دادند. گویند عباس از این خبر نگران شد و آن یهودی با علامت به او فهماند که دروغ می گوید و قضیه بر عکس است.

مورخان نوشته اند که این یهودی قبلاً اسلام آورده بود و نامش حجاج بن علاطه است. او در خفا عباس را ملاقات کرد و ماجرا را برای او تعریف کرد و از وی خواست پس از رفتن وی از مکه، خبر پیروزی محمد بر یهودیان خیبر را

اعلام کند. عباس به قریش گفت که «حجاج بن علاطه» شما را دست انداخت تا پولش را از شما بگیرد. «محمد» خیبر را فتح کرده و به کار یهود پایان داده است. (31)

«پیامبر، «صفیه» دختر «حیی بن اخطب» رئیس بنی نضیر و زن «کنانه» بزرگ خیبر را که کشته شده بود، برای خود اختیار کرد...» (32)

حج عمره؛

یک سال از پیمان حدیبیه گذشته بود که مسلمانان آهنگ مکه نمودند تا حج عمره گزارند در این سفر مسلمانان مهاجر به حبشه بازگشته بودند و در میان مسلمانان عازم مکه بودند. دو هزار مسلمان با شصت شتر برای قربانی راهی مکه شدند. پیامبر دویست نفر را مأمور کرد که با سلاح و صد اسب در نقطه ای آماده باشند.

جاسوسان قریش از حرکت پیامبر و تدابیر نظامی احتیاطی او آگاه شدند و به سران قریش گزارش دادند. یکی از امضا کنندگان قرار داد حدیبیه از سوی قریش به نمایندگی نزد محمد ﷺ رفت و هدف حضرت را پرسید. پیامبر فرمود: من و یارانم هرگز بر خلاف پیمان حدیبیه کاری نخواهیم کرد و با خود سلاحی به داخل مکه نخواهیم آورد. قریش اطمینان یافتند و دروازه های مکه را بر روی مسلمانان گشودند. قریش شهر را ترک گفتند تا با مسلمانان روبرو نشوند، اما در عین حال حرکات مسلمانان را زیر نظر داشتند. مسلمانان به اتفاق پیامبر مراسم حج را به پایان بردند. مسلمانان را زیر نظر داشتند. مسلمانان یبه اتفاق پیامبر مراسم حج را به پایان بردند. مسلمانان حق داشتند سه روز در مکه بمانند. پیامبر به بلال دستور داد بر بام کعبه اذان گوید. پیامبر با مسلمانان آزادانه نمازگزارد. پس از پایان مراسم حج، مسلمانان به دیدار بستگان خود شتافتند و

از انصار در منازل خود پذیرائی کردند. مدت اقامت پیامبر و همراهان به پایان رسید و نماینده قریش به این مسئله اشاره کرد. پیامبر فوراً دستور حرکت را صادر کرد. در طی این سه روز پیامبر با میمونه خواهر فضل همسر عباس بن عبدالمطلب ازدواج کرد و او را با خود به مدینه آورد. (33)

سال هشتم هجری ؛

حوادث مهم این سال

در ماه صفر این سال کعب بن عمیر غفاری با پانزده تن به حدود شام رفت. قضایای آن منطقه، همه این عده را با خود کعب در بلقاء شام کشتند. در جمادی الاولی، پیامبر، حارث بن عمیر را به عنوان سفیر نزد پادشاه غسانی شرحبیل فرستاد. شرحبیل سفیر پیامبر را در منطقه موته بکشت. در مقابل این گستاخی، پیامبر سپاهی از سه هزار نفر به فرماندهی زید بن حارثه روانه منطقه نمود. در ناحیه بلقاء شام نبرد میان سپاه غسانی که آمیخته ای از اعراب قبائل و رومیان بود، و مسلمانان در گرفت. در این جنگ که به جنگ موته معروف است، زید بن حارثه و جعفر بن ابیطالب و عبدالله بن رواحه یکی پس از دیگری شهید شدند و مسلمانان شکست خوردند. سرانجام خالد بن ولید تدبیری اندیشید و سپاه شکست خورده مسلمانان را گرد آورد و به مدینه بازگشتند.

در ماه رمضان این سال، پیامبر آهنگ فتح مکه کرد. قریش نقض عهد کرده بودند و پیامبر فرصت را مغتنم شمرد. ابوسفیان فرمانده قریش برای ارزیابی نفرات مسلمانان از مکه خارج شد. عباس بن عبدالمطلب که از مکه به استقبال پیامبر بیرون آمده بود، وی را در حومه مکه دید، ابوسفیان را از غضب پیامبر بترسانید و او را نزد پیامبر آورد و از او شفاعت کرد. ابوسفیان بوسیله عباس

اسلام آورد و بدستور پیامبر به که بازگشت تا به مردم مکه اعلام کند که در موقع ورود سپاه اسلام در منازل خود بمانند یا به خانه ابوسفیان و مسجد الحرام پناه برند تا در امان باشند.

سپاه اسلام وارد مکه شد. خالد بن ولید در جلو بود در این موقع قریش مختصر مقاومتی از خود نشان دادند که 22 نفر از آنان کشته شدند. پیامبر دستور داد که خالد کسی را نکشد. پیامبر عفو عمومی صادر کرد و فقط دوازده نفر را که دشمنی ویژه ای با اسلام داشتند، نبخشید و دستور داد در هر کجا یافته شوند، باید کشته شوند. پیامبر بت های کعبه را در هم شکست و سپس بر تپه صفا بر آمد و مردم را از زن و مرد به توحید دعوت فرمود.

پس از پانزده روز اقامت در مکه، غزوه حنین پیش آمد. این محل بر سر راه مکه و طائف واقع است.

در این محل بود که میان مسلمانان و قبیله هوازن که با مردم طائف متحد شده بودند، نبردی روی داد. مسلمین پیروز شده و هفتاد تن از مشرکان کشته شدند. پیامبر به جانب طائف راند ولی مسلمانان موفق به فتح شهر نشدند.

در ماههای آخر این سال پیامبر، «علا بن حضرمی» را با نامه ای نزد «منذر بن ساوی» امیر بحرین فرستاد. در این نامه قرار شد که زرتشتیان بحرین جزیه بدهند، ولی مسلمانان از خوردن گوشت ذبیحه آنان و ازدواج با زنان این قوم، خودداری کنند.

در ذی الحجه این سال، «ابراهیم» فرزند پیامبر از «ماریه قبطیه» بدنیا آمد⁽³⁴⁾ مورخان پیرامون دو حادثه بزرگ و مهم سال هشتم هجری یعنی جنگ موته و فتح مکه مطالب بسیاری نوشته اند که نکات مهم آن را در اینجا می آوریم.

جنگ موته

شریعتی در تحلیل جنگ موته می نویسد:

«اکنون اسلام به مرزهای غسانیان رسیده و به دنیای عظیم مسیحیت و امپراطوری مقتدر روم شرقی (بیزانس) نزدیک شده است. درست است که مکه همواره او را به جنوب مشغول می دارد، اما جز این نقطه که از نظر مذهبی و داخلی دارای اهمیت است، در جنوب عربستان تا یمن جز قبائل پراکنده بدوی، مجموعه های انسانی با ارزشی که از نظر نشر اسلام، اهمیتی داشته باشند، وجود ندارد. و یمن نیز که همسایه جنوبی عربستان است، جامعه ضعیفی است. مغرب مدینه نیز دریای احمر است و سپس آفریقا و بسط نفوذ اسلام از این سو فعلا به دشواریهای بسیارش، نمی ازرد. بر عکس؛ در شمال و مشرق، بزرگترین تمدنهای جهان آن روز قرار دارند که هم از نظر سیاسی و نظامی و هم از نظر مذهبی و فرهنگی و مدنی، عظیم ترین جامعه های انسانی بشمار می آیند و بنابراین، پیامبر خواه ناخواه پس از فراغت از مسائل داخلی به این دو خواهد اندیشید و اکنون هنگام آن فرا رسیده است. اما از این دو جامه بزرگ، روم بیشتر از ایران مورد توجه است، چه، اولاً روم از نظر جغرافیائی به مدینه نزدیک است و ایران در مشرق، بامدینه که در منتهی الیه غربی عربستان قرار گرفته، فاصله بسیار دارد و گرچه میان دو امپراطوری متخاصم روم و ایران دست بدست می شود، اما ارتباط معنوی و نظامی اسلام را با ایران بسیار مشکل کرده است. ثانیاً؛ روم سرزمین مسیحیت است، دینی که با اسلام آشنائی ها و هم آهنگی ها و مشترکات بسیار دارد و زبان اسلام را خوب می فهمد و زمینه پذیرش آن، از نظر معنوی قوی است. در صورتی که مذهب زرتشت که از سرچشمه های ادیان اریائی نشاءت گرفته است، با زبان و فرهنگ و بینش

اسلام که زیر بنای فلسفیش بر مبانی ادیان بزرگ سامی استوار است و خود را نهضتی از مکتب ابراهیم می داند و با مذاهب مسیح و موسی برادر است، فاصله بسیار دارد. یک مسیحی، با اصلاحاتی در کیفیت عقایدش بسادگی مسلمان می گردد، اما یک زرتشتی، برای ورود به اسلام باید انقلابی در افکار مذهبی خویش ایجاد کند و مبانی اعتقادی خود را ویران سازد. از اینجاست که می بینیم، پیامبر که هنوز مکه را فتح نکرده است، بسراغ روم و پس از دعوت رسمی امپراطور و امیر غسانی دست نشانده عرب وی در شمال، با کوششهای نظامی پیاپی و رام کردن قبایل میان مدینه و روم راه را برای دست اندازی به آنجا هموار می کند»⁽³⁵⁾

شر حبیل غسانی پادشاه بصری سفیر پیامبر را می کشد. و این علت فیزیکی جنگ است.

نیروهای مسلمانان در این نبرد سه هزار تن بودند که فرماندهی آنان به ترتیب با: زید بن حارثه، و پس از او جعفر بن ابیطالب، و پس از او: عبدالله بن رواحه بود، پیامبر سپاه اسلام را تا حومه مدینه بدرقه کرد.

مسلمانان خود را به مرزهای شام رساندند. حرکت سپاه اسلام به دشمن رسیده بود و شرحبیل نیروئی عظیم مرکب را صد هزار رومی و عشایر مرزنشین تدارک دیده بود. سپاه روم در نقطه ای به نام «مآب» اردو زد. دو سپاه در محل «شارف» در مقابل هم صف آرائی کردند. محققان سپاه روم را دویست هزار نفر نوشته اند.

سرنوشت جنگ از پیش معلوم بود. توصیه های پیامبر نیز از ایثار و از جان گذشتگی می داد. مسلمانان باید به شهادت می اندیشیدند و خود را به قلب سپاه عظیم دشمن می زدند.

زید بن حارثه خود را به قلب سپاه دشمن زد و حماسه ای از پیکار و شهادت آفرید. پس از او جعفر بن ابیطالب که سی و سه سال داشت، پرچم را بدست گرفت و بر دشمن تاخت. او برای که مرکبش به دست دشمن نیفتد، آن را پی کرد و پیاده به جنگ پرداخت. دشمن سعی کرد دست راست او را قطع کند، جعفر پرچم را به دو بازو گرفت و سرانجام با هشتاد زخم بر زمین افتاد. پس از او عبدالله بن رواحه به دشمن تاخت. آنقدر جنگید که گرسنگی بر او غالب شد، مقداری نان به او دادند، اندکی از نان بخورد که دشمن هجوم آورد. عبدالله نان را انداخت و باز بر دشمن تاخت و شهید شد پس از او ثابت بن اقدم پرچم را بدست گرفت و به سپاه اسلام گفت که فرمانده ای انتخاب کنند. مسلمانان خالد بن ولید را انتخاب کردند. خالد تدبیری اندیشید و سپاه اسلام را از قتل عام حتمی بدست دشمن نجات داد. او بخشی از سپاه اسلام را به عقب فرستاد تا در لحظه ای مناسب با سر و صدای بسیار بتازد تا دشمن خیال کند که نیروی کمکی برای مسلمانان رسیده است. و چنین شد دشمن ترسید و قدری عقب نشست. خالد بن ولید سپاه آشفته مسلمانان را سر و سامان داد و راهی مدینه شد. گویا اهالی مدینه که انتظار چنین بازگشتی را نداشتند، به سرزنش سپاه اسلام پرداختند. پیامبر می کوشید تا مردم را آرام کند. سپاهیان به خانه های خود رفتند و تا مدتی از شرم از خانه بیرون نیامدند. پیامبر از شهادت جعفر بن ابیطالب سخت متاثر شد و گریست و به خانواده جعفر تسلیت داد. (36)

فتح مکه

فتح مکه مهم ترین حادثه تاریخ اسلام در سال هشتم هجری صورت گرفت. مورخان نوشته اند که وقتی قریش از شکست مسلمانان در جنگ مویه مطلع شدند، سعی کردند پیمان حدیبیه را نقض کنند. آنان قبائل متحد خود را تحریک

کردند تا علیه قبائل متحد پیامبر دست به شورش زنند. بنی بکر علیه خزاعه شبیخون زده، عده ای را کشتند. و این نقض پیمان حدیبیه بود. گروهی از سران خزاعه به مدینه آمده، جریان را به پیامبر گزارش دادند. پیامبر تصمیم گرفت کار قریش را تمام کند.

قریش سخت نگران بود و لذا سعی کرد مسئله را سرپوش نهد. ابوسفیان به مدینه تاخت و به خانه دخترش ام حبیبه همسر پیامبر شتافت تا بلکه بتواند پیامبر را ملاقات نموده و معذرت خواهی کند. ام حبیبه او را از خانه راند و این برای ابوسفیان غیر قابل انتظار بود. نزد پیامبر رفت، اما با سکوت پیامبر مواجه شد و نتیجه ای نگرفت. او به مکه بازگشت و جریان سفر خود به مدینه و بی توجهی پیامبر و خشم مسلمانان را از نقض پیمان، به سران قریش گزارش داد پیامبر برای فتح مکه دستور حرکت داد. آن حضرت سعی داشت کفار و مشرکان مکه را غافلگیر کند، لذا حرکت سریع و محرمانه بود.

مسلمانی ساده لوح که خانواده اش نزد کفار قریش گروگان بودند، محرمانه نامه ای نوشت و حرکت مسلمانان را گزارش داد تا به خیال خود زن و فرزندش را نجات داده باشد. وی این نامه را توسط یک زن به مکه فرستاد. او نامه را پنهان ساخته بود. پیامبر توسط وحی از جریان مطلع شد. امام علی بن ابیطالب، زبیر و مقداد به تعقیب زن پرداختند و سرانجام او را در نقطه ای به نام روضه خاخ (?) (خلیقه) گرفتند. نامه را نیافتند. امام علی او را تهدید کرد که باید نامه را بدهی و گرنه تو را لخت می کنیم. سرانجام زن نامه را از میان موهای بافته اش در آورد.

این نامه را حاطب بن ابی بلتعنه فرستاده بود. پیامبر وی را احضار کرد و علت را از او پرسید. وی سوگند یاد کرد که این کار صرفاً برای نجات زن و

فرزندش بوده است. پیامبر او را بخشید. آیات اول سوره ممتحنه در این باره نازل شد که مؤمنان هشدار می داد که دشمنان خدا و خود را دوست نگیرند.

در ماه رمضان بود که مسلمانان بسیار سریع به سوی مکه راه افتادند و در راه قبائل متحد نیز به آنان پیوستند و سپاهی مرکب از ده هزار نفر روانه مکه شدند. قریش از این حرکت سریع و نیروی عظیم بی خبر بودند. آنان وقتی مسلمانان در نزدیکیهای مکه بودند، دریافتند که با چه نیروی عظیمی روبرو هستند. پیامبر برای نشان دادن عظمت نیروها دستور داد شب هنگام در بیابانهای مکه آتش روشن کنند گویند عباس بن عبدالمطلب در جحفه به پیامبر پیوست. عباس که مردی پول پرست و تابع منافع اقتصادی خود بود، سعی داشت تا قریش و پیامبر را از خود راضی نگهدارد. او به میانجی گری پرداخت تا شاید بتواند قریش را نجات دهد. عباس به مکه بازگشت تا قریش را از هرگونه مقاومتی باز دارد، چرا که مقاومت را بی فایده می دید. ابوسفیان را بر ترک اسب خود پشت سرش نشان داد و به اردوگاه مسلمانان آورد تا برای او امان بخواهد. عباس وی را نزد پیامبر آورد و برای او امان خواست.

پیامبر دستور داد ابوسفیان تا فردا در خیمه عباس باشد. عباس به ابوسفیان گفت لازم است حالا برای نجات خود اسلام بیاورد و ابوسفیان به توصیه عباس حفظ ظاهر کرد و ظاهراً اسلام آورد تا جان خویش را برهاند. عباس از پیامبر خواست به ابوسفیان امتیازی داده شود. پیامبر گفت ابوسفیان به مکه باز گردد و به اهالی مکه بگوید که هر کس به مسجد الحرام برود، در امان است. هر کس به خانه ابوسفیان رود نیز در امان است.

ابوسفیان به مکه بازگشت و آنچه شنیده بود، باز گفت.

هند زن ابوسفیان مردم را علیه مسلمانان تحریک می کرد و ابوسفیان را سرزنش می نمود.

پیامبر می کوشید تا از هر گونه خون ریزی جلوگیری شود.
فقط ده یا دوازده نفر از مشرکان مکه بودند که غیر قابل عفو بودند: عکرمه بن ابی جهل، هبار بن اسود، عبدالله بن سعد ابی سراح، حویرث بن نفیل، عبدالله بن هلال و...

پیروزی حق بر باطل

سپاه اسلام از دروازه های مکه وارد شهر شد. درگیری پیش نیامد. گروهی را که خالد بن ولید فرماندهی می کرد، با مقاومت روبرو شد: عکرمه بن ابی جهل مکی ها را به مقاومت کشانده بود. آنان 28 کشته دادند و فرار کردند.

پیامبر خود وارد مکه شد و به کنار کعبه رسید. حجرالاسود را سواره با چوب لمس کرد. در نخستین طواف بت های بزرگ را دید که در کعبه جای دارند: هبل، اساف، نائله و... با چوبی بلند که در دست داشت، آنها را سرنگون کرد. کلید دار کعبه درب را گشود. گویند پیامبر کلید را گرفت و درب را گشود و وارد خانه عتیق گردید بت ها و تصاویر و الواح و از لام در هم شکسته و محو گردید.

پیامبر خطاب به جمع حاضر چنین فرمود:

« لا اله الا الله وحده لا شریک له، صدق وعده و نصر عبده و هزم الا حزاب وحده، الا کل ما تر اودم او مال یدعی فهو تحت قدمی هاتین، الا سدانه البیت و سقایه الحاج، الا و قتیل الخطا شبه العمد بالسوط و العصا، ففیه الدیه مغلظه مئه من الابل؛ اربعون منها فی بطونها اولادها

یا معشر قریش ان الله قد اذهب عنکم نخوه الجاهلیه و تعظمها بالابا، الناس من آدم و آدم من تراب ؛ «یا ایها الناس انا خلقناکم من ذکر و اثنی و جعلناکم شعوبا و قبائل لتعارفوا ان اکرمکم عندالله اتقاکم...»⁽³⁷⁾

قریش نگران سرنوشت خود بودند. هر آینه در انتظار فرمان پیامبر مبنی بر قتل عام کلیه سران قریش بودند. آنان لحظه شماری می کردند تا پیامبر سخن بگوید. پیامبر لب به سخن گشود و فرمود: ماذا تقولون؟، ماذا تظنون؟ قریش با صدای لرزان گفتند: ما جز خوبی و محبت چیزی از تو سراغ نداریم، تو برادر بزرگوار ما و فرزند برادر بزرگوار ما هستی.

پیامبر فرمود: من هم همان جمله ای را می گویم که برادرم یوسف به برادرانش گفت: « قال لا تترب علیکم الیوم یغفر الله لکم و هو ارحم الرحمین »⁽³⁸⁾

قریش آرام شدند و نفسی براحتی کشیدند و از گذشته خویش سخت شرمند شدند.

مردان و زنان مکه بر اسلام با پیامبر بیعت کردند. برای بیعت با زنان، ظرفی از آب آوردند و پیامبر در آن دست گذاشت و زنان در آن دست می گذاشتند و بیعت می کردند.

آیه 12 سوره ممتحنه در این نازل شد. مفاد بیعت با زنان چنین بود که: شرک نوزند، دزدی نکنند، زنا ندهند، فرزندان خود را نکشند، تهمت و افترا نزنند و از فرمان رسول خدا سرپیچی ننمایند. و این مفاد آیه 12 سوره ممتحنه بود. زنان مکه بر این اساس با پیامبر بیعت کردند. هند جگرخوار با آن سابقه سیاه در میان بیعت کنندگان بود.⁽³⁹⁾

غزوه حنین

پیامبر پانزده روز در مکه ماند. و سپس با دوازده هزار مسلمان به سوی قبیله هوازن رهسپار شد. عظمت سپاه، در مسلمانان غرور ایجاد کرد و برخی از اصحاب از جمله ابوبکر این غرور را آشکار کردند: با این سپاه عظیم هرگز در برابر نفرات اندک هوازن و... شکست نخواهیم خورد. آیه 25 سوره توبه این غرور را سرزنش کرد. هوازن و ثقیف با یکدیگر علیه مسلمانان متحد شده بودند و قبائل پراکنده دیگری را گرد آورده و نیروئی عظیم تدارک دیده بودند. فرماندهی آنان را مالک بن عوف نضری بر عهده داشت.

آنان زنان و احشام خود را پشت سر قرار داده تا مردان در مقابله با مسلمانان مقاومت و از جان گذشتگی بیشتری نشان دهند. مشرکان متحد در دره حنین سنگر گرفته و منتظر ورود مسلمانان بودند. در سحر گاه ناگهان از هر سو مسلمانان را در بر گرفته و تیرباران شروع شد. مسلمانان غافلگیر شده بودند و مشرکان تازه مسلمان مکه دوباره امیدوار گردیدند. ابوسفیان خوشحالی اش را آشکار کرد و با خنده ای بلند فرار مسلمانان را به فال نیک گرفت پیامبر از این فرار سخت نگران شد، فرار لحظه به لحظه بیشتر می شد و مسلمانان فراری از برابر چشمان پیامبر می گذشتند. پیامبر شخصا دست بکار شد و فریاد زد: یا انصار الله و انصار رسوله! انا عبدالله و رسوله. در حالی که علی بن ابیطالب و فضل بن عباس و اسامه و چند تن دیگر همراه پیامبر بودند، آن حضرت به سوی دشمن تاخت. مسلمانان که چنین دیدند، نیرو گرفتند و دست از فرار برداشتند. پیامبر به عباس دستور داد مسلمانان را آواز دهد و بیعت ها را بیادشان آورد: ای گروه انصار که پیامبر را به یاری کردید، ای کسانی که زیر درخت رضوان با پیامبر بیعت نمودند، کجا می روید؟ رسول خدا اینجاست. در

اینجا بود که فراریان برگشتند و صفوف خود را منظم نمودند و در یک حمله جانانه بر دشمن پیروز شدند. دشمن کشته های بسیار داد و متواری شد، تعقیب دشمن آغاز شد. اسیران دشمن به 600 نفر رسید، غنائم عبارت بود از 24 هزار شتر و 40 هزار گوسفند و 4 هزار اوقیه نقره. پیامبر دستور داد کسی به غنائم دست نزند پیامبر با سپاه به سوی طائف شتافت. تازه مسلمانان برای دریافت غنائم بی صبری می کردند. پیامبر آنان را به صبر دعوت کرد که مطمئن باشید همه مال شماست. (40)

«اکنون مسلمانان، از این پیروزی بزرگ، سر از پا نمی شناخت و جز به دره جعرانه که از غنائم بیشمار آکنده است، نمی اندیشیدند. امام پیامبر آرام نیست؛ مالک به عوف مرد بیباک و خطرناک معرکه، با یارانش در طائف حصار گرفته است و اگر او را همچنان رها کند و به مدینه باز گردد، همه موفقیت‌هایی که از هنگام ورود به مکه تاکنون بدست آمده است، جز غنائم جعرانه بر باد خواهد رفت. باید بیدرنگ سپاهی را که از پیروزی حنین نیرو گرفته است، به طائف برد و پیش از تقسیم غنائم، آخرین پایگاه مقاومت دشمن را درهم کوفت» (41).

طائف محاصره می شود. این محاصره نزدیک به یک ماه طول می کشد، اما بی نتیجه است، چرا که دشمن به سختی مقاومت می کرد. مالک بن عوف پیشنهادها را نپذیرفت. پیامبر فرمود «هر کس از حصار به زیر آید و تسلیم شود، آزاد خواهد بود».

دشمن همچنان مقاومت می کرد و کسی تسلیم نشد. پیامبر دستور داد سپاه حرکت کند. مسلمانان به سوی جعرانه رفتند تا غنائم نبرد حنین را تقسیم کنند. «پیامبر خمس غنائم را برداشت و بقیه را بر سپاه تقسیم کرد» (42).

سال نهم هجری ؛

در آغاز این سال موج گسترش اسلام، جزیره العرب را در بر گرفت و طوایفی که تا این سال هنوز در مخالفت با اسلام می کوشیدند، رام شدند و سعی در نزدیک شدن به محمد داشتند. لذا هر روز گروهی از سران قبائل به حضور محمد ﷺ شرفیاب می شدند و اسلام می آوردند. هیئت های قبائل یکی پس از دیگری وارد مدینه می شدند و با پیامبر بیعت می نمودند. لذا این سال را سال وفود (عام الوفود) نام نهادند.

در این سال غزوه تبوک روی داد: گروهی از بازرگانان نبطی که از شام به مدینه آمده بودند، اظهار داشتند که رومی ها مقیم شام در نظر دارند علیه اسلام جنگی راه اندازند، لذا در منطقه بلقا شام از ایل «لحم» و «جذام» و «عامله» گروهی گرد آورده و سپاهی عظیم آراسته اند. پیامبر این گزارش را جدی گرفت و به مسلمانان آماده باش داد.

از آنجا که این جنگ آذوقه بسیاری احتیاج داشت، مسلمانان حداکثر امکانات خود را در اختیار پیامبر گذاشتند. قبالی بدوی به کمک گرفته شدند. سپاه مسلمانان به سی هزار نفر رسید و این بزرگ ترین نیروئی بود که تا کنون بسیج شده بود. گروهی از شرکت در این نبرد خودداری کردند. قرآن آنان را مورد سرزنش شدید قرار داد. پیامبر اسلام، محمد بن مسلمه انصاری (و به روایتی: سباع بن عرفطه) را بر مدینه گماشت.

مورخان نوشته اند که امام علی بن ابیطالب علیه السلام به دستور پیامبر در مدینه ماند تا از خانواده پیامبر سرپرستی کند. و به علی علیه السلام که از این بابت نگران شد فرمود: «كنت انت مني بمنزلة هارون من موسى الا نبی بعدی.»

در این سال نهم «ام کلثوم» دختر رسول خدا ﷺ همسر «عثمان بن عفان» در گذشت. اسلام در جزیره العرب رو به گسترش بود. علاوه بر این قدرت و دامنه نفوذ اسلام تا آنسوی مرزها بسط یافته بود. قبائل بدوی رام شده بودند و یا که مقهور قدرت و مانور اسلام گردیده بودند. اعلام برائت از مشرکان که در سال نهم هجری توسط «علی بن ابیطالب علیه السلام» صورت گرفته بود، به نیروهای کفر و شرک جاهلی هشدار داده بود که یا اسلام را به عنوان یک قدرت مسلط به رسمیت شناسد یا که آماده نبرد باشند.

مهلت چهار ماهه به مشرکان هنوز پایان نیافته بود که بسیاری از قبائل زیر چتر حمایت اسلام در آمدند و بطور کلی شرک و بت پرستی در جزیره العرب رو به انقراض بود. رفت و آمد هیئت های سیاسی - مذهبی قبائل و مذاهب و ادیان به مدینه، حکایت از استقبال طوایف عرب از اسلام داشت. اعزام سفرای تبلیغی - سیاسی از مدینه به پای تخت های کشورهای همجوار مبین بسط قدرت سیاسی و نفوذ معنوی اسلام است. گویا اعزام «معاذ بن جبل» به «یمن» موفقیت آمیز نبود. پیامبر اسلام «خالد بن ولید» را اعزام داشت. او نیز کاری از پیش نبرد. آن حضرت سرانجام «علی بن ابیطالب علیه السلام» را اعزام نمود و دستورالعملهایی صادر کرد مبنی بر اینکه: من تو را به یمن اعزام می دارم تا مردم آن دیار را به اسلام فراخوانی و احکام خداوند را بیان نمائی. از جنگ با آنان خودداری کن و برهان و دلیل اسلام را عرضه نما. به خدا سوگند که اگر بتوانی با برهان و دلیل قلب کسی را به اسلام مایل گردانی، از آنچه خورشید بر آن می تابد بهتر است. ای علی! دعا و نیایش به درگاه پروردگار را همیشه پیشه خود قرار ده، زیرا که دعا غالباً با اجابت همراه است. ای علی! در همه حالات سپاسگزار خداوند باش که شکر گزاری موجب افزایش نعمت است. ای علی

علیه السلام! هر گاه با افراد پیمان بستنی، آن را محترم بدار و به قول و قرارها عمل کن. ای علی! از هر گونه مکر و تزویر و نیرنگ و فریب و تر فند پرهیز؛ چرا که حيله و تزویر به خود آدم برمی گردد...⁽⁴³⁾

در این سفر «براء بن عازب» همراه امام «علی بن ابیطالب» علیه السلام بود. وی می گوید: چون «علی» نامه رسید، سپاهیان اسلام به فر ماندهی «خالد بن ولید» را سازمان داد. «علی» نامه پیامبر را برای قبیله «حمدان» قرائت کرد. افراد این قبیله بزرگ تحت تاءثیر سخنان پیامبر اسلام قرار گرفتند و اسلام آوردند. «علی ع» این تاءثیر شگفت را به پیامبر گزارش داد. پیامبر بسیار خوشحال گردید و فرمود: «درود بر مردم حمدان»⁽⁴⁴⁾.

عروه بن مسعود ثقفی نخستین طائفی مسلمان به نمایندگی از سوی پیامبر اسلام به طائف بازگشت تا قوم خویش را به اسلام فراخواند. عروه بر بلندی تپه ای که از آن او بود رفت و مردم طائف را به فریاد به اسلام دعوت کرد. طائفیان از هر سو او را به تیر گرفتند. عروه در خون خویش غلتید و در تنهائی جان باخت. شهادت عروه زمینه فتح طائف را فراهم ساخت. در رمضان سال نهم نمایندگان ثقیف به مدینه آمدند و تسلیم شدند. کعب بن زهیر شاعر هجو سرای جاهلی که اشعاری در هجو پیامبر سروده بود و پس از فتح مکه فراری بود و پیامبر فرمان قتل او را صادر کرده بود می کوشید تا برای نجات جانش به شخص پیامبر پناه آورد او قصیده ای در مدح پیامبر سروده و به هنگام نماز صبح در مسجد مدینه حضور یافت: «جلو رفت و لحظه ای در برابرش ایستاد و سپس نشست و دستش را در دست پیغمبر گذاشت و گفت: ای رسول خدا! کعب بن زهیر آمده است که از تو امان بخواهد، وی توبه کرده است و مسلمان شده است، آیا از او می پذیری که او را نزد تو آورم؟ پیامبر بی درنگ گفت: ای

رسول خدا، من کعب بن زهیر هستم. مردی از انصار بر او پرید و گفت: ای رسول خدا، دشمن خدا را به من واگذار تا گردنش را بزنم. پیغمبر گفت: دست از او بردار! او به تو نیکی سخن نگفتند و از این رو بر انصار غضب کرد و از مهاجران در قصیده اش ستایش نمود...»⁽⁴⁵⁾ اتحاد قبائل بدوی شام و سپاهیان روم شرقی، مرزهای قلمرو نهضت اسلام را تهدید می کرد. خبرهایی که از تدارک و تجهیزات سپاه دشمن می رسید پیامبر را نگران ساخت. مصاف گذشته با رومیان در جنگ موته که سه هزار مسلمان در برابر دویست هزار رومی مسلح و مجهز قرار گرفته بودند، دردناک می نمود. پیامبر دست بکار شد تا نمایشی از قدرت، از تهاجم دشمن جلوگیری کند. سپاه سی هزار نفری مسلمانان به فرماندهی رسول خدا راهی مرزهای جزیره و روم شد. مسلمانان به مرز تبوک رسیدند اما خبری از دشمن نبود: «پیامبر ده روز در تبوک ماند تا در مرزهای امپراطوری بیزانس نمایشی از قدرت نظامی و سیاسی بدهد و امرا و روسای قبایل عرب را در شمال که مستقیم و غیر مستقیم تحت تاءثیر رومیان بودند تسلیم خویش کند...»⁽⁴⁶⁾ پیامبر با قبیله ایله که مسیحی شده بود و از عوامل روم بشمار می رفت، پیمان بست. اهالی جرباء و اذرح نیز آمدند و بر جزیه صلح کردند و بدین سان پیامبر بی جنگ، نفوذ سیاسی خویش را در مرز روم و منطقه حساس شمال مستقر ساخت.⁽⁴⁷⁾ در بازگشت پیامبر به مدینه گروهی دوازده یا پانزده نفری در تنگه ای کمین کرده بودند تا قصد جان رسول خدا کنند. پیامبر به توطئه پی برد و حدیفه را مامور کرد تا آنان را از سر راه بردارد. در نزدیکی مدینه، مسجد ضرار که که نخستین مسجدی است در تاریخ اسلام که برای مسخ حقایق اسلام بنیاد شد، بدست پیغمبر سوخت و خاک

گشت، اما پس از وی برآنگونه بسیار ساختند».⁽⁴⁸⁾ در مدینه منافقان گریخته از سپاه و برخی مؤمنان فراری، حضور پیامبر رسیده و پوزش خواستند.

سال دهم هجری

مراسم حج سال دهم هجری؛

پیامبر اسلام در 26 ذوالقعدة سال دهم هجری عازم مکه شد. «ابودجانه» قهرمان جنگ «احد» را در «مدینه» به جای خویش منصوب داشت و در حالی که 60 قربانی با خود داشت، در «ذوالحلیفه» با دو قطعه پارچه احرام بست. وقتی وارد مکه شد، از باب بنی شیبه وارد «مسجد الحرام» گردید و چون در برابر «مسجد الاسود» قرار گرفت، آن را لمس نمود و پس از طواف، در «مقام ابراهیم» دو رکعت نماز خواند و پس از فراغت به سعی بین «صفا و مروه» پرداخت. آنگاه به همسران خود گفت: افرادی که قربانی نیاورده اند، از احرام خارج شوند و با انجام تقصیر، تمام محرّمات بر آنان حلال می شود. اما من و کسانی که قربانی همراه دارند، باید همچنان در حال احرام باشند تا قربانی را در «منی» انجام دهند. برخی از مسلمانان ابراز نارضایتی کردند.

پیامبر اسلام به «عمر بن خطاب» که هنوز لباس احرام بر تن داشت، فرمود: مگر قربانی همراه نیاورده ای؟ گفت: نه.

پیامبر فرمود: پس چرا از احرام خارج نمی شوی؟

گفت: این برای من مشکل است که شما در حال احرام باشی و من نباشم.

پیامبر فرمود: تو تا هنگام مرگ به همین عقیده باقی خواهی ماند.

پیامبر اسلام از تردید و دو دلی مردم ناراحت شد و فرمود:

اگر آینده مانند گذشته بر من روشن بود و از تردید بی مورد شما اطلاع می داشتم، من هم مانند شما بدون قربانی به «مکه» می آمدم، اما چه کنم که قربانی

با خود آورده ام و بفرمان خدا باید در حال احرام بمانم، تا در «منی» قربانی کنم.

ولی کسی که قربانی همراه نیاورده، باید از احرام خارج شود و آنچه را که انجام داده «عمره» حساب کند....⁽⁴⁹⁾

«علی» از شرکت پیامبر اسلام در مراسم حج آگاه شد، لذا به اتفاق گروهی از یاران خود ردر حالی که 34 قربانی همراه داشت، رهسپار مکه شد. پیامبر از دیدار «علی» خوشحال گردید و از «علی» پرسید: چگونه نیت کردی؟

«علی» گفت: من به نیت شما احرام بستم و گفتم: خداوندا! به همان نیتی که رسول تو احرام بسته است، من هم احرام می بندم.

آنگاه پیامبر را از قربانیهایی که به همراه خود آورده بود، آگاه ساخت. پیامبر فرمود: تالیف من و تو در این کار یکسان است و ما باید تا هنگام قربانی ها، در احرام خود باقی بمانیم. آنگاه به علی علیه السلام فرمود که نزد یاران خود باز گردد و آنها را به مکه آورد.

اعمال حج به پایان می رسید؛ در روز هشتم ذو الحجه که روز «ترویبه» گفته می شود، از راه «منی» عازم «عرفات» شدند و در محلی به نام «نمره» رسول خدا در خیمه خود توقف فرمودند و یکی از تاریخی ترین سخرانیهای خود را در آن مکان ایراد فرمودند.

پیامبر روز نهم در «عرفات» ماندند و پس از غروب آفتاب که هوا کمی تاریک شد به طرف مزدلفه رهسپار شدند و روز دهم راهی «منی» گردیدند. مراسم «رمی جمره» و قربانی و تقصیر را انجام داده و برای تکمیل مراسم حج، عازم مکه شدند. در تاریخ اسلام این حج را «حجه الوداع» می گویند⁽⁵⁰⁾

در چهار راه تاریخ!

غدیر خم

مراسم حج پایان یافت. پیامبر به همراه مسلمانان بسیار «مکه» را بسوی «مدینه» ترک گفت. مسلمانان به «رابغ» بر سر راه مدینه رسیدند. «رابغ» در سه مایلی «جحفه» قرار دارد. اینجا چهار راهی بود که مسلمانان هر کدام به دیار خویش می رفتند. در نقطه ای به نام غدیر خم فرمان توقف صادر شد. چرا که فرمان وحی به پیامبر هشدار داد که:

«یا ایها الرسول! بلغ ما انزل الیک من ربک و ان لم تفعل فما بلغت

رسالتک... (51)»

از جهاز شتران منبری آراستند. پیامبر بر بلندی منبر در برابر انبوه مسلمانان چنین آغاز نمود:

حمد و ثنا ویژه پروردگار است. من از او یاری می جویم و به او ایمان دارم و بر او توکل می کنم. و گواهی می دهم که جز او معبودی نیست. و محمد بنده و فرستاده او است. ای مردم! نزدیک است که من دعوت پروردگار را اجابت کنم و از میان شما بروم من مسئول هستم و شما نیز مسئول می باشید. در باره من چه فکری می کنید؟!

مردم گفتند: ما گواهی می دهیم که تو رسالت و ماءموریت آسمانی خود را در راستای هدایت مردم جهان انجام دادی و کوشش نمودی. خدا تو را پاداش نیک دهد. پیامبر فرمود: آیا گواهی می دهید که معبود جهان یکی است و محمد بنده خدا و پیامبر او می باشد و بهشت و دوزخ و زندگی جاویدان در سرای دیگر، جای تردید نیست؟

مسلمانان گفتند: درست است و گواهی می دهیم. پیامبر فرمود: ای مردم! من دو چیز با ارزش در میان شما باقی می گذارم، تا شما مردم با این دو یادگار من چگونه رفتار خواهید کرد؟!

پرسیدند: این دو یادگار چیست؟!

فرمود: یکی کتاب خداوند قرآن و دیگری عترت و اهل بیت من بدانید که خداوند به من خبر داده که این ؛ یادگار هرگز از یکدیگر جدا نخواهند شد.

ای مردم! بر قرآن و عترت من پیشی نگیرید و در عمل به هر دو کوتاهی نکنید که هلاک می شوید.

آنگاه پیامبر دست علی بن ابیطالب علیه السلام را گرفت و بالا برد تا آنجا که سپیدی زیر بغل هر دو نمودار شد و چنین فرمود: سزاوارتر بر مؤمنان از خود آنان کیست؟

گفتند: خدا و پیامبر او داناترند.

پیامبر فرمود: پروردگار، مولای من، و من مولای مؤمنان هستم و بر آنان از خودشان سزاوارترم

ای مردم! من مولای هر کس هستم، علی علیه السلام نیز مولای او است.

پروردگارا! کسانی که علی علیه السلام را دوست دارند، آنان را دوست بدار، و افرادی که علی علیه السلام را دشمن دارند، دشمن بدار. پروردگارا! یاران علی علیه السلام را یاری فرما، و دشمنان علی علیه السلام را خوار و ذلیل نما، و علی علیه السلام را محور حق قرار ده...

غدیر خم در منابع عامه ؛

امامت و ولایت امام علی بن ابیطالب با اینکه ریشه در وحی و نصوص مسلم قرآنی و اتفاق نظر تاریخی دارد، در عین حال به دلیل اهمیت عقیدتی آن، از حساس ترین موضوعات عقیدتی، تاریخی، کلامی اسلام است.

مورخان و مفسران سنی در تمام طبقات بر این حقیقت متفق اند که آیات تبلیغ و اکمال و... در رابطه با اصل امامت علی بن ابیطالب نازل شده است⁽⁵²⁾

برای دریافت مستند و مستدل این حقیقت قرآنی، تاریخی به کتاب عظیم «الغدیر» تحقیق و تالیف حضرت «علامه امینی» (طاب ثراه) مراجعه شود⁽⁵³⁾

جنگال تاریخی پیرامون حادثه عظیم غدیر خم، از همان آغاز رنگ سیاسی داشته و قدرت طلبان پس از غصب قدرت در تحریف و نفی واقعه غدیر خم کوشیدند. اما علی رغم این تلاش مذبوحانه تاریخی حقیقت واقعه، همچون خورشید می درخشد. این حقیقت تاریخی - قرآنی از همان آغاز تاکنون به تواتر نقل و ثبت گردیده است: یکصد و ده تن از اصحاب بلافصل پیامبر اسلام این واقعه را گزارش کرده اند. هشتاد و نه تن از تابعین این روایت را نقل کرده اند. و پس از آن به ترتیب: نود و دو نفر در قرن سوم، چهل و سه نفر در قرن چهارم، 24 نفر در قرن پنجم، 20 نفر در قرن ششم، 21 نفر در قرن هفتم، 18 نفر در قرن هشتم، 16 نفر در قرن نهم، 14 نفر در قرن دهم، 12 نفر در قرن یازدهم، 13 نفر در قرن دوازدهم، 12 نفر در قرن سیزدهم و 20 نفر در قرن چهاردهم هجری از محدثان و مفسران و مورخان معتبر و مشهور عامه این واقعه را نقل کرده اند.

«طبری» مورخ مشهور این واقعه را از 75 طریق از قول پیامبر اسلام در کتابی به نام «الولایه فی طرق حدیث الغدیر» آورده است.

و نیز «ابن عقده کوفی» در رساله «ولایت» این حدیث را از 105 نفر نقل کرده است.

و «ابوبکر محمد بن عمر بغدادی» این روایت را از 25 طریق نقل کرده است، «احمد بن حنبل» به 40 سند نقل کرده است، «ابن حجر عسقلانی» به 25 سند نقل کرده است، «جزری شافعی» به 80 سند نقل کرده، و «ابو سعید سجستانی» به 120 سند نقل کرده است، و «نسائی» به 250 سند نقل کرده است، «ابوالعلاء همدانی» به 100 سند نقل کرده است، و «ابوالعرفان حبان» به 30 سند نقل کرده است، و... (54)

مورخان و محققان تاریخ اسلام بر این حقیقت متفق اند که: رسول خدا در «غدیر خم» به فرمان الهی مردم را گرد آورده و بر منبری از جهاز شتران بالا رفت و «علی بن ابیطالب (ع)» را بر آن منبر بالا برد و پس از گفتار فراوانی و خبر دادن از نزدیک شدن مرگ خود، گفت: «انی مخلف فیکم ما ان تمسکتکم به لن تضلوا من بعدی: کتاب الله و عترتی فی اهل بیتی، لن یفترقا حتی یردا علی الحوض.»

آنگاه بازوی «علی» را گرفته و بلند کرد و با آوای رسا گفت:

« من کنت مولاه فهذا علی مولاه، اللهم و ال من والا و عاد من عاداه، و انصر

من نصره و اخذل من خذله »

و از منبر به زیر آمد و به مردم فرمان داد که فوج فوج بروند و به «علی» به عنوان امارت بر مؤمنین سلام عرض کنند. و مسلمانان بر علی وارد شدند و به آن حضرت تبریک گفتند. عمر بن خطاب گفت: «بخ بخ بک یا علی اصبحت مولای و مولا کل مؤمن و مومنه»

در همین منزل بود که پس از انجام مراسم، این آیه شریفه نازل گردید: «
اليوم اكملت لكم دينكم و اتممت عليكم نعمتي و رضيت لكم الاسلام دينا» (55)
و از اینکه رسول خدا ﷺ «علی ع» را به این مقام منصوب داشت، گروهی
از یاران پیامبر را از این سوء قصد آگاه ساخت و آنان به هدف خود نرسیدند...
(56)

مورخان تعداد مسلمانان حاضر در «غدیر خم» را از هشتاد هزار تا یکصد و
بیست هزار نفر نوشته اند. در سال دهم هجری بود که «اسود غسی» در
«حجاز» و «مسيلمه کذاب» در «یمن» و «طلیحه» از قبیله «بنی اسد» در
«نجد» ادعای پیامبری کردند و گروهی را به دنبال خود کشیدند. مسلمیه بن
حبيب معروف به مسيلمه کذاب در آغاز اسلام آورده بود ولی بعدها ادعای
نبوت کرد. او ابتدا از پیامبر اسلام خواسته بود تا وی را در پیامبری شریک
سازد!! در نامه ای به پیامبر اسلام نوشته بود که:

« اما بعد! فانی قد شورکت فی الارض معک و ان لنا نصف الارض و لقریش
نصفها، و لکن قریشا قوم یعتدون... »

من با تو در ملک شریک هستم، نصف زمین از آن ما و نصف دیگر آن از آن
قریش، ولی قریش قومی تجاوزگر هستند... « مسلمیه می گفت که فرشته ای که
بر او نازل می شود، نامش رحمان است و رحمان همان فرشته ای است که قرآن
را نازل می کند!

و از جمله آیات او این است: « الفیل ما الفیل، و ما ادراک ما الفیل، له ذنب،
وئیل، و خرطوم طویل. »

مورخان نوشته اند که او صد هزار نفر را فریب داد.

«سجاح» دختر حارث بن سوید با مسلمیه کذاب ازدواج کرد. او نیز مدعی
نبوت شد. سجاح به پیروانش وعده می داد که: چون به قدرت برسیم، آن را به

شما واگذار خواهیم کرد. ازدواج مسلمه با «سجاح» یک ائتلاف نظامی بود تا با وحدت نیروهای طرفین بتوانند در برابر سپاه اعزامی اسلام مقاومت کنند. «ابوبکر بن ابی قحانه» سپاهی مرکب از بیست هزار نفر به فرماندهی «خالد بن ولید» گسیل داشت. گویند «وحشی» غلام هنده و قاتل «حمزه» در نبرد «احد»، مسلمه را کشت. وحشی گفته بود: «قتلت فی الکفر خیر الناس و فی الاسلام شر الناس». «سجاح» در زمان «معاویه بن ابی سفیان» مسلمان شد. «اسود بن کعب غنسی» به دست مردم «صنعا» کشته شد.

«طلیحه بن خویلد اسدی» از قهرمانان عرب از دیگر مدعیان نبوت بود. وی در سال نهم هجری اسلام آوردند و اندکی بعد در میان قبيله خویش ادعای نبوت کرد پس از رحلت پیامبر اسلام کار او بالا گرفت و گروه زیادی به او گرویدند. وی مدعی بود که فرشته ای به نام «ذوالنون» بر او نازل می شود. «ابوبکر» خالد بن ولید را روانه سرکوبی او نمود. یکی دیگر از مدعیان نبوت «عبله بن کعب» بود که او را نیز «اسود غنسی» می گفتند. وی مدعی بود فرشته ای که بر او نازل می شود، «ذوالخمار» نام دارد. گروهی از وی پیروی می کردند. او یک روز قبل از رحلت پیامبر اسلام کشته شد. (57)

سال یازدهم هجری ؛

بزرگترین حادثه تاریخ اسلام

در این سال بزرگ ترین حادثه تاریخ اسلام روی داد، و آن رحلت پیامبر گرامی اسلام بود. آن حضرت پس از 23 سال رنج رسالت در ماه صفر سال یازده هجری بدرود حیات گفت. پیامبر پس از بازگشت از سفر حج، دچار بیماری شد. این کسالت اندکی بعد برطرف گردید. آن حضرت سپاهی بر عهده اسامه بن زید بود. پدر زید در نبرد موده شهید شده بود. او جوانی بود که 20

سال داشت. سپاه اسلام از سه تا پنج هزار نفر بود. ابوبکر و عمر و ابو عبیده جراح و خالد بن ولید دستور یافته بودند که در این سپاه باشند. پیامبر اسلام در اعزام سپاه اسامه اصرار و تاءکید فرتوان داشت آن حضرت فرمود: « لعن الله من تخلف عن جيش الاسامه » ابوبکر و عمر که خود از شرکت در این نبرد خود داری کرده بودند، مانع حرکت سپاه شدند. آن دو نفر ادعا کردند و بهانه آوردند که «اسامه» جوان کم سن و سالی است و شایستگی فرماندهی سپاه را ندارد. پیامبر فرمود: اسامه مردی لایق است. پدرش هم یکی از مردان نیک نام و خدمتگزار اسلام بود، باید او را اطاعت کنید.

دو روز بعد، پیامبر دوباره بیمار شد و تب و سر درد شدیدی عارض وجودش گردید. روز بعد از خانه بیرون آمد و دستاری بر سر «اسامه» پیچید و او را آماده اعزام ساخت. دستور فرمود که اسامه از مدینه بیرون رود و در جرف یک فرسنگی مدینه اطراق کند و آنجا را لشکر گاه خود سازد. گروهی به بهانه بیماری پیامبر از پیوستن به «اسامه» خودداری کردند. بعضی گفتند که پیامبر، جوان 20 ساله بی تجربه ای را بر مهاجرانی سابقه دار مسلط کرده است.

پیامبر از شنیدن این سخنان در خشم شد. در حالی که بیمار بود و از شدت سر درد دستمالی بر سر بسته بود، از خانه به مسجد در آمد و منبر رفت و فرمود که: دیشب در خواب دیدم که دو بازو بند زرین بر بازوانم بسته شده است. من را خوش نیامد، پف کردم و هر دو بر باد رفتند. این مطلب را به دو کذاب «یمامه» و «یمن» تاءویل کردم. آنگاه فرمود:

می شنوم که بعضی در رابطه با امارت اسامه حرفهائی می گویند، همان گونه که در رابطه با پدرش «زید» سخن می گفتند، حقا مه «زید» شایسته امارت بود و پسرش نیز شایسته است. رسول خدا به سختان خود پایان داد و به خانه

رفت و در بستر آرمیده و به هر یک از اصحاب که به عیادت وی می آمدند، می فرمود: «انفدوا بعث اسامه، جهز - واجیش اسامه، ارسلوا بعث اسامه» افرادی بودند که همچنان در تجهیز و اعزام سپاه اسامه کارشکنی می کردند. «اسامه» به حضور پیامبر رسید. پیامبر فرمود: هر چه زودتر بسوی مقصد حرکت کن. «اسامه» به لشکر گاه آمد تا فرمان حرکت سپاهیان را بدهد. ناگاه خبر رسید که پیامبر در بستر مرگ افتاده است. گروهی که بدنبال بهانه بودند و شانزده روز مانع حرکت سپاه شده بودند، با عجله به مدینه بازگشتند. (58)

بیماری پیامبر رو به شدت بود. در نیمه شب یک شب از این شب و روزهای بیماری و تب شدید، یکی از یارانش (ابوبهبه؟ یا ابو رافع؟ و یا علی؟) را فراخواند و به قبرستان بقیع شتافت؛ برای اهل بقیع آمرزش طلبید و فرمود: فتنه ها مانند پاره های شب تاریک روی آورده و به یکدیگر پیوسته است... کلید گنجهای دنیا و زندگی ممتد آن را به من عرضه کردند و مرا میان آن و ملاقات پروردگار و دخول به بهشت مخیر کردند، ولی من ملاقات پروردگار و دخول در بهشت را برگزیدم. فرشته وحی در هر سال یک بار قرآن را بر من عرضه می داشت، ولی امسال دوبار آن را عرضه کرد و این نشانه آن است که اجل من فرا رسیده است (59)

پیامبر در بستر از شدت تب آرام نداشت و گروهی از مخالفان با خلافت علی در خارج از خانه مشغول صحنه سازی بودند و در تدارک توطئه ای سیاه بودند.

آخرین لحظات خاتم پیامبران ﷺ

پیامبر در خانه عایشه بستری بود و از شدت بیماری از شرکت در نماز جماعت باز ماند. وقتی شنید که ابوبکر به مسجد رفته تا با مردم نماز بخواند،

فورا از جای پرید و به ابن عباس و علی علیهما السلام گفت: مرا به مسجد ببرید. آن دو نفر زیر بغل پیامبر را گرفتند و حضرتش را به مسجد بردند. در این هنگام ابوبکر بر مردم نماز می خواند. وقتی پیامبر را در آستانه درب دیدند، خوشحال شدند. ابوبکر متوجه شد که پیامبر به مسجد وارد شده است. یا خودش از محاب خارج شد و یا رسول خدا او را از محراب دور ساخت و هر طور بود، نماز را به جماعت خواند. آنگاه رو به مردم نمود و در حالی که به علی علیه السلام و فضل بن عباس تکیه کرده بود، گفت: ای مردم! آتش فروزان گردید و فتنه ها همچون پاره های شب تار روی آورد، به خدا شما دست آویزی علیه من ندارید، من حلال نکردم مگر آنچه را که قرآن حلال کرده، و حرام نکرده ام مگر آنچه را که قرآن حرام کرده مگر آنچه را که قرآن حرام کرده است. آنگاه با صدای بلند فرمود: «انی تارک فیکم الثقلین؛ کتاب الله و عترتی، ما ان تمسکتم بهما لن تضلوا ابدا، فانهما لن یفترقا حتی یروا علی الحوض.» ⁽⁶⁰⁾

پیامبر به خانه بازگشت. دستور داد تا هفت مشک آب از چاه های مختلف آوردند و خود را شست و آنگاه به مسجد رفت. بر منبر نشست و برای یاران و شهیدان «احد» طلب آمرزش کرد. درباره انصار سفارش فراوان نمود. به مهاجران گفت که شما زیاد شده اید، ولی جمعیت انصار افزوده نگردیده است: بدانید که انصار پناهگاه من هستند؛ با خوبان آنان خوبی کنید و بدان آنها را عفو نمائید.

آنگاه فرمود: هرکس بر من حقی دارد، از من بگیرد، و یا حلال کند. اگر کسی را تازیانه زده ام یا کسی را دشنام داده ام، اینک برای تلافی آمده ام. من اهل کینه نیستم و شایسته من نیست.

پیامبر از منبر به زیر آمد. نماز ظهر را خواند و دوباره بر منبر رفت و سخنانش را تکرار کرد. در این موقع برخی برخاستند و مطالبی اظهار نمودند و عده ای تقاضای دعا کردند. پیامبر از منبر به زیر آمد، در حالی که بر علی عَلَيْهِ السَّلَامُ و فضل بن عباس تکیه کرده بود و پاهایش بر زمین کشیده می شد، به خانه بازگشت. ⁽⁶¹⁾

مورخان نوشته اند که پیامبر ابتدا از آزار و اذیت هائی که دیده بود، سخن گفت و فرمود: ای مردم! آن همه آزار که از شما دیدم، از همه آنها چشم پوشیدم. دندان مرا شکستید و چهره ام را خون آلود کردید. در همه جنگها با شما بودم. پروردگار سوگند یاد کرده است که از ظلم ظالمان در روز رستاخیز نگذرد. بنابراین شما را سوگند می دهم که اگر کسی حقی بر محمد دارد، بر خیزد و بگیرد، زیرا قصاص این جهان بهتر از قصاص در آن جهان است. در این هنگام مردی به نام «سواد بن قیس» برخاست و گفت: ای پیامبر خدا! پدر و مادرم فدایت باد، یادت می آید وقتی از طائف می آمدی، من جزء استقبال کنندگان از تو بودم می خواستی تازیانه بر شترت بزنی، تازیانه بر شکم من زدی، اینک زمان قصاص فرا رسیده است. پیامبر به «بلال» دستور داد به خانه «فاطمه» برود و همان تازیانه را بیاورد. «بلال» آن را آورد. پیامبر گفت: کجاست آن مرد؟ «سواده بن قیس» گفت: من اینجا هستم! فرمود: بیا و مرا قصاص کن. پیرمرد گفت: پیراهنت را بالا بزن تا شکم تو نمودار شود. پیامبر چنین کرد. ناگهان «سواده» خود را بر دست و پای پیامبر انداخت و بر شکم حضرت بوسه زد. پیامبر پرسید: آیا مرا عفو می کنی؟

سواده گفت: آری! عفو کردم ⁽⁶²⁾...

توطئه سیاه

پیامبر همچنان در تب می سوخت و بیماری شدت می یافت. توطئه گران در پس پرده به تدارک «توطئه ای سیاه» و شوم مشغول بودند، یک «کودتای سیاسی» در شرف وقوع بود، همه چیز زیر نظر بود، کوجه پس کوجه های مدینه «هراس» سنگینی را متحمل بود، سایه زر و زور و تزویر خود را می نمایاند و «فتنه» به اوج خود نزدیک می شد سپاه «اسامه» همچنان در بلا تکلیفی بود. شایعه در پی شایعه به صورت سازمان یافته ای ساخته می شد و منتشر می گردید. اصحاب برگرد بستر پیامبر حلقه زده بودند، لحظات شگفتی بود، پیامبر بر سینه علی تکیه داده بود، اطراف را می نگریست و چهره ها را از نظر می گذراند. چهره یکایک اصحاب را... ناگهان آمرانه فرمان فرمود که: «ایتونی بدوات و بیاض لا کتب لکم کتابا لن تضلوا بعدی...» در این هنگام «عمر بن خطاب» گستاخانه گفت:

« دعوا الرجل! فانه يهجر، حسبنا کتاب الله!! ⁽⁶³⁾ »

و این نقطه پایان توطئه و پیروزی کودتای سیاسی سقیفه بنی ساعده بود. گستاخی «عمر بن خطاب» اذهان مورخان را در همیشه تاریخ آزرده و آشفته ساخته و می سازد، لذا برخی از مورخان را در همیشه تاریخ آزرده و آشفته ساخته و می سازد، لذا برخی از مورخان دولتی - درباری سعی در توجیه و تاءویل و تفسیر این کلمات داشته اند، و برخی به حذف آنها از تاریخ پرداخته اند!! از جمله، ابوبکر جوهری مؤلف کتاب «السقیفه» وقتی به این مقطع از تاریخ می رسد، می گوید: «عمر بن خطاب» کلمه ای بر زبان راند که معنایش این است:

«بیماری بر رسول خدا غالب گردیده است»

برخی دیگر از مورخان دولتی به این مقطع تاریخی که می رسند، می نویسند:
« فقالوا: هجر رسول الله (64) »

پیامبر اصحاب را از پیرامون خویش راند: قوموا عنی... نزدیک ترین کسانش، فاطمه علیها السلام، علی علیه السلام، حسن علیه السلام و حسین علیه السلام نزد وی ماندند لحظات پایانی حیات فرا می رسد؛ پیامبر حالش دگرگون می شود. خطاب به علی علیه السلام فرمود: سرم را در دامن خود بگیر، مرگم فرا رسیده است، تو تنها مسئول کفن و دفن و نماز بر من هستی. حال پیامبر دگرگون شد. فاطمه بشدت می گریست و قطعه شعری از «ابوطالب» در مدح پیامبر را زمزمه می کرد. «از سپیدی چهره اش مردم طلب باران می کنند مردی که پناهگاه یتیمان و بیوه زنان است.»

پیامبر چشم گشود و فرمود: این شعر «ابوطالب» درباره من است. چه خوب است که این آیه را بخوانی:

« ما محمد الا رسول الله قد خلت من قبله الرسل، اءفان مات او قتل انقلبتم علی اعقابکم و من ینقلب علی عقبیه فلن یضر الله شیئا و سيجزی الشاکرین. »
(65)

پیامبر در حالی که دست علی علیه السلام زیر گلوی وی بود، جان سپرد. علی علیه السلام پارچه ای بر پیکر پیامبر خدا کشید و به انجام وصایای پیامبر پرداخت. و این در حالی بود که کودتای سیاسی سقیفه و خلافت غصب در حال شکل گرفتن بود.

آغاز اختلاف

خبر مرگ پیامبر بر اضطراب مردم مدینه افزود. گروهی گمان داشتند که پیامبر از دنیا نرفته و مانند «عیسی بن مریم» به آسمان صعود کرده است. این شایعه را «عمر بن خطاب» در میان مردم رواج داد و گفت: هر کس بگوید

پیامبر مرده است، او را با شمشیر پاسخ خواهم داد. پیامبر اسلام مانند «عیسی» به آسمان صعود کرده است. «ابوبکر» گفت: ای مردم! پروردگار به رسولش فرموده: «انک میت و انهم میتون»⁽⁶⁶⁾، آنگاه گفت: «من کان یعبد محمدا فانه قدمات، و من کان یعبد رب محمد فانه حی لا یموت:» هر کس محمد را می پرستد، بداند که او درگذشت، و هر کس پروردگار محمد را می پرستد، بداند که او زنده است و نخواهد مرد»⁽⁶⁷⁾

اختلاف دیگر، مسئله دفن پیکر پیامبر اسلام بود. مهاجران می کوشیدند تا محل دفن پیامبر مکه باشد و استدلال می کردند که مکه قبله مسلمانان و آرامگاه پیامبران اولیه توحید است. انصار که مردم مدینه باشند، تلاش می کردند تا پیامبر در مدینه دفن شود، زیرا مدینه محل هجرت و اقامت رسول الله بوده و لذا شایسته است که در این سرزمین دفن شود. و گروهی دیگر معتقد بودند که جسد پیامبر باید به بیت المقدس حمل شود و در کنار دیگر پیامبران بزرگ دفن شود ابوبکر روایتی از پیامبر نقل کرد و به اختلاف پایان داد: «ان الانبیا یدفنون حیث یقبضون:» انبیا در هر جا که بدرود زندگی گفتند، دفن می شوند. «⁽⁶⁸⁾ لذا محل دفن در مدینه و خانه عایشه تعیین گردید. پیامبر اکرم در روز دوشنبه «28 صفر سال 11 هجری» بدرود حیات گفت و عامه آن را «12 ربیع الاول» گفته اند.

کودتای سیاسی سقیفه ؛

در تاریخ عمومی اسلام آمده است که: امام علی بن ابیطالب مشغول غسل دادن پیامبر اسلام بود، و «ابوبکر بن ابی قحافه» در مسجد در رابطه با مرگ پیامبر سخن می گفت. به «عمر بن خطاب» خبر رسید که انصار در سقیفه بنی ساعده جهت تعیین امیری برای اسلام در حال مذاکره و مشاوره اند. عمر نزد

ابوبکر رفته، او را از جریان امر مطلع نمود و هر دو شتابان به سقیفه آمدند. در بین راه با «ابو عبیده جراح» برخورد کردند و او را با خود بردند. گروهی از قبیله «اوس» و قبیله «خزرج» در سقیفه گرد آمده بودند رئیس خزرج که «سعد بن عباده» باشد، در حالی که بیمار بود حضور داشت و سخنگوی او درباره خدمات و فضائل انصار سخن می گفت و نتیجه گرفت که: «خلافت و امارت بر مسلمانان حق انصار است و نه مهاجران».

در این هنگام «ابوبکر» برخاست و نخست شرحی در فضائل و خدمات مهاجرین و انصار بیان کرد و تائید نمود که مهاجران اولویت دارند، زیرا که قوم و خویش پیامبر اسلام هستند و نخستین کسانی می باشند که به اسلام ایمان آورده اند. او یاد آوری کرد که اعراب با پیامبر مخالفت می کردند و یاران اندک او را آزار می دادند، ولی مهاجرین دست از خدا و پیامبر او برداشتند و در این راه جانفشانی ها کردند. اما انصار با آنکه خدماتشان به اسلام بسیار چشم گیر بود، ولی در درجه دوم قرار دارند، لذا خلافت را باید به مهاجرین داد، زیرا عرب زیر بار امارت غیر قریش نخواهد رفت و مهاجرین از قریش هستند. برخی از انصار گفتند که دو امیر انتخاب شود؛ یکی از مهاجرین و دیگری از انصار.

این پیشنهاد، راه شکست انصار را به مهاجرین نمایاند و به گفته سعد بن عباده این نخستین سستی انصار بود. و ابوبکر گفت: ما باید امیر باشیم و شما وزرای ما باشید و بدون مشورت و نظر شما کاری نخواهیم کرد. سرانجام در حالی که اختلافات دامنه داری میان اوس و خزرج روی داد، عاقبت قبیله اوس که در اقلیت بود و قبیله خزرج که دچار اختلاف شدید بود، به امارت مهاجرین

تن در دادند⁽⁶⁹⁾. گروه مخالف و گروه موافق در نشست سقیفه که با هم جدال و احتجاج می کردند، عبارتند از:

1 - سعد بن عباده که مردی جاه طلب بود و از طرف خزرجیان سخن می گفت.

2 - خزیمه بن ثابت ملقب به «ذوالشهادتین» که به نفع انصار سخن می گفت.

3 - اسید بن خضیر انصاری اوسی نماینده قبیله اوس که به نفع قبیله خود سخن می گفت.

4 - بشیر بن سعد اعور انصاری که می گفت باید امیر از قبیله ما باشد.

5 - عویم بن ساعده که امتیازات انصار و برتری آنان بر دیگر قبائل سخن می گفت.

6 - معن بن عدی که از امتیازات مهاجران سخن می گفت و مردم را دعوت به حکومت ابوبکر می کرد.

7 - ابو عبیده جراح از باند ابوبکر و عمر بود که به نفع او فریاد می زد و به حمایت از مهاجرین سخن می گفت.

8 - ثابت بن قیس بن شماس انصاری که خطیب انصار بود و پاسخ مهاجران را داد و آنها را ستایش کرد، ولی در رابطه با خلافت، انصار را مقدم داشت.

9 - ابوبکر بن ابی قحانه که به ثابت بن قیس انصاری پاسخ داد و خلافت را حق مهاجران دانست.

10 - حباب بن منذر که انصار را به پایداری و مقاومت در برابر مهاجران تحریک می کرد.

11 - سعد بن عباده با حباب بن منذر هم صدا شد و به نفع انصار راء داد.

12 - اسید بن خضیر و بشیر بن سعد که از انصار بودند، جانب قریش را گرفتند.

13 - عمر بن خطاب و حباب بن منذر که به نفع مهاجران تلاش می کردند.

14 - حسان بن ثابت یاد آور غدیر خم شد و اشاره کرد که: ای مردم! شما در روز غدیر خم با پیامبر خدا عهدی بستید، چرا فراموش کرده اید.

15 - سعد بن عباده وقتی چنین دید گفت: حال که امیر باید از قریش باشد، در این صورت علی بن ابیطالب بر همه مقدم است.

16 - سلمان فارسی برخاست و با ابوبکر و عمر بن خطاب و ابو عبیده جراح احتجاج نمود.

17 - ابوذر و مقداد و عمار و عثمان بن حنیف و سهل بن حنیف و گروه بسیاری به احتجاج برخاستند و از خلافت علی بن ابیطالب علیه السلام شدیداً طرفداری کردند.

کار به مشاجره و زد و خورد کشید. طرفداران ابوبکر اجتماع نموده و با وی بیعت کردند.

ابوبکر به منبر رفت و گفت: «قال رسول الله: الائمه من قریش». «مردم چون این سخن را شنیدند، فریاد زدند که اگر چنین است، علی بن ابیطالب علیه السلام از همه شایسته تر است. ولی چون از قبل نقشه برکناری «علی بن ابیطالب» علیه السلام از خلافت کشیده شده بود، «ابو عبیده جراح» و «عمر بن خطاب» برخاستند و با «ابوبکر» بیعت کرده و خلافت او را به رسمیت شناختند.

این نقل عامیانه و رسمی تاریخ است. در اینجا برای روشن شدن اذهان خوانندگان و بیان حقیقت، محققانه ترین تحقیق و تحلیلی را که تاکنون از «کودتای سقیفه» صورت گرفته و بدور از هر گونه حب و بغض فرقه ای،

قومی، نژادی و... است، می آوریم. تبیین و تحلیلی که مستند و مبتنی بر رهنمودهای قرآن، سنت و تاریخ سیاسی اولیه است. یادآور می شویم که این تحلیل تاکنون در تاریخ احتجاجات و استدلالهای کلامی، تاریخی، روائی اسلام بی سابقه می باشد و تصاویر روشنی از حقایق صدر اسلام را ارائه می کند:

محمد ﷺ در اندیشه آینده:

اما محمد ﷺ هوشیارترین از آن است که برق پیروزی ها، نگاه ژرف بین او را از دیدن واقعیت های پنهان باز دارد. وی بیش از هر کسی اجتماع خویش را خوب می شناسد و آتش های نفاق، کینه توزی های قبایلی، تفاخرات قومی و نژادی، جهل عمومی توده قبایل، اشرافیت، خصومت ها و پلیدیهای جاهلیت را در زیر پوشش اتحادی که بدست ایمان، شمشیر و سیاست پدید آمده است، بروشنی می بینید. وی می داند که اگر چه قدرت رهبری و نفوذ معنوی وی توانسته است همه سران قبایل و اشراف قریش را به زیر نفوذ اسلام کشاند، اما بی شک پرورش روح ها و رسوخ ایمان تازه در اعماق مغز و دل یک ملت و بارور شدن و جدان دینی در نفوسی که تا جاهلیت، ده سال بیشتر فاصله ندارند، به زمان طولانی نیازمند است و باید نسلهائی بر آن بگذرند.

پیغمبر خطر را احساس کرده است. هر چه به مرگ نزدیک تر می شود، آینده این امت جوانی که اکنون جامه برادری اعتقادی بر تن دارد و سیمایش را برق پیروزیهای پیاپی بر افرخته است، در نظرش مخوف تر می نماید. پدر بزودی جهان را باید ترک گوید، اما سرنوشت این کودک ده ساله ای که اکنون جرثومه صدها بیماری کشنده در درونش خانه دارد و پس از وی باید بر روی پای خویش بایستد و در رهگذر تندبادهای وحشی حوادث شومی که بیدرنگ از همه سو بر خواهد خاست ایستادگی کند، چه خواهد شد؟

دو امپراطوری نظامی بزرگ از دو سو برای دریدن این جوانی که بزودی سرپرستش را از دست خواهد داد، دندان می نمایند. در شبه جزیره، ابوسفیان ها، معاویه ها، و منافقان گوش خوابانده اند، و مسیله و اسود غنسی در یمامه و یمن سر برداشته اند. اما وی هرگز از دشمن نمی هراسد، هر چند سخت نیرومند باشد و زندگی سیاسی وی این را نشان می دهد و قرآن نیز همه جا از پیروزی گروهی اندک بر گروهی بسیار سخن می گوید. آنچه روح وی را سخت پریشان می دارد، خطر داخلی است: نفاق و اختلاف احیای روح جاهلی در متن جامعه اسلامی و غرض ورزیهای شخصی. بی شک محمد دست کم همچون یک رهبر بزرگ نهضتی و مسئول جامعه ای، در این لحظات عمیقا به سرنوشت امتش و خطراتی که پس از وی آن را تهدید خواهد کرد، می اندیشید و باید بیندیشید. پس از محمد سرنوشت این جامعه چه خواهد شد؟ جامعه تازه پائی که از سنت سیاسی بی بهره است، زیر بنای اجتماعی ریشه داری ندارد، اجتماعی است که نهادهای قبایلی در آن هنوز سخت و نیرومند است و بخصوص سرانش فاقد هر گونه تجربه سیاسی و فرهنگ حکومتی و مدنی اند، و اصولا رشد سیاسی آنان آنچنان نیست که رهبری اجتماعی که بسرعت رشد می کند، بدان نیاز دارد.

اینها مسائل خطیر و حیاتی است که محمد ﷺ را در این لحظات بشدت رنج می دهد: زمام این کاروان بزرگ را پس از وی چه کسی بدست خواهد گرفت؟ آیا پیغمبر باید بدین سؤال پاسخ گوید؟ آیا وی در اینجا هیچ مسئولیتی ندارد؟ آیا توده عرب آن روز به مرحله ای از رشد سیاسی رسیده است که چنین مسئولیتی را از پیشوای سیاسی جامعه، پیشوائی که در عین حال متفکر و صاحب مکتب این جامعه نیز هست، کاملا سلب کند؟

آیا دموکراسی (دموکراسی بی که پس از دو قرن که از انقلاب کبیر فرانسه می گذرد، در اروپای غربی هنوز جامعه ای را که شایستگی آشنائی با آن را بدست آورده باشد نیافته است) در میان اوس و خزرج و قریش و غطفان و هوازن و ثقیف و... بدان حد رسیده بود که خود سرنوشت جامعه ای را که فقط و فقط سه سال تاریخ دارد (از فتح مکه)، در دنیای آن روز بدست گیرد؟ آیا رهبری آینده این امت را محمد ﷺ بهتر تشخیص می تواند داد یا توده قبایل و حتی سعد بن عباده و ابو عبیده جراح و عبدالرحمن بن عوف و عمر و ابوبکر و عثمان و طلحه و سعد و زبیر؟ چگونگی برگزاری انتخابات سه خلیفه نشان داد که دموکراسی غربی (که امروز ملت های نوخاسته ایمان خویش را در سالهای اخیر نسبت بدان کما بیش از دست داده اند) در جامعه آن روز عرب تا چه حد قادر بوده است که مردم را از دخالت شخص پیغمبر در تعیین سرنوشت سیاسی آن بی نیاز سازد. پیغمبر یکایک چهره های برجسته امت خویش را (که احتمالاً زمام آن را پس از وی بدست خواهند آورد) بررسی می کند...

در این میان علی عَلِيٍّ بر جستگی خاصی دارد؛ وی تنها صحابی نامی محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است که با جاهلیت پیوندی نداشته است.

نسلی است که با اسلام آغاز شده و روحش در انقلاب محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ شکل گرفته است و ویژگی تربیتی دیگر وی آن است که دست مهربان فقر او را از خانواده اش، در آن دوره سنی بی که نخستین ابعاد روح و فکر انسان ساخته می شود، به خانه محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می برد و تصادفی بزرگ، کودک را با داشتن پدر، بدست پسر عمو می سپارد تا روح شگفت مردی که باید نمونه یک انسان ایده آل گردد، و پرورده مدرسه ای که در آن محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، آموزگار است و کتاب قرآن، از هم آغاز با نخستین پیامی که می رسد، آشنائی یابد و بر لوح ساده این

کودک خطی از جاهلیت نقش نپذیرد. مرد شمشیر و سخن و سیاست، احساسی به رقت یک عارف دارد و اندیشه ای به استحکام یک حکیم. در تقوی و عدل چندان شدید است که او را در جمع یاران و حتی در چشم برادر، تحمل ناپذیر ساخته است. آشنائی دقیق و شاملش با قرآن قولی است که جملگی برآند، شرایط خاص زندگی خصوصیش از زندگی اجتماعی و سیاسیش و پیوندش با پیغمبر و بویژه سرشت روح و اندیشه اش، همه عواملی است که او را با روح حقیقی اسلام و معنای عمیقی که در زیر احکام و عقاید و شعائر یک دین از نزدیک آشنا کرده است و احساسش و بینشش با آن عجین شده است. وی یک «وجدان اسلامی» دارد، و این جز اعتقاد به اسلام است. در طول 23 سالی که محمد ﷺ نهضت خویش را در صحنه روح و جامعه آغاز کرده است، علی ع همواره درخشیده است، همواره در آغوش خطرهای زیسته است و یک بار نلغزیده است، یک بار کم ترین ضعفی از خود نشان نداده است. آنچه در علی ع سخت ارجمند است، روح چند بعدی او است، روحی که در همه ابعاد گوناگون و حتی ناهمانند، قهرمان است؛ قهرمان اندیشیدن و جنگیدن و عشق ورزیدن، مرد محراب و مردم، مرد تنهایی و سیاست، و دشمن خطرناک همه پستی های که انسانیت همواره از آن رنج می برد، و مجسمه همه آرزوهای که انسانیت همواره در دل می پرورد. اما پیداست که در اجتماعی که بیش از ده سال با جاهلیت بدوی قبایلی فاصله ندارد، چنین کسی تا کجا تنها است، غریب است، مجهول است! این یک داستان غم انگیز تاریخ است و سرگذشت علی ع غم انگیزترین است، چه هرگز فاصله مردی با جامعه اش تا این همه نبوده است.

بی شک پیغمبر بشدت به علی ع می اندیشید، قراین بسیاری در حیاتش نشان می دهد که در علی ع به چشمی خاص می نگرد، اما می داند که رجال

قوم هرگز به این جوان سی و اند ساله ای که جز محمد ﷺ در جامعه پناهی و جز جانبازیهایش در اسلام سرمایه ای ندارد، میدان نخواهند داد و رهبری او را بسادگی تحمل نخواهند کرد.

قوی ترین جناح سیاسی اسلام، جناح ابوبکر است: عمر، ابو عبیده، سعد بن ابی وقاص، عثمان، طلحه و زبیر از عناصر اصلی این جناح اند...

در «سیره ابن هشام» نام کسانی که پس از اعلام بعثت به اسلام گرویده اند، با ذکر نام و مشخصات و زمان و شرایط ورود، به ترتیب آمده است. می دانیم که نخستین کسی که از خارج خانه محمد ﷺ بدو می گروند، ابوبکر است.

سپس، ابوبکر گروهی را به اسلام می آورد که دسته جمعی با دعوت وی به محمد (ﷺ) می گروند. از اینجا پیوند خاص این وعده با ابوبکر در جاهلیت کاملاً مشخص می شود. اینان پنج تن اند: عبدالرحمن بن عوف، عثمان، سعد بن ابی وقاص، طلحه و زبیر. همبستگی خصوصی اینان با یکدیگر چنان است که حتی دین خویش را با هم انتخاب می کنند و به صلاح دید ابوبکر. همه اینی پنج تن را یک جای دیگر باز در تاریخ کنار هم می بینیم. کی و کجا؟ سی و شش سال بعد در شورای عمر، شورائی که با چنان حقه ای علی (ع) را کنار زد، شورائی که عبدالرحمن بن عوف در آن رئیس بود و حق و تو داشت و عثمان را به خلافت برگزید. اعضای شورای عمر، جز علی (ع)، کم و کاست همین پنج تن اند.

ابوبکر شخصیت برجسته این گروه مخفی است، و عمر با انتخاب همین پنج تن، و نیز نقشی که در سقیفه داشت، پیوستگی خود را با این گروه نشان داد. اینان از سال اول بعثت تا نیم قرن بعد، در جنگ جمل، همه جا تا بوده اند،

یکدیگر را داشته اند و در همه صحنه های سیاسی این نیم قرن پراشوب و حساسی که تاریخ اسلام را شکل می دهد، نقش اساسی را بعهده داشته اند.

این جناح نیرومند سیاسی در برابر «علی ع» قرار دارند؛ هر سه «حلیفه» از اینها هستند، و نخستین جنگ را علیه «علی ع» نیز «طلحه و زبیر»، دو تن از اعضای این باند سیاسی برپا کردند. موقعیتی را که «سعد و قاص» نیز در زمان «عمر» داشت و نقش منفی و مخالفی که در حکومت «علی ع» بازی کرد، نشان دهنده این وحدت و همبستگی خاص و همبستگی وی با آنها است.

آنچه را ما اکنون می بینیم، بی شک پیغمبر، آنگاه که در مکه با مردم وداع می کرد و سرنوشت امت خویش را در دست اینان می یافت، می دید و دبان می اندیشید. علی ع در برابر این جناح کاملاً تنها است؛ مردانی که به وی ایمان دارند: ابوذر، سلمان، عمار و چند تن دیگر، دارای چنین همبستگی پنهانی سیاسی نیستند؛ غیبت همگی آنان در سقیفه آن را نشان می دهد. مسئولیت پیامبر اکنون سخت خطیر و حساس است. اعلام علی عَلَيْهِ السَّلَامُ به عنوان بزرگترین شخصیتی که شایستگی رهبری امت را دارد، وحدتی را که در جامعه بدوی و قبایلی عرب بدست آمده است و تنها ضامن بقای این امت جوان است، متزلزل خواهد نمود.

از سوی دیگر، اگر محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ درباره علی عَلَيْهِ السَّلَامُ سکونت، آیا حقیقتی را فدای مصلحتی نکرده است؟

ضعف زمینه اجتماعی علی عَلَيْهِ السَّلَامُ مگر نه معلول قدرت دینی او است؟ مگر تنهایی سیاسی او جز بخاطر خشونت و قاطعیتی است که در راه محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نشان داده است؟ مگر شمشیر پر آوازه وی که هر طایفه ای را داغدار کرده است، جز به فرمان محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و برای خدا فرود می آمده است؟ کینه هایی که

از او در دلها هست، مگر به گفته پیغمبر که چند روز پیش در مکه گفت، جز بخاطر خشونتی که در ذات خدا و در راه خدا نشان می دهد؟

سکوت «محمد» ﷺ درباره علی عَلِيٍّ او را در تاریخ بی دفاع خواهد گذاشت. شرایط سیاسی جامعه و ترکیب اجتماعی و طبقاتی قبایل آن، و دسته بندیهای مصلحتی چنان ایژست که بی شک علی را نه تنها محروم خواهند ساخت، بلکه سیمای او را در اسلام مسخ خواهند کرد، او را در تاریخ چنان بدنام خواهند نمود که پاک ترین مسلمانان برای تقرب به «خدا» و «محمد»، بد و لعن فرستند! مگر چنین نشد؟

آیا محمد ﷺ از علی عَلِيٍّ که جز او مدافعی ندارد، دفاع نخواهند کرد؟ آیا با سکوت خویش او را بدست تاریخ بیرحمی که آن جناح سیاسی نیرومند ساختند و سپس بدست بنی امیه و بنی عباس سپردند، پایمال نخواهند ساخت؟ ده میل از مکه دور شده اند. پیغمبر تصمیم خویش را گرفت. اینجا «غدیر خم» است، سر راه مدینه و تهامه و نجد و یمن و حضر موت. آنجا که مسلمانانی که با وی آمده اند، هر دسته از گوشه ای فرا می روند و دیگر هیچگاه از محمد سخنی نخواهند شنید.

دستور داد آنانکه پیش تر رفته اند بر گردند و صبر کرد تا آنها که دنبال آمده اند، برسند. سنگها را توده کرده و از جهاز شترها منبری بزرگ برپا نمودند و پیغمبر پس از ایراد خطبه ای طولانی، علی را با چنین سبکی دقیق و قاطع معرفی کرد...

« من كنت مولاه. فهذا علي مولاه اللهم و ال من والاه، و عاد من عاداه وانصر من نصره، واخذل من خذله »

پس از پایان معرفی علی عَلِيٍّ، این آیه را بر مردم خواند که:

« اليوم اكملت لكم دينكم و اتممت عليكم نعمتي و رضيت لكم الاسلام دينا »

بايكوت اقتصادی اهل البيت عليه السلام

کودتای سقیفه به مثابه پیروزی جاهلیت بدوی بر اسلام نبوی است. تمرکز « احقاد بدر و تراث احد » در شیخون بر اسلام امامت است، جریان شومی که خلافت غصب را در تاریخ اسلام بنیاد نهاد و از همان آغاز بر اندام اسلام لباس وارونه افکند.

کودتاجیان پس از غلبه بر مسلمانان و غصب قدرت به تهدید و تطمیع اصحاب و نفی و تبعید اهل بیت پیامبر پرداختند.

نخستین اقدام، فشار اقتصادی بود. «غصب فدک» به همین منظور صورت گرفت این مزرعه که پشتوانه اقتصادی دختر پیامبر اسلام بود، توسط ابوبکر بن ابی قحافه مصادره گردید. دستاویز ابوبکر حدیثی بود که به پیامبر نسبت می داد که: « ان الانبیا لا یورثون و: نحن معاشر الانبیا لانورث، ما ترکناه صدقه »

«فدک» زمین حاصل خیزی بود که در نزدیکی «خیبر» قرار گرفته بود و یکصد و چهل کیلومتر با ندینه فاصله داشت. پس از پیروزی نبرد خیبر و انعقاد صلح بین یهودیان با مدینه فاصله داشت. پس از پیروزی نبرد خیبر و انعقاد صلح یهودیان آن سامان و مسلمانان، پیامبر اسلام «فدک» را به دخترش «فاطمه» اهدا نمود. در تاریخ آمده است که ابوبکر در برابر عکس العملهای فاطمه عليها السلام تصمیم گرفت فدک را به وی برگرداند و برای این منظور سندی نگاشت. عمر بن خطاب به وی توصیه کرد که در آمد اقتصادی فدک پشتوانه خوبی برای مقاصد ما است. ⁽⁷⁰⁾ فدک در ادوار مختلف تاریخ توسط خلافت غصب دست به دست می گشت و به مثابه بخشی از فشارهای اقتصادی خلفاء عرب بر اهل بیت پیامبر اسلام بشمار می رفت. امام علی بن ابیطالب عليه السلام در دوره خلافت خویش

طی نامه ای بر مالکیت فدک تصریح کرده است و به دلایل سیاسی غصب فدک اشاره فرموده است (71)

کودتای سقیفه و ارتداد مردم؛

با غلبه جاهلیت خشن بدوی و روح نظام قبایلی، اسلام پوستین وارونه شد که بسیار ترسناک می نمود و همه را گریزان ساخت. نخستین واکنش رسمی و علنی مردم به کودتا، نیرداختن زکاه بود. چرا که ابوبکر را به رسمیت نشناخته و خلیفه رسول خدا نمی دانستند.

«مالک بن نویره» در راءس مخالفان کودتا قرار داشت. «ابوبکر»، به جنگ روی آورد و سرکوب را پیشه ساخت. «خالد بن ولید» سردار نظامی کودتا و رئیس گارد ضربتی «سقیفه» را برای سرکوب مخالفان اعزام داشت در اینجا بود که ماهیت کودتاجیان برای مردم بیشتر روشن شد. چرا که «خالد بن ولید» پس از کشتن «مالک بن نویره»، با همسرش همبستر شد، مردان قبیله را کشت و زنان را به اسارت آورد. و این رسوائی و ننگ بزرگی برای کودتاجیان بود که همچنان در تاریخ اسلام زشتی خود را حفظ کرده است. «مالک بن نویره» و متحدان وی را در تاریخ اسلام به «اهل الرده» می شناسیم خشم ابوبکر بدین خاطر بود که مالک بن نویره در مدینه کودتا را برسمیت نشناخت و رسماً به ابوبکر گفت: «ای ابابکر! به حال خود باش و برو در خانه ات بنشین! و از این گناه بزرگ خود استغفار کن، و خلافت را به صاحبش باز گردان. آیا شرم نمی کنی؟ در مکانی نشسته ای که خدا و رسولش، دیگری را در روز «غدیر خم» معرفی کرده و عذری برای کسی باقی نگذاشت» «مالک بن نویره» کسی است که رسول اکرم ﷺ درباره او فرمود:

« من اراد ان ينظر الى رجل من اهل الجنه، فلينظر الى هذا الرجل (72) »

پس از ابوبکر، عمر بن خطاب به قدرت رسید. روی کار آمدن عمر بخشی از توافقی بود که قبلاً بر سر تقسیم قدرت بین سران کودتا بعمل آمده بود. وقتی او توسط یک ایرانی به نام ابولولو ترور شد، شورای ساخت او که مرکب از شش نفر بود، موظف به انتقال قدرت بود. شورای ساخت عمر فرمایشی و در عین حال پلیسی بود، چرا که هر کس با جانشین از قبل تعیین شده عمر مخالفت می کرد، باید گردن زده می شد. عمر بن خطاب فرزندش عبدالله را ناظر بر این شورا قرار داده بود. عبدالله بن عمر بعدها در دوره خلافت فرزندش عبدالله را نظر بر این شورا قرار داده بود. عبدالله بن عمر بعدها در دوره خلافت امام علی بن ابیطالب (علیه السلام) به توطئه پدرش در حضور امام علی (علیه السلام) و جمع بزرگی از اصحاب درجه اول پیامبر اسلام اعتراف کرد. (73)

با کشته شدن عمر بن خطاب، شورای فرمایشی باند کودتا قدرت را به عثمان بن عفان واگذار کرد. حکومت عثمان نقطه اوج غلبه اشرافیت جاهلی و نظام قبایلی عربی بود. تا آنجا که انقلاب عمومی به حکومت و حیات عثمان پایان داد.

پیراهن خونین عثمان پرچم معاویه بن ابی سفیان شد و باند اموی وارث کودتا گردید. نفاق و شقاق جامعه را در بر گرفته بود. معاویه زمینه ساز حکومت هزار ماهه سیاه امویه گردید.

این واقعیت تاریخی محرز است که ابوبکر به هنگام مرگ بر جایگزینی عثمان پس از عمر بن خطاب تاءکید و تصریح کرده بود. عثمان که خود کاتب ابوبکر بود، دستور یافت تا در رابطه با تعیین جانشین مکتوبی بنویسد.

در این مکتوب به خلافت عمر بن خطاب و پس از او عثمان بن عفان تصریح شده بود. شورای ساخت عمر بن خطاب به خلافت عثمان رای داد.

عثمان خوشاوندان خود را یکی پس از دیگری به کار گماشت و بیت المال را در اختیار آنان قرار داد و بر مسلمانان همه گونه سختی روا داشت. شاکیان از هر طرف به مدینه روی آوردند. مردم کوفه و بصره و مصر بسیار ناراضی بودند. عثمان به شاکیان وقعی ننهاد و شورش عمومی آغاز شد. عثمان متقاعد شد که مروان حکم را از خود دور کند و والی مصر را عوض نماید. اما چنین نکرد. مروان همچنان در خدمت عثمان بود و به سمت دبیر مخصوص وی درآمد. فرمان ولایت مصر را به نام محمد بن ابی بکر نوشت. اما توطئه ای پنهان برای قتل او تدارک دید. مردم مصر که فرمان خلیفه را به نام محمد بن ابی بکر دیدند، راضی شدند و راهی دیار خویش گردیدند. آنان در طی راه غلامی را دیدند که بر شتری هموار شتابان بسوی مصر در حرکت است. محمد بن ابی بکر دستور داد تا او را به حضور آوردند. از او پرسیدند. به کجا می روی؟ غلام گفت: از طرف عثمان به مصر می روم و برای عبدالله والی مصر پیامی دارم. گفتند: آن پیام چیست؟

گفت: راز مولای خود را نخواهم گفت. در بازرسی بدنی او چیزی نیافتند، چون مشک آب او را پاره کردند شیشه ای یافتند، که سرش مومیائی شده بود و در داخل آن کاغذی نهفته بود. و آن نامه عثمان به والی مصر بود:

«بسم الله الرحمن الرحيم. از بنده خدا «عثمان» به عبدالله بن ابی سراح والی مصر. چون عمرو بن بدیل خزاعی نزد تو آمد، سر او را از بدن جدا کن و علقمه بن عدیس و کنانه بن بشیر و... را دست و پای قطع کن و بگذار تا در خون خود بغلتند و جان دهند و آن گاه جسد آنان را از درختان خرما بیاویز. منشور محمد بن ابی بکر را که از طرف من در دست دارد، نادیده بگیر و اگر بتوانی، او را به هر حيله از پای درآر و از حکومت بر مصر دست ندار. »

محمد بن ابی بکر و همراهانش در شگفت شدند و از نیمه راه به مدینه بازگشتند و نامه عثمان را برای مردم مدینه قرائت کردند. آنگاه نامه عثمان را نزد امام علی بن ابی طالب علیه السلام بردند و بعد به خود عثمان نشان دادند، عثمان نامه را انکار کرد و اظهار بی اطلاعی نمود. امام علی علیه السلام فرمود که این غلام مخصوص تو است و این نامه به مهر تو ممهور است و این شتر نیز از آن تو می باشد، چگونه بی اطلاع هستی؟!

مردمی که در اطراف خانه خلیفه به عنوان اعتراض گرد آمده بودند، در نظر داشتند که وارد خانه او شوند. ولی علی علیه السلام و حسین علیه السلام و حسن علیه السلام از ورود مردم جلوگیری کردند. عده ای از دیوار خانه بالا رفتند و او را به قتل رساندند. این حادثه در روز جمعه 12 ذوالحجه سال 36 هجری بود. ⁽⁷⁴⁾

خلافت امام علی بن ابی طالب علیه السلام

در پی قتل عثمان، مردم به امام علی بن ابی طالب علیه السلام پناه آوردند و با آن حضرت بیعت کردند. امام «علی» در خطبه ای شرایط آن روز را بیان کرده است. این خطبه که معروف به «شقشقیه» است، بیانی شگفت از چگونگی کودتای سقیفه و عملکرد کودتاچیان و رجوع مردم به آن حضرت پس از قتل عثمان بن عفان می باشد:

«... فما راعنی الا و الناس کعرف الضبع الی، ینثالون علی من کل جانب، حتی لقد و طیء الحسنان، و شق عطفای، مجتمعین حولی کر بیضة الغنم...» ⁽⁷⁵⁾

«پس (از قتل عثمان) هیچ چیز مرا به زحمت نینداخت مگر ازدحام مردم که مانند موی کفتار، پیرامونم از هر سو ریختند و هجوم آوردند، بطوری که از شدت ازدحام آنان و کثرت جمعیت، حسن و حسین زیر دست و پا رفتند و دو سوی ردای من پاره شد. اطراف مرا گرفتند، مانند اجتماع گله گوسفند در آغل

خود...» پس از بیعت با امام علی فتنه ها از هر سو تاختن آغاز کرد و بقایای باند کودتا به توطئه و فتنه گری پرداختند:

« فلما نهضت بالامر نکث طائفه و مرقت اخری و قسط آخرون... (76) »

پس از آن که به امر خلافت پرداختم، گروهی پیمان شکستند، و گروهی از بیعت با من سر پیچیدند و گروهی با ستم گری از طاعت خدا بیرون رفتند... خلاصه آنکه:

1 - یک گروه بطرف داری از امام علی عَلَيْهِ السَّلَامُ فداکاری بسیار کردند و تا آخر پیرو آن حضرت بودند.

2 - گروه بسیاری بیطرفی اختیار نموده و گوشه ای نشستند. سران این گروه افرادی چون: سعد بن ابی وقاص، عبدالله بن عمر بن خطاب، محمد بن مسلمه انصاری، اسامه بن زید، اخنف بن قیس و... بودند.

3 - گروهی به خونخواهی عثمان بن عفان و در مخالفت با امام علی بن ابیطالب به فتنه گری و توطئه پرداختند. این گروه را عثمان می گویند. سران این گروه عبارت بودند از طلحه، زبیر، عایشه و... که در جریان نبرد سرکوب شدند. طلحه و زبیر کشته شدند و بسیاری دیگر نیز به قتل رسیدند و تعدادی به معاویه پیوستند. سال 36 هجری.

4 - گروه دیگری که معاویه بن ابی سفیان رهبری آنان را بر عهده داشت، به غارت شهرها و کشتار مردم می پرداختند و سرانجام در نبرد صفین رویاروی امام علی عَلَيْهِ السَّلَامُ قرار گرفتند (سال 37 هجری). نتیجه این جنگ به حکمیت کشید. نتیجه ای که یاران و سپاهیان خود امام علی بر آن حضرت تحمیل کردند و اندکی بعد از قبول آن، از امام علی می خواستند تا حکمیت تحمیلی را رد کند. این یاران مخالف حکمیت، گروه مارقین یا خوارج را تشکیل می دهند.

5 - خوارج علیه امام علی علیه السلام قیام کردند و در اطراف کوفه دست به غارت اموال و کشتن مسلمانان یازیدند.

آن حضرت هر چه در هدایت آنان کوشید، نتیجه ای نبخشید و سرانجام کار به نبرد کشید. در سال 39 هجری نبرد نهروان رخ داد و گروه زیادی از خوارج کشته شدند. بقایای این گروه دست از عقاید خود برداشتند و به مخالفت و ستیز با امام علی ادامه دادند. خوارج معتقد بودند که چون امام علی حکمیت را پذیرفته، از دین خارج شده و باید توبه کند.

به خوارج یا مارقین شراه نیز گفته می شود. وجه تسمیه آن چنین است که بنا به اعتقادشان، آنان جان خود را برای دریافت پاداش از خداوند در سرای دیگر می فروختند و جان بازی می کردند و به این آیه شریفه قرآن استناد می کردند: « و من الناس من یشتری نفسه ابتغا مرضات الله » (77)

خوارج «علی و عثمان و معاویه» را کافر می دانستند. و معتقد بودند که لازم نیست جانشینان پیامبر اسلام عرب زبان و از قبیله قریش باشند. شرط خلافت را داشتن تقوی و شجاعت و عدالت می دانستند.

شیعه امامیه ؛

پیروان امام علی بن ابیطالب علیه السلام را شیعه گویند. شیعه علی بن ابیطالب علیه السلام معتقد است که پس از پیامبر اسلام، علی بن ابیطالب علیه السلام به نص جلی قرآن و وصیت پیامبر اسلام به امامت و خلافت مسلمانان منصوب و معین شده است. و امامت آن حضرت در فرزندان منصوص و معین آن امام جاری و ساری است. از روایات پیامبر اسلام چنین پیداست که کاربرد کلمه «شیعه» از همان آغاز ظهور اسلام توسط خود رسول خدا مکرر بکار می رفته است: «علی و شیعته

هم الفائزون « از مشهورترین و معروف ترین اصلاحاتی است که مسلمانان صدر اسلام، در مارد بسیار از زبان رسول خدا شنیده اند.

بنابراین تشیع پایه پای اسلام زاده و زیسته است و پدیده جدیدی نیست تا در اعصار بعد مطرح شده باشد.

این حقیقتی است که بسیاری از مورخان و مفسران عامه و محققان تاریخ و عقاید اسلامی به آن معترف اند. آنچه را که علما متعصب و دولتی عامه و یا مستشرقان غربی مبنی بر پیدایش شیعه به عنوان یک حزب سیاسی در دوره خلافت امام علی علیه السلام و یا بعد از آن، می گویند، یک تحریف و دروغ بزرگ بیش نیست. چرا که در دوره حیات رسول خدا اصحاب درجه یک آن حضرت مانند سلمان فارسی، ابوذر، مقداد، عمار و... شیعه علی علیه السلام نامیده می شدند.

و از همین رو نام آنان در لیست سیاه کودتای سقیفه قرار گرفت و مورد خشم و غضب کودتاجیان قرار گرفتند و سرانجام به تبعید و شهادت رسیدند. بخشنامه های سری کودتای سقیفه در دوره ابوبکر و عمر نشان می دهد که سران کودتا به عوامل خود دستور می داده اند «شیعیان»، «اتباع» و «پیروان» علی بن ابیطالب علیه السلام را شناسائی کنند و زیر نظر بگیرند. در بخشنامه سری «معاویه بن ابی سفیان» به «زیاد بن ابیه» مبنی بر قتل عام شیعیان علی دستور العمل عمر بن خطاب استناد شده است. (78)

کادر منصوص امامت الائمه الاثناعشر؛

در منابع عامه و خاصه روایات بسیاری از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله نقل شده که آن حضرت، رهبران پس از خود را با اسم و رسم و کلیه مشخصات معرفی نموده است:

1 - عبدالله ابن مسعود می گوید:

« سمعت رسول الله ﷺ يقول: الاثمه بعدى اثنا عشر، تسعه من صلب الحسين، و التاسع مهديهم. » (79)

2 - «عن ابى سعيد الخدرى قال: سمعت رسول الله يقول للحسين: انت الامام ابن الامام ابن الامام و اخو الامام، تسعه من صلبك ائمه الابرار، و التاسع قائمهم» (80)

3 - عن ابى سعيد الخدرى، قال: سمعت رسول الله يقول: الاثمه بعدى اثنا عشر، تسعه من صلب الحسين. و المهدي منهم (81)

4 - عن ابى ذر، قال: قال رسول الله:

يا اباذر! انها بضعه منى، فمن آذها فقد آذانى. الا انها سيده نسا العالمين، و بعلمها سيد الوصيين، و ابنيها الحسن و الحسين سيذا شباب اهل الجنة، و انهما امامان ان قاما او قعدا، و ابو هما خير منهما و سوف يخرج الله من صلب الحسين تسعه من الاثمه معصومون قوامون بالقسط، و منا مهدي هذه الامه. قال: قلت: يا رسول الله! فكم الاثمه بعدك؟ قال: عدد نقباء بنى اسرائيل (82)

5 - عن سلمان الفارسي، فى حديث طويل..... قال: قلت: يا رسول الله! فسمهم لى. قال ﷺ: اولهم على بن ابيطالب، و بعده سبطاى، و بعد هما على بن الحسين زين العابدين، و بعده محمد بن على الباقر علم النبيين، و بعده جعفر بن محمد الصادق، و ابنه الكاظم سمي موسى بن عمران، و الذى يقتل بارض الغربه ابنه على، ثم ابنه محمد، و الصادق على و الحسين، و الحجج القائم المنتظر فى غيبه فانهم عترتى من دمي و لحمي، علمهم علمي، و حكمهم حكمي، من آذانى فيهم فلا اناله الله شفاعتى. » (83)

6- عن جابر بن عبدالله انصارى... قال:

قال رسول الله ﷺ..... اولهم علي بن ابي طالب ؑ ثم الحسن ثم الحسين، ثم محمد بن علي لباقر و ستدرکه یا جابر فاذا لقيته فاقرأه مني السلام، ثم الصادق جعفر بن محمد، ثم موسى بن جعفر، ثم علي بن موسى، ثم محمد بن علي، ثم علي بن محمد، ثم الحسن بن علي... و ابن الحسن بن علي ذلك الذي يفتح الله تعالى ذكره مشرق الارض و مغاربها ذلك الذي يغيب عن شيعته و اوليائه غيبه لا يثبت فيهما علي القول بامامته الا من امتحن الله قلبه بالايمان...⁽⁸⁴⁾

7- «عن ابي هريره، عن رسول الله ﷺ... قال ﷺ: جعل الامامه في عقيب الحسين يخرج من صلبه تسعه من الائم، و منهم مهدي هذه الامه.⁽⁸⁵⁾»

این روایات نمونه ای است از صدها روایتی که در این باره از پیامبر اسلام در منابع عامه نقل شده است.

پیشوایان معصوم اسلام

1 - امام علی بن ابی طالب علیه السلام

حضرت امام امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام، به شهادت تاریخ و اعتراف موافق و مخالف از پگاه خردسالی در خانه پیامبر اسلام تحت سرپرستی آن حضرت قرار گرفت. ولادت آن حضرت ده سال قبل از بعثت بود. در سن شش سالگی بر اثر قحطی در مکه، پیامبر او را به خانه خود آورد وقتی حضرتش به مقام نبوت رسید، وی نخستین کسی بود که به رسالت آن حضرت ایمان آورد و از همان آغاز وفاداری و جانبازی خویش را نسبت به رسول خدا در تمامی صحنه ها ابراز و اثبات کرد. نسائی می گوید:

« قال علی علیه السلام: انا عبدالله و اخو رسول الله، و انا الصديق الاكبر، لا يقولها بعدى الا كاذب، امنت قبل الناس سبع سنين. » ⁽⁸⁶⁾

عن زید بن ارقم قال:

«اول من صلی مع رسول الله صلی الله علیه و آله علی علیه السلام و اول من اسلم برسول الله علی علیه السلام» ⁽⁸⁷⁾

و نیز آمده است که «عفیف» گوید: در جاهلیت به «مکه» شدم و بر «عباس» وارد آمدم، او مردی تاجر پیشه بود و من برای عیالم لباس و عطر می خواستم. با او نشسته بودم که ناگاه جوانی وارد شد، نگاهی به اطراف انداخت و آنگاه روی به خانه کعبه کرد و طولی نکشید که پسر بچه ای آمد و پشت سر او ایستاد. در این هنگام بانویی نیز در کنار او ایستاد. از «عباس» پرسیدم:

اینها چه کسانی هستند و این عبادت بی سابقه در عرب چیست؟ عباس گفت: آن جوان «محمد بن عبدالله» صلی الله علیه و آله فرزند برادرم است و آن پسر بچه «علی» علیه السلام فرزند من است و آن بانو «خدیجه» علیه السلام دختر «خویلد» همسر

«محمد» ﷺ می باشد. او می گوید: خداوند مرا جهت رهبری جهان عرب مبعوث نموده است. و به خدا سوگند که در روی زمین غیر از این سه نفر دیگری به او ایمان نیاورده و این دین را قبول نکرده است. (88)

خدمات و زحمات علی بن ابیطالب علیه السلام در راه پیشرفت اسلام مورد توافق کلیه مسلمانان است. در روز رحلت رسول اکرم صلی الله علیه و آله علی 33 سال داشت و با اینکه در میان اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله از همه ممتاز بود، حقیقت وجودی - انسانی علی و نص جلی خدا و وصایا و تصریحات مکرر و متعدد پیامبر درباره امامت و خلافت او و فرزندش نادیده گرفته شد و آن گونه که ملاحظه شد، کودتای جاهلی به پیروزی ظاهری رسید.

سیرت و سیمای علی بن ابیطالب علیه السلام در پرتو کلام نبوی چنین است:
ابن صباغ مالکی می گوید: «قال رسول الله صلی الله علیه و آله من اراد ان ينظر الى آدم في علمه و الى نوح في تقوا و الى ابراهيم في حلمه و الى موسى في هيبته و الى عيسى في عبادته، فلينظر الى علي بن ابیطالب»
و ایضا قال:

«ان الله تبارك و تعالی اوصى الی فی علی علیه السلام ثلاثه اشیا ليله اسرى بی،
بانه: سيد المؤمنین و امام المتقین و قائد الغر المحجلین.»
و به هنگام نزول آیه شریفه:

«ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات اولئک هم خیر البرایه» قال
صلی الله علیه و آله لعلی علیه السلام: هم انت و شیعتک تاتی یوم القیامه انت و هم راضین و مرضیین
و یاتی اعداؤک غضبانا...»

عباس بن عبدالمطلب گوید: از عمر بن خطاب شنیدم که می گفت: درباره علی جز حق نمی توان گفت، زیرا از پیامبر شنیدم که می فرمود:

«... یا علی انت اول المسلمین اسلاما و انت اول المؤمنین ایمانا و انت منی بمنزله هارون من موسی. (الا انه لا نبی بعدی) کذب من زعم انه یحبنی و هو بیغضک یا علی، من احبک فقد احبنی و من احبنی فقد احبه الله و من احبه الله ادخله الجنة و من ابغضک فقد ابغضنی و من ابغضنی ابغضه الله و ادخله النار.» (89)

در روز خیبر پیامبر به اصحاب فرمود:

« لا عطین رایه غدا رجلا یحب الله و رسوله و یحبه الله و رسوله کرار غیر فرار، یفتح الله علی یدیه. (90) »

عبدالرحمن بن ملجم مرادی از نخبگان برگزیده یمن بود که در ابتدای خلافت امام علی علیه السلام به توصیه و معرفی استاندار یمن به مدینه آمد و خدمت آن حضرت رسید. عبدالرحمن بن ملجم سخنگوی هیئت اعزامی از یمن بود که در محضر امام علیه السلام چنین آغاز کرد:

« السلام علیک ایها الامام و البدر التمام و اللیث الهمام و البطل الضرغام و الفارس القمقام، و من فضله الله علی سائر الانام، صلی الله علیک و الیک الکرام اشهد انک امیر المؤمنین و قاتل الکافرین و المشرکین صدقا و حقا و انک وصی رسول الله و الخایفه من بعده و وارث علمه، لعن الله من جحد حقک و مقامک اصیحت امیرنا و عمدنا... »

ابن ملجم اشعاری نیز در مدح امام علیه السلام خواند. حضرت از او پرسید: نام تو چیست؟ گفت: عبدالرحمن. حضرت فرمود: پسر کی هستی؟

گفت: فرزند مراد.

فرمود: آیا تو مرادی هستی؟

گفت: آری!

فرمود: « انا لله و انا الیه راجعون و لا حول و لا قوه الا بالله العظیم. »

حضرت چند بار از او پرسید: آیا تو مرادی هستی؟

و او پاسخ مثبت می داد.

ابن ملجم از حضرت تقاضا کرد که او را نزد خویش منزل دهد. حضرت تقاضای او را پذیرفت.

پس از سوالاتی چند، حضرت فرمود:

«... و ستخضب هذا من هذه (و اشار الی لحيته و راسه)»

و سرانجام چنین کرد. عبدالرحمن بن ملجم پس از حکمیت در صفین جز خوارج بود.

و همو بود که در سحر 19 رمضان سال 40 هجری امام را در حال نماز ضربت زد و حضرتش در 21 رمضان به شهادت رسید. (91)

2 - امام حسن بن علی علیه السلام پیشوای دوم اسلام

ولادت: 15 رمضان سال سوم هجرت

شهادت: 28 صفر سال 50 هجری

مدت عمر شریفش: 47 سال

نحوه شهادت: بوسیله سمی که معاویه به جعهده همسر امام داده بود تا حضرتش را مسموم نماید.

امام حسن علیه السلام فرزند برومند امام علی بن ابیطالب علیه السلام است و مادر بزرگوارش «فاطمه زهرا» دختر رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله می باشد. تعابیر مکرر و موکد پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله درباره او و برادرش حسین بن علی علیه السلام مشهور و معروف است (92) آن حضرت در سخت ترین شرایط سیاسی - اجتماعی تاریخ اسلام، امامت و رهبری امت را عهده دار گردید. معاویه بن ابی سفیان دشمن

قسم خورده اسلام لحظه ای دست از توطئه بر نمی داشت و سرانجام با توطئه های بسیار آن حضرت را مسموم ساخت. (93)

صلح شرافتمندانه آن حضرت در تاریخ اسلام فلسفه ای همسان قیام شکوهمند امام حسین علیه السلام دارد. چرا که تدبیر آن حضرت از قتل عام تنها نسل وفادار به اسلام محمد صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام جلوگیری کرد و زمینه رسوایی و سقوط نهائی رژیم اموی را رقم زد. متأسفانه فلسفه صلح و چگونگی آن بر بسیاری از محققان و مورخان مخفی مانده و تعابیر مختلف و بد آموزیهای گوناگونی را موجب شده است. تدبیر آن امام معصوم آنچنان تعیین کننده و سرنوشت ساز بود که معاویه با همه شیطنتی که داشت، ابتدا از درک آن عاجز بود، ولی اندکی بعد به کمک مشاوران و کارشناسانش به عمق تدبیر امام علیه السلام پی برد و نقشه قتل آن اه 0دائی قیصری توسط جعده دختر اشعث آن حضرت را شهید نمود.

3 - امام حسین بن علی علیه السلام پیشوای سوم اسلام

ولادت: 3 شعبان سال چهارم هجرت

شهادت: 10 محرم سال 61 هجری

مدت عمر شریفش به هنگام شهادت: 57 سال

نحوه شهادت: در صحرای کربلا بعد از جنگی نابرابر به دست شمر بن ذی الجوشن شهید گشت.

امام حسین، سید الشهداء فرزند دوم امام علی علیه السلام، مادر گرامی آن حضرت فاطمه زهرا دخت گرامی رسول خدا صلی الله علیه و آله می باشد.

آن حضرت در سال چهارم هجری، در روز سوم یا پنجم شعبان در مدینه الرسول متولد شد.

کنیه ان حضرت «ابوعبدالله» و القابش فراوان است. از جمله: سید الشهدا، سبط و... شهادت آن حضرت در روز دهم محرم سال 61 هجری بود، و قاتل آن امام معصوم و فرزندان و برادران و اصحاب بزرگوارش به ترتیب یزید بن معاویه، عبیدالله بن زیاد، شمر بن ذی الجوشن و همه حرامیان شام و کوفه و همه آنان که سکوت و سازش کردند و تماشاچی بودند، و همه آنان که از آن پس در تاریخ راه و رسم یزیدی داشته و دارند و هر روز در هر عصر و نسل مکتب و مذهب حسین را لگد مال می کنند و به زور و زر و تزویر بر مردم حکم می رانند و حسینیان تاریخ را ذبح می کنند و خلاصه همه آنان که مذهب و مکتب حسین را که همان اسلام نبوی - علوی است، بد نام و متهم می سازند و چهره ای وارونه و ترسناک از آن ارائه می نمایند، هستند.

آن حضرت پس از شهادت برادر بزرگوارش امام حسن مجتبی علیه السلام به نص قرآن و سنت نبوی به امامت رسید. از آن طرف یزید پلید فرزند نابکار معاویه نابکار با زور و زر پدرش مدعی خلافت بود. یزید گستاخ می خواست که از امام معصوم اسلام برای خود بیعت بگیرد و این آغاز یک قیام شکوهمند توحیدی بود. از دیگر سو، کوفیان دوازده هزار نامه و طومار نوشتند و از حضرتش دعوت کردند که در کوفه به حمایت از او خواهند پرداخت.

و اینک «قیام» از آغاز تا انجام، از زاویه زمان و زبان حضرتش (سلام الله علیه و آله): سال 60 هجری است، رژیم کودتا به اوج بدویت خویش رسیده، قومیت نژادی، خونی و نظام قبایلی به قلع و قمع موحدان و مسلمانان راستین پرداخته، یزید به انکار همه حقایق پرداخته، نفس ها در سینه خفه و سیاهچالهای معاویه مملو از شیعیان گردیده، سازمان اطلاعات و امنیت معاویه همه را زیر نظر دارد و همه جا را به سیخ و سوزن کشیده، فقیهان و محدثان و

مفسران و علما یا خفه خون گرفته اند و یا زر خرید یزیداند و یا مزدور بی مزد و منت او، همه چیز در هاله ای از ابهام فرو رفته، سکوت سیاه و گورستانی بر همه جا حاکم است. در این هنگامه، حسین بن علی تنها وارث اسلام محمد و علی یک تنه برمی خیزد:

«شهادت» نامه:

« الحمد لله و ماشا لله و لا قوه الا بالله، خط الموت علی ولد آدم مخط القلاده علی الفتاه، و ما اولهنی الی اسلافی اشتیاق یعقوب الی یوسف، و خیر لی مصرع انا لا قیه، کانی باوصالی تتقطعها عسلان افلوات، بین النواویس و کربلا فیملان منی اکر اشا جوفاً، و اجر به سغباً، لا محیص عن یوم خط بالقلم، رضی الله رضانا اهل البیت، نصبر علی بلائه، و یوفینا اجور الصابین، لن تشذعن رسول الله ﷺ لحمته، بل هی مجموعه له فی حضیره القدس تقریهم عینه، و ینجزلهم وعده، الا و من کان فینا باذلاً مهجته، موطننا علی لقا الله نفسه فلیرحل معنا فانی راحل مصباحاً، ان شاء الله. »

«وصیت» نامه ؛ فلسفه قیام:

« بسم الله الرحمن الرحیم، هذا ما اوصی به الحیسن ابن علی ابن ابیطالب ع الی اخیه محمد المعروف بابن الحنیفه: ان الحسین یشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له، و ان محمداً عبده و رسوله، جا بالحق من عنده و ان الجنه و النار حق، و ان الساعه آتیة لا ریب فیها، و ان الله یبعث من فی القبور. و انی لم اخراج اشرا و لا بطرا و لا مفسداً و لا ظالماً، و انما خرجت لطلب الاصلاح فی امه جدی و شیعه ابی علی بن ابیطالب، فمن قبلنی بقبول الحق، فالله اولی بالحق، و من رد علی هذا، اصبر حتی یقضی الله بینی و بین القوم بالحق، و

هو خير الحاكمين و هذه وصيتي لك اخي، و ما توفيقى الا بالله، عليه توكلت و اليه انيب. »

شكوفائی قیام ؛ «مرگ سرخ»

پیام به تاریخ ؛

« انه قد نزل بنا الامر ما قد ترون، و ان الدنيا تغيرت و تنكدت و ادبر معروفها، و استمرت حذا ولم يبق منها الا صبا به كصبا به الانا، و خيس عيش كالمرعى الوبيل، الا ترون الى الحق لا يعمل به و الى الباطل لا يتناهى عنه ليغرب المؤمن من فى لقا ربه محقا فانى لا ارى الموت الا سعاده، و الحياه مع الظالمين الا برما. »

دستور العمل حسینی در تاریخ

(روح اسلام نبوی)

« يا ايها الناس! ان رسول الله ﷺ قال: من راي اماما جائرا مستحلا لحرم الله، ناكثا عهده، مخالفا لسنه رسول الله ﷺ، يعمل فى عباده الله بالاثم و العدوان، فلم يغير عليه بفعل و لا قول، كان حقا على الله ان يدخله مدخله. »

ماهیت حکومت یزیدی در تاریخ: (یزیدیان حاکم)

« الا و ان هولاء قد لزموا طاعه الشيطان و تولوا عن طاعه الرحمن، و اظهروا لفساد و عطلوا الحدود، و استاثروا بالفى ء و احلوا حرام الله، و حرما حلاله... »

خطاب به یزیدیان تاریخ:

« ايه! يا منتحله دين الاسلام! و يا اتباع شر الانام، هذا آخر مقام اقرع به اسماعكم، و احتج به عليكم، زعمتم انكم بعد قتلى تتنعمون فى دنياكم، و تستظلون قصوركم؟ هيهات، هيهات. »

فرجام یزدیان تاریخ:

«ستحاطون عن قریب بما ترتعد به فرائصکم، و ترجف منه افتدتکم، حتی لا یوویکم مکان، و لا یظلمکم امان، و حتی تکنونوا اذل من فرام الامه، و کیف لا تکنونوا کذلک...»

ای یزیدیان حاکم!

ای کسانی که از اسلام دم می زنید، ای پیروان بدترین خلق خدا، اینک برای آخرین بار پرده گوش شما را به لرزه می آورم و شما اتمام حجت می کنم، گمان می کنید که پس از کشتن من، دنیائی پرناز و نعمت خواهید داشت و در سایه کاخهای خود خواهید آرکید؟! هیهات، هیهات، این آرزو را به گور خواهید برد. به همین زودی چنان بلائی دامن گیرتان شود که ارکان شما را به لرزه آورد، و دلهایتان را به طپش اندازد، بطوری که در هیچ محل و مکانی قرارتان نگیرد، و هیچ امانی شما را پناه ندهد و همچون کهنه حیض کنیزکان مطرود و منفور گردید. و چرا که به چنین روز سیاهی نیفتید...؟!!

شهیدان کامیاب در پگاه عاشورای تاریخ؛

«ان الله سبحانه و تعالی قد اذن فی قتلکم و قتلی فی هذا الیوم، فعلیکم بالصر و القتال»

یاکرام! ان هذه الجنه قد فتحت ابوابها، و اتصلت انهارها و اینعت اثمارها و زینت قصورها، و تالفت و لدانها و حورها و هذا رسول الله ﷺ والشهدا الذین قتلوا فی سبیل الله، یتوقعون قدومکم، و یشاشرون بکم، فحاموا عن دین الله و دین نبیه و ذبوا عن حرم الرسول. «

پیام حسین در فراخنای تاریخ انسان:

... «ان لم یکن لم دین فکنونوا احرارا فی دنیاکم.

لا والله! لا اعطيهم بيدي اعطاء الذليل و لا اقر اقرار العبيد!
عباد الله! عدت بربی و ربکم ان ترحمون، اعوذ بربی و ربکم من کل متکبر لا
یؤ من بیوم الحساب. »

خطاب به حسینیان تاریخ، در حکومت‌های یزیدی

... « اما من مغیث یغیثنا؟ اما من ناصر ینصرنی؟ اما من ذاب یدب عن حرم
رسول الله (ﷺ) ... » (94)

و بدین سان شهادت امام حسین بن علی (علیه السلام) و فرزندان و برادران و یاران
آن حضرت، اسلام محمد (ﷺ) و علی (علیه السلام) را از زندان اتهام یزیدی تبرئه کرد و
برای همیشه تاریخ، حیات سبز و شکوفه های انسانی اسلام را بیمه نمود. و راه
و رسم آن حضرت شیوه همه مسلمانان و آزادیخواهان و عدالت طلبان تاریخ
گردید تا در هر عصر و نسل در ستیز با استبداد و حکومت یزیدی، از آن
پیشوای آزادی و آگاهی و عدالت الهام گیرند.

4 - امام علی بن الحسین (علیه السلام) پیشوای چهارم اسلام

ولادت: 5 شعبان سال 38 هجری

شهادت 25 محرم سال 94 هجری

مدت عمر شریفش: 57 سال

نحوه شهادت: در اثر سم ولید بن عبدالملک

امام علی بن الحسین ملقب به «سجاد»، زین العابدین، پیشوای چهارم اسلام
می باشد. آن حضرت در قیام عاشورا حضور داشت و بر چگونگی آن از آغاز
تا انجام شاهد بر حوادث بود. رسالت آن حضرت ابلاغ پیام عاشورا و دریدن
نقاب از چهره رژیم اموی بود، علاوه بر این مسئولیت خطیر، تدوین فرهنگ
معنوی قیام و رهبری امت اسلام نیز بر عهده آن امام معصوم بود. عملکرد

کودتای سقیفه و رژیم تابعه آن یعنی سلطنت سیاه اموی، تمام نتایج و فجایع عقیدتی - فکری خود را در این مقطع از تاریخ نشان داد، بنابراین امام سجاد رسالت خطیر و سنگینی بر عهده داشت. محتوای صحیفه سجادیه نشان دهنده این حقیقت است. رهبری غیر مستقیم قیام مختار بن ابی عبیده ثقفی بخش دیگری از مسئولیت امام سجاد را تشکیل می دهد. رژیم اموی در پی قیام و شهادت امام حسین علیه السلام بر شدت استبداد و اختناق افزود و امام سجاد را بشدت زیر نظر داشت، تا آنجا که حضرت را با غل و زنجیر به شام بردند و سرانجام حضرتش را مسموم ساختند. (95)

5 - امام محمد بن علی علیه السلام پیشوای پنجم اسلام

ولادت: اول رجب سال 57 هجری

شهادت: 7 ذی الحجه سال 114 هجری

مدت عمر شریفش: 57 سال

نحوه شهادت: در اثر سم هشام بن عبدالملک

حضرت امام محمد بن علی علیه السلام ملقب به الباقر به معنای شکافنده علوم (و این لقبی است که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله به آن حضرت داده است) می باشد. ولادت آن امام در ماه رجب سال 57 هجری در مدینه بود آن حضرت 57 سال زندگی نمود و در ذوالحجه سال 114 هجری در مدینه توسط ابراهیم بن ولید بن عبدالملک برادر زاده هشام و استاندار مدینه، مسموم شد و به شهادت رسید و در قبرستان بقیع، کنار پدر بزرگوارش دفن گردید. امام باقر علیه السلام در شکوفائی فرهنگ عقیدتی اسلام امامت کوشید، و این فرصتی بود که در مقطع امامت آن حضرت و به خاطر درگیریهای سیاسی - نظامی رژیم اموی، حاصل آمده بود. در همین فرصت اندک بود که پرتو وجود آن امام معصوم چشم ها را خیره کرد:

«... عن عبدالله ابن عطاءالمكى، قال ما رايت العلما عند احد قط اصغر منهم، عند ابى جعفر محمد ابن على ابن الحسين عليه السلام، و لقد رايت الحكم ابن عتيبه مع جلالتة فى القوم بين يديه كانه صبي بين يدي معلمه و كان جابر ابن يزيد الجعفى اذا روى عن محمد ابن على عليه السلام شيئاً قال: حديثى وصى الاوصيا و وارث علوم الانبيا محمد ابن على ابن الحسين عليه السلام» (96)

و ابن صباغ مالكى مى گوید:

«كان الباقر محمد ابن على خليفه ابيه من بين اخوته و وصيه والقائم بالامامه من بعده، و برز على جماعته بالفضل و العلم و الزهد. و كان اشهرهم ذكرا و اكملهم فضلا و اعظمهم نبلا لم يظهر عن احد من ولد الحسن و الحسين عليه السلام من علم الدين و السنن و علم القرآن و السير و فنون الادب، ما ظهر من ابى جعفر الباقر عليه السلام» (97)

6 - امام جعفر بن محمد الصادق عليه السلام پيشواى ششم اسلام

ولادت: 17 ربيع الاول سال 83 هجرى

شهادت: 25 شوال سال 148 هجرى

مدت عمر شريفش: 65 سال

نحوه شهادت: خوردن انگور مسموم به اجبار منصور دوانقى

امام جعفر بن محمد الصادق عليه السلام مكنى به ابو عبدالله و ملقب به الصادق، الفاضل و... پيشواى معصوم ششم اسلام است. ولادت باسعادتش در ربيع الاول سال 83 هجرى و شهادت آن حضرت در شوال سال 148 هجرى در «مدینه» مى باشد.

ابن خلکان مى گوید:

« ابو عبدالله جعفر الصادق ابن محمد الباقر ابن علی زین العابدین ابن الحسین ابن علی ابن ابیطالب علیه السلام (رضی الله عنهم اجمعین) احد الائمة الاثنی عشر علی مذهب الامامیه. و کان من سادات اهل البیت، و لقب بالصادق لصدقه فی مقاله و فضله اشهر من ان یذکر. و له کلام فی صنعه الکیمیا... و کان تلمیذه ابو موسی جابر بن حیان الطرطوسی. قد الف کتابا یشتمل علی الف ورقه تتضمن رسائل جعفر الصادق و هی خمسمائه رساله. »

زید بن علی علیه السلام می گوید:

« فی کل زمان رجل منا اهل البیت یحتج الله به علی خلقه و حجه زماننا ابن اخی جعفر لا یضل من تبعه و لا یهتدی من خالفه. »

در هر عصری و نسلی، مردی از ما اهل بیت حیات و حضور دارد که خداوند بوسیله آن مرد بر بندگانش حجت تمام می کند حجت زمان ما برادرزاده ام جعفر است که هر کس او را پیروی کند، گمراه نشود و هر کس او را مخالفت نماید، هدایت نگردد.

منصور عباسی قاتل امام صادق می گوید:

« ان جعفرا کان ممن قال الله فیه:

«ثم اورثنا الكتاب الذین اصطفینا من عبادنا»

و کان ممن اصطفاه الله و کان من السابقین فی اخیرات و انه لیس من اهل

البیت الا و فیهم محدث، و ان جعفر بن محمد محدثنا الیوم »

حقا که امام جعفر صادق از جمله کسانی است که خداوند در باره آنان فرموده است: «پس کسانی از بندگان خود را برگزیدیم، وارث قرآن گردانیدیم» و جعفر بن محمد از جمله کسانی است که خداوند آنان را برگزیده است. وی از

سابقین در خیرات است. اهل بیتی نیست که در میان آنها محدثی نباشد و همانا که جعفر بن محمد امروز محدث ما است.

مالک بن انس، رئیس مذهب مالکی و شاگرد امام صادق می گوید:
«... ما رات عین و لا سمعت اذن و لا خطر علی قلب بشر افضل من جعفر بن محمد الصادق علما و عبادہ و ورعا»

نه چشمی دیده و نه گوشی شنیده و نه بر قلب بشری خطور کرده که در علم و عبادت و تقوی برتر از جعفر بن محمد صادق وجود داشته باشد.

ابو حنیفه، رئیس مذهب حنفی و شاگرد امام صادق می گوید:
« ما رایث افقه من جعفر بن محمد، لما اقدمه المنصور بعث الی فقال:
یا ابا حنیفه! ان الناس قد افتتنوا بجعفر بن محمد فهیبی له من المسائل الشداد
فهیات له اربعین مساء له، ثم بعث الی ابوجعفر و هو بالخیره فاتیته فدخلت علیه و
جعفر بن محمد الصادق جالس عن یمینه فلما ابصرت به دخلتنی من الهیبه لجعفر
بن محمد الصادق ما لم یدخلنی لابی جعفر... فجعلت القی علیه فیجیبنی، فبقول:
انتم تقولون کذا و اهل المدینه یقولون کذا و نحن نقول کذا... حتی اتیت علی
اربعین مسئله. ثم قال ابو حنیفه: النسا روینا ان اعلم الناس، اعلمهم باختلاف
الناس؟ »

دانشمندتر از جعفر بن محمد ندیده ام. وقتی منصور عباسی آن حضرت را به بند کشیده بود، دنبالم فرستاد و گفت: ای ابا حنیفه! مردم دنبال جعفر بن محمد را گرفته اند، برای امتحان او مسائل سختی را آماده کن. من هم چهل مسئله آماده کردم. منصور دنبالم فرستاد. در آن هنگام وی در حیره بود. وقتی بر منصور وارد شدم، امام صادق در طرف راست او نشسته بود، چون بر آن حضرت نگریستم، از هیبت او برخورد لرزیدم، که از منصور چنین هراسی

نداشتم... خلاصه چهل مسئله سخت را بر آن حضرت عرضه داشتم و آن امام جوابم را داد و چنین می فرمود: شما چنین می گوئید و مردم مدینه چنان و ما چنین می گوئیم... تمام چهل مسئله را پاسخ فرمود. پس ابوحنیفه گفت: مگر نه این است که می گوئیم اعلم علما کسی است که اعلم در مسائل اختلافی مذاهب و مکاتب باشد؟

شهرستانی صاحب ملل و نحل می گوید:

« جعفر بن محمد الصادق هو ذو علم غزير و ادب كامل في الحكمة و زهد في الدنيا و ورع تام عن الشهوات، قد اقام بالمدينة مده يفيد الشيعة المنتمين اليه و يفيض على الموالين له اسرار العلوم، ثم دخل العراق و اقام بها مده، ما تعرض لدامامه قط، و لا نازع في الخلافه احدا، و من غرق في بحر المعرفة لم يقع في شط و من تعلا الى ذروه الحقيقه لم يخف من حط ⁽⁹⁸⁾ »

امام جعفر بن محمد صادق، صاحب علمی سرشار و ادب و حکمتی لبریز و زهد و تقوایی تام و تمام، مدتی در مدینه اقامت داشت و پیروانش را غرق علم و دانش ساخت و راز و رمز علوم را بر آنان فرو ریخت. آنگاه به عراق آمد و در آن دیار مدتی اقامت گزید و از در گیریهای دنیوی و قدرت طلبی ها بدور بود، چرا که کسی که در دریای معرفت غرق است و غوطه ور، هرگز در نهی خود را نیندازد و آن کس که بر بلندی قله کمال و حق و حقیقت ایستاده، به پایین پا نمی اندشید... ⁽⁹⁹⁾

7 - امام موسی بن جعفر عليه السلام پیشوای هفتم اسلام

ولادت: 7 صفر سال 128 هجری

شهادت: 25 رجب سال 182 هجری

مدت عمر شریفش: 55 سال

نحوه شهادت: خوردن خرمای مسموم به اجبار سندی بن شاهک
امام موسی بن جعفر (علیه السلام) مقلب به «الکاظم» و مکنی به: «ابوالحسن» و
«ابو ابراهیم» هفتمین پیشوای منصوب و معصوم اسلام است. آن حضرت به:
«العالم» و «العبد الصالح» نیز ملقب است. امام کاظم (علیه السلام) در سیاه ترین ادوار
تاریخ خلافت عباسی، امامت امت اسلام را بر عهده داشت و بخشی از دوران
امامت خود را در سیاهچالهای رژیم عباسی در بغداد گذارند و سرانجام مسموم
و شهید شد.

ابن صباغ مالکی می گوید:

« قال بعض اهل العلم: الكاظم هو الامام الكبير القدر و الاوحد، الحجة الحبر،
الساھر لیلۃ قائما، القانع نهاره صائما، ... و هو المعروف عند اهل العراق بباب
الحوائج الى الله ... »

و ایضا می گوید:

عبد الرحمن بن حجاج بجلی از اصحاب امام صادق می گوید: روزی بر
مولایم «امام صادق» وارد شدم، دیدم که فرزندش «موسی» در سمت راست
حضرت قرار دارد، امام صادق دعا می کند و او «آمین» می گوید. عرض کردم:
فدایت شوم؛ می خواهم بدانم پس از شما چه کسی «امام» است؟ حضرت
فرمود: پس از من، فرزندم، «موسی» امام است.

ابن حجر عسقلانی می نویسد:

هارون الرشید در یکی از شبها علی بن ابی طالب را در خواب دید که
شمشیری در دست دارد و...

هارون از خواب بیدار شد و دستور داد تا حضرت «امام موسی الکاظم» را
از زندان رها کردند...

هارون «امام کاظم» را یک سال نزد حاکم «بصره» زندانی نمود و از او خواست تا آن حضرت را مسموم نماید، ولی او به چنین جنایتی دست نیالود و استعفاء داد.

«ثم كتب للسندی بن شاهک بتسليمه و امره فيه بامر، فجعل له سما فی طعامه، و قیل فی رطب، و مات بعد ثلاثة ايام...»⁽¹⁰⁰⁾

8 - امام علی بن موسی الرضا علیه السلام پیشوای هشتم اسلام

ولادت: 11 ذی القعدة اسل 148 هجری

شهادت: آخر صفر سال 203 هجری

مدت عمر شریفش: 55 سال

نحوه شهادت: خوردن خرماى مسموم به اجبار مأمون

امام علی بن موسی الرضا علیه السلام ملقب به «الرضا»، «الصابر» و «الزکی» و مکنی به: «ابوالحسن»، هشتمین پیشوای اسلام. ولادت باسعادت آن حضرت یازدهم ذوالقعدة سال 148 هجری و شهادت آن بزرگوار آخر صفر سال 203 هجری می باشد. امامت آن جناب نیز در ادامه اعصار تاریک و پراز توطئه رژیم نابکار عباسیان است و میدانیم که هارون و مأمون عباسی از مزورترین خلفا این سلسله خبیثه بشمار می روند.

پیچیده ترین توطئه مأمون عباسی، طرح مسئله ولایت عهدی است که امام هشتم برای خنثی کردن آن جان خویش را فدا کرد. برای روشن ساختن این توطئه پیچیده و اقدام شگفت امام رضا علیه السلام، تحلیلی را که اسلام شناس بزرگ معاصر مرحوم دکتر علی شریعتی (رحمه الله علیه) از مسئله ولایت عهدی نموده است، می آوریم:

«... دامنه کار امام رضا علیه السلام در حدی است که برابر امام حسین، دریا در برابر یک چشمه می باشد، و اگر کار امام رضا نبود، آن چشمه هم در تاریخ خشک شده و اثرش از بین رفته بود. وقتی که سیاست پیچیده می شود، هم عوامل فریبی (که ساده ترین کار است) امکانش از بین می رود و هم متأسفانه تشخیص مردم مشکل می شود و سرگیجه می گیرند که: «قصه چیست؟» و هم مسئولیت آدم مسؤل از همه سنگین تر می شود. ولی وقتی که مثل یزید و امام حسین یک بعدی و سر راست است و یک مرد کثیف و گند و جلاد (که ممکن است روی تخت خلیفه، شعار مسیحیت هم بدهد) شمشیرش را بیرون کشیده و می گوید: همه باید به قلب بیعت کنند، بیعت می کنی یا نه؟ معلوم است که امام حسین باید بگوید «نه» و «نه» هم گفته و قهرمان هم شده است. تشخیص خیلی ساده است، ایمان آوردن به آن هم ساده است و قهرمان شدن امام حسین هم خیلی ساده است؛ کافی است از جانش بگذرد.

بله، برای او کار خیلی مشکلی نیست

اما وقتی مثل کار امام رضا می شود، خیلی پیچیده می شود: از او دعوت شده که به او کلک بزنند، آلوده اش کنند و یک عده شیعه را هم به هوای او آرام کنند تا شمشیرها را بگذارند و تسلیم خلیفه شوند. هدف این است. و امام رضا هم فهمیده می بیند که اگر بگوید «نه»، باعث می شود که خودش (مثل صدها نفر دیگر) در گوشه خانه اش زندانی و بمیرد و هیچ کس هم خبردار نشود که او کی بود، چه بود و خانواده اش چه می گفت. چرا که تمام افکار عمومی هم در اختیار و در سلطه تبلیغات دستگاه است. اگر بگوید «بله» و جبهه اش در افکار عمومی خراب شده و شخصیت پاک قهرمانی اش آلوده شده، اما امکان خدمت بزرگی در راه این اندیشه و این نهضت بدست آورده، حال

چکار کند؟ اینجا مسئولیت اعتقادی و وجهه اجتماعی اش با هم تضاد دارند. چقدر انتخاب مشکل است! غیر از امام حسین است که هر دویش یکی است: مسئولیتش شهید شدن است و وجهه اش هم در شهید شدن است. هر دو بر هم منطبق شده و تکلیفش معلوم است. تکلیف مردم هم معلوم است و هیچ کس هم دچار اشتباه نشده.

او بجای همه این حرف ها، می گوید: من از پدرم شنیدم، او از پدرش، او از پدرش... و او از محمد بن عبدالله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و او از خدا که...

حدیث مهم نیست، سلسله حدیث مهم است؛ در برابر سلسله بنی عباس که: من ماء مومن... پسر هادی ام... پسر منصورم... پسر مثلاً سفاحم، ... پسر عباس بن عبدالمطلب، و غیر از این سلسله، کسی سلسله دیگری را نمی شناسد، او سلسله تازه ای مطرح کرده که اصلاً به بنی عباس نمی خورد، یک سره به خدا می خورد. این سلسله اش خیلی مهم است؛ یعنی رژیمی در برابر رژیم دیگری مطرح است.

خوب، حال این رژیمی که مطرح کرده، پیشتوانه اش چیست؟ ارزشش چیست؟ این است که کلمه « لا اله الا الله حصنی فمن دخل حصنی امن من عذابی » شعارش این است. مگر حرف، مفت تر از این می شود؟ مگر خلیفه لاله الا الله نمی گوید؟

خلیفه تمام شمشیرهایی را که در شرق و غرب می زند، برای لاله الا الله است، پس معلوم می شود که دارد حرف تازه ای می رند؛ برای مسلمان ها حرف تازه ای می گوید. در نیشابور شعار لاله الا الله در سال 197 هجری چه حرف تازه ای است؟ این که دیگر سلسله حدیث نمی خواهد!

آیا این در افکار عمومی مطرح نمی‌کند که می‌خواهد بگوید: لاله‌الاله
حاکم و رایج چرند است؛ همان‌طور که «محمد» (ﷺ)
از «حرا» آمد و لاله‌الاله تازه‌ای گفت، من از آن گوشه مدینه آمدم تا به
شماها که ظاهراتوحیدی و «لاله‌الاله»‌ی هستید، حدیث تازه‌ای را که نشنیده
اید بگویم.

خود این نشان می‌دهد که چنین عکس‌العملی در افکار عمومی دارد،
بخصوص که بعد از مدتی می‌ایستد، و همه تعجب می‌کنند که چه حرفی می
خواهد بگوید! بعد می‌گوید که: «اما بشرطها و شروطها و انا من شروطها.»
خودش را که سیدی است که از مدینه آورده و به او پست داده‌اند، وصل می
کند به قبول و تحقق عینی: لاله‌الاله. بعد هم نه اسمی از خلیفه برده، و نه از
ولایت عهدی خودش و نه از هیچ چیز دیگر. و در نیشابور دوازده هزار نفر هم
نوشته‌اند (در آن موقع، نیشابور مرکز فرهنگ است). از نیشابور وارد که شد،
اوضاعش پس بود: «مأمون» فهمید که چه بلایی به سرش آمده، و امام به
عنوان یک مأموریت آمده. دلیلش این که کسی که «ولی عهد» می‌شود، اولین
کاری که بفکرش می‌رسد این است که زن و بچه‌اش را از مدینه بردارد و
بیاورد و در کاخی در «مرو» یا «طوس» (کاخ ولی عهد) بنشیند. او نه تنها زن
و بچه‌اش را نیاورده، بلکه آنها را نشانده و گفته: برای من همین الان
عزابتگیرید، در حضور خودم برای مرگم عزاداری کنید! (ببینید که نمایش چقدر
آگاهانه است!)

بعد در مرو چنان ضربه را می‌زند که مأمونی که می‌خواهد از وجهه عزیز
بنی‌هاشم و این پسر پیغمبر، نقاب سبزی بر چهره کریه و زشت خودش
پوشاند و خودش را به شورشیان شیعه که به آنجا آمده‌اند، مقدس نشان دهد،

در محظوری قرار می گیرد که ناچار می شود آن نقاب را از روی خودش بردارد و نه تنها خودش را قاتل امام کند، بلکه در سراسر ایران به قتل عام همه شیعه ها و همه بنی هاشم فرمان دهد.

و بعد می بینیم از ری و تمام شمال ایران و خراسان گرفته تا هند و عشق آباد و... همه در زمان مأمون قتل عام شده و تا سالها فدائی های این ها که به کوهها و دهات پناه برده بودند، هم دعوت کننده توده های روستائی به انقلاب شیعی بودند (دنباله کار امام رضا) و هم در سنگرها مقاومت می کردند و همیشه هم تحت تعقیب مأمورین خلیفه ای بودند که می خواست خودش را هم دست و همداستان و تائبید شونده بوسیله بنی هاشم قرار بدهد یعنی یک مرتبه مأمورین زیرک هوشیار فیلسوف متظاهر به اهل بیت را بصورت بدترین جلادی که یزید بگردش نمی رسید، در آورند، چه کسی درش آورد؟ جز همان ضربه ای که امام رضا علیه السلام بصورت کثیف ترین مأمور و خلیفه بنی عباس و بنی امیه در آمد. آثاری که این، بعد از مرگ امام رضا گذاشت، این بود که یک مرتبه همه چیز عوض شد، صف بندی مشخص شد و موج موج بنی هاشم که از طرف عراق و مدینه بطرف ایران می آمدند، همه ناچار بدرگیری با حکومت شدند و همه شهید شدند. امام رضا علیه السلام یک جنگ شیعه - خلیفه در سطح تمام کشورهای اسلامی راه انداخت. در صورتی که چنین از زمان... یا مأمون مالیده بود. در زمان امام رضا جنگ شیعه و خلیفه، امامت و خلافت، اصلا مالیده بود. از بعد از امام حسین (اسل شصت و یک) دیگر جنگی نبود. حالا سال دویست و سه است. یعنی صد و چهل سال، دیگر از امامت خبری نیست؛ صد و چهل سال، یعنی پنج - شش نسل، با تبلیغات دستگاه پرورش یافتند و کسی اسم اینها را نشنید؛ تا این که حضرت دو مرتبه مسئله را مطرح کرد، آنهم در سطحی که

ماءمون تمام ایران تا اردن و مصر را به قتل عام و به موج خون کشاند. این غیر از امام حسین است که در پشت «کوفه» با «عبدالله زیاد» درگیری پیدا کرد و از صبح تا عصر کشتند و آنجا دفن کردند و تمام شد و بعد خاطره ای در بعضی ها (که از آنجا می روند) مانده بود. این، بعد از داستان امام رضا است که داستان امام حسین هم در چنین زمینه ای طنین می اندازد و گسترش پیدا می کند. «

(101)

9 - امام محمد بن علی علیه السلام پیشوای نهم اسلام

ولادت: 10 رجب سال 195 هجری

شهادت: آخر ذی القعدة سال 220 هجری

مدت عمر شریفش: 25 سال

نحوه شهادت: مسمومیت با انگور بوسيله همسرش ام فضل

امام محمد بن علی علیه السلام ملقب به: «التقی» و «الجواد» نهمین پیشوای معصوم و منصوص اسلام است. آن حضرت به هنگام شهادت پدر بزرگوارش در «مدینه» بود. در سال 220 هجری توسط خلیفه وقت عباسی «معتصم» به بغداد احضار شد. و در همان سال بود که به دستور خلیفه مسموم و شهید گردید.

امام محمد بن علی در مدت امامت و عمر کوتاه خود، در تنویر افکار و دفاع از مبانی اسلام در برابر توطئه های تبلیغاتی خلافت عباسی سخت کوشید و همه نقشه های خلفای عباسی معاصر خود را نقش بر آب کرد. مناظرات و مباحثات مشهور و معروف آن حضرت با علما و فقها دربار خلافت، مبین این حقیقت است.

آن حضرت علی رغم جو پلیسی شدید خلافت عباسی که تمامی حرکات و روابط امام را زیر نظر داشت، در اقامه اصل امر به معروف و نهی از منکر مبنی بر ادامه روابط تشکیلاتی بین خود و کادرهای شیعه فعال بود:

کارگری در خانه حضرت جواد علیه السلام بود، پسر او حکایت می کرد: نیمه شب که می شد، شخصیتی از سوی امام به خانه ما می آمد و پیام های حضرتش را به پدرم می رسانید... (102)

این نمونه ای است از روابط امام جواد علیه السلام در ستیز با خلافت غصب و رژیم تبهکار عباسیان به همین دلیل بود که حضرتش در جوانی مسموم و شهید شد.

10 - امام علی بن محمد علیه السلام پیشوای دهم اسلام

ولادت: 15 ذی الحجه سال 212 هجری

شهادت: سوم رجب سال 254 هجری

مدت عمر شریفش: 41 سال

نحوه شهادت: مسمومیت بوسیله برادر المعتز بالله

امام علی بن محمد علیه السلام ملقب به: النقی، الهادی، النجیب، المرتضی، العالم، الفقیه، الناصح، الامین، الموتمن، الطیب و المتوکل و مکنی به: ابوالحسن دهمین پیشوای اسلام است.

آن حضرت در رجب سال 214 هجری در مدینه متولد شد. شش سال داشت که پدر بزرگوارش شهید شد. امام هادی علیه السلام در دفاع از اسلام نبوی - علوی و تبرئه این دین حنیف از زندان اتهام خلافت سیاه عباسیان همچون آباء و اجداد بزرگوارش می کوشید. در منابع عامه این جهاد عقیدتی به روشنی ترسیم شده است. ابن حجر عسقلانی می نویسد:

علی بن محمد علی الهادی در جواب پرسش ها بدیهه گو و حاضر جواب بود... بر همه علوم چابک سوار بود.

مسعودی می نویسد:

حضرت جواد آهنگ سفر از مدینه به عراق نمود و حضرت هادی در کنار پدر بود. پدر به وی گفت: از عراق چه می خواهی که برایت به ارمغان آورم؟
حضرت هادی گفت: شمشیری به مانند شعله.

مسعودی می خواهد نشان دهد که در این خاندان قلم و زبان و شمشیر همیشه همراه بوده است. یعنی مبارزه در دو جبهه عقیدتی و نظامی در دفاع از حقیقت اسلام و تبرئه آن از اتهامات و تحریفات خلافت غاصب و اقامه امر به معروف و نهی از منکر به عنوان محور مبارزه ائمه معصومین (سلام الله علیها).
(103)

11 - امام حسن بن علی العسکری علیه السلام پیشوای یازدهم اسلام

ولادت: 8 ربیع الثانی سال 232 هجری

شهادت: 8 ربیع الاول سال 260 هجری

مدت عمر شریفش: 29 سال

نحوه شهادت: مسمومیت بوسیله معتمد عباسی

امام حسن بن علی علیه السلام ملقب به: العسکری و مکنی به ابومحمد یازدهمین پیشوای معصوم و منصوص اسلام. آن حضرت در ربیع الثانی سال 231 هجری در مدینه متولد شد و در ربیع الاول سال 260 هجری در سامرا مسموم و شهید گردید. عمر کوتاه و مدت امامت آن امام در پیچیده ترین مرحله تاریخ امامت و سیه ترین دوره خلافت غصب سپری شد. رژیم عباسیان حساسیت خاصی در مورد امام عسکری از خود نشان می داد؛ چرا که طبق احادیث نبوی و بشارتهای ائمه معصومین، «مهدی موعود» فرزند امام عسکری بود. محاصره پلیسی - نظامی ان امام مبین این واقعیت است. لقب «العسکری» یادگار محاصره نظامی و اقامت اجباری امام حسن بن علی علیه السلام در اردوگاه نظامی خلافت عباسی در «سامرا» می باشد.

با این همه، امام علیه السلام در انجام رسالتی که داشت، فعال بود و با کادرهای شیعه به طرق مختلف و بسیار سری در تماس بود، و به مسافرت‌های شبانه و سریع و سخت سری اقدام می کرد. آن حضرت تدابیر شگفتی در انتقال پیام‌های خود به نمایندگان اعمال می کرد. این ارتباطات آنچنان دقیق و حساب شده بود که در برابر چشم جاسوسان و نیروهای نظامی خلافت و حتی در داخل زندان صورت می گرفت. اقدامات شرم آور و جنون آمیز پس از شهادت آن امام، مبین نقش حساس و موقعیت خطیر یازدهمین پیشوای اسلام می باشد.

12 - حجه بن الحسن العسکری عجل الله تعالی فرجه پیشوای دوازدهم

اسلام

غیبت صغری و نواب اربعه

ولادت دوازدهمین و آخرین پیشوای اسلام عجل الله تعالی فرجه الشریف در نیمه شعبان سال 255 هجری است. آن حضرت بنا به اراده خداوند متعال در استتار قرار گرفت تا دشمن از دسترسی به آن وجود ذیجود ناتوان باشد. چرا که: آن امام معصوم حجت غائی و نهانی و عام و تام خداوند بر انسان و زمان و تحقق بخشنده آمال و آرزوهای انسان و سنن خداوند است.

استتار آن امام (سلام الله علیه) در دو مرحله صورت گرفته: مرحله نخست از لحظه ولادت تا سال 329 قمری که غیبت صغری نامیده می شود. و استتار بلند مدت که از سال 329 قمری آغاز و تاکنون ادامه دارد و هر گاه خداوند بخواهد، به پایان خود خواهد رسید و چشم خسته و دل شکسته جهانیان به جمال آن حضرت روشن و بهره مند خواهد شد. این مرحله از غیبت به «غیبت کبری» معروف است.

رابطه امام عصر (عج) در دوره غیبت صغری با مسلمانان توسط نایبان چهار گانه صورت می گرفت که به نواب اربعه مشهوراند.

1 - عثمان بن سعید العمری الاسدی که نماینده امام هادی و امام حسن عسکری نیز بود. وی یکی از کادرهای برجسته شیعه امامیه بود که در دوره حیات و امامت امام حسن عسکری رابط بین امام علیه السلام و نمایندگان آن حضرت در مناطق مختلف بود و کلیه پیامها را جاسازی نموده و به عنوان یک فروشنده روغن (سمان) خدمت حضرت عسکری می رسید و تحویل می داد و جواب دریافت نموده، به همان صورت از خانه امام علیه السلام خارج می شد. وی همین رابطه را با امام دهم حضرت هادی نیز داشته است، لذا مورد توجه و اعتماد کامل و شامل خاندان امامت بود. از همین روی نایب خاص حضرت بقیه الله الاعظم (سلام الله علیه) گردید و خدمت آن حضرت شرفیاب می شد و دستورات لازم را دریافت می داشت و به شیعیان می رساند.

2 - ابوجعفر محمد بن عثمان بن سعید العمری الاسدی، وی فرزند نایب خاص اول امام عصر بود که به دلیل اعتماد کامل و شناخت امام علیه السلام از او پس از مرگ پدرش، نایب امام علیه السلام گردید. نیابت او با صدور توقیع خاصی بود که از ناحیه مقدسه حضرت صادر شد و در آن، مرگ پدرش تسلیت گفته شده بود: « انا لله و انا الیه راجعون ؛ تسلیما لامره و رضا بقضائه و بفضلہ عاش ابوک سعیدا و مات حمیدا، فرحمه الله و الحقہ باولیائه... »

محمد بن عثمان دستورات و تعالیمی را که از پدرش و او از امام دهم و یازدهم و حضرت بقیه الله (عج) فرا گرفته بود و خودش نیز از محضر امام عصر علیه السلام آموخته و گرفته بود، در مجموعه کتبی ضبط کرده بود. این آثار در اختیار نایب سوم قرار گرفت.

3 - حسین بن روح النوبختی. پس از درگذشت نایب دوم، به اشاره حضرت بقیه الله، حسین بن روح به نیابت امام علیه السلام برگزیده شد. گویا حسین بن روح از قبل نیز مورد توجه ناحیه مقدسه و نایبان آن حضرت بود.

گفته می شود که حسین بن روح وکیل شخصی محم بن عثمان بوده است. به دلیل درگیریهای قومی - نژادی و فرقه ای دستگاه خلافت عباسی پس از سقوط خاندان ایرانی بنو فرات از وزارت در خلافت عباسی و روی کار آمدن جناح سنی و وزارت حامد بن عباسی «حسین بن روح» در سال 312 دستگیر شد و تا سال 317 قمری زندانی بود. در دوران زندان، مسئولیتهای علمی خود را به دوست و همفکرش «محمد بن علی شلمغانی» (: ابن ابی العزافر) سپرد. هنوز در زندان بود که خبر انحراف عقیدتی وی را شنید. با صدور نامه ای در لعن او، کلیه مسئولیتهای او را از وی پس گرفت. اندکی بعد از زندان آزاد شد و مورد توجه و احترام دستگاه خلافت قرار گرفت. خلیفه وقت عباسی تمایل داشت تا با حسین بن روح در تماس باشد. خلیفه هدایائی برای او فرستاد. حسین بن روح پس از 21 سال نیابت امام عصر در شعبان 326 ق درگذشت.

4 - ابوالحسن علی بن محمد السمیری، در شعبان سال 326 به اشاره امام عصر (عج) علی بن محمد السمیری به نیابت امام علیه السلام منصوب شد. نیابت او به مدت سه سال (از شعبان 326 - تا شعبان 329 ق) طول کشید. اندکی قبل از درگذشت نایب چهارم، از ناحیه مبارکه توقیعی به این شرح صادر شد:

« بسم الله الرحمن الرحيم

یا علی بن محمد السمیری! اعظم الله اجر اخوانک فیک، فانک میت ما بینک و بین ستة ایام. فاجمع امرک و لاتوص الی احد، فیقوم مقامک بعد وفاتک. فقد وقعت الغیبة التامة، فلا ظهور الا بعد اذن الله (تعالی ذکره) و ذالک بعد طول الامد

و قسوة القلوب و امتلاء الارض جورا، و سیاتی من شیعتی من یدعی المشاهدة قبل خروج السفیانی و الصیحة، فهو کذاب مفتری. »

از این توقیع مبارک نسخه برداری شد و شش روز بعد نایب چهارم ولی عصر در گذشت. و غیبت کبری آغاز شد و نایب خاصی دیگر در کار نبوده و نیست.

غیبت کبری و ظهور

مسئله ولادت، غیبت و ظهور حضرت بقیه الله الاعظم ارواحنا فداه از مسلمات اسلام است که قرآن و سنت نبوی و علوی بر حقیقت و حتمیت آن تصریح و تاءکید فراوان نموده اند و در عین حال شبهات و شکوک را در پاره ای مسائل و برخی موارد برانگیخته که نقشه و دست دشمن در انگیزش آنها دخالت مستقیم و غیر مستقیم داشته و دارد. در این زمینه کتب بسیاری در طول تاریخ غیبت نوشته شده که از چند هزار جلد تجاوز می کند.

در منابع عامه بر وجود «مهدی موعود و منجی انسان» تاءکید شده است و روایاتی مفصل و متواتر از قول پیامبر اکرم اسلام نقل کرده اند که در کتب روایی - تفسیری اهل سنت ثبت است. مسئله طول عمر آن حضرت بیش از دیگر مسائل مطرح شده و امکان آن با نگاه مادی و عادی، محال به نظر رسیده است. متأسفانه به همان اندازه که نقد این مسئله ناشیانه و ماده گرایانه است، پاسخهایی هم که تاکنون داده شده، چندان قانع کننده نبوده است. حال آنکه این مسئله اعتقادی است و به مبانی عقیدتی هر فرد نسبت به خداوند و قدرت او بر می گردد.

اراده خداوند بر این تعلق گرفته تا آخرین حجت خود را برای تحقق اهدافش تا روزی که صلاح می داند و شرایط جهانی مساعد شود، زنده و سالم و پنهان نگه دارد.

برای خداوند زمان و مکان معنی ندارد. این ما هستیم که چون مادی و فانی می باشیم، در قالب زمان و مکان سیر می کنیم. لذا برای خداوند میلیونها سال در حکم یک «آن» و «لحظه» است.

بدون شک اصل موضوع که وجود و حیات و حضور و استتار حضرت «بقیة الله الاعظم» باشد، به اراده خداوند مربوط است و از حیطة عقل و علم و اختیار انسان خارج است. و شبیه است به: «یسئلوک عن الروح، قل الروح من امر ربی.» بنابراین چون و چرا در اصل موضوع احمقانه و فضولی است. از همین قبیل است مسئله تعیین جا و مکان برای آن حضرت که عده ای مقدس مآب قالبی اندیش، وجود آن حضرت را در «جزیره خضراء» و اخیراً ر «مثلث برمودا» ساکن می دانند!!

و این چیزی نیست جز یک تحریف و تحقیر و به بازی گرفتن عقاید حقه اسلامی. این موجودات داستان هایی سرهم بندی کرده اند و به اصطلاح برای توجیه «موضوع» چنین افسانه ای را ساخته اند و نمی دانند که چه خیانتی به آن حضرت کرده اند. تعیین جا و مکان اقامت برای آن حضرت، در حکم تعیین زمان و وقت ظهور است که لعنت خدا و رسول و ائمه و مؤمنین بر «وقاتون» باد و نیز بر یاوه گویانی که جا و مکان برای آن حضرت تعیین می کنند!! سازندگان این اقاویل و اساطیر حتما قاعده ای در فقه شان یافته اند و بافته اند که برای اثبات یا دفاع از یک «حقیقت»، دروغ و افسانه سازی جایز است!! و نمی دانند حقیقتی که با دروغ و افسانه سازی اثبات شود، دروغ و افسانه است.

و شگفت آنکه عناصری با امام زمان ملاقات می کنند که با راه و رسم و مذهب و مکتب آن حضرت بیگانه اند.

اخیرا فردی شایع کرده بود که در «لندن» و کنار رودخانه «تایمز» حضرت را ملاقات کرده و مبلغ هنگفتی لیره استرلینگ جهت خریدن یک دستگاه ماشین تایپ و چاپ دریافت نموده است!!

همین فرد قبلا نیز مدعی بود که جن زده ای را شفا داده و آن فرد به وی گفته که امام زمان در سمت راست تو ایستاده بود و آن جن هم در سمت چپ تو!! تامبرده این اساطیر را برای عموم تعریف می کرد. البته با قیافه ای حق بجانب و کاملا جدی و فریبنده عوام.

براستی منظور از این بازیها؟ قطعا تحریف و تحقیر عقاید و ارزشهای اعتقادی و سرنوشت ساز اسلام و عوام فریبی و خالی کردن جیب عوام فریب خورده. در غیر صورت، سرهم کردن این مطالب چه نقش عقیدتی و ریشه ای در باور اعتقادی مسلمانان (شیعیان) دارد؟

تلقی نادرست از حقیقت امامت

مبنای چنین جریان فریبکاری در تاریخ هزار و اندی ساله، به مبادی تصور و بلقی از هویت و حقیقت امامان علیهم السلام عموما و حضرت بقیه الله الاعظم (اروحنا فداه) خصوصا، برمی گردد. اگر باور کنیم که در میان این جمع کثیر (سلفا و خلفا) افرادی متقی و سالم بوده و بر اساس باورهای مذهبی خود از اصل موضوع، چنین مطالبی را شایع می ساخته اند، تقوی و سلامت آنان مستلزم نقل میراثهای ذهنی آنان نمی باشد.

و شگفت تر از این جریان، آن دسته از به اصطلاح روشنفکر نمایان مقلد و مجله خوانی هستند که می خواهند مسئله را به اصطلاح اثبات علمی کنند و امام

زمان را در لوله های آزمایشگاه و یا زیر نظر فلان تئوری و نظریه علمی بهمان پزشک و... ثابت نمایند!! در سالهای اخیر برخی از متولیان نوگرا!! در بدر به دنبال نشریات و مجله ها و ترجمه ها بودند تا آگهی تبلیغی فلان آکادمی را بیابند که راجع به طول عمر!! چه نوشته و نفهمیده و نجویده بلغور کنند که: بله! ما هم زبان علم حرف می زنیم و چه خدمتی بهتر از این به آقا امام زمان... آن وقت به راحتی راحه الحلقوم سهم مبارک را می بلعیدند و هنوز هم می بلعند. آثار مشعشع این حضرات که شب می نشستند و رونویسی می کردند و صبح تحویل خلق الله می دادند، بیادگار مانده است و گویا دیگر خریدار ندارد. هدف این جماعت علاوه بر خود نمائی های جاهلانه که ریشه در عمق عقده های مزمن و موروثی شان دارد، سر کیسه کردن عوام کالانعام بوده و می باشد.

هر دو دسته غافل هستند که باید به مردم اعتلای اعتقادی بخشید و سطح باور، آگاهی و ایمان و یقین شان را بالا برد.

ابتدا اسلام و امامت و امام را در معنای عقیدتی - اجتماعی آن به مردم شناساند و تلقی های غلط و باورهای نادرست را که میراث فرقه ها و غلام و خرافه های ساخت دستگاه تبلیغاتی خلافت است، از اذهان عامه مردم پاک کرد و سپس در راستای عقاید حقه اسلامی، ضرورت حیاتی و زیر بنائی وجود آخرین حجت خداوند را یادآور شد.

وقتی بینش ها رو به گسترش نهاد و جهان بینی انسان مسلمان عرصه ای وسیع یافت، پرتو وجود امام عصر ازوار ابرهای غیبت، حضور و حیات خویش را اثبات خواهد کرد.

و چنین دریافتی در پرتو تبیین فلسفه سیاسی اسلام نهفته است.

فلسفه ای مبتنی بر «انسان» آگاه و آزاد و عادل و «جامعه» ای آکنده از ارزشهای انسانی و اخلاقی و سرشار از آزادی و آگاهی و عدالت اجتماعی و لبریز از رفاه و امنیت اقتصادی

طبعاً «رهبری» چنین جامعه ای با تجربه تاریخی - سیاسی ای که «انسان» در تاریخ حیات خویش از عصر توحش تا تمدن دارد، با فردی هر چند صالح از همین تبار مقدر نیست. بنابراین تحقق چنین جامعه ای اگر اسان باشد، ادامه و بقا آن قطعاً باید بدست «امام معصوم» باشد، چرا که تجربه ای تاریخی انسان نشان می دهد که انقلابهای مردمی تا مرز پیروزی پیش رفته اند، و این وجود رهبری ناصالح و غیر معصوم بوده است که فاتحانه همه آرمانها و ایمانها را خوانده و خود «دیو»ی بانقاب «فرشته» بوده و دژخیمی در سیمای قدیس. بنابراین اصل «عصمت» در رهبری ایده آل و جامعه ایده آل یک ضرورت عقیدتی می شود و دیگر نیازی به استدلالهای کلامی و ادله ذهنی نیست، چرا که عینیت با تمام وجود خود را نمایانده و اسلام و امامت تفسیر و تبیین راستین مجدد خویش را یافته است.

رهنمودهای بنیادی

در راستای تبیین چنین فاجعه ای تلخ تاریخی و نشان دادن عملکرد رهبری ناصالح قیامها، پیشوای معصوم ششم اسلام علیه السلام رهنمود تاریخی ذیل را صادر کرده است:

« ما خرج و لا یخرج منا اهل البیت الی قیام قائمنا احد لیدفع ظلما او نبعث حقا الا اصطلمه البلیه و کان قیامه زیاده فی مکروهنا و سیعتنا »⁽¹⁰⁴⁾

این رهنمود مبین سنن و قانونمندیهای حاکم بر یک قیام است که مبتنی بر ایدئولوژی و رهبری صالح می باشد. بدیهی است تخطی از این دو اصل اساسی

و زیربنائی، نتیجه اش همان فاجعه تلخی است که در کلام امام صادق علیه السلام آمده است.

شرط تحقق چنان جامعه ای ایده آل و جهانی و عام که نجات و سعادت مطلق انسان را شامل شود، به تحقق شرایط تام و تمام تکامل انسان بستگی دارد. و می دانیم که هنوز «انسان معاصر» به لحاظ علم و عقل، دوران جنینی خود را می گذراند و تازه چشم و گوش باز کرده است. پس راهی دور و دراز در پیش دارد. مساعدت جو جهانی نیز شرط دیگری است. و می دانیم که هنوز قدرتهای مسلط و مقتدر و مسلح جهانی بر جغرافیای انسانس - سیاسی - اقتصادی جهان سیطره تام دارند.

و از طرفی هنوز ایدئولوژی ها و فلسفه های سیاسی - انسانی - اقتصادی و اجتماعی بسیاری وجود دارند که باید عملا خود را نشان دهند و مردم آنها را بیازمایند.

به این رهنمودهای بنیادی و اساسی توجه کنید:

1 - آگاهی کامل بشری:

« اذا قام قائمنا وضع الله یده علی رووس العباد، فجمع بها عقولهم وکملت به احلامهم. » (105)

2 - مساعدت شرایط سیاسی - نظامی جهانی:

«.. فله نور یری به الاشیا من بعید کما یری من قریب و یسمع من بعید کما یسمع من قریب، و انه یسیح فی الدنیا کلها علی السحاب مره و علی الریح اخری، و تطوی له الارض مره فیدفع البلیا عن العباد و البلاد شرقا و غربا » (106)

3 - اقتدار سیاسی - اجتماعی کلیه ایدئولوژیهای بشری:

« ما يكون هذا الامر حتى لا يبقى صنف من الناس الا و قد ولوا على الناس حتى لا يقول قائل: انا لو ولينا، ثم يقوم القائم بالحق و العدل»⁽¹⁰⁷⁾
«لكل انس دولة يرقبونها، و دو لتنافى آخر الدهر تظهر.»⁽¹⁰⁸⁾
«لا يخرج القائم حتى يخرج قبله اثنا عشر من بنى هاشم كلهم يدعوا الى نفسه.»⁽¹⁰⁹⁾

مشخصه های اسلام امامت در قیام قائم آل محمد (عج):

1. احیاء اسلام:

- (1) «... اما ان قائمنا اذا قام كسره و سوى قبلته.»
 - (2) «يهدم ما قبله كما صنع رسول الله (ﷺ) و يستأنف الاسلام جديدا.»⁽¹¹⁰⁾
 - (3) آنک (3) «... آنک که قائم ما قیام کند، اسلام رایج و سنتی را در هم شکند و قبله گاه و جهت گیری آن را راست گرداند.
 - (2) «باورهای مذهبی قبل از خود را نابود سازد، آنگونه که پیامبر کرد و اسلام را نو و تازه از سرگیرد.»
- «... و تخرج له الارض افاليد كبتها، و تلقى اليه سلما مقاليدها، فيريكم كيف عدل السيرة، و يحيى ميت الكتاب و السنة.»⁽¹¹¹⁾
- ... ثروت درونی خویش را بر او عرضه می کند، پس نشانتان خواهد داد که چگونه به عدالت باید رفتار کرد، و چگونه قرآن و سنت مرده و مندرس را زنده خواهد کرد.

2. ایدئولوژی، آزادی، آگاهی، دلیل و منطق و عدالت مطلق اجتماعی و

نتایج آن:

«... يملو الارض قسطا و عدلا و نورا و برهانا، يدین له عرض البلاد و طولها، لا یبقی کافر الا آمن به و لا طالع الا صلح، و تصطلح فی ملکه السباع، و تخرج الارض نبتها، و تنزل السماء برکتها، و تظهر له الكنوز، یملک ما بین الخافقین اربعین عاما، فطوبی، لمن ادرك ایامه و سمع کلامه.»⁽¹¹²⁾

... زمین را پر از عدل و قسط و نور منطق کند، تمامی سرزمین ها به دین او بگردند، کافری نباشد مگر که به او ایمان آورد و فاسدی نباشد مگر که اصلاح گردد، در قلمرو او حتی درندگان خوی آدمی گیرند، زمین سرسبز و خرم شود و آسمان برکاتش را فرو ریزد و ثروتهای زمین برایش آشکار شود، خوشا به حال کسی که عصرش را درک کند و کلام جان بخشش را بشنود.

« فانه اذا قام قائم العدل، وسع عدله البر و الفاجر.»⁽¹¹³⁾

«... هرگاه که بر پای دارنده عدل قیام کند، گستره عدالتش افراد پاک و

ناپاک را فراگیرد.»

3 - اسلام منهای تزویر؛ محو «ولایت ها»ی دروغین و فاسد:

« لو قد قام قائمنا بدا بالذین ینتحلون حینا، فیضرب اعناقهم.»⁽¹¹⁴⁾

«آنک که قائم ما قیام کند، از کسانی که مدعی ولایت و دوستی ما هستند،

شروع می کند و گردنهایشان را می زند.»

4 - تسویه حساب تاریخی با فقهاء و علماء نابکار و فاسد:

«... و یسیر الی الکوفة فیخرج منها ستة عشر الفا من البتیرة شاکین فی

السلاح، قراء القرآن، فقهاء فی الدین، قد قرحوا جباههم و سمروا ساماتهم و

عمهم النفاق، و کلهم یقولون. یابن فاطمة! ارجع، لاحاجة لنا فیک، فیضع السیف

فيهم على ظهر النجف عشية الاثنين من العصر الى العشاء، فيقتلهم اسرع من جزر جزور، فلا يفوت منهم رجل، و لا يصاب من اصحابه احد، دماوهم قربان الى الله...»

مدعیان مهدویت پس از غیبت و قبل از غیبت

آنچه در این جا آورده می شود، نقل شده از مرحوم عماد زاده مورخ پر شهرت کشور ما است که از عصر محضر استاد بزرگوارم حاج سید شهاب الدین مرعشی نجفی زعیم عالیقدر و مرجع بزرگ جهان تشیع خواسته تا مدعیان مهدویت را جهت ایشان ارائه نمایند بدین وسیله گفته و نوشتار وی به اسناد صحیح متکی می باشند. اینک اسامی افرادی را که حضرت آیه الله العظمی مرعشی نجفی مرقوم نموده اند ما با استناد به کتاب زندگانی ولی عصر نقل می کنیم:

1 - ابو اسحاق ابو عبیده ثقفی که بنام خونخواهی امام حسین علیه السلام به کمک ابراهیم بن مالک اشتر قیام نمود و محمد حنیفه را که چهارمین فرزند حضرت علی علیه السلام بود (متولد سال 16 ه و در گذشت سال 81 ه) از قبه زمزم که محبس ابن زهیر بوده نجات داد، و پس از او مدعی مهدویت شد و محمد حنیفه را امام می دانست چندین مسلک پس از درگذشت محمد حنیفه پدیدار گشت تا بالینجه در سال (67) مختار ابن ابو عبیده ثقفی بدست زبیر کشته شد. شهرستانی او را کیسانی مذهب گفته و پس از آن زبیری و سپس شیعه گردید.

2 - سربازان کیخسرو. بنقل از فردوسی که می گوید: پس از آنکه کیخسرو جهان را از دشمن پاک کرد، به عبارت روی آورد و از خداوند درخواست کرد او را از زمین برگیرد آنگاه جهان را به لهراسب داد و خود با افسران ارشد

بجانب کوه روان شد پیروانش او را زنده می دانند که روزی قیام کند و ظهور نماید. آنگاه فردوسی گوید:

خردمند از کار خندان شود

که زنده کسی پیش یزدان رود

3 - پیروان محمد حنیفه که از میان آنان دین مزدکیه - حارثیه - هاشمیه - خرمیه و کیسانیه پیدا شده و بخرافات معتقدند که در مروج الذهب و ابن خلکان و ملل داستان آنها آمده است.

4 - ابوالحسن زید بن علی بن الحسین علیه السلام که از بزرگان حکما بود. خلفای اموی را برحق نمی دانست لذا بر خلاف آنها قیام نمود و بطرف کوفه روان گردید. چهار هزار تن گرد او جمع شدند. با حاکم عراق که در آن هنگام یوسف بن عمر بود بجنگ برخاست. زید را شهید کردند و بدنش را دفن نمودند. هشام دستور داد تا جسد مقدس زید را بیرون آورده، برهنه مصلوب سازند و چنین کردند. پس از آنکه هشام مرد، ولید بن عبدالملک دستور داد تا جسد زید را که سالها بردار مانده بود آتش زدند و خاکسترش را به باد دادند و این واقعه را در سال (121 هجری) و بعضی در سال (122 هجری) گفته اند. پیروان زید شهید گرد یحیی بن زید را گرفتند و یحیی در خراسان قیام کرد و در جوزجان کشته شد. هم اکنون مزار شریف یحیی بن زید در شهر گنبدکاووس قرار دارد که مورد احترام قاطبه مردم آن سامان اعم از شیعه و سنی می باشد. پس از شهادت یحیی بن زید، پیروانش بفرق گوناگون تقسیم شدند که از آن جمله اند: رافضیه که فرقه زیدیه مشهورترین آنها هستند و قائل به مهدویت او شده و منتظر ظهور زید می باشند. (115)

5 - ابوالعباس سفاح پس از درگذشت محمد حنیفه با ابوهاشم در سال (98) ملاقات کرد و چون هاشم فرزندی نداشت، گفت امر خلافت با محمد بن عباس است و پس از او به پسرش ابراهیم وصیت نمود، او مردی شجاع و دلیر بوده و مردم با او در کوفه به سال (104) بیعت کردند و او را به مسجد آوردند و خطبه بنام او خواندند و با او نماز گزاردند و او را به مهدویت ستودند (116)

6 - ابو مسلم امین آل محمد معروف به ابومسلم خراسانی که از مردان شجاع و دلیر و کاردان بوده و منشاش کوفه بود. چون داعیان عباسی او را در سال (127) دیدند، پسندیدند. ابوالعباس او را به بزرگی یاد کرده بود. مسلم خود دعوی مهدویت نمود و تابعین او را سیاه جامه می گفتند. او در جنگ با سفاح در سال (137 هـ) کشته شد و تاریخ مفصل او را اکثر مورخین در نقل خلافت امویان و عباسیان آورده اند (117)

7 - ابن مقفع نقابدار خراسان هشام بن حکیم پدرش از مردم بلخ بود و چون مقنعه ای از زربفت بر روی منحوس خود می انداخت وی را مقنعه می گفتند او را از یک چشم نابینا بود. در تمام علوم غربیه از شعبده نیرنگجات - طلسمات و کیمیا مهارت کامل داشت. در سال (140) وزارت عبدالجبار امیر خراسان را گرفت و بعد در مرو بساط پیامبری بگسترد و تا سال (163) چهارده سال بعیش و عشرت پرداخت و داعیان او به اطراف او را تبلیغ می نمودند. آخر الامر خود را در تنور پر از آتش چنان سوزانید که اثری از وی نماند و پیروانش او را زنده می دانند و گویند به آسمان عروج کرده و روزی ظهور می نماید (118)

8 - ابو محمد عبدالله مهدی در آفریقا که با یهود سازش داشت و در بدایت امر زاهد و پرهیزگار بود. این مهدی معاصر با مکتفی عباسی بود. وی جنگهای بسیار کرد و در سال (280) داعیان خود را بمغرب فرستاد. و چون به یمن

رفت، دعوی مهدویت نمود و لقب القائم بخود گرفت و سکه حجه الله زد. در سال (297) در روز جمعه خود را بنام مهدی خواند و لقب امیرالمومنین بر خویش نهاد. در سال (244 هـ) در گذشت. این مهدی در آفرقا کارش بالا گرفت و پیروانش بسیار گشتند. (119)

9- حاکم بامرالله که در سال (386) به خلافت رسید در سن یازده سالگی دیوانه وضع بود و احکام عجیبی صادر می نمود. مثلاً مدتی مردم را امر کرد بر در و دیوار مساجد و معابر و شوارع بخلفاء و صحابه، دشنام بنویسند و مدتی دستور داد هر چه سگ هست بکشند. زمانی فرمان داد زنان حق ندارند از خانه بیرون آیند و برای رفع احتیاجات آنان کالای مورد نیاز را درب خانه ها ببرند و با ظرفی دسته دار مانند بیل داخل خانه کنند که اگر مطابق میل زنان شد بجای آن وجهش را بگذارند.

او همچنین کفاشان را منع کرد دیگر کفش برای زنان ندوزند. به این وسیله زنان 7 سال در زندان خانه بودند. بالاخره در حرکت از مصر بوسیله چهارپائی مفقود شد. پس از مدتی لباس خون آلود او را یافتند. پیروانش چنان گمان نمودند که به آسمان عروج کرده است. الحاکم در بدایت امر دعوی مهدویت نمود و آخر الامر مدعی الوهیت گردید. (120)

10 - محمد بن تومرت ابو عبدالله مغربی الحسن متوفی (سال 524) که در مغرب اقصی در سال (522) دعوی مهدویت نمود و کتاب تنقیح الموطاء از اوست. وی جنگهای مهمی نمود و کارش بالا گرفت. تولدش در سال (485) بود. وی جانشین عبدالمومن بود که ریاستی یافت. سرانجام وی نیز در سال (558) مرد و جانشین او یوسف با اروپائیان بجنگد و بر آنها غالب شد و در سال (580) در گذشت (121)

- 11 - مهدی سودانی یا مهدی سودان. تولدش در سال 1848 میلادی بود و قتلش رشته تصوف در آمد. در سال 1881 م قیام کرد و خرطوم را گرفت و کم کم تمام سودان را بتصرف در آورد. چهار جانشین معین نمود. داستان مفصل او را اکثر مورخین اخیر نوشته اند. (122)
- 12 - عباس الریفی از اهل ریف مغرب اقصی بوده. بین سال (690) و (700) در آن حدود دعوی مهدویت نمود و فتنه عظیمی بر پا کرد.
- 13 - الرجل الجبلی. گویا نامش عبدالله بوده. در جبل خروج کرد و از طائفه نصریه قریب سه هزار با او بیعت نمودند. وی مدعی مهدویت گردید و خروج او در سال (717 ه) بوده چنانچه یافعی می نویسد و اسم اصلی این مدعی «قرطیاس» بوده چنانچه مقریزی نیز گفته است.
- 14 - التوزری. او مردی از اهل «توزر» از بلاد «تونس» بود. در ایام دولت طائفه مرینیه در مغرب خروج کرد و دعوی مهدویت نمود و در حصن و قلعه «ماسا» که از قلاع محکمه «سوس» اقصی است متحصن گردید. بالاخره او را محاصره کرده، بقتل رسانیدند؛ چنانکه شکیب ارسلان در تعالیق خود بر المحاضرات آورده است.
- 15 - الرجل الطرابلسی. در نواحی طرابلس خروج نموده و ناپلئون «بناپارت» با وی جنگ نمود و او را به قتل رسانید
- 16 - «السید محمد الجونیوری الهندی» ولایت وی در سال (847) و در گذشت او در سال (910) بود پدرش سید خان اویسی و مادرش بی بی اخامک بود. این مرد در سال (901) دعوی مهدویت نمود و گروه بسیاری با وی بیعت کردند، از جمله سلطان حسین حاکم داناپور. سید محمد دارای تالیفاتی بوده از جمله شواهد الولاية - مطلع الولاية - پنج فضائل - تذکره

الصالحین - بار امانت و غیرها که اینها را حقیر دیده و مطالعه کرده ام. تا امروز در سند و گجرات نام او بر زبان ها هست و گروه فراوانی معتقد به مهدویت او می باشند. ناگفته نماند که بعضی از اهل تحقیق منکر سیادت او می باشند. شرح حال او در تاریخ فرشته و کتاب سیرالمتاخرین و دیگر تواریخ سند آمده است.

17 - «السید محمد المشهدی» از اهالی مشهد مقدس بوده و در زمان فرخ سیراز سلاطین هند ابتدا دعوی مهدویت نمود و فرخ سیر با او بیعت کرد و چون کارش بالا گرفت مذهبی بنام «خفشانی» اختراع کرده و دعوی وحی و نبوت نمود. وی نمازی ترتیب داد که به اطراف ششگانه خوانده می شد. یعنی چند کلمه آن را رو به جنوب و چند کلمه رو بشمال و چند کلمه رو بمشرق و چند کلمه رو به مغرب و چند کلمه رو ببالا و بطرف آسمان و چند کلمه نظر بزمین و زیر پا باید خوانده می شد.

18 - موسی الکردی. مردی بود از اهالی کردستان که در زمان شاه خدا بنده «الجایتو» دعوی مهدویت کرد و خدا بنده او را بقتل رساند بنا به قول مقریزی.

19 - «ابو الکرام الدرانی» در بخارا خروج کرد و دعوی مهدویت نمود و کارش بسیار بالا گرفت. وی دستور قتل همه یهودیان و نصارا را در شهر بخارا صادر کرد و تمام اموال مقتولان را بغارت و یغما گرفت. یاران و پیروان ابو الکرام به حدود «60000» رسید. در این موقع بود که جرماغون از پادشاهان مغول با وی بجنگ اقدام کرد. ابوالکرام و گروه زیادی از یارانش کشته شدند. به نقل از «الحوادث الجامعه ابن فوطی»

20 - «الشیخ علائی الحسن». در ابتدا امر نائب شیخ سلیم عارف بوده و چون عنوانی بدست آورد دعوی مهدویت نمود. وی در شهر بیانه از شهرهای

هند زندگی می کرد و در سال «955» در گذشت و در تاریخ فرشته در رابطه با وقایع زمان حکومت سلیم شاه بن شیر شاه افغانی آمده است.

21 - «عبدالله العجمی» روز جمعه «26» شهر صیام سال «1081» در مسجد الحرام دعوی مهدویت نمود و در آنجا کشته شد. زین دحلان این مطلب را در تاریخ خود آورده است.

22 - «البنگالی» مردی از اهالی بنگاله هند در مسجد الحرام ماه رجب سال «1203» هجری دعوی مهدویت کرد و شریف مکه او را بقتل رسانید؛ «بنوشته زین دحلان»

23 - «محمد بن احمد السوداني» در سال «1299» هجری دعوی مهدویت نمود خدیو مصر او را بقتل رسانید و سرگذشت او را در تواریخ فراوان آمده است.

24 - الشیخ سعید الیمانی ملقب بفقیه در سال «1256» هجری در یمن دعوی مهدویت نمود و امام الهادی از پادشاهان و پیشوایان یمن او را بقتل رسانید؛ «تاریخ عبد الواسع یمانی»

25 - 90 السید محمد بن علی بن احمد الادریسی» در صیبا در سال «1323» دعوی مهدویت نمود. گرچه گفته اند ایشان این ادعا را نکرد بلکه عوام الناس معتقد به عنوان مهدویت او شدند. لقب ادریسی نسبت بادریس بن الحسن المثنی بن الحسن بن علی بن ابیطالب علیه السلام است.

26 - «الشیخ الدین محمد الفریانی احمد المغربی» در سال 824 در جبال حمیده در مغرب دعوی مهدویت نمود. ایشان از اهالی فریانه از بلاد مغرب بوده است.

27 - «الشیخ المغربی» در سال 950 دعوی مهدویت کرد.

28 - الرجل المصرى. وی مردی از مصر بود که در عصر حکومت پادشاهی از پادشاهان ایوبیه خروج کرد و دعوی مهدویت نمود. حکومت وقت او را بمراکش تبعید کرد و در مراکش کشته شد که سر او را بر دروازه نصب نمودند (123)

29 - «محمد بن عبدالله» نفس زکیه. «حدیث» اسمه اسمی و اسم ایبه اسم ابی را تابعین او جعل نمودند برای تطبیق بر نفس زکیه. و سرگذشت وی از دیدگاه تاریخ نگاران مشهور است.

30 - «محمد قرمانی» که نام اصلی او بابا اسحاق و از صوفیه بوده و در زمان سلطان سلیمان قانونی از پادشاهان آل عثمان در سال «637» در اناطولی دعوی مهدویت نموده و گروه بسیاری از مردم را قتل عام نمود و اموال آنان را بغارت برد و بر بلادی دست یافت تا سرانجام کیخسرو و امیر قونیه او را بقتل رسانید.

31 - غلام احمد قادیانی اخیراً خروج و دعوی مهدویت نموده یعنی بتمام ملل عالم که منتظر کسی هستند ادعا نموده من همان شخص هستم که شما منتظر او هستید: به نصارا اظهار اینکه مسیح هستم و به یهود اظهار اینکه نبی آخر الزمانم و هکذا. و اتباع او بسیار گردید. و کتبی تاءلیف نموده از جمله حمامه البشری در امامت و مرحوم علامه عالیقدر و شاهزاده بزرگوار آقای حاج ابوالحسن میرزا شیخ الرئیس از آیاتید حقیر ردی بر او نوشته مسمی به حضر الامامه علی راءس الحمامه که در بمبئی طبع شده از تاءلیفات قادیانی سرالخلافه است که مرحوم شاهزاده ردی بر او نوشته بنام «طرد الخلافه» و از تاءلیفات قادیانی است المواهب الفیوضات و غیرها. حقیر اغلب کتب او را دیده ام. او مرد ادیبی بود.

32 - میرزا طاهر مشهور به حکاک اهل اصفهان و از تلامذ حج سید کاظم رشتی رئیس شیخیه بوده. در ابتدا امر در اصفهان حکاک بوده و بعد منتقل به تهران و بعد به استامبول شده و در خط نسخ از یگانه های فن بوده، او در درب مسجد ایاصوفیه به شغل حکاکی اشتغال داشته. کم کم خود را ملقب نموده «بناصح العالم» و خطابی بمرحوم ناصرالدین شاه نوشته: نور چشم عزیزم ناصرالدین میرزا... «الخ» و یک خطاب هم به سلطان عبدالحمید عثمانی نوشته بترکی: «جوجوقم عبدالحمید افندی» الخ. صورت هر دو را حقیر نزد مبلغین این مسلک دیده ام غرض در استامبول خود را معرفی نموده که من از طرف تمام انبیا مبعوثم بجهت نصیح و وعظ بشر. و چون امر او بالا گرفت دعوی مهدویت نمود. و گویا او را در حدود سال 1300 مسموما کشته باشند و تابعین بسیار پیدا کرد که آنها را طاهریه نامیده و تفاسیلی حقیر از احوالات آنها اطلاع دارم که مجال و حال مقتضی ذکر همه آنها نیست.

33 - «الشیخ مهدی قزوینی» مقیم کربلا و از اصحاب حاج سید کاظم رشتی بوده دعوی مهدویت در کمال سر و پنهانی داشته. چنانچه پس از وفات او معلوم شد تالیفاتی در این خصوص دارد. حقیر آنها را دیده ام.

34 - «السید محمد الگجراتی الهندی» از علما و عرفا هند بوده معاصر با علامه حلی اعلی الله مقامه الشریف. مردی ادیب و عارف بوده که در گجرات دعوی مهدویت نمود و او را بقتل رسانیدند. ایشان تفسیری دارد. مرحوم شیخ استاد آقا شیخ اسماعیل محلاتی و شیخ استاد آقا شیخ جواد بلاغی هر دو فرمودند. تفسیر بعضی از عرفای متاخرین عین همان تفسیر است. فقط تغییر خط شده و الله اعلم.

35 - «السید محمد همدانی» مقیم هند از تلامیذ شیخ احمد احسائی رئیس شیخیه بوده. در ابتداء ورود به هند فقط ترویج کلمات شیخیه را می کرد. بعدها دعوی مهدویت کرد و در سال «1277» در گذشت. از مرحوم استاد آقا شیخ اسماعیل محلاتی شنیده شد.

36 - «السید ولی الله اصفهانی الاصل» متولد هندوستان شاگرد شیخ احمد احسائی رئیس شیخیه مقیم شهر «بمبئی» از استاد بلاغی شنیده شد.

37 - «المیرزا حسن الهمدانی الاصل» از تلامیذ حاجی کریم خان رئیس شیخیه. حاج کریمخان در ابتدا ورود به هندوستان ترویج کلمات حاج کریم خان را مینمود که بعدها دعوی مهدویت کرد. از مرحوم استاد آقای حاج میرزا علی شهرستانی مسموع شد.

38 - «غلامرضا شاه العراقی» معروف بمرکب ساز در سال «1340» در گذشت. خود حقیر از او دعوی مهدویت را شنیده و مقداری با او مناظره و مباحثه در این خصوص نمودم. دیوان شعری دارد که چندان در نظر اهل شعر ذیقیمت نیست و تخلصش مرکبی است.

39 - «سید بن علیشاه» الهندی از عرفا و مرتاضین هند و سالهای متمادی در صحن مطهر حضرت امیر (ع) در حجره فوقانی بالای درب طوسی ساکن بود و خانقاه هم داشت. مشربا خاکساری بوده و همیشه سر و پا برهنه بوده. او هم مدعی مهدویت گردید و عده ای هم تابعین داشت. حقیر چند مجلس با او مناظره کردم. پس از مغلوبیت او بعضی دراویش تابعین وی در صدد قتل بنده برآمدند. گویا ایشان در سال «1342» در گذشت.

- 40 - «هاشم شاه» نور بخش مقیم کشمیر در سال «1205» وفات کرد. وی دعوی مهدویت می کرد. کتبی از او در دست حقیر است از جمله: اسرار لاهوت و رواعی الاغنام گرچه او مردی عاری از علم بود.
- 41 - «الشیخ عبدالقدیر بخارائی» در سال «900» در بخارا دعوی مهدویت نمود. تاءلیفی دارد و امیر بخارا او را قتل رسانید. از مجموعه مرحوم شاهزاده ابوالحسن میرزا شیخ الرئیس.
- 42 - «المیرزا بلخی» از اکابر علماء بلخ بوده که در سال «890» دعوی مهدویت کرده کشته شد. دیوان شعر و کتابی در فضایل اهل بیت سلام الله علیهم دارد «از مجموعه مرحوم شمس العلماء گرگانی».
- 43 - «الملاعرشی الکاشانی» مقیم اصفهان در سال «850» دعوی مهدویت بلکه کم کم دعوی نبوت کرد تا بالاخره در سال «880» کشته شد. تاءلیفی باسم بیان الحق بزبان فارسی دارد. در بعضی از مجامع قلمی نوشته اند که جسد او را پس از کشته شدن سوزانیدند.
- 44 - «السید علی بن محمد الموسوی» از سادات مشمشعی هویزه «از توابع اهواز» که از این سادات مذهبی بنام مذهب مشعشعی بوجود آوردند و در آن منطقه گروه فراوانی از این مذهب پیروی نمودند. «سید علی» مردی ادیب بود. دعوی مهدویت نموده، مقیم هندوستان شده، در آنجا کشته شد «از مجموعه حزین».
- 45 - «المیرزا مشتاق علی شیرازی» در عصر کریمخان و سهیل از جمله منشیان و مستوفیان بوده، دعوی مهدویت کرد و تاءلیفی در این خصوص دارد. ولی از مطالعه آن، حقیر استفاده نمودم که ایشان قائل به مهدویت نوعی است و مهدی آن زمان خود را می داند کما علیه بعض سلاسل الصوفیه المتآخره.

46 - «بایزید الترمذی» مقیم قونیه و معاصر سلطان سلیمان قانونی بوده و دعوی مهدویت کرده. تالیفاتی دارد از جمله تفسیر قرآن بنظم ترکی و اسرار الحروف و بالاخره بقتل رسید «بنقل از تاریخ محمد فکری افندی که بترکی عثمانی تالیف شده». ناگفته نماند که دعای مهدویت در تاریخ بیش از اینها آمده است که ما در اینجا به همین اندازه بسنده کرده ایم.

مدعیان نیابت خاصه در تاریخ اسلام از دیدگاه استاد

پس از معرفی مدعیان مهدویت در تاریخ اسلام از دیدگاه زعیم عالیقدر استاد بزرگوارم حضرت آیه الله العظمی حاج سید شهاب الدین ابوالمعالی مرعشی نجفی (ره) اینک مدعیان نیابت خاصه را می آوریم.

استاد می فرمایند: مخفی نماند که عده ای هم دعوی نیابت خاصه از ناحیه مقدسه حضرت ولی عصر ارواحنا فداه را نمودند و در دعوی خود کاذب بودند و عده آنها بسیار است که بذکر بعضی اکتفا می شود.

1 - «الشریعتی ابومحمد الحسن» که از اصحاب حضرت عسکری علیه السلام بوده. و او اول کسی است که دعوی این مقام یعنی نیابت خاصه را نموده و افتراء و مطالبی به ائمه اطهار نسبت داد و در حق آن ذوات مقدسه غلو نموده، سپس توقيع شریف در حق او صادر شد که مشتمل بر لعن و الحاد و کفر او بود.

2 - «محمد بن نصیر النیمری» از اصحاب حضرت عسکری علیه السلام بوده و او دعوی نیابت خاصه نموده پس از شریعتی...

3 - «ابو طاهر محمد بن علی بن بلال» از اصحاب حضرت عسکری علیه السلام بوده و قضیه او با عمروی نائب خاص حضرت ولی عصر در کتب رجال مشهور و معروف است. از ناحیه مقدسه توقيع مبارک حاوی لعن او صادر شد.

4 - «احمد بن هلال الکرخی» از اصحاب حضرت عسکری علیه السلام بوده.

5 - «الحسین بن منصور الحلاج» صوفی مشهور در ابتدای امر دعوی نیابت خاصه نموده، بعد پا بالاتر گذارده و از او صادر شد دعاوی و مطالبی که موجب قتل او شد.

6 - «ابن ابی العزاقر محمد بن علی الشلمغانی» و قصه محاضره او با حسین بن روح نائب خاص معروف و مشهور و توقعیات در حق وی در کتب مذکور و از تالیف او کتاب التکلیف می باشد.

7 - «ابو دلف المجنون محمد بن مظهر الکاتب» اول دعوی نیابت خاصه نموده و بعد غلو نموده و بعد مجنون و بعد از مفوضه شد.

8 - ابوبکر البغدادی از اصدقا ابی دلف مجنون بوده و دعوی نیابت خاصه نموده چنانچه شیخ صدوق فرموده

9 - «محمد بن سعد الشاعر الکوفی» که در سال 540 وفات کرد و دعوی نیابت خاصه می نموده. دیوان شعری در این خصوص دارد.

10 - «احمد بن حسین الرازی» در سال 670 وفات کرد. تالیفی دارد چنانچه در تعالیق رجال وسیطه مذکور است.

11 - «الحسین بن علی الاصفهانی الکاتب» المتوفی در سال 853 صاحب کتاب ادب المرء

12 - «علی بن محمد السجستانی» ثم البغدادی در سال 860 وفات کرد «صاحب کتاب الايقاظ»

13 - «سید محمد هندی» متوفی به سال 987 مردی شاعر و ادیب بود و در مشهد مقدس می زیسته

15 - «السید علی مشهدی» معروف به راز در زمان شاه سلیمان صفوی دعوی نیابت خاصه می نمود ولی در کمال سر و پنهانی چنانچه تالیف او حاکی است بالاخره بعضی مرام او را فهمیدند و کشته شد.

16 - الشیخ محمد الفاسی المغربی در فاس که دارالعلم مغرب است اشتغال و تحصیل علم نموده و در سال 1095 بمرد و او دعوی ملاقات باحضرت ولی عصر علیه السلام را و نیابت خاصه را می نموده و تالیفاتی دارد. از جمله سبیل الاولیا و تفسیر و غیره «از مجموعه سید جمال الدین کوبانی زیدی»

17 - «المیرزا محمد الهروی» اهل هرات که منتقل به هندوستان شد. در اوائل امر مرحوم خاقان ذی شان فتحعلی شاه دعوی نیابت خاصه نموده و پیش از آنکه کارش بگردد کشته شد. والسلام علیکم ورحمه الله. الراجی شهاب الدین الحسینی النجفی المرعشی ببلده قم المشرفه بحرم الائمة. سلخ رجب سال 1363 هجری ⁽¹²⁴⁾

این بود نامه استاد بزرگوارم که به درخواست مورخ شهیر عمادزاده اصفهانی اجابت فرموده و افراد نام برده را بعنوان مدعیان مهدویت و نیابت خاصه در جهان اسلام معرفی فرمودند. اجر و ثواب این زحمات نثار روح پر فتوح آن مرجع عالیقدر که در حدود 30 سال از محضر درس فقه ایشان استفاده نمودم و به امر ایشان تاریخ ادیان و مذاهب را به راهنمایی آن استاد بزرگ تالیف نمودم. و یکی دیگر از مدعیان «عباس فاطمی» بود که در پایان قرن هفتم هجری در مغرب ظهور و دعوی مهدویت نمود و مردم بسرعت به وی گرویدند و شوکتی بزرگ بدست آورد. شهر فاس را بتصرف خود در آورد و بازار شهر را به آتش کشید و چون در گذشت حکومتش نیز بمرد ⁽¹²⁵⁾

طول عمر حضرت امام مهدی علیه السلام

یکی از ویژگی های حضرت مهدی علیه السلام، طول عمر آن حضرت است که برای بعضی موجب شگفتی شده است، در صورتی که قبل از آن حضرت افرادی زندگی می کرده اند که مدت عمر آنها - نسبت به عمر آن حضرت تا زمان ما - بیشتر بوده است.

امام عصر علیه السلام در شهر سامره در روز پانزدهم شعبان سال 255 هجری قمری دیده به جهان گشود. سال 260 تا سال 329 هجری دوران غیبت صغرای آن حضرت را تشنیل می دهد که در این مدت از طریق چهار نایب خاص خود به مسائل شیعیان جواب می داد و در جمع مردم آشکارا حاضر نمی شد، و از سال 329 تا کنون که دوران غیبت کبری را تشکیل می دهد، آن حضرت در پس پرده غیبت قرار دارد و هر وقت که زمینه ظهور پیدا شود به اذن خدای متعال ظهور خواهد کرد.

نواب اربعه آن حضرت در دوران غیبت صغری عبارتند از:

1 - عثمان بن سعید 2 - محمد بن عثمان 3 - حسین بن روح 4 - علی بن محمد سمري پس از مرگ علی بن محمد سمري، غیبت کبری آغاز گردید.
از آغاز تولد آن حضرت تاکنون که سال 1413 هجری است 1158 سال از عمر آن حضرت می گذرد و روز ظهور و اندازه عمر آن حضرت را کسی جز خدا نمی داند.

در غیبت کبری، رشته حکومت عامه، به دست مجتهدین با تقوی می باشد که شرائط آنها به شرح زیر است:

- 1 - مجتهد باید نسبت به احکام و فرامین الهی و دستورات شرع مبین کاملاً آگاه و محیط باشد و در هر پیشامدی بتواند حکم خدا را استنباط نموده و بی پروا به مردم برساند و خود نیز بدان عمل کند.
 - 2 - مجتهد باید مطیع اوامر خدا و رسول و امامان علیهم السلام باشد
 - 3 - مجتهد باید مخالف هوی و هوس بوده و به هیچ وجه مصالح شخصی خود را مقدم بر مصالح عامه ندارد
 - 4 - مجتهد باید در هر عصری با رعایت مقتضیات آن عصر با هر گونه بی دینی و لا مذهبی مبارزه نموده و دین را از آسیب شیادان حفظ کند و باخراقات و موهومات و عادات جاهلانه مبارزه کند
 - 6 - مجتهد باید کردارش با گفتارش یکی باشد و آنچه را می گوید خود به آن پایبند باشد و عمل نماید.
 - 7 - مجتهد نباید نسبت به بیت المال مسلمین بی توجه باشد؛ بلکه باید خمس و زکوه و دیگر صدقات واجب و مستحب را مصارف مقرر و لازم خود برساند و در توزیع آن ها جانب عدالت را رعایت کند و از حدود انصاف خارج نشود.
 - 8 - مجتهد نباید حب ریاست و جاه و مقام داشته باشد و نباید نسبت به دنیا حریص باشد.
 - 9 - مجتهد نباید در ترویج دین مبین اسلام سستی و کوتاهی نماید
 - 10 - مجتهد باید آشنا با مسائل زمان و مقتضیات عصرش باشد و به اوضاع جهان آشنا باشد.
- اینهاست صفات فقیه و عالمی که نایب امام عصر علیه السلام در زمان غیبت کبری است و دولتی موفق است که در راس آن مجتهدی با صفات و ویژگی های

مذکور باشد تا کلامش در دست اندرکاران حکومت و ملت مؤثر باشد. مجتهد و هیچ نس دیگر از مقامات دولتی حق ندارند به هوای نفسشان عمل کنند و از چهار چوبه و دایره شرع مبین خارج شوند؛ زیرا قرآن کریم می فرماید:

« و من لم يحکم بما انزل الله فاولئك هم الکافرون

و من لم يحکم بما انزل الله فاولئك هم الظالمون

و من لم يحکم بما انزل الله فاولئك هم الفاسقون (126) »

یعنی از مردم چون طول عمر اکثر مردم جامعه خود را در یک حد معین و محدود مشاهده می کنند و می بینید که عمرها معمولاً از 60 الی 70 سال و در بعضی به ندرت از 100 سال تجاوز نمی کند، این گونه ارزیابی ها را ملاک عمر همه انسانها قرار می دهند؛ در صورتی که در طول تاریخ بشری افرادی بوده اند که مدت عمر آنها ده برابر و یا بیست برابر و بلکه چهل برابر عمر مردم زمان ما بوده است.

اینک نمونه هایی از طول عمر افرادی که در گذشته زندگی می کرده اند:

1 - گفته اند که لقمان حکیم در حدود چهار هزار سال عمر کرده است!

2- نوح پیامبر حدود سه هزار سال زندگی نموده است

3 - خضر که بعضی گفته اند شاید پیامبر بوده باشد، گفته اند که تاکنون زنده

می باشد.

4 - حضرت عیسی علیه السلام که بنا به تصریح قرآن کریم خداوند او را به آسمان

برد و هنوز زنده است.

5 - الیاس نبی علیه السلام

6 - ادريس نبی علیه السلام

7 - سلمان فارسی که بنا به نقلی که ابن حجر عسقلانی نموده 350 سال زندگی کرده است

8 - نابغه جعدی بنا به نقل ابن اثیر صاحب کتاب اسدالغابه 240 سال عمر کرده است و تا سن 130 سالگی هنوز دندانهایش سالم و سفید دیده می شده است. این مرد در عصر جاهلیت خدا پرست بوده و از شراب و قمار و بت پرستی دوری می نموده است و این شعر از اوست که در روزگار جاهلیت سروده است:

« الحمد لله لا شریک له من لم یقلها لنفسه ظلما »:

یعنی شکر مخصوص خدایی است که شریکی ندارد و کسی که چنین نگوید به خودش ستم روا داشته است جعدی بعدا مسلمان شد و در رکاب امیرالمؤمنین علی علیه السلام در جنگ صفین شرکت نمود

9- ربیع بن ضیع که مدت 340 سال زندگی کرد و پیامبر را درک کرد و مسلمان شد. شیخ طوسی می گوید این مرد که تا زمان حکومت عبدالملک بن مروان زنده بود، در یکی از روزها عبدالملک از او پرسید که چند سال از عمر تو سپری شده؟

ربیع گفت: دویست سال در ایام فترت بین عیسی بن مریم و پیامبر اسلام زندگی کرده ام و 120 سال در ایام جاهلیت بوده ام و 60 سال است که در عصر اسلام زنده می باشم

10 - مستوغر بن ربیع 330 سال زندگی کرد و از زندگی خود سیر و خسته شده بود و اشعاری در این باره گفته است که مورخان آن ها را در حالات او آورده اند شیخ طوسی در کتاب غیبت فهرستی از انسانهای طویل العمر را آورده که ما نیز آن را در اینجا نقل می کنیم:

- 1 - ابوطحان قینی 200 سال عمر کرد
- 2 - ذوالاصبع عدوانی 300 سال
- 3 - حباب ضمیری 220 سال
- 4 - اکثم بن صیفی 330 سال عمر کرد
- 5 - پدر اکثم بن صیفی 270 سال
- 6 - صبیره بن سعد 220 سال
- 7 - درید بن صمه حبشی 220 سال
- 8 - محسن بن غسان 256 سال
- 9 - عمر الدوسی 400 سال
- 10 - حارث بن کعاذ جرهمی 400 سال
- 11 - عبدالمسیح بن نفیله غسانی 350 سال
- 12 - دوید بن نهد 456 سال
- 13 - عمر بن عامر مزیقیا 800 سال

در ضمن به سال 1311 در کشور چین شخصی به نام لی چینگ 252 سال عمر داشته و هنوز هم از سلامت برخوردار بوده است. لی چینگ تا این سال 23 زن گرفته بوده است! (به نقل از سالنامه پارس سال 1311 ص 100) و نیز از کسانی که عمرشان از افراد فوق الذکر بیشتر بوده در اینجا نام می بریم:

- 1 - آدم ابوالبشیر عَلَيْهِ السَّلَام که گفته اند: 1000 سال زندگی کرده است.
- 2 - شیث بن آدم 940 سال
- 3 - انوش بن شیث 750 سال
- 4 - فتیان فرزند انوش 915 سال
- 5 - سهلائیل 960 سال

- 6 - مادر سهلائیل 960 سال
- 7 - ادريس 3000 سال زندگی کرده و گفته اند آنگاه به آسمان بالا رفته است
- 8 - فرزند ادريس 969 سال
- 9 - نملک 777 سال
- 10 - عوج بن عناق 3300 سال
- 11 - نوح پیامبر 2500 سال و بنا به نص قرآن کریم 950 سال در میان مردم پیامبر بوده است
- 12 - هود پیامبر 760 سال
- 13 - سلیمان بن داود 712 سال
- 14 - لقمان 4000 سال زندگی کرد
- 15 - جمشید 850 سال
- 16 - فریدون 500 سال
- 17 - عاد کبری 3500 سال
- 18 - عبدالله یمنی 1000 سال
- 19 - شیخ بارتن که از خراسان به هند مهاجرت کرد، 701 سال زندگی کرد و پیامبر ﷺ را زیارت نمود
- 20 - ضحاک 1000 سال زندگی کرد و گفته شده که قبر او بر قله کوه دماوند قرار دارد
- 21 - گرشاسب 705 سال
- 22 - عزیز مصر 700 سال
- 23 - ریان بن دومغ پدر عزیز مصر 1700 سال

- 24 - دومغ پدر ریان 3000 سال
- 25 - سر بابک پادشاه هندوستان 925 سال
- 26 - دربند بن زید 456 سال
- 27 - زهیر بن عبدالله کنانه 350 سال زندگی کرد
- 29 - فرعون معاصر با حضرت موسی 411 سال
- 30 - عمرو بن حجه رومی 400 سال
- 31 - حریث بن معاذ 400 سال
- 32 - سلمان فارسی 350 سال زندگی کرد و بنا به نقلی 450 سال و بنا به نقلی حضرت عیسی را ملاقات کرده بود
- 33 - عبید بن شریح جرهمی 350 سال
- 34 - علی بن عثمان معروف به ابی الدنیا همدانی از یاران امام علی بن ابیطالب که تا سال 309 هجری در قید حیات بوده است
- 35 - ربیع بن ضیح از عرب 340 سال زندگی کرد
- و نیز دیگر افراد بسیاری که در تاریخ نامشان آمده و یا گمنام مانده ولی از عمر بسیار زیادی برخوردار بوده اند. (به کتاب تاریخ زندگانی و علائم ظهور حضرت مهدی علیه السلام رجوع کنید)
- آنچه مسلم است اینکه از نظر علمی برای عمر انسان حد معین و کوتاهی تعیین نشده که فلان شخص حتما صد سال عمر کند نه بیشتر، بلکه هر اندازه زمینه مناسب و مساعد برای ادامه حیات فراهم گردد، به همان نسبت انسان عمرش طولانی خواهد بود و از دیدگاه علمی طول عمر زیاد هیچ مانعی ندارد و چه بسا روزی بشر به چگونگی راز طول عمر پی ببرد و عمر خود را چندین برابر بتواند افزایش دهد. بوگومولولیتیر عقیده دارد که وی سرم مخصوصی را

کشف کرده که با تزریق آن عمر آدمی از معدل 80 سال به 150 سال افزایش می یابد

پروفسور هابر استاد دانشگاه فیلادلفیا می گوید: او دارویی را پیدا کرده که از عوامل پیری و مرگ تا اندازه ای جلوگیری می کند و آن دارو سبب ازدیاد عمر تا هزار سال می شود

گر چه ما بطور صد در صد نمی توانیم به اینگونه نوشته ها اطمینان پیدا کنیم، ولی در عین حال از نقطه نظر علمی هم کشف چنین دارویی را محال نمی دانیم و پیشرفت های علمی بشر را نمی توان نادیده گرفت؛ زیرا مرگ هم بدون علت و سبب؛ به سراغ انسان نمی آید. بنابراین همانگونه که ممکن است جلو مرگ را گرفت و آن را به تاخیر انداخت، در مورد طول عمر هم که همراه با سلامت باشد ممکن است که چاره ای اندیشید و با تدبیر و بکارگیری اندیشه به راز و معمای طول عمر فوق العاده هم پی برد. پس شواهد تاریخی طول عمر را تایید می کند و از طرفی از نظر علمی هم مانعی برای طول عمر انسانها وجود ندارد. بنابراین در مورد طول عمر امام زمان علیه السلام نیز نباید استبعاد نمود. به علاوه وقتی اراده و قدرت خداوند به چیزی تعلق پیدا کند، هیچ چیز مانع آن نخواهد شد و حدیث منقول از پیامبر که فرموده: «اعمار امتی بین الستن و السیعین،» مخالف علم روز نیست؛ بلکه این حدیث مشعر به حال کسانی است که مراعات سلامت و بهداشت خود را نمی کنند که معمول بیشتر مردم چنین اند و در صدد مبارزه با عوامل فرسایش عمر خود نیستند.

مذاهب پنجگانه در اسلام پس از رحلت رسول اکرم (ﷺ)

مذهب شیعه

شیعه اثنی عشریه

لازم به تذکر است در بخش فرقه های اسلامی، بسیاری از مذاهب گوناگون پدید آمده در اسلام را پس از رحلت پیامبر عالیقدر اسلام و ائمه هدی علیهم السلام، بطور مختصر، معرفی خواهیم کرد. و اینک به تشریح مذاهب پنجگانه معروف که هر کدام در جهان اسلام پیروان قابل توجهی دارند، می پردازیم:

1 - شیعه اثنی عشریه:

شیعه اثنی عشریه یا دوازده امامی، پرجمعیت ترین فرقه های شیعه می باشد. فرق شیعه بنا به نقل کتاب فرق الشیعه نوبختی و کتاب المقالات و الفرق سعد بن عبدالله اشعری جمعا 153 فرقه هستند که یکی از آنها، شیعه دوازده امامی است که خلافت و ولایت را بعد از پیامبر اکرم ﷺ برای حضرت علی عَلَيْهِ السَّلَامُ قائل اند و بعد از آن حضرت، امامت را برای امام حسن مجتبی عَلَيْهِ السَّلَامُ و بعد از او برای امام حسین عَلَيْهِ السَّلَامُ تا آنکه به حضرت حجه بن الحسن مهدی آل محمد منتهی می سازند. و تعداد ائمه را به شمارشی که در آیات: «و بعثنا منهم اثنی عشر نقیبا»⁽¹²⁷⁾ و آیه قطعنا هم اثنی عشره اسباطا امما⁽¹²⁸⁾ و آیه ان عده الشهور عند الله اثنا عشر شهرا⁽¹²⁹⁾ آمده است منطبق می دارند. و به روایاتی که در کتب اخبار شیعه و سنی در مورد تعداد ائمه بعد از پیامبر - که تعدادشان را به دوازده نفر می رساند استشهاد می کند⁽¹³⁰⁾

شیعه برای امام، شرائط و ویژگیهایی قائل است که خلاصه آن، به شرح زیر است:

1 - وجوب عصمت در امام: امام باید معصوم باشد، زیرا اگر معصوم نباشد، و خطا و لغزش در او ممکن باشد، از او سلب اعتماد و اطمینان می شود و در آن قرار معصوم باشد و این عصمت لطفی است از پروردگار که شامل حال انبیاء و ائمه می شود که به سبب آن امامان نه گناه می کنند و نه فکر گناه در سر می پروراند، و از هر گونه اشتباه و خطا و نسیان نیز بدوراند. و در نزد شیعه دوازده امامی، واجب است که ائمه، معصوم باشند؛ زیرا آنان نگاهبانان شریعت و دین اند و مأمور به برقراری عدل و انصاف در میان مردم می باشند، بنابراین پروردگار عالم مراقب ایشان بوده و آنان را از معاصی نگه می دارد. بعضی از علمای کلام گفته اند: عصمت خاصیتی است در نفس انسان که او را از اقدام به معصیت باز می دارد و برخی گفته اند که عصمت عدم قدرت بر معصیت است.

در شیعه جانشین پیامبر کسی است که به نص جلی و روشن از طرف خدا معرفی و بوسیله پیامبر تعیین شده باشد و او علی بن ابیطالب علیه السلام می باشد که به زهد و علم و عبادت و شجاعت و ایمان و جهاد در راه خدا سر آمد مردم روزگار خودش بود و بعد از آن حضرت به یازده فرزند گرامی اش یکی پس از دیگری این منصب الهی واگذار گردیده است.

و طبق آیه « قل لا اسئلكم علیه اجرا الا الموده فی القربی ⁽¹³¹⁾ »

(یعنی ای پیامبر به مردم بگو: من بر کار رسالت از شما مزدی نمی طلبم، جز محبت خویشاوندان و اهل بیتم.) بر مردم واجب است که اهل بیت پیامبر را دوست بدارند و از دشمنی با آنان بر حذر باشند و این امر را در اصطلاح، «تولی و تبری» می گویند، یعنی مردم باید پیامبر و ائمه علیهم السلام را دوست بدارند و از دشمنان آنها نیز بجویند و در این باره روایات زیادی نقل شده است.

2 - وجوب نصب امام از جانب خدا: شیعه معتقد است که امام باید از جانب خداوند منصوب گردد، زیرا اگر این کار به مردم واگذار شود، در تعیین امام اختلاف بوجود می آید که سبب زیان و ضرر می شود

3 - نصب امام از جانب خدا باید بوسیله پیغمبر و یا کسی که پیغمبر او را تعیین نموده، انجام و به مردم معرفی می شود

4 - پیامبر اسلام برای بعد از خود جانشین تعیین کرده و آن هم، حضرت علی علیه السلام است. شیعه در این باره به آیات 67 و 3 و 55 سوره مائده و نیز روایات مورد قبول فریقین - شیعه و سنی - تمسک جسته و استدلال می کند و نیز به آیاتی که در فضائل امیر المومنین علی علیه السلام نازل شده مثل آیات 61 سوره آل عمران و آیه 4 سوره تحریم و آیه 55 سوره مائده، به فضیلت و اولویت آن حضرت برای احراز مقام ولایت و امامت، استشهاد می کند.

و نیز شیعه دوازده امامی به روایاتی که از طریق شیعه و سنی در کتب معتبره نقل شده، مثل حدیث ثقلین و حدیث یوم الانذار و حدیث منزلت، بر اثبات امامت حضرت علی علیه السلام استدلال می نماید. در این باره به کتاب کشف المراد علامه حلی ص 214، و اعتقادات صدوق ص 117 و کتاب ارزنده الغدیر علامه امینی ج 1 و ج 2 و کتاب شیعه و فرقه های آن ص 158 و عقیده الشیعة الامامیه ص 74 رجوع کنید.

میراث امامان شیعه اثنی عشریه

شیعه می گوید: امام علی بن ابیطالب علیه السلام پیش از آنکه به شهادت برسد کتاب و سلاح خود را هر چه بود به فرزند بزرگش حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام تحویل داد ⁽¹³²⁾ و فرمود: ای فرزندم رسول اکرم صلی الله علیه و آله مرا فرمود که شما را وصی خود قرار دهم و کتاب و سلاح خویش را همانگونه که پیامبر

(ﷺ) به من عطاء فرمودند به شما بدهم و به شما سفارش می‌کنم که هرگاه شما را دعوت حق فرا رسد آنها را به برادرت حسین (علیه السلام) بسیار. آنگاه رو به حضرت امام حسین (علیه السلام) نموده و فرمود: پیامبر اکرم (ﷺ) سفارش کرده که و یعه امامت را همچنان به فرزند خود علی بن الحسین (علیه السلام) می‌سپاری و ایشان نیز به فرزندش محمد بن علی می‌سپارد و همینطور حضرت علی (علیه السلام) اسماء مقدسه ائمه (علیهم السلام) را تا حضرت مهدی (علیه السلام) بر شمرده. ما در جای خود به مناسبت، درباره هر یک از ائمه (علیهم السلام) بحث خواهیم کرد.

مهدی موعود و تشکیل حکومت جهانی او

شیعه اثنی عشریه بر این باور است که دوازدهمین امام که فرزند حضرت امام حسن عسکری است، به عنوان «مهدی» (علیه السلام) که پیامبر اکرم (ﷺ) و ائمه علیهم السلام وعده ظهور او را داده اند، سرانجام در یک زمان و شرائط مناسب ظهور خواهد کرد و جهان را پر از عدل و داد خواهد نمود. او در هنگام ظهور، عمر شریفش حدود بین 30 تا 40 سال به نظر می‌رسد و محل ظهورش، مکه معظمه، در بین رکن و مقام خواهد بود و در وقت ظهورش مردم با او بیعت خواهند کرد.

از نشانه های ظهور مهدی موعود (علیه السلام)، نزول حضرت عیسی از آسمان به زمین و آمدن و خروج شخصی گمراه به نام «دجال» در روایات ذکر شده است. و عیسی (علیه السلام) پشت سر او نماز می‌گزارد و اصحاب کهف که در قرآن از آنها سخن به میان آمده است، از خواب بیدار می‌شوند و به حضور آن حضرت می‌رسند. و نیز نسخه اصلی تورات و انجیل و تابوت سکینه که در دست موسی (علیه السلام) بود، بدست او می‌افتد و نصاری به او می‌گروند و صلیب مسیحیت

بوسیله او شکسته می شود و کلیساها ویران می گردد و تمام اهل زمین به اسلام روی می آوردند و عدالت تمام روی زمین را فرا می گیرد.

و روایت شده که پیامبر فرمود است: « لو لم یبق من الدنیا الا یوم و احد لطول الله رلک الیوم حتی یخرج رجل من اهل بیتی اسمہ و کنیتہ کنیتی یملا الارض قسطا وعدلا بعد ما ملئت ظلما و جورا. » (133)

یعنی اگر از عمر جهان باقی نماند جز یک روز، هر آینه خداوند آن روز را طولانی می گرداند تا اینکه مردی از اهلیت من ظاهر شود و قیام کند که نام او همنام من است و کنیه من، زمین را بعد از آنکه از ظلم پر شده باشد، سراسر پر از عدل و داد می گرداند.

و اما در مدت و مقدار حکومت و خلافت آن حضرت روایات مختلف است: در بعضی از روایات مدت امامت و حکومت آن حضرت، هفت سال و در بعضی روایات از بیست تا چهل سال سخن به میان آمده است، و الله اعلم.

مبانی فقه شیعه اثنی عشریه بر اساس قرآن و سنت و عقل و اجماع می باشد، و فقهای شیعه، احکام فقهی را بر اساس این چهار محور استنباط می کنند. شیعه امامیه قائل به جامعیت قرآن می باشد و معتقد است که قرآن سالم و به دور از تحریف می باشد و قرآن موجود بدون کم و زیاد همان قرآنی است که بر پیامبر اسلام ﷺ نازل شده و قائلین به تحریف را از خود طرد کرده و مذمت می نمایند.

شیعه غیر از روایات منقول از پیامبر اکرم، به روایات دوازده امام علیهم السلام توجه جدی دارد و برای روایات منقول از ائمه هدی علیهم السلام همچون روایات نبوی، حجیت قائل است و آنها را مبنا و اساس استخراج و استنباط احکام شرعی قرار می دهد، و برای شناخت روایات صحیح از ضعیف توجه دقیقی به «علم

الحديث» دارد که بر اساس آن علم، روایات صحیح از غیر صحیح شناخته می شود. شیعه روایاتی را که بر خلاف قرآن و ضد عقل باشد نمی پذیرد و طبق توصیه ائمه علیهم السلام، روایات ضعیف و ضد قرآن و ضد عقل را دور انداخته و به دیوار می زند. جعل روایت از زمان پیامبر تا عصر غیبت صغری، توسط افراد مغرض و یا جاهل، معمول و رایج بوده، بویژه گروه غلامه در این باره اقدام به جعل روایات دروغین زیادی نموده اند و نیز یهودیان تازه مسلمانی همچون کعب الاحبار و امثال او روایات اسرائیلی سر تا پا خرافه زیادی در میان روایات منقول از پیامبر و ائمه قرار داده و مخلوط نموده اند، که برای تنقیح آنها، علمای علم حدیث متحمل زحمات زیادی شده اند. احادیث شیعه اثنی عشریه در چهار کتاب مهم به نام «کتب اربعه» جمع آوری شده که عبارتند از:

1 - کتاب الکافی در 7 جلد چاپ جدید از: محمد بن یعقوب کلینی

2 - کتاب التهذیب الاحکام در 10 جلد چاپ جدید از: محمد بن حسن

معروف به شیخ طوسی

3 - کتاب الاستبصار در 4 جلد چاپ جدید از: همان شیخ طوسی

4 - کتاب من لا یحضره الفقیه در 4 جلد چاپ جدید از: محمد بن علی بن

حسین بابویه معروف به شیخ صدوق

علاوه بر چهار کتاب حدیث فوق، کتابهای دیگر حدیث از شیعه دوازده

امامی، توسط دانشمندان این مذهب جمع آوری گردیده که مهم تر از همه کتاب

«بحار الانوار» تالیف علامه مجلسی می باشد

اساس این کتابهای حدیث، روایات منقوله از پیامبر اکرم ﷺ و بیشتر

روایات ائمه دوازده گانه می باشد که البته روایاتی که از حضرت امام محمد باقر

و حضرت امام جعفر صادق علیه السلام نقل گردیده، بیشتر است. زیرا که در زمان این

دو امام بزرگوار، زمینه استفاده از علوم آنان بهتر فراهم گردید، بطوری که توسط راویان مکتب آنها، چهار صد رساله در شرایع و احکام اسلام نوشته شد که در میان عالمان حدیث مشهور به «اصول اربع ماه» می باشد و تا سال سیصد هجری تقریباً این رساله ها، مبنای عمل شیعیان به احکام فقهی بوده است.

تا اینکه در حدود سال سیصد هجری، محمد بن یعقوب کلینی، بر مسند فقاہت نشست و با زحمت فراوان در مدت بیست سال توانست به گرد آوری آن رساله ها و دیگر احادیث پردازد و به این کار موفق گردید، تا سرانجام توانست کتاب شریف «الکافی» را که به سه بخش اصلی تقسیم می شود تالیف نماید، که بخش اول در اصول، بخش دوم در فروع و بخش سوم در تاریخ و مواظب بنام روضه می باشد. و تمام اخبار و روایات الکافی 16199 حدیث و جمله عناوین کتبش، 32 کتاب می باشد. کلینی در سال 329 هجری در بغداد از دنیا رفت

پس از مرحوم کلینی، فقیهی دیگر به نام محمد بن علی بن حسین بابویه قمی معروف به صدوق، کتاب من لا یحضره الفقیه را تالیف کرد که شماره اخبار و احادیث آن 5963 حدیث می باشد. شیخ صدوق در سال 381 هجری در شهر ری از دنیا رفت.

پس از شیخ صدوق به فاصله چند سال، ابو جعفر محمد بن حسن طوسی کتاب معروف «الاستبصار فی ما اختلف من الاخبار» و کتاب «تهذیب الاحکام» را که اولی در بردارنده 5511 روایت است، تالیف نمود. شیخ طوسی در سال 460 هجری در گذشت.

اما اجماع که سومین منبع و اساس استنباط احکام در فقه شیعه دوازده امامی است و به عنوان یکی از ادله اربعه مورد استناد است، حجیت آن بر اساس «کاشفیت از قول معصوم» و یا «دخول امام در میان مجمعین» است که هیچ

عصری خالی از وجود امام معصوم نیست و از باب لطف بر خداوند واجب است که هر گاه بندگان بر خطا روند، بوسیله امام معصوم، آنان را راهنمایی و هدایت فرماید.

بنابراین اگر در مسأله ای اجماع حاصل گردید و قول خلافی هم دیده نشد، معلوم می شود که معصوم علیه السلام به آن مسأله راضی بوده است. جهت بحث عمیق در این باره به کتابهایی که در علم الاصول نوشته شده، بویژه کتابهای مستقل در این موضوع مراجعه کنید.

شیعه دوازده امامی در کشور ایران

کاربرد واژه شیعه را در زمان رسول اکرم، از زبان آن حضرت، بارها اصحاب و اطرافیان آن حضرت شنیده بودند و با این نام آشنایی پیدا کرده بودند و برای عده ای که نسبت به حضرت علی علیه السلام علاقه و توجه داشته و شیعه خوانده می شدند، احترام قائل بودند. روایاتی از قبیل: «یا علی انت و شیعتک هم الفائزون» که از زبان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله شنیده بودند، عظمت علی و شیعیان او را بر دوست و دشمن آشکار ساخته بود. ولی پس از کودتای سقیفه، علی علیه السلام و یاران ویژه او منزوی شدند، شیعیان او در اقلیت ماندند، ولی این عنوان - شیعه علی - در افواه روز به روز شهرت بیشتری پیدا کرد.

گروه شیعیان در ایران در شهرهای قم و کاشان و سبزوار و بیهق، نسبت به جاهای دیگر بیشتر و متمرکزتر بود. آن روزها، مذهب شیعه در ایران رسمیت نداشت، تا اینکه آل بویه در قرن چهارم هجری بر بعضی از ولایات ایران حکومت یافتند و چون آنها معتقد به مذهب شیعه امامیه بودند، برای رسمیت دادن این مذهب در ایران کوشش فراوانی نمودند، ولی به علت مخالفت خلفای عباسی در بغداد که نفوذ سیاسی و دینی زیادی در ایران داشتند، کوشش آل بویه

به جایی نرسید. ولی پس از سقوط خلافت بغداد به دست هلاکو خان مغول در سال 656 هجری، یکی از ایلخانان مغول به نام سلطان محمد خدابنده موقتاً مذهب شیعه امامیه را پذیرفت و در سکه ها نام ائمه را نقش کرد و در خطبه ها نیز آنان را مطرح ساخت، ولی باز شیعه رسمیت پیدا نکرد. اما شیعیان بر دامنه تبلیغات خود افزودند و روز به روز نفوذ خود را در شهرهای ایران بسط و توسعه می دادند، تا اینکه گروهی شیعه مذهب به نام «سربداران» در اواسط قرن هشتم هجری توانستند حکومتی بر اساس مذهب شیعه در شهر سبزوار که آن روز بیشتر مردم آن شیعه بودند تشکیل دهند و از طرف دیگر خاندان سادات مرعشی که در تاریخ همیشه معروف به «صاحبان سیف و قلم» بوده اند، در زمان یک حکومت مقتدر شیعی را تشکیل دادند و نیز در آذربایجان در قرن نهم هجری «جهانشاه» از پادشاهان قراقویونلو حاکم آن دیار به مذهب شیعه دلبستگی تام داشته و به آن افتخار می نمودند، و در قم و کاشان و سبزوار مردم در تشیع روز به روز بر دامنه تشکیلات مذهبی شیعی می افزودند. تمام اینها دست به دست هم دادند تا اینکه صفویه روی کار آمدند، و چون شاه اسماعیل صفوی از صوفیان قزلباش که بر مذهب شیعه بودند، روی کار آمد و در سال 907 هجری بر تخت سلطنت جلوس کرد، مذهب شیعه دوازده امامی را در ایران رسمیت داد و آن را علی رغم سلطان سلیم پادشاه عثمانی که بر طریق تسنن بود؛ به عنوان مذهب رسمی رکشور ایران اعلام کرد، و تبلیغ این مذهب را جزو سیاست دولت خود قرار داد و گفتن اشهد ان علیا ولی الله و حی علی خیر العمل را در اذان و اقامه عملی ساخت. اندک اندک در کوتاه ترین زمان، مردم ایران به مذهب تشیع روی آوردند و آن را پذیرفتند و بدینگونه در اندک زمانی مذهب شیعه اثنی عشری در بیشتر ولایات ایران با استقبال گرم مردم آن ولایات

روبرو شد و از آن زمان تاکنون که در حدود پانصد سال می گذرد، شیعه جعفری اثنی عشری مذهب رسمی دولت و ملت ایران شده است.

صفویه پس از رسمیت دادن مذهب شیعه اثنی عشری، برای اینکه معارف نوینی را جانشین معارف کهن سنی کرده باشند، در صدد برآمدند که فقهای از جبل عامل لبنان که در آن روزگار مهد معارف شیعه بود و یا بحرین و احساء که در ساحل غربی خلیج فارس قرار دارند، برای تعمیم و تتبع فقه و کلام شیعه به ایران دعوت نمایند. لذا دانشمندانی همچون شیخ حر عاملی و شیخ بهاء الدین عاملی به ایران روی آوردند و بعداً شاگردانی از آنها امثال علامه مجلسی بر سر کار آمدند که در ترویج مذهب شیعه نقش بسیار مهمی را ایفا کردند.

برای اطلاع بیشتر به کتابهای زیر مراجعه کنید:

1. اصل الشیعه و اصولها ص 190
2. اوائل المقالات فی المذاهب ص 24
3. بیان الادیان ص 40
4. تذکرة الامد علامه مجلسی ص 156
5. دایرة المعارف الاسلامیه ص 178
6. سرمایه ایمان ص 98
7. عقیده الشیعه الامامیه ص 111
8. نجم الثاقب در احوالات امام عائب
9. کتاب الغیبة شیخ طوسی ص 256
10. فرهنگ فرق اسلامی ص 24

کلمه و عنوان شیعه در سخنان رسول اکرم (ﷺ)

قبلا گفتیم که کلمه شیعه در زمان پیامبر اکرم (ﷺ) به یاران و پیروان و دوستانان مخصوص و علاقه مند امیرالمومنین علی (علیه السلام) اطلاق می شد و به مناسبت های گوناگون، پیامبر اکرم (ﷺ) این کلمه را در مورد یاران آن حضرت بکار می بردند.

در اینجا به عنوان نمونه چند روایت از روایات نبوی را در این باره نقل می کنیم:

« 1. فی المناقب: عن ابن الزبیر المکی عن جابر بن عبدالله رضی الله عنهما قال: كنا عند النبی فاقبل علی. فقال: قد اتاکم اخی. ثم التفت الی الکعبة فمسها بیده. ثم قال: و الذی نفسی بیده، هذا و شیعته هم الفائزون یوم القیمة. و عن ابن عباس: علی و شیعته هم الفائزون.

2. محمد بن الحنفیه عن ابيه علی (علیه السلام) قال: انی لنائم یوما اذ دخل رسول الله فنظر الی و حرکنی و برجله و قال: قم یفدی بک ابی و امی، فان جبرائیل اتانی فقال لی: بشر هذا بان الله جعل الائمة من صلبه و ان الله لغفرله و لذریته و لشیعته و لمحبه و ان من طعن علیه و بخس حصه فهو فی النار.

3. عبد الله بن سلام قال: قلت یا رسول الله اخبرنی عن لواء الحمد ما صفته؟ الی: فمن یستظل تحت لوائک؟ قال (ﷺ): المومنون اولیاء الله و شیعته الحق و شیعتی و محببى و شیعة علی و محبوه و انصاره فطوبى لهم و حسن مآب.

4. عن جابر رفعه: عن النبی (ﷺ) و الذی بعثنى بالحق نبیا ان الملائکة تستغفر و تشفق علیه و علی شیعته اشفق من الوالد علی ولده.

5. عن رسول الله (ﷺ): لا تستخفوا شیعة علی، فان الرجل منهم یشفع فی مثل ربیعة مضر.

6. عن عبدالله بن احمد بن حنبل، قال النبي (ﷺ): يا على انت و شيعتك في الجنة.

7. عن ابي ذر الغفاري قال: قال رسول الله (ﷺ): ان الله اختارني و اختار عليا لي صهرا و جعل شيعته في الجنة.

8. ان النبي (ﷺ) قال لعلي: بابي انت و شيعتك تاتي يوم القيمة راضيين مرضيين و ياتي عدوك عقابا مقيمين.

9. و في التفسير لمحمد بن جرير الطبري في ذيل الاية: الذين آمنوا و عملوا الصالحات اولئك هم خير البرية، فقال رسول الله (ﷺ): انت يا على و شيعتك. «
جهت اطلاع بيشر در اين زمينه به كتابهاى زير رجوع كنيد:

1- الاسلام و الشيعة الامامية في اساسها التاريخي ص 340 تا 343

2- تاريخ الشيعة ص 9

3- مناقب خوارزمي ص 229

4- لسان الميزان ج 4 ص 359

5- ينابيع المودة ص 124

6- الدر المنثور ج 6 ص 379

7- صواعق المحرقة ص 159

8- نور الابصار ص 71

9- تاريخ بغداد ج 12 ص 289

10- مناقب ترمذي ص 113

11- كنوز الحايق ص 98

12- تذكرة ابن جوزي ص 59

13- الاغانى ج 18 ص 90

14- مجمع الزوائد ج 10 ص 131

15- روح المعانی ج 30 ص 207

16- میزان الاعتدال ص 323

17- فتح القدير ج 5 ص 464

18- مناقب مغازلی ص 293

حکومت های شیعه در جهان اسلام

واقعه جانگداز «فخ»

از سال 170 تا سال 312 هجری، بیدادگری های عباسیان با فرزندان علی علیه السلام، شیعیان آن روز را واداشت تا به رهبری حسین بن علی بن حسن بن حسن بن علی بن ابیطالب علیهم السلام در شهر مقدس مدینه دست به شورش زدند، و گروهی از خاندان رسول خدا (صلی الله علیه و آله) مانند: ادريس و یحیی و سیلمان، فرزندان عبدالله بن حسن با شورشیان هم آهنگ شدند و طولی نکشید که این نهضت گسترش یافت و گروه بسیاری گرد وی جمع شدند و با حسین بن علی بن حسن دست بیعت دادند. حسین از مدینه پس از یازده روز به طرف مکه رهسپار گردید و در «فخ» که در سه میلی مکه واقع بود با سپاهیان عباسیان برخورد و جنگ شدیدی رخ داد، و حسین به شهادت رسید و جمعی از خاندان او نیز به نحو فجیعی به شهادت رسیدند. شهادت حسین و یارانش چنان رقت انگیز و دلخراش بود که تاریخ نگاران گفته اند: پس از واقعه جانگداز کربلا، حادثه ای رقت بارتر از «واقعه فخ» دیده نشده است.

دعبل شاعر معروف عرب در این باره سروده است:

افطم قومی یا ابنة الخیر و اندبی نجوم سمارات بارض ملاء
قبور بکوفان و اخری بطیبة و اخری بفخ نالها صلوات

یحیی بن عبدالله:

در حادثه فح، دو نفر سالم بدر بردند، یکی یحیی بن عبدالله بود که به طرف دیلم رهسپار شد و دیگری برادر او که به طرف مصر حرکت کرد. یحیی در دیلمان طرفداران فراوانی پیدا کرد و مردم به عنوان امام با او بیعت کردند. در نتیجه، او در آنجا صاحب قدرت و شوکت شد و برای حکومت عباسی یک خطر جدی محسوب گردید. هارون به شدت از یحیی بیمناک شد و پنجاه هزار مرد جنگی به فرماندهی فضل بن یحیی برمکی برای سرکوبی یحیی به دیلمان گسیل داشت، ولی فضل با یحیی از در صلح وارد شد و او را راضی به تسلیم کرد و امان نامه ای را با شهادت و گواهی فقهاء و بزرگان بنی هاشم از هارون گرفت و یحیی را با خود به بغداد آورد.

هارون الرشید مقدم او را گرامی داشت ولی را در خانه اش زندانی نمود.

ادریس برادر یحیی بن عبدالله

و اما ادریس برادر یحیی بن عبدالله به سال 173 هجری وارد شد و از آنجا به مراکش رفت و در شهر «ولیلی» سکونت گیرد. اسحاق بن محمد که آن روز حاکم آن سامان بود، و رودش را گرامی داشت و بربران را به دعوت او خواند، و از طایفه خویش و قبائل دیگر برای ادریس بیعت گرفت و کار ادریس شوکت و عظمت یافت و بر سرزمین پهناوری که از مغرب قیروان تا سواحل اقیانوس گسترش و امتداد داشت حکومت می کرد. هارون الرشید از گسترش حکومت و نفوذ ادریس بن عبدالله هراسان شد و تصمیم گرفت ادریس را از میان بردارد. لذا سلیمان بن جدیر - شماخ - را به طرف او اعزام نمود تا با ترفندی او را از بین ببرد. شماخ به حضور ادریس رسید و خود را به عنوان طبیب و علاقه مند به تشیع معرفی کرد. ادریس او را گرامی داشت و از جمله

نزدیکان و اطرافیان خودش نمود. روزی ادریس از درد دندان شکایت کرد، شماخ دارویی مسموم را به وی خورانید و ادریس در همان سال (177 هجری) در گذشت.

ادریس دوم فرزند ادریس اول:

پس از در گذشت ادریس، چون کنیز وی باردار بود طرفدارانش منتظر ماندند و دو ماه بعد آن کنیزک پسری زائیده، نام او را ادریس دوم نهادند. این کودک هشت ساله بود که همه قرآن را حفظ کرده و بخوبی تلاوت می نمود و چون به سن یازده سالگی رسید، بربریان در ربیع الاول سال 188 هجری در شهر ولیلی با وی بیعت کردند و سپس همه قبائل مراکش به بیعت او در آمدند. ادریس در سال 193 شهر فاس را بنا نهاد و در مدت یک سال بنای آن به پایان رسیده و آنجا را پایتخت خویش قرار داد. او در سال 213 در سن 36 سالگی در گذشت و دارای 12 پسر بود.

پس از درگذشت او فرزندش محمد بن ادریس به جای پدر جلوس کرد که او نیز در سال 221 در گذشت و فرزندش، علی بن محمد زمام امور کشور را به دست گرفت و در دوران حکومت محمد بن علی کشور در امنیت کامل و با عدل و داد در مسیر خود روبراه بود. وی در سال 234 هجری در گذشت، و یحیی برادرش زمام حکومت را در دست گرفت، و در این عصر بود که حکومت ادریسیان قدرت و شکوه زیادی پیدا کرد و مردم از هر طرف به سوی آن شهر روی آوردند و یحیی بن محمد در سال 264 در گذشت.

یحیی بن یحیی:

پس از در گذشت یحیی بن محمد، فرزندش یحیی زمام امور کشور را به دست گرفت. این مرد روش بسیار زشتی با مردم داشت و لذا مردم علیه او

دست به شورش زدند، و ناچار یحیی به اندلس فرار کرد، و عبدالرحمن بن ابی سهل فرمانده شورشیان زمام امور فاس را در دست گرفت.

یحیی چهارم:

پس از کشته شدن یحیی سوم، چهارم به حکومت رسید و ایشان از بهترین امرای خاندان ادیسی بود و به عدل و انصاف با مردم خود مشهور بود. در اواخر قرن سوم که نفوذ فاطمیان در آفریقا گسترش پیدا کرد، قدرت ادیسیان رو به ضعف نهاد تا سرانجام در سال 300 هجری، این کشور به دست فاطمیان سقوط کرد و پس از مدتی حکومت ادیسیان، بین فاطمی ها و اموی ها تقسیم شد و قسمت شرقی مراکش در دست فاطمی ها و قسمت غربی آن، به دست اموی ها اداره شد.

حکومت علویان در ایران در منطقه گرگان و طبرستان

محمد، آخرین امیر طاهریان در نیشابور حکومت می کرد. کارمندان حوزه مالیاتی و دولت مردان حکومتی او دست به بیدادگری فراوان یازیدند، به ویژه به مردم گرگان و طبرستان زیاد نمودند. مردم این سامان از این اوضاع به تنگ آمده، تا اینکه یکی از سادات بنام حسن بن زید که یکی از اعقاب امام حسن مجتبی و مقیم شهر ری بود به طبرستان دعوت شد و مردم آن سامان با او بیعت نمودند. حسن بن زید علوی، ملقب به «داعی کبیر» با کمک و یاری مردم، مأموران محمد آخرین حاکم طاهریان را از منطقه بیرون کردند و سلسله علویان را که نخستین حکومت شیعه مذهب در ایران بود، در این منطقه به وجود آوردند و در حدود 19 سال و نه ماه

در گرگان و طبرستان فرمانروایی نمودند، و پس از حسن، زید برادرش، محمد بن زید علوی، در حدود 17 سال و نه ماه حکومت کرد تا سرانجام محمد

بن زید به دست امیر اسماعیل سامانی شهید شد و این منطقه، حکومتش بدست سامانیان افتاد. ولی پس از گذشت 13 سال یکی دیگر از افراد این خاندان به نام حسن بن علی معروف به «اطروش» در این منطقه علیه حکومت سامانیان قیام کرد، مأموران این سلسله را بیرون کرد و دوباره حاکمیت علویان را در گرگان و طبرستان برقرار کرد. اطروش مدت 13 سال در این منطقه حکومت نمود، و مذهب تشیع را رواج کامل داد و به دست او گروه فراوانی مسلمان شدند، و مساجد زیادی را بنا کردند⁽¹³⁴⁾

در کتاب الادب فی ظل بنی بویه آمده است: مردم دیلم با وجود آنکه شهرشان در زمان حکومت عمر فتح شده بود، ولی بت پرست بودند و در عصر حکومت حسن بن علی اطروش اسلام را اختیار نمودند و تشیع را پذیرفتند⁽¹³⁵⁾

اطروش در سال 304 هجری شهید شد و دامادش، حسن بن قاسم علوی که مردی با کفایت و بسیار مدیر بود. به حکومت رسید و معروف به «داعی صغیر» گردید. حسن بن قاسم پس از 12 سال حکومت به دست افراد سردار امیر نصر سامانی⁽¹³⁶⁾ کشته شد و با مرگ داعی صغیر، دوران حکومت 63 ساله علویان و همچنین نخستین دولت شیعه در این منطقه پایان یافت. در این باره به کتاب شیعه و تشیع استاد محمد جواد مغنیه لبنانی ترجمه سید شمس الدین مرعشی رجوع کنید.

قبیله حمدانیان و مذهب تشیع

پس از علویان، حمدانیان در گسترش مذهب تشیع در موصل و حلب، کوشش فراوان نمودند و روز به روز بر عظمت آن افزودند. مرحوم مظفر در کتاب تاریخ شیعه می گوید:

در عصری حکومت یوسف الدوله، مذهب تشیع در سوریه، گسترش برق آسایی داشت، به طوری که در دوره حمدانیان، مرکز جهان تشیع شناخته می شد. و در زیر همه گنبدهای مساجد، اسامی: الله، محمد، علی و فاطمه، حسن و حسین نقش بسته بود، و شیعیان روز به روز بر عظمت و قدرتش افزوده می شد، در حالی که اسمی از معاویه و یزید و پادشاهان آل مروان در میان مردم نبود. (137)

در خطط مقریزی آمده است: مردم حلب بر مذهبی حنفی بودند تا اینکه در دوره سیف الدوله ابوابراهیم ممدوح به حلب آمده و اهالی آنجا به مذهب شیعه و شافعی گرویدند و موذنین در تمام جوامع و مساجد، حی علی خیر العمل می گفتند و سلجوقیان بارها به حلب یورش بردند ولی موفق نشدند و حکومت از آن بنی حمدان بود. (138)

فاطمیون و مذهب تشیع در آن عصر

تاریخ نگاران اتفاق دارند که حکومت فاطمیان بر اساس مذهب تشیع استوار گردید و آنان مساجد زیادی ساختند و در اذان حی علی خیر العمل می گفتند، و گویندگان در مساجد سخن خود را با صلوات و درود بر محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ او آغاز می نمودند، و جلسات درس و بحث جامع الازهر، روی مبانی شیعه تدریس می شد، و اجرای احکام قضا طبق مذهب تشیع بود.

معز در یک فرمان نوشت: پس از رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بهترین مردم، امام علی بن ابیطالب می باشد که در روز 18 ذیحجه به وصایت منصوب گردیده است و باید آن روز را عید قرار داده و مردم جشن برپای دارند. (139)

المعزالدین الله پس از پدرش منصور، در سال 341 هجری زمام امور کشور را به دست گرفت. او مردی دانشور بود و چند زبان عصر خودش را خوب می

دانست، و در عصر او بود که همه قبایل بر بر مطیع دولت فاطمیان شدند، و او بود که توانست حکومت خود را تا ساحل اقیانوس اطلس گسترش دهد. او در سال 358 هجری جوهر صقلی را با سپاه بزرگی مأمور فتح مصر نمود. جوهر صقلی پس از تصرف «برقه» به سوی اسکندریه حرکت کرد و بدون جنگ و مقاومت مردم، وارد شهر شد. جوهر توانست نفوذ عباسیان و اخشیدیان را از کشور مصر برای همیشه از میان بردارد، و کشور مصر را به قلمرو فاطمیان در آورد. او وزیر دانای المعزالدین الله بود که توانست فاطمیان را بر شام و فلسطین و حجاز مسلط کند و همه این مناطق را جزو قلمرو حکومت فاطمیان گرداند.

(140)

جوهر صقلی و بنای شهر قاهره

جوهر صقلی، وزیر با تدبیر المعزالدین الله، پس از پیروزی بر مصر در سال 358 هجری به بنای قاهره پرداخت و آنجا را مرکز حکومت فاطمیان قرار داد، و جامع از هر را جهت آموزش فقه مذاهب تشیع پایه گذاری نمود و جلسات درس را آنجا تشکیل داد، و فقه شیعه و مذهب تشیع را در بین مردم رواج داد و فرمان صادر کرد که در خطبه، صلوات بر محمد و آل او بفرستد و در اذان حی علی خیر العمل بگویند و مصر را مرکز حکومت فاطمیان قرار داد و پس از سه سال، در سال 365 هجری در گذشت و حکومت به فرزندش عزیز بالله رسید. عزیز بالله در نشر مذهب تشیع، بسیار کوشا بود و تمام همت خود را در نشر و گسترش این مذهب مصروف داشت، و در عصر حکومت وی همه کارهای کشور به دست شیعیان اداره می شد، و احکام صادره از دادگاهها موافق مذهب تشیع بود.

در خطب مفریزی آمده است: عزاداری دهم محرم از ایام اخشیدیان آغاز شده و در دوره فاطمیان گسترش یافت و روز دهم محرم در مصر، خرید و

فروش متوقف و بازار تعطیل می شد، و مردم با نوحه گری و گریه در حرم مطهر ام کلثوم و رقیه گرد می آمدند. (141)

در رابطه با آرامگاه مذکور در مصر که هم اکنون مورد تقدیس و تکریم مسلمانان جهان است، حضرت آیت الله العظمی سید شهاب الدین مرعشی رضوان الله علیه می فرمودند که:

«آرامگاه حضرت زینب سلام الله علیها در مصر است و نه در شام، و آن آرامگاه که در شام است مربوط به حضرت ام کلثوم می باشد» سید میر علی در مختصر تاریخ العرب آورده است: از مهم ترین ساختمانهای شهر قاهره در دوره فاطمیان، ساختمان حسینییه ای است که در آنجا مصائب حضرت سید الشهدا علیها السلام خوانده می شد، و فاطمیان در حفظ این شعائر بسیار کوشا بودند که این کار جزئی از برنامه مردم شده بود و اگر سیاست خبیث و دشمنی صلاح الدین ایوبی با شیعه نبود، حالا مصر یکی از کشورهای مهم تشیع به شمار می رفت (142)

حکومت و فرمانروایی سلسله آل بویه

این سلسله از مردم ایران و از اهالی گیلان بودند. اینان در اوائل قرن چهارم هجری در شهر «دیلم» زندگی می کردند. در فرهنگ انجمن ناصری آمده است: دیلم و دیلمیان، با اول مکسور و یا مجهول و لام مضموم، نام شهری است از ولایات گیلان که موی مردم آنجا اغلب مجعد است. (143)

و در بستان السیاحه آمده است: دیلمیان محلی است مسرت نشان از اطراف گیلان و از توابع لاهیجان و از قدیم مردمش شیعه بوده اند که پادشاهان دیالمه از آنجا برخاسته اند و اکثر ایشان به زیور کلمات آراسته اند، بنابراین تحقیق بعضی از مورخان ایشان از نسل بهرام گور، و به اعتقاد جمعی از فرزندان

یزدجرد فرار کرده، به گیلان رفتند، و چون مدتی در دیلم اقامت نموده بودند، آنان را به این نام خوانده اند. (144)

در شهر دیلم، ابوشجاع بویه زندگی می کرد. وی سه فرزند به نام های علی، حسن و احمد داشت. ابن اثیر در حوادث سال 321 هجری می گوید: ابو شجاع خوابی می بیند و برای تعبیر خواب خود به نزد مردی که در تعبیر خواب مهارت داشته می رود و می گوید: من در خواب دیدم که بول می کنم و آتشی از آلتم بیرون آمده و به طرف آسمان بالا رفت، آنگاه شعله آتش سه قسمت شد و پراکنده گردید و به سبب این آتش همه جانورانی شد و مردم در برابر این نور خاضع شدند!

معبر گفت: این خواب بسیار خوب است، و از ابوشجاع وجهی را جهت تعبیر خوابش طلب کرد. او گفت: به خدا چیزی ندارم. معبر گفت: تو سه فرزند داری که در آینده، آنها صاحبان سلطنت و حکومت پادشاهی خواهند بود.

ابوشجاع بر اثر تنگدستی، هر سه فرزندش را در ارتش حکومت «مرداویج» وارد کرد. این سه فرزند، چنان لیاقتی از خود نشان دادند که به سمت فرماندهی سپاه منصوب گردیده، شهرت فراوانی را به دست آوردند، و سرانجام از اطاعت مرداویج، سر پیچی کرده و ادعای استقلال نمودند. (145)

علی عماد الدوله:

علی - عماد الدوله - پسر بزرگ ابوشجاع، نخستین پادشاه از سلسله آل بویه است، که در زمان پادشاهی مرداویج، به فرماندهی کرخ از توابع خوزستان منصوب گردید. و پس از در گذشت مرداویج، علی عمادالدوله با همکاری سپاهیان دیلمی و دو برادرش، شهرهای اصفهان و شیراز و خوزستان را به تصرف خود در آورد و حکومت مقتدری را تشکیل داد و مدت شانزده سال و

شش ماه پادشاهی کرد و در سال 338 هجری در شهر شیراز بدرود حیات گفت.

حسن رکن الدوله:

پس از درگذشت علی عماد الدوله، حسن رکن الدوله حکومت را در دست گرفت. حکومت او بر اساس عدل و داد بود و در مدت زمامداری اش مردم در آسایش به سر می بردند. رکن الدوله مساجد زیادی را بنا کرد، و نسبت به سادات، مهربان بود و بعد از 44 سال پادشاهی، در سال 366 هجری در گذشت.

احمد معز الدوله:

معز الدوله، فرزند کوچک ابوشجاع، سلطانی عادل بود که در عراق حکومت می کرد و حکومتش بر عدل استوار بود. او بسیار مهربان و نسبت به فقرا، بخشنده بود، و نسبت به حضرت سید الشهدا علیه السلام ارادت خاصی داشت و اول کسی بود که روز عاشورا را تعطیل رسمی اعلام کرد. معز الدوله 21 سال و یازده ماه حکومت کرد و در سال 356 هجری در گذشت.

عضد الدوله:

پس از درگذشت رکن الدوله، عضد الدوله بر تخت سلطنت جلوس کرد، و او اول کسی است که لقب «پادشاهی» را گرفت عضد الدوله در سال 356 هجری به حکومت رسید. او با دانشمندان رفتاری خوش داشت و نسبت به مقام شامخ حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام از خود کرنش خاصی نشان می داد. بقعه مبارکه امام علی علیه السلام و امام حسین علیه السلام را به طرز با شکوهی تعمیر کرد، و در اطراف شهر مدینه دیوار کشید، برای شیخ مفید احترام قائل بود و به دیدنش می رفت. (146)

جلال الدوله:

پس از در گذشت مشرف الدوله، برادرش جلال الدوله جانشین او شد و مدت 17 سال پادشاهی کرد و در شعبان سال 435 هجری در گذشت. او علاقه فراوانی به مذهب تشیع داشت و در این مذهب بسیار استوار بود و همیشه به زیارت امام اول و امام سوم شیعیان می رفت و چون به یک فرسنگی می رسید، پیاده شده، پا برهنه می رفت. غناوی می گوید: آل بویه در ترویج و نشر بسیار کوشا بودند و مذهب شیعه در عصر آل بویه از هر جهت پیشرفت کرده بود. اهالی بغداد که تا زمان آل بویه سنی بودند، پس از حکومت آنان مذهب تشیع را از جان و دل پذیرا شدند. (147)

ابن اثیر در حوادث سال 352 هجری گوید: معز الدوله با یک فرمان همگانی، روز عاشورا را تعطیل رسمی اعلان نموده و خرید و فروش را در آن روز ممنوع ساخت و دستور داد در این روز بر حسین علیه السلام عزاداری برپا دارند و اشک بریزند. و نیز دستور داد در روز 18 ذیحجه به مناسبت روز عید غدیر و ولایت امام علی علیه السلام، شهر را آذین نموده و جشن بگیرند. (148)

کلمه دیلم از نظر اهل لغت:

دیلم، در لغت وسیله و ابزاری است که برای سوراخ کردن سنگ و دیوار بکار می رود، و نیز ابزاری است که با هوای متراکم از آن استفاده می شود. این کلمه در زبان عربی در معنی دشمنی به کار گرفته می شود و اگر گفته شود که فلان گروه از دیالمه است، یعنی از دشمنان می باشد. و در معنی سیاه و سیاهی و جماعت نیز به کار می رود، و اگر کسی را به عنوان دیلم یا دیلمی وصف نمایند، او را دشمن خوانند، یعنی این شخص در دشمنی و کینه توزی مانند دیلمیان است. اعراب، دیلمیان را مردمی شجاع و متهور و سر سخت و خطرناک

و بی باک می دانستند. جا حظ می گوید: عربها وقتی بخواهند به دشمنی سخت مثال بزنند می گویند: « ما هم الا الترك و الديلم ». (149)

به هر روی، دیلم نام تیره ای از ایرانیان ساکن دیلمستان است. این تیره تا قرن هشتم هجری وجود داشته و از تیره گیل جدا شده بودند. در قرن مذکور، سادات کیایی، گروه زیادی را از ایشان کشتند. ظاهراً آنانکه باقی ماندند، با مردم گیل در هم آمیختند، و گیلکان امروزی فرزندان و بازماندگان هر دو تیره هستند. چند نقطه هم در ایران به نام دیلم و دیلمان هم اکنون وجود دارد.

1 - بندر دیلم: یکی از بخش های استان بوشهر، است.

2 - دیلمان یا مکان دیلم ها، دهستانی از بخش سیاهکل و جزو شهرستان لاهیجان است.

3 - همسایه گیلان را دیلم و دیلمستان گویند.

4 - دیلمستان - نام محلی از توابع سلماس که امروز دیلمقان گویند. (150)

سرزمین دیلم و مناطق آن

سرزمین دیلم، امروز جزو گیلان شمرده می شود، اما در قرن چهارم و پنجم هجری - در عصر حکومت آل بویه - گیلان جزوی از دیلم محسوب می شده است، و جغرافی دانان گفته اند: در اعصار گذشته گاهی از دیلم، به عنوان مازندران و گرگان نام می برده اند.

مقدسی در احسن التقاسیم می گوید: دیلم دارای پنج کوره (شهرستان) است: از طرف خراسان، قومس (در حدود دامغان) و گرگان و گنبد قابوس و طبرستان (مازندران) و دیلمان (گیلان کنونی) و دریاچه خزر در میان این نواحی قرار دارد. (151)

ولی بیشتر نویسندگان جغرافیا، از دیلم به عنوان ناحیه کوچکی که در اطراف رشت و رودبار است، نام برده اند. ⁽¹⁵²⁾

مذهب آل بویه از دیدگاه مورخان

ابن کثیر می گوید: تیره آل بویه، همه شیعه و رافضی بوده اند. ⁽¹⁵³⁾
ابوالمحاسن گفته است: آل بویه به تشیع و رافضی بودن شهرت دارند. ⁽¹⁵⁴⁾

در اینکه آل بویه عموماً پیرو مذهب شیعه و دوستدار اهل بیت علیهم السلام بوده اند تردیدی نیست، سخن در این است که آیا آنها شیعه دوازده امامی بوده اند یا زیدی مذهب؟ ظاهراً علت گمان زیدی بودن آنها در بعضی از اذهان، این بوده است که در ابتدای حمله معز الدوله به عراق، مردم مازندران با محمد بن الحسن زیدی بیعت کرده بودند و این معنا سبب شده است که بعضی تصور کنند که آل بویه بر طریق مذهب زید بن الحسن علیه السلام بوده اند. ⁽¹⁵⁵⁾ سید بن طاوس درباره عضدالدوله می گوید: او یکی از علما نجوم بود و منسوب به تشیع است، شاید زیدی مذهب بوده است. ⁽¹⁵⁶⁾ مقدسی می گوید که عضدالدوله به مذهب ظاهریه تمایل داشته است ⁽¹⁵⁷⁾ آنچه این گفته را تائید می کند، این است که او قاضی القضاة خود را از علمای مذهب ظاهریه انتخاب کرده بود و قاضی ابوالحسن جزری که از علمای مذهب ظاهری بود، از دوستان قدیم عضد الدوله بشمار می آمد که از شیراز با وی به بغداد آمد ⁽¹⁵⁸⁾

ولی اقداماتی که پادشاهان آل بویه به عنوان شعائر مذهبی شیعه و تقویت آن بکار بردند، قرائتی است بر دوازده امامی بودن آنها. از قبیل تعطیل کارها بطور رسمی در روز عاشورا و بر پائی جشن و سرور در روز عید غدیر خم و ساختن گنبد و بارگاه بر روی قبر حضرت علی علیه السلام و امام حسین علیه السلام و ایجاد بناها و دیگر ساختمانهای مذهبی و وقف نمودن ساختمانها و املاکی برای امام علی

عائیه و اظهار ارادت آنها نسبت به ساخت امیر المؤمنین و امام حسین در شکل زیارت و بها دادن به شیعیان همه این امور حاکی از توجه و عنایت خاص شاهان آل بویه به ائمه شیعه و طرفداری آنها از شیعیان می باشد.

پادشاهان آل بویه علاوه بر اینکه خود به زیارت کربلا نجف و کاظمین می رفتند، برای امامزادگان و علویان هم نذر می کردند و وصیت می نمودند که اجسادشان را در جوار یکی از آنها و مراقد ائمه به خاک بسپارند و اگر هم سفارشی از طرف آنان نشده بود، باز هم فرزندانشان، اجساد آنها را در یکی از مشاهد مشرفه دفن می کردند.

ابن ابی الحدید در فضائل امیر المؤمنین علی ع می گوید: چه بگویم درباره مردی که اهل ذمه با اینکه منکر نبوت پیامبر اکرم ص بودند، او را دوست می داشتند، و فلاسفه که معاند دین اند، برایش عظمت قائل اند، پادشاهان فرنگ و روم، صورت او را در معابد خود به تصویر می کشیدند، و پادشاهان ترک و دیلم نقش شمایل او را بر شمشیر خود می آوردند و بر شمشیر عضدالدوله و پدرش رکن الدوله صورت امیر المؤمنین علی ع نقش شده بود و شمشیر آل بارسلان و فرزندش ملک شاه مزین به تمثال علی ع شده بود و پادشاهان از تصویر و تمثال آن حضرت، نشانه فتح و پیروزی را امید داشتند. (159)

نسب آل بویه و خاندان آنها

بعضی از دانشمندان مانند ابوریحان بیرونی، در اصل نسب این خاندان تردید نموده و یا آن را ساختگی دانسته اند. (160)

حاج زین العابدین مؤلف کتاب بستان السیاحه می گوید: بنا بر تحقیق، دیلمیان از نسل بهرام گوراند، و به اعتقاد گروهی از مورخان، از فرزندان یزدجرد آخرین پادشاه ایران از ساسانیان، می باشند.⁽¹⁶¹⁾

آل بویه در آغاز:

بویه فرزند فناخسرو، در دیلم گیلان با گمنامی و تنگدستی زندگی می کرد و به صید ماهی مشغول بود. این خاندان از سال 321 هجری، حکومت را در دست گرفتند و 120 سال فرمانروایی کردند. و چون از راه صیادی امرار معاش می کردند، بناچار در کنار دریا زندگی می نمودند. این خاندان در زمان عضدالدوله دیلمی به اوج قدرت و حاکمیت خود رسیدند.

تشیع در عصر آل بویه و شهرهای شیعه نشین

در قرن چهارم و پنجم، شیعیان در ایران و عراق متمرکز بودند. در بعضی از شهرهای ایران و عراق، محله های بزرگی، محل استقرار شیعیان بود، که بیشتر دوازده امامی بودند، و از فرقه های دیگر شیعه نیز مانند اسماعیلیه و زیدیه در بعضی از نواحی، عده ای سکونت داشتند.⁽¹⁶²⁾

از شهرهایی که در عصر حکومت آل بویه شیعه نشین بوده، شهر مذهبی قم، شهرت بیشتری داشته است، و آل بویه بخاطر علاقه ای که به تشیع داشتند، نسبت به این شهر توجه خاصی را از خود نشان می دادند. در میان شاهان این سلسله، رکن الدوله و در میان رجال آنها، صاحب بن عباد، بیشتر شهر قم را مورد توجه قرار می دادند.

صاحب بن عباد از حسن بن محمد بن حسین قمی که یکی از دانشمندان آن عصر بود، خواست که کتابی در رابطه با تاریخ قم به نام او تالیف کند، و او هم در سال 378 هجری کتاب «تاریخ قم» را نوشت که بسیار مشهور است. این

کتاب در سال 805 و 806 هجری توسط حسن بن علی بن حسن بن عبدالملک قمی به فارسی ترجمه گردیده است و در سال 1313 شمسی مطابق با دوم رمضان 1353 هجری در تهران، چاپ و منتشر شده است.⁽¹⁶³⁾

شهر قم و وجه نامگذاری آن

این شهر بسیار کهن و قدیمی ایران باستان است که قرن ها پیش از اسلام وجود داشته. مورخان قدیم بعضی از حاکمان را که در زمان پادشاهان باستانی ایران قدیم در قم حکومت کرده اند، نام برده اند، و مدارکی در دست است که اسکندر مقدونی، قم را ویران کرد. احتمالاً آبادی قم در زمان هخامنشیان آغاز گردیده است.⁽¹⁶⁴⁾

در تاریخ قم آمده است که: یکی از آتشکده های معروف در زمان زردشتیان در قریه ای از قم به نام نردجان بوده، که سایقه زیادی داشته است و قوم مجوس درباره آن زیاد سخن گفته اند، و چون اسلام به ایران آمد، تلاش زیادی برای حفظ و نگهداری آن نمودند. سرانجام آن را به دو بهره نمودند، بهره ای را به طرف فارس در قریه ای به نام بکاران، و بهره ای را به قریه فسا منتقل ساختند که اگر یکی خاموش شود، دیگر باقی بماند⁽¹⁶⁵⁾

در شهر قم خیابانی به نام آذر وجود دارد که پس از گذشت 1413 سال، هنوز هم این خیابان را به نام آذر می خوانند⁽¹⁶⁶⁾، و به این علت این خیابان را آذر گفته اند که از قدیم الایام در مسیر آتشکده ای بوده است که به طرف قریه نردجان منتهی می شده است. اما وجه تسمیه قم، با اینکه احتمالات گوناگونی ذکر شده ولی صحیح ترین آنها این است که واژه قم، معرب کومه است، که در زبان فارسی به معنای «گودال پر آب» و نیز جایگاه کمین شکار می باشد.

چون سرزمین اطراف قم، قبل از آنکه قم به شکل شهر در آید، دارای گودالهای پر آبی بوده و چوپانان، گوسفندان خود را برای آشامیدن آب و چریدن در سبزه زارهای اطراف آن گودال ها می بردند، به تدریج عده ای از چوپان ها در اطراف کومه ها مسکن نموده و اقامت نمودند، و نیز شکارچیان در اطراف این کومه ها به شکار می پرداختند و پس از ظهور اسلام و نفوذ تازیان، بسیاری از کلمات تغییر پیدا کرد. از جمله، عرب ها، کومه را قم تلفظ کردند.

(167)

بنای شهر قم را به یکی از پادشاهان پیشدادی - طهمورث - نسبت داده اند. شکی نیست که در زمان ساسانیان، شهر قم معروف بوده است. (168) و در کتابی که از آن عصر به خط پهلوی باقی مانده و عنوانش «خسروگو اذان و ریزک» است، سخنی از قم به میان آمده است که: خسرو از غلام خود به نام «ریزک» پرسید بوی بهشت چگونه است؟ غلام در پاسخ گفت: اگر بوی شراب خسروانی و سیب شامی و گل سمرقندی و ترنج طبری و نرگس مشکی و بنفشه اصفهانی و زعفران قمی و نیلوفر شیروانی را فراهم سازی، از بوی بهشت، بوئی توان برد.

و نیز در شاهنامه فردوسی در سه جا از قم نام برده شده که نمایانگر وجود این شهر در عصر ساسانیان است. بنا به گفته استخری، در یک منزلی شهر قم دیهی بوده بنام «قریه المجوس» که مردم آن همگی کیش زرتشتی داشته اند و معبد و آتشکده و دخمه های فراوانی در اطراف قم وجود داشته است. مطالب فوق را استاد رشید یاسمی در رابطه با تاریخ قم آورده است. ولی مرحوم استاد علامه عباس فیض در گنجینه آثار قم آنها را با دلائلی رد کرده است. (169)

شهر قم و پذیرش اسلام

همانگونه که اشاره شد قبل از ورود اسلام به ایران، ساکنان قم زردشتی بوده اند. و بنا به نقلی گروهی نیز از یهودیان در آنجا زندگی می کردند، تا اینکه در سال 23 هجری، این شهر به دست ابوموسی اشعری فتح شد و اسلام به آن راه یافت و طولی نکشید که مردم قم به مذهب شیعه گرویدند، و شاید یکی از علل بی توجه بودن حکام نسبت به قم، گرایش شدید آنها به تشیع بوده باشد.

تا اواخر دوم هجری، قم تابع اصفهان بوده و حاکم مستقلی نداشته است، تا اینکه در عصر هارون الرشید، حمزه بن یسع که یکی از بزرگان و اکابر قم بود، از خلیفه خواست که قم را از اصفهان جدا سازد و اجازه داده شود که نماز جمعه و عیدین در آن شهر بر پا شود، و خلیفه تقاضای او را پذیرفت.

نخستین گروه از عرب ها که به قم آمدند، جمعی از بنی الاشعر بودند که در زمان حجاج بن یوسف ثقفی، به فرماندهی عبدالرحمن بن محمد بن اشعث بن قیس علیه حجاج شورش نمودند و بر اثر نفاق سپاهیان عبدالرحمن، این مرد شکست خورد لذا اشعری ها به اتفاق عبدالرحمن پس از شکست به قم آمدند.

قبل از آمدن تیره اشعریون، گروهی از تیره های بنی مذحج نیز در قم توطن داشته اند و چون ساکنان اصلی شهر در دژی زندگی می کردند، مدت ها بین اشعری ها و ساکنان قلعه زد و خورد بوده، سرانجام اشعری ها پیروز شدند و شهر قم را تحت نفوذ خود در آوردند.

در زمان خلافت عباسی ها - که آل علی علیه السلام را شکنجه می دادند - بسیاری از سادات به طرف قم فرار کردند و همین تراکم شیعیان در قم شد.

مرحوم عباس فیض بر این باور است که نام قم قبلا «شوق شمرده» بوده و قم از نامهایی است که بعد از ظهور اسلام پیدا شد ⁽¹⁷⁰⁾ بعضی از محدثین گفته اند در

شب معراج، رسول گرامی اسلام ﷺ مردی را در هیئت و لباس مخصوص با قلنوه و زنگوله در این سرزمین دید که جلوس کرده است. پیامبر به او فرمود: قم یا ملعون؛ لذا این شهر را قم نام نهادند، ولی این روایت از نظر سند ضعیف است. (171)

جهت اطلاع بیشتر در مورد شهر مذهبی قم به کتاب «گنجینه آثار قم» تالیف علامه مرحوم عباس فیض مراجعه کنید.

کاشان شهر شیعه نشین

به نقل معجم البلدان، کاشان شهری است نزدیک اصفهان و اهالی آن شیعه امامیه و در مذهب خود، محکم و استوارند. سمعانی می گوید: کاشان شهری است نزدیک قم، و من چون به آن شهر رسیدم، در آنجا اقامت نمودم. مردم آن شهر همه شیعه اند و اهل فضل الدین بن علی العلوی الحسینس الکاشانی رسیدم، بر کتیبه ایوان خانه او این آیه نوشته شده بود: «انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا» و ابولؤلؤ - قاتل عمر بن خطاب - را مردم کاشان، بابا شجاع گویند و مورد احترام مردم آن سامان می باشد. (172)

در تاریخ کاشان آمده است: آنچه در افواه اهالی این بلد مشهور و معروف است نام این ولایت، در زمان قدیم «چهل حصاران» بوده، و دژ بند ویژه ای نداشته است در هنگامی که زبیده خاتون همسر هارون الرشید خلیفه عباسی از شهر کاشان گذر کرد، در یکی از دژهای چهل حصاران منزل نمود و چون اهالی این منطقه برای زبیده احترام فراوانی قائل شدند، زبیده به آنان گفت: می خواهم به پاس این همه احترام، خدمتی به شما کرده باشم، بهتر آنست که آنچه را خودتان می خواهید انجام دهم اهالی گفتند: چون ما منزل مسکونی مستحکم نداریم و مردم ما در این جلگه پراکنده اند و سالی چند بار، دیلمان بر ما می

تازند و مال و عیال ما را اسیر و دستگیر می نمایند، اگر جهت ما سر پناهی ساخته شود، خدمت بزرگی است. خواسته اهل چهل حصاران مقبول زبیده افتاد، وی فی الفور به احضار معماران و مهندسان پرداخت تا بر حسب استعداد و قابلیت زمین، در ساعت سعد، طرح برج و بارو و خندق را با کاه یا گچ و خاکستر بریزند که در طرح و بنیاد قلعه بندی، کاه افشانند لهذا این شهر در آغاز «کاه فشان» نامیده شد و در اثر کثرت استعمال «کاشان» گفته شد.

چون اشرف افغان وارد این سرزمین شد از جمله شهرهایی که ویران کرد و به قتل و عام ساکنان آن پرداخت، شهر قم و کاشان بود که اموال مردم این دو شهر را به غارت برد و چون آغا محمد خان قاجار بر سر کار آمد، کاشان را آباد و خرابی ها را جبران نمود. (173)

در قدیم الایام، قم و کاشان دار الایمان بوده و بعد از ورود اشعریون به قم، رفته رفته نواحی قم از قبیل اراک و تفرش و آشتیان و کمره و بعضی از قراء سردسیر و گرمسیر کاشان در حیظه تصرف اعراب در آمد. تا آن زمان قم و کاشان دو منطقه جدا گانه نبودند و قبل از هجرت این دو محل چندان آبادی نداشته اند و تنها دارای چند دژ کوچک بوده که مجوسان در آنجا سکونت داشته اند، و پیش از ولادت پیامبر اسلام ﷺ دریاچه ساوه خشک نشده بود و وسعت آن تا چهار کیلومتری کاشان امتداد داشته و به واسطه نزدیک بودن کاشان به آن، این محل بسیار بد آب و هوا بود. (174)

یکی دیگر از قریه های کهن شیعه نشین قریه کره رود است که در اطراف اراک (عراق) سلطان آباد قرار دارد.

آوه شهر نیز یکی از شهرهای شیعه نشین بوده که امروز به شکل دهی در آمده است. این محل در چهار فرسنگی شهر ساوه قرار دارد. شهر دیگر تفرش

بوده که از شهرهای شیعه نشین محسوب می شده است. آوه یا آبه در برابر ساوه گفته می شود که مردمان آن عموماً شیعه بوده اند بر خلاف ساوه که آن روز مردمانش سنی بوده اند و همیشه بین این دو محل، اختلاف و رد و خورد وجود داشته است.

صاحب معجم البلدان گوید: آبه در نزدیکی ساوه است که آن را آوه هم می گویند اهالی آنجا همه شیعه اند و این محل همیشه آباد بوده تا اینکه در سال 607 هجری که سپاه تتر به آن حدود روی آوردند، شهر ساوه و آوه را قتل عام نمودند. مردم آوه عیدین (عید فطر و قربان) و عید غدیر و عاشورا را هرگز از یاد نبرده اند و آرامگاه امامزاده عبدالله موسی و فضل و سلیمان در آنجا می باشد و همیشه علما و دانشمندان بسیاری در آنجا زندگی می کرده اند. از رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نقل شده که: چون مرا به معراج بردند، نظرم به مجلسی افتاد که زمینش همچون کافور سفید بود و بوی خوشی از آن سرزمین به مشام رسید. از جبرئیل پرسیدم این محل چه نام دارد؟ جبرئیل عرض کرد: اینجا را آبه گویند، مردم این محل رسالت تو و ولایت آل تو را قبول کرده اند و مبارک باد بر اهالی این سرزمین ولایت و دوستی شما خاندان ⁽¹⁷⁵⁾

شعارهای شیعه از اعصار گذشته تا امروز همیشه یک رنگ بوده و هرگز حالت دوگانگی نداشته است، مخصوصاً با روی کار آمدن آل بویه، بر گرمی بازار شعارهای شیعیان افزوده گشت. ولی با روی کار آمدن سلجوقیان جلوگیری به عمل آمده، اما از میان نرفت. ⁽¹⁷⁶⁾

یکی از شعارهای مشهور جهان تشیع گفتن « حی علی خیر العمل » در اذان واقامه است که در هر شهری که شیعه نشین بود این جمله در اذان گفته می شد و هر گاه قدرت به دست حاکمان سنی می افتاد از گفتن این کلمات جلوگیری

بعمل می آوردند و در عصر آل بویه و در حکومت فاطمی ها در مصر دوباره این شعار زنده شد. (177)

و یکی دیگر از شعارهای شیعیان، گفتن «شهدان علیا ولی الله» در اذان و اقامه است، که در زمان حکومت طغرل سلجوقی از گفتن آن جلوگیری بعمل آمده ولی در زمان شاه اسماعیل صفوی مجدداً رواج پیدا کرد و او دستور داد این کلمات در وقت اذان از ماءذنه ها پخش گردد. (178)

ابومنصور خطیب گفته است: خدایا هر کس علی را مولای خود می داند پیامرز؛ اشاره به این است که شیعه در اذان، شعار ولایت علی عَلَيْهِ السَّلَامُ را بر زبان جاری می کرده است. برای توضیح بیشتر به کتاب آل بویه صفحه 45 رجوع کنید.

مذهب و فقه جعفری

وجه تسمیه

مذهب و فقه جعفری منسوب به ششمین پیشوای معصوم حضرت امام جعفر صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ است. امام صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ برازنده ترین شخصیت علمی و فقهی جهان اسلام است. آن حضرت در طول زندگی پرفضیلت خود از دست جباران و ستمگران عصر خود ناراحتی های بسیار دید و چون دوره زندگی او مصادف با پایان حکومت بنی امیه و آغاز حکومت بنی عباس بود و آنها هم درگیر منازعات ریاست طلبانه خود بودند، امام صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ توانست از آن فرصت استفاده لازم را بکند و به بسط و توسعه فقه اسلام بپردازد و از این رهگذر شاگردانی را تربیت کند. از آنجا که فقه شیعه در زمان آن حضرت و بدست توانای آی پیشوای بزرگ تدوین گردید، از این جهت، علمای سنت و جماعت فقه شیعه را فقه جعفری و مذهب جعفری نام نهادند.

در مجلس درس امام صادق علیه السلام که در مدینه تشکیل می شد گروهی از بزرگان و سرشناسان آن عصر حاضر می شدند و عده ای کثیر از محضر آن امام بزرگوار استفاده می کردند. تعداد کسانی که از آن حضرت روایت نقل کرده اند و یا موفق به درک حضورش شده اند طبق نقل علامه و شیخ طوسی بیش از سه هزار نفر بوده اند.

از جمله کسانی که از محضر آن حضرت استفاده علمی نموده اند، ابو حنیفه نعمان بن ثابت ایرانی الاصل و مالک بن انس می باشند و نیز گفته شده که جابر بن حیان که در علم شیمی شهرت بسزایی دارد از محضر امام بهره برده است. از شاگردان مشهور آن حضرت زراره بن اعین و دو فرزند ایشان حسین بن زراره و حسن بن زراره می باشند.

اختلاف اصلی شیعه با سنی بر سر جانشینی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می باشد که شیعه معتقد است جانشین پیامبر به نص باید باشد و سنی معتقد است که جانشین پیامبر باید توسط مردم انتخاب شود، و در مسائل فروع و احکام نیز اساس استنباط در شیعه کتاب و سنت و عقل و اجماع، ولی در میان تسنن بیشتر کتاب و سنت و رأی و قیاس و استحسان و مصالح مرسله است، که برای توضیح بیشتر به کتابهای علم الاصول باید رجوع کرد. و نیز برای حصول اطلاع جامع درباره عمده اختلاف شیعه و سنی به کتاب عقاید الشیعه تالیف مظفر صفحه 15 به بعد مراجعه کنید.

زیدیه

این گروه از پیروان زید بن علی بن الحسین علیه السلام می باشند. هم اکنون مذهب مردم یمن بیشتر زیدی می باشد. از جمله فقیهان و مجتهدان معروف این فرقه، حسین بن صالح بن حسن است که در سال 161 هجری بدرود حیات گفته است

و نیز حسن بن زید بن محمد ملقب به امام داعی الی الحق که از سال 250 تا 270 هجری در طبرستان پادشاهی می کرد، و دیگر قاسم بن ابراهیم علوی و نوه او الهادی یحیی و ابو جعفر مرادی می باشند.

از قدیم ترین کتب زیدیه مجمع الحدیث و مجموع الفقه است که این دو کتاب را «مجموع الکبیر» گویند این کتاب فتاوی و اخبار زید بن علی بن الحسین علیه السلام می باشد که عمر بن خالد واسطی آن را نقل نموده است. و او از یاران و اصحاب زید بوده است.

شیعیان زیدی مذهب نسبت به دیگر فرق اسلامی، به شیعه نزدیکتراند. آنان امامت مفضول بر فاضل را جایز می دانند، در نتیجه پیشوایی سه خلیفه را پذیرفته اند، هر چند با عثمان میانه خوبی ندارند و بر کاهش ایرادات زیادی دارند ⁽¹⁷⁹⁾

چگونگی رسمیت یافتن مذاهب اربعه اهل سنت

در عصر حکومت عباسیان و گسترش خلافت آنان، فقهای زیادی با آراء گوناگون در مسائل مهم مخصوصاً قضا، فتاوی مختلفی ارائه می دادند و هر کدام پیروان و مریدان فراوانی پیدا کرده بودند که گاهی فتاوی مجتهدین با احکام صادره از طرف قضاوت دربار تضاد پیدا می کرد و از طرفی وجود گروههای زیاد با آراء آشفته مختلف علاوه بر ایجاد تشتت و اختلاف، به نفع هیئت حاکمه نبود، از این جهت دولت عباسی بر آن شد که از میان آن همه مجتهدان، تنها چهار نفر از آنها را به عنوان صاحبان فتوی برگزیند و آنان عبارت بودند از: ابوحنیفه، مالک، شافعی و احمد حنبل.

حکومت عباسی این چهار فقیه را به عنوان فقهای مذهب اهل سنت و جماعت که تقلیدشان برای همیشه ضرورت دارد به مردم معرفی کرد و مذهب

فقهی آنان را رسمیت داد. لذا اینجا بود که باب اجتهاد را در چهار چوبه آزار فقهی این فقیهان قرار دادند و در حقیقت باب اجتهاد را بستند، و چه بسا فقهای مبرزی را که آرا فقهی شان مستدل تر می نمود، در بوته بی توجهی قرار دادند. امروز سرتاسر دنیای تسنن مقلد دائمی این چهار فقیه می باشند.

چرا مذهب شیعه رسمیت پیدا نکرد؟

ظلم ها و ستم هائی که خلفای جائر بنی عباس بر خاندان پیامبر ﷺ در طول دوران حکومتشان روا داشتند، به مراتب بدتر از ستم و جفای بنی امیه نسبت به این خاندان بود. منصور دوانیقی پس از بازگشت از بیت الحرام چون به ربه رسید دستور داد همه سادات علوی را زندانی نمودند. از قول حسن بن زید نقل شده که می گوید: من ایستاده بودم که سادات بنی فاطمه را از زندانی که خانه مروان بود بیرون آوردند در حالی که وضع بسیار فجیعی داشتند. امام صادق علیه السلام فرموده بود هر وقت آنها را آوردند که ببرند مرا خبر کنید و چون علویان را در کوچه آوردند، امام صادق علیه السلام در پشت پرده نازکی ایستاد و دید عبدالله و ابراهیم بن حسن و گروهی از سادات بنی الحسن را به زنجیرها بستند در اطراف آنان ماءموران گرد آمده و آنها را در کوچه نگاه داشته اند تا مردم آنها را تماشا نمایند. امام صادق علیه السلام به اندازه ای گریه کرد که محاسن شریفش ترشد. در این موقع امام صادق علیه السلام جلو آمد تا با آنان سخن گوید، ماءمورین مانع شدند، حضرت آنها را نفرین کرد. امام صادق علیه السلام به خانه باز می گشت در حالی که عبا از دوش مبارکش افتاده و یکی از دو نعلین در دست و دیگری در پا با حالی بسیار منقلب و دگرگون. هنوز امام علیه السلام به بقیع نرسیده بود که ماءموری که مانع از سخن گفتن حضرت شده بود، شترش او را به زمین زد و در

دم جان داد! امام صادق (علیه السلام) به منزل آمد و در را بست و دو شبانه روز متصل گریه کرد. (180)

در یکی از روزها منصور خواست تا محمد دیباج را بیاورند و دستور داد او را تازیانه بزنند. مأمورین این کار را کردند و چون محمد دیباج را آوردند، پیکر او مجروح و چهره اش سیاه شده بود و یک چشمش از ضرب تازیانه از حدقه بیرون آمده بود.

مسعودی گوید: سادات را به زندانی که به نام حبس هاسمه در کنار فرات و نزدیک جسر کوفه بود منتقل کردند و عباسیان با این وضع ضد انسانی که روی تاریخ را سیاه کرده اند سادات را به قتل رساندند. این کشتار خونین و این خون آشامی نسبت به سادات علوی، اول از منصور خود آشام شروع شد. او تا توانست سادات را به خاک و خون کشید.

پس از منصور نوبت به مهدی و هادی و هارون و مأمون رسید و آنها نیز تا توانستند از سادات گردن زدند. حسادت و کینه عباسیان نسبت به علویان وحشت آور است. (181)

اسحاق نیشابوری می گوید: در روزهایی که منصور دستور ساختن بغداد را داد، جاسوسان و مأمورینی را فرمان داد تا هر کجا سادات را دیدند آنها را تسلیم بناها نموده تا بجای آجر در ساختمانها بکار روند! یک روز جوان خوش سیمائی با موهای بلند مشکی از فرزندان حسن را دستگیر کرده و نزد بنا آوردند. مأمور هم ایستاده و مراقب بود تا مبادا او را فرار دهند و از دستور خلیفه سرباز زنند، بنا از دیدن جوان بسیار رقت کرد و چون به چیدن آجر گذاردن گچ رسید، دید نزدیک است که جوان جان دهد، به وی گفت ناراحت نباش، مت ترا نجات خواهم داد. آنگاه در دیوار منفذی قرار داد تا بتواند تنفس

نماید و چون شب شد به سراغ آن جوان علوی آمد و او را نجات داد و گفت: خودت را پنهان دار تا به دست ماءموران گرفتار نشوی، زیرا اگر این بار ماءموران تو را دستگیر نمایند، جان هر دوی ما در خطر است.

جوان گفت: من مادر پیری دارم که در انتظار من است، باید او را از انتظار در آوردم. آن کارگر گفت: آدرس خانه را به من بده همراه یک نشانه، تا او را از انتظار در آوردم جوان گفت: پس بیا مقداری از گیسوی مرا با خودت برای مادرم ببر و با این نشانه بگو: فرزندت سالم است و از این منطقه فرار کرد. آن کارگر می گوید: با آن نشانه آمدم در خانه ای صدای گریه و ناله شنیدم، دانستم همان مادر جوان علوی است. او را درباره فرزندش که زنده و سالم است مطلع ساختم و نشانه را به او ارائه دادم، او خوشحال شد و من برگشتم.⁽¹⁸²⁾

عبدالله بزاز نیشابوری می گوید: من با حمید بن قحطبه طائی معامله داشتم. در یکی از روزهای ماه رمضان بر او وارد شدم، پس از کمی استراحت دستور داد سفره غذا جهت او آوردند. من به وی گفتم: ماه رمضان است و من نه مریضم و نه در سفر. او از شنیدن این سخن من به گریه افتاد پس از فراغت از غذا خوردن روی به من نموده در حالی که از چشمانش اشک سراریز بود! من گفتم: امیر! چرا گریه می کنی؟ گفت: در زمانی که هارون در طوس بود شبی ماءموری از طرف وی مرا نزد هارون برد چون بر وی وارد شدم، به من روی کرده و گفت: چه اندازه گوش به فرمان امیرالمومنین هستی؟ من در پاسخ او گفتم: در اطاعت از خلیفه جان و اموالم را در طبق اخلاص می گذارم و به حضور شما تقدیم می دارم!

هارون با لب خنده رضایت بخشی مرا بدرقه نمود. من به منزل بازگشتم. طولی نکشید که برای بار دوم، ماءمور هارون آمد! من گفتم: «انا لله و انا الیه

راجعون. « مرا باز نزد خلیفه گفته اول را تکرار کرد و من گفتم جهت رضایت و خشنودی خلیفه، از جان و مال و فرزندان و ایمانم می گذارم! هارون از شنیدن این سخن بسیار مسرور و شکفته شد « و قال خذ هذا السیف و امثل ما یامرک به هذا الخادم، قال فتناول الخادم السیف و ناولینه و جاء الی بیت بابہ مغلق ففتحه فاذا فیہ بئر فی وسطه « و سه اطاق همانند بودند که در هر یک از آنها بیست نفر از ذراری رسول ﷺ از پیرمردان کهنسال و جوانان کم سن و سال به زنجیر کشیده شده بودند. خادم روی به من کرده و گفت: خلیفه از تو می خواهد که اینان را به قتل رسانی! « و كانوا کلهم علویین من ولد علی ؑ و فاطمه سلام الله علیها « خادم یکی پس از دیگری آنها را به دست من می داد، من هم گردن می زدم تا به آخرین نفر از علویان رسیدم، و اجساد و رووس آنان را در چاهی که از پیش آماده و تهیه شده بود می انداختم، آنگاه به طرف اطاق دوم رفتم، در آن نیز بیست علوی بود، آنها را نیز گردن زدم و اجساد آنان را در چاه افکندم، سپس به طرف اطاق سوم رفتم و در آن اطاق نیز بیست نفر از فرزندان علی ؑ و فاطمه سلام الله زندانی بودند و آنان را نیز یکی پس از دیگری گردن زدم تا اینکه به آخرین آنان که پیرمرد کهنسالی بود رسیدم.

« فقال لی: تبالک یا میشوم ای عذر لک یوم القیمه اذا قدمت علی جدنا رسول الله و قد قلت من اولاده ستین نفسا من ولد علی ؑ و فاطمه سلام الله: « اندامم را رعشه گرفت و گویا بند جسمم جدا می شد. خادم مرا هی زد، من آن پیرمرد علوی را نیز گردن زدم و بیکر خون آلود او را در چاه انداختم! عبدالله! من با انجام این عمل پرگناه که 60 تن از فرزندان رسول الله را به خاک و خون کشیده ام آیا نماز و روزه های من چه اثری دارد؟ در صورتی که من یقین دارم که از مخلدان در جهنم هستم. (183)

سرکشی های منصور و آزار دادن امام صادق علیه السلام

بنا به روایت کشف الغمه از قول عبدالعزیز که گفت: امام صادق علیه السلام فرمود: پس از واقعه شهادت نفس زکیه در یکی از روزها منصور مرا خواست من بر او وارد شدم، در حالی که بسیار با من درشتی می کرد. آنگاه گفت: ای جعفر! دیدی محمد نفس زکیه را که چه بر سر او آمد؟ من منتظرم یکی از شماها حرکتی از خود نشان دهد خواه کوچک و خواه بزرگ باشد تا همه شما را به یکدیگر ملحق کنم! امام صادق علیه السلام می گوید: من گفتم: یا امیرالمؤمنین!! پدرم از پدران خودش، از علی بن ابیطالب علیه السلام روایت نموده اند که پیامبر عالیقدر اسلام فرمود: صله رحم از هر کسی سرزند، اگر از عمرش سه روز مانده باشد، تبدیل به سی روز می شود گفت: آری من این سخن را از پدرت دو، سه بار شنیده ام، آنگاه منصور به حضرت اجازه داد تا به خانه باز گردد.

و نیز حاجب و دربان منصور در یکی از روزها که امام صادق علیه السلام را بر منصور وارد کردند می گوید: من به امام صادق علیه السلام عرض کردم منصور نسبت به شما بسیار غضبناک است و درباره شما خاندان می گفت: نخل های آنها را ریشه کن می کنم و اموال آنان را به غارت می نمایم و فرزندان آنها را اسیر خواهم کرد! ربیع حاجب می گوید: لب های مقدس امام صادق علیه السلام به حرکت در آمد و چون بر خلیفه داخل شد بر او سلام کرد و آنگاه جلوس فرمود. منصور جواب سلام را داد و در حالی که به شدت خشمگین بود، حضرت را تهدید کرد. امام صادق علیه السلام فرمود: یا امیرالمؤمنین! ایوب پیامبر مبتلا شد، صبر کرد، و داود به مقام رسید شکر نمود، یوسف پیامبر از برادرانش جور دید و صبر کرد، شما از فرزندان همانا هستی، باید همانند آنها باشی! منصور به حالت عادی در آمد و گفت، راست گفتم! تو را عفو کردم و بخشیدم.

امام صادق علیه السلام فرمودند: هر کس دستش به خون خاندان پیامبر آلوده شود خداوند حکومت و پادشاهی را از او خواهد گرفت. حضرت فرمود: دیدم باز در غضب شد و رگهای گردنش پر شد. گفتم یا امیرالمؤمنین! قدری آرام بگیر آنگاه امام فرمود: روزی این حکومت و ملک از آل ابوسفیان بود و چون یزید بن معاویه بن ابوسفیان، امام حسین علیه السلام را کشت و شهید کرد، پروردگار پادشاهی و حکومت را از او گرفت تا بدست مروان افتاد و چون هشام، زید را کشت، پروردگار حکومت را از او گرفت تا به مروان بن محمد رسید، و چون مروان ابراهیم را کشت، حکومت از او گرفته شد، و اینک حکومت به شما رسیده. منصور گفت: راست گفتی، اکنون آنچه حوائج داری از من بخواه، امام صادق علیه السلام اذن بده برگردم، منصور گفت اختیار با تو است، حضرت از پیش او بیرون آمد ⁽¹⁸⁴⁾

منفصل بن عمر که یکی از یاران و شاگردان سرشناس و مشهور حضرت امام صادق علیه السلام است می گوید: در پی منصور دوانیقی، امام صادق علیه السلام را می خواست و تصمیم کشتن او را داشت و امر کرده بود که نباید از مسلمانان کسی را به خانه خود راه دهد. بدینگونه امام را در خانه اش محدود کرده بود که این کار برای شیعیان بسیار زجر آور بود و اگر مسأله ای فقهی برای مردم پیش می آمد نمی توانستند برای دانستن آن به محضر امام صادق علیه السلام روند! تا اینکه یک روز منصور چیزی را از امام صادق علیه السلام طلب نمود. امام صادق علیه السلام دستور داد تا عصایی که از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در خانه داشت به منصور بدهند. منصور خوشحال شد و دستور داد تا آن را چهار قسمت کنند و در چهار موضع از مجلس عمومی وی قرار دهند تا بدینوسیله به یادگاری از پیامبر، افتخار کند. منصور در برابر این عطای پر ارزش دستور داد که امام صادق از محاصره

ماءموران در آید و آزاد باشد و حضرت هم از این موقعیت استفاده کرد و به تفسیر و بیان احکام الهی پرداخت (185)

با توجه به فشاری که بنی امیه و بنی مروان و بعدا بنی العباس بر خاندان عصمت و طهارت وارد می آوردند و شیعیان را زجر و شکنجه و آزار می دادند و جلادانی مثل زیاد بن ابیه، یاران و دوستان علی عَلَيْهِ السَّلَامُ را با سیخ های گداخته چشمان شان را کور می کردند و در زندانها می انداختند و پیکرهای مقتولین و مردگان را در زندان آن شرایط چگونه اجازه داده می شد که مذهب تشیع به عنوان یکی از مذاهب رسمی آن عصر جای پای پیدا کند؟

اما پیروان مذاهب اربعه معمولا در جهت منافع دستگاه عباسی حرکت می کردند و تضاد چشمگیری با آنها نداشتند لذا طبیعی بود که دستگاه خلافت تنها آنها را به رسمیت بشناسد و برای شیعه و مذهب پر جوش و خروش و ظلم ستیز و ظالم براندازد او ارزشی قائل نشود.

از دیدگاه شیعه، همه مسائل فقهی و احکام شرعی باید از منبع وحی گرفته شود به این معنا که باید دستورات دینی از شخص رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اخذ گردیده و به آنها عمل شود. در عصر پیامبر، مردم بطور مستقیم مسائل و احکام دین و فهم کتاب مبین را از خود پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می گرفتند و اگر کسانی به پیامبر دسترسی نداشتند، احکام الهی را از طریق صحابه اخذ می نمودند، و پیامبر گرامی مسائل مورد ابتلا را به مسلمانان ارائه می داد بنابراین در حقیقت پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ همه احکام و فرامین الهی اعم از مسائل سیاسی، اجتماعی، نظامی، فردی و خانوادگی را در حیات خود - در حدی که لازم و ضروری بود - به مردم رساند.

پس از رحلت پیامبر گرامی اسلام، احکام دین بوسیله صحابه و از همه مهمتر و عالم تر امیرالمؤمنین علی علیه السلام به مردم رسانیده می شد و تقریباً تا یک قرن مسلمانان، احکام و مسائل شرعی را از صحابه و تابعین و اهل بیت رسول الله صلی الله علیه و آله دریافت می کردند.

تا اینکه در اوایل قرن دوم که اواخر پادشاهی و حکومت بنی امیه بود، جنگ تیره عباسیان با تیره بنی امیه آغاز گردید، و این دو تیره با یکدیگر بر سر حکومت و زمامداری به نبردهای خونین دست یازیدند، و در این میان امام صادق علیه السلام از این فرصت استفاده نموده و به نشر احکام اسلامی و فرهنگ قرآن اقدام نمودند و در مدت کوتاهی، فرهنگ غنی قرآن و اسلام را در میان مسلمانان منتشر ساختند. این نهضت علمی و فرهنگی باعث جلب توجه عموم مردم آن عصر گردید و رفته رفته نفوس عامه مسلمانان به طرف خاندان عصمت و طهارت متمایل و راغب شد. عباسیان وقتی از این حرکت و جنبش فرهنگی و علمی آگاهی یافتند که جنگ آنان با بنی امیه پایان گرفته بود و عباسیان استقلال حکومتی خودشان را احراز نموده بودند، ولی در عین حال از این رشد علمی و فرهنگی و بیداری و آگاهی عده ای از مردم توسط امام صادق علیه السلام وحشت داشتند. لذا به چاره اندیشی افتادند که از چه طریقی می توان با این نهضت فرهنگی مبارزه کرد. برای این کار دو نفر از شاگردان امام صادق علیه السلام را که یکی نعمان بن ثابت بن فردوس مشهور به ابوحنیفه و دیگری، مالک بن انس بود، در مقابل امام صادق علیه السلام قرار داده و مکتب جدیدی را در برابر مکتب فقهی امام صادق علیه السلام گشودند.

پس از این دو نفر که دو مذهب فقهی به نام آنها نامگذاری شد، دو مذهب دیگر شافعی و حنبلی نیز علم گردیدند. محمد بن ادریس شافعی که نسبش به

هاشم بن عبدالمطلب بن عبد مناف می رسد، در روزی که ابوحنیفه در گذشت، او به دنیا آمد و نفر چهارم این مکتب فقهی احمد بن حنبل بن بلال شیبانی، از مردم خراسان بود که نسبتش به - ذی الثدیه - رئیس خوارج نهروان منتهی می شود مطرح گردید.

کار به اینجا تمام نشد و در همه بلاد اسلامی فرقه ها و گروه های گوناگونی به رهبری فقهی مجتهدین به وجود آمد و در نتیجه صاحبان رای و ارباب قیاس رو به فزونی گذاشتند و احکام الهی تابع هوی و هوس گردید.

تا اینکه در اواخر قرن چهارم کثرت فتاوی گوناگون بجائی رسید که مسلمانان در یک موضوع، شاهد چندین نوع فتوای رنگارنگ بودند! و حیران و سرگردان که به کدامیک از آنها عمل کنند!! و از طرفی دانشمندان روشنفکر تالی فاسد این گونه اختلافات را حس نموده و به «القادر بالله» عباسی شکایت بردند که دشمنان اسلام از گسترش فتاوی گوناگون درباره یک مسأله، ما را سرزنش می کنند و باید از اختلافات جلوگیری شود. در آن وقت پیروان چهار مذهب فقهی یاد شده از پیروان مذاهب فقهی دیگر بیشتر بودند. «القادر بالله» برای به رسمیت شناختن هر یک از مذاهب، چهار هزار (4000) مقال طلا طلب کرد. طرفداران مذاهب اربعه فقهی، هر یک مبلغ مذکور را به خلیفه عباسی القادر بالله پرداختند و از طرف او هم دستور صادر شد که چهار مذهب فقهی نامبرده رسمیت دارند و قانونی می باشند.

و اما شیعه، از آنجا که همیشه درگیر با حکومت های فاسد بود و در نتیجه مغضوب حاکمان جائز بنی امیه و بنی عباس قرار گرفته بود، از نظر تعداد نسبت به پیروان دیگر مذاهب فقهی در اقلیت بسر می برد و در آن زمان جمعیت شیعه کمتر بود و مرجع و پیشوای فقهی شیعیان در آن زمان سید مرتضی علم الهدی

بود که چون از قضیه آگاه شد با القادر بالله وارد مذاکره گردید و از او خواست تا مذهب جعفری را هم مانند مذاهب اربعه به رسمیت بخشد. القادر بالله از مرحوم سید مرتضی علم الهدی، در خواست دویست هزار (200000 /) اشرفی نمود، تا مذهب جعفری را نیز مانند آن مذاهب در سراسر بلاد اسلامی به رسمیت بشناسد. مرحوم سید مرتضی (ره) شخصا حاضر شد که صد هزار اشرفی از مال خودش بدهد و بقیه را هم از بازرگانان و توانگری شیعه آن روز فراهم نماید تا مجموع مبلغ در خواستی فراهم آید. بدبختانه توانگران و بازرگانان از دادن وجه خودداری کردند و خلیفه نیز به صد هزار اشرفی راضی نشد! این بود که در عصر دیالمه و سلطنت آل بویه در زمان سلطنت معزالدوله و عضدالدوله که قدرت و حکومت به دست شیعیان افتادن، مذهب فقهی جعفری، رسمیت پیدا کرد. و اکنون در تمام کشورهای اسلامی، تنها کشوری که مذهب شیعه دوازده امامی در آن رسمیت دارد، کشور ایران می باشد. برای اطلاع بیشتر در این باره به کتاب «شیعه چه می گوید»؟ تألیف آقای شیخ سراج انصاری مراجعه کنید. (از صفحه 441 تا 451)

ایران و مذهب جعفری

در سال 709 هجری در زمان حکومت و پادشاهی سلطان محمد خدابنده که یازدهمین پادشاه ایلخانان است، مذهب شیعه در کشور ایران رسمیت پیدا کرد. سلطان محمد خدا بنده که قبلا بر مذهب اهل سنت و جماعت بود، در اثر مباحثه مرحوم علامه حلی با علمای اهل سنت درباره طلاق همسر سلطان و استدلالات مرحوم علامه حلی بر بطلان سه طلاق در یک مجلس، به شیعه و مذهب فقهی اهلبیت علیهم السلام گرائید، و چون مورد علاقه شدید شیعیان قرار گرفت، او را «خدا بنده» نامیدند، ولی سنی ها به خاطر کینه ای که از او به دل گرفتند

او را «خربنده» نامیدند! علامه حلی رضوان الله تعالی علیه مورد عنایت و توجه سلطان محمد خدا بنده قرار گرفت و سلطان محمد دستور داد تا در سرتاسر کشور ایران مذهب فقهی جعفری رسمیت داشته باشد، علامه مجلسی گفته است که چندین ساختمان از آثار عصر شاه خدا بنده باقی مانده است که در آنها نام مقدس دوازده امام علیهم السلام کتیبه شده است.

سلطان محمد خدا بنده چون به مذهب شیعه گروید، دستور داد نام سه خلیفه (ابوبکر و عمر و عثمان) را از سکه ها برداشتنند و در ترویج و گسترش مذهب تشیع کوشش فراوان کرد. و چون به تبریز رفت، پس از جلوس بر تخت سلطنت به لقب «الجایتو» یعنی پادشاه آمرزیده، ملقب شد و دستور داد که در سکه های جدید، در یک طرف آنها نام مقدس محمد و ائمه طاهرین و در طرف دیگر آن ها، «السلطان الاعظم مالک الرقاب الامم الجایتو سلطان غیاث الدین و الدنیا خدا بنده محمد خلد الله ملکه» را نقش نمودند. (186)

استاد مشکور در این باره می گوید: تا پیش از دولت صفویه در ایران شیعه غیر رسمی بود و مذهب اقلیت بشمار می رفت و کوشش پادشاه آل بویه که در قرن چهارم هجری بر بعضی از ولایات ایران فرمانروایی داشتند و معتقد به مذهب شیعه امامیه بودند، در رسمی نمودن آن مذهب به علت مخالفت خلفای بغداد که نفوذ دینی و سیاسی بسیار در ایران داشتند به جایی نرسید، ولی پس از سقوط خلافت بغداد به دست هلاکوی مغول در سال 656 هجری، یکی از ایلخانان مغول به نام سلطان محمد خدا بنده موقتا مذهب شیعه امامیه را پذیرفت و در سکه و خطبه نام مقدس ائمه شیعه را آورد و نقش نمود، ولی باز رسمی شدن آن مذهب عقیم ماند. لیکن گروه شیعیان در پرده دامنه نفوذ خود را بین مردم شهرهای ایران هر روز گسترده تر می نمودند، تا اینکه خانواده ای شیعی

مذهب به نام سربدارن در اواسط قرن هشتم هجری توانست که حکومتی اثنی عشری در شهر سبزوار که در آن روز اکثر مردمش شیعه بودند تاسیس نماید و نیز سادات مرعشی، حکومت شیعی در مازندران تشکیل دادند. جهانشاه از پادشاهان قراقویونلو که در قرن نهم هجری در آذربایجان حکومت می کردند، به شیعه بودن خود افتخار می نمود و قبل از آمدن و ظهور صفویه، بعضی از شهرهای ایران چون قم، کاشان و سبزوار و آوه معروف به شهرهای شیعه نشین بودند، و اکثر مردمان آنها به آن مذهب باور داشتند.

شاه اسماعیل صفوی که به دست گروهی از صفویان قزلباش که مذهب شیعه داشتند روی کار آمده بود و در سال 907 هجری بر اریکه پادشاهی ایران جلوس کرد، علیرغم سلطان سلیم پادشاه پر قدرت عثمانی که به بهانه ادعای خلافت اسلام در نظر داشت که از این رهگذر بر مسلمانان ایران حکومت کند... شاه اسماعیل برای جلوگیری از نفوذ سلطان سلیم از همان ابتدا پادشاهی خود مذهب جعفری را بجای مذهب اهل سنت در سراسر کشور گسترش داد و روش و احکام مذهب تشیع را اساس سیاست و دولت خود قرار داد و گفتن: اشهد ان علیا ولی الله - و حی علی خیر العمل را در اذان و اقامه عملی نمود و رواج داد. و اکثر سنیان ایران که از بیم شاه اسماعیل چاره ای جز تسلیم نداشتند طوعا و کرها آن مذهب را قبول نمودند و در کوتاه ترین مدت، مذهب شیعه اثنی عشری بیشتر ولایات ایران را گرفت و از آن زمان تاکنون که در حدود 500 سال می گذرد، شیعه جعفری اثنی عشری مذهب رسمی دولت و ملت ایران است. صفویه پس از رسمیت دادن مذهب شیعه اثنی عشری برای اینکه معارف جدیدی جانشین معارف قدیم سنی کرده باشند، در صدد بر آمدن که فقهای از جبل لبنان که در آن روزگار مرکز و مهد معارف شیعه و محل سکونت

دانشمندان این مذهب بود - و یا از احساء و بحرین که در ساحل غربی خلیج فارس قرار داشت، جهت تعلیم و آشنا نمودن مردم ایران به فقه خاندان رسالت و علم کلام شیعه به ایران دعوت نمایند و لذا دانشمندانی چون شیخ حر عاملی ره و بها الدین عاملی ره به ایران روی آوردند و امثال علامه مجلسی ره از شاگردان ایشان به شمار می روند.

جهت اطلاع بیشتر درباره مذهب شیعه اثنی عشریه به این کتب مراجعه شود:

- 1 - اصل الشیعه و اصولها امام صادق علیه السلام 190
- 2 - اوائل المقالات فی المذاهب و المختارات
- 3 - بیان الادیان ص 40
- 4 - تذکره الائمه مرحوم مجلسی ص 156
- 5 - دایره المعارف الاسلامیه ج 1 ماده اثنی عشریه
- 6 - سرمایه ایمان ص 98
- 7 - عقیده الشیعه الامامیه ص 111
- 8 - غیبت شیخ طوسی ص 256
- 9 - النکت الاعتقادیه باب تاریخ مذاهب الاسلام

مذاهب اهل سنت

ابوحنیفه و مذهب وی

مذهب حنیفه یکی از مذاهب چهارگانه اهل سنت و جماعت است. از پیروان ابوحنیفه، نعمان بن ثابت بن زوطی بن ماه می باشد که در سال 80 هجری به دنیا آمد و در سال 150 هجری در گذشت. وی در اصل ایرانی و از مردم کابل است. جدش زوطی از اسیران کابل بود و پدرش ثابت در کوفه آزاد شد.

ابوحنیفه در کوفه به دنیا آمد و برای فراگرفتن دانش کوشش فراوانی نمود. او نزد حماد بن ابی سلیمان از علمای قرن اول و اوایل قرن دوم هجری - در گذشته به سال 120 هجری - علم دین را فراگرفت. قبر ابوحنیفه هم اکنون در بغداد زیارتگاه اهل سنت است.

ابوحنیفه مدتی قاضی القضاة کوفه بود و منصور دوانیقی عباسی از او خواست که منصب قاضی القضاتی را در شهر بغداد بپذیرد، ولی او قبول نکرد؛ در نتیجه خلیفه او را به زندان انداخت و در زندان در گذشت.

ابوحنیفه در بعد رای و اجتهاد قرار داشت و از اهل حدیث دوری می کرد و اصل قیاس و استحسان را در آراء خود پذیرفت. از این جهت قیاس و استحسان در مذهب فقهی او پس از قرآن و سنت و اجماع، اصل چهارم به شمار می آید. روش و شیوه ابداعی او در فقه تحت عنوان فقه حنفی شناخته شده است.

نویختی و ابوالحسن اشعری و گروه دیگر از علما علم کلام او را از گروه «رجا» - مرجئه - خوانده اند و در این مطلب به گفته او استناد نموده اند که در کتاب «فقه الاکبر» گفته:

« لا نکفر احدا بذنب و لا ننفی احدا عن الایمان » یعنی ما کسی را درباره گناهی که انجام داده است کافر نمی دانیم و از کسی نفی ایمان نمی کنیم. البته این عنوان دلیل بر مرجئه بودن نیست، زیرا دانشمندان اهل سنت و شیعه نی اینگونه افراد را کافر ندانسته اند.

ابن خلدون می گوید: ابوحنیفه تنها 17 روایت از روایات نبوی را قبول کرده و او در رای و قیاس راه افراط را در پیش گرفته بود.

ابوحنیفه، پس از مرگش، مذهب فقهی او توسط دو نفر از یارانش یکی محمد بن حسن شیبانی، و دیگری ابویوسف قاضی، رواج یافت. آثار وی تنها یک

کتاب به نام فقه اکبر بیش نیست، گر چه شاگردانش فتاوی او را پس از وی گرد آوری نموده و به رشته تحریر در آورده اند.

پایه و اساس فقه ابوحنیفه مبتنی بر هفت اصل است: 1 - قرآن 2 - سنت 3 - اقوال صحابه 4 - قیاس 5 - استحسان 6 - اجماع 7 - عرف.

ابوحنیفه از راه خز فروشی و معامله ابریشم زندگی می کرد و از خلفای عباسی بیزاری می جست و هرگز آنان را دوست نمی داشت، و به علویان که دشمنان این خلفا بودند کمک مالی فراوان می نمود، بویژه در رابطه با قیام زید بن علی بن الحسین علیه السلام کمک مالی فراوانی به زید و طرفدارانش نمود. و چون منصب قضاوت در بغداد را از طرف خلیفه قبول نکرد، او را به زدن 100 ضربه تازیانه محکوم کردند و در زندان انداختند و عاقبت در زندان در گذشت. ⁽¹⁸⁷⁾

ابوحنیفه در هر مسأله فقهی پس از استنباط حکم شرعی می گفت: هذا رایبی یعنی این رای من است، لذا پیروان او را «اصحاب رای» گفته اند. مذهب فقهی ابوحنیفه در کشورهای عراق، مصر، لبنان، سوریه، ترکیه، تفرغانستان، پاکستان، ترکمنستان، چین، هند و آسیای مرکزی رواج دارد و یک سوم مسلمانان جهان بر این مذهب فقهی استوارند.

در گذشت وی در ماه رجب و یا شعبان سال 150 و یا 151 و یا 153 هجری اتفاق افتاده است. ⁽¹⁸⁸⁾

اهل حدیث و اصحاب رای

همانگونه که درباره مذهب فقهی ابوحنیفه گفته شد، او و پیروانش را «اهل رای» گفته اند. در برابر این گروه «اهل حدیث» و اصحاب روایت می باشند. شهرستانی می گوید: مجتهدان سنت و جماعت به دو گروه: اصحاب حدیث و اصحاب رای تقسیم می شوند. یاران حدیث که مردم حجاز می باشند عبارتند

از: پیروان مالک بن انس و محمد بن ادریس شافعی و سفیان ثوری و یزید بن هارون و جریر بن عبدالله و وکیع بن الجراح و احمد بن حنبل و داود بن علی بن محمد اصفهانی. این گروه را از جهت اینکه نسبت به اخبار و روایات، نظر ویژه ای را از خود نشان می دهند، اهل حدیث گفته اند.

این گروه احکام شرع را مبتنی بر نص قرآن و روایات می دانند و از هر گونه قیاس و امثال آن خودداری می کنند.

اصحاب رأی از مردم عراق و از پیروان ابوحنیفه هستند که احکام شرع را از طریق قیاس و مانند آن بدست می آورند. پس از ابوحنیفه دو شاگردش - محمد بن حسن شیبانی و ابو یوسف قاضی - این روش را در میان مردم عراق رواج دادند. (189)

و نیز اهل حدیث را بر پنج گروه تقسیم کرده اند:

1 - داودیه 2 - شافعیه 3 - حنبلیه 4 - مالکیه 5 - اشعریه.

فرقه داودیه:

اینان از پیروان ابوسلیمان داود بن علی بن خلف اصفهانی هستند که در سال 201 هجری متولد شد و در سال 270 هجری در گذشت. وی ملقب به ظاهری یکی از ائمه فقهی در اسلام است می باشد به این فرقه «ظاهریه» نیز گفته می شود. داود در روش و مکتب فقهی خود به ظاهر قرآن اکتفا می کرد و هرگز به قیاس و رأی و استحسان روی نیاورد و در مورد اجماع هم، توجه فراوانی به اصحاب رسول اکرم ﷺ داشت و به شدت فقهای را که بر اساس رأی و قیاس فتوی می دادند رد می کرد.

داوداصالتا از مردم کاشان ولی تولدش در کوفه بود و در بغداد زندگی می کرد. در حوزه درسی تدریس او چهار صد شاگرد جمع می شدند و او را نوشته هایی است که ابن ندیم در کتاب الفهرست از آنها نام برده است.

داود در شهر بغداد در گذشت و پس از وی کسی که مذهب فقهی او را رواج فراوان داد ابن خرم اندلسی - متوفای 456 هجری - بود ابن خرم کتابی در اصول مذهب ظاهریه در هشت جلد به نام «الفقه الظاهریه» تالیف کرده است. (190)

فرقه شافعیه:

اینان از پیروان عبدالله بن ادریس الشافعی المطلبی هستند. فرقه شافعیه با گروه «اهل رای» در قسمتی از فروع دین با هم اختلاف دارند.

ایمان در عقیده شافعیه دارای سه شرط عمده است: 1 - الاقرار باللسان 2 - التصدیق بالجنان 3 - العمل بالارکان، همانطوری که شیعه نیز چنین می گوید. شافعی بر این باور است که ایمان حالت کم و زیادی دارد. پیروان شافعی می گویند: مؤمن هستیم اگر خدا خواهد. ولی پیروان حنفی می گویند: ما حقیقتاً مؤمن می باشیم.

یک گروه از شافعیان مشبهه می باشند و بعضی از این گروه، یزید را خلیفه پنجم گفته اند و علی عَلِيٍّ را به ظاهر ناسزا می گویند!

شافعی با احمد حنبل مناظراتی داشته است ⁽¹⁹¹⁾ شافعی در فلسطین به دنیا آمد و دو ساله بود که او را به مکه بردند و دوباره به بغداد رفت و در سال 199 هجری به مصر سفر کرد و در فسطاطه در روز آخر رجب سال 204 هجری در گذشت و در دامنه کوه المقطم در مقبره بنی عبدالحکم به خاک سپرده شد.

شافعی از شعراء زبردست عصر خود بود و در سن بیست سالگی به مقام فتوی رسید و در آن سن به مدینه سفر کرد تا از محضر امام مالک استفاده کند و

در آنجا ماند تا اینکه مالک در سال 179 هجری در گذشت. وی سفری به یمن کرد و در آن شهر با علویان زیدی همداستان و هم فکر شد و در پنهانی با امام یحیی بن عبدالله که از بزرگان مذهب زیدیه بود رفت و آمد و معاشرت داشت تا اینکه او را با گروهی از علویان اسیر کرده، به بغداد پیش هارون بردند (187 هجری)

هارون چون از مقام علمی او آگاه شد او را آزاد نمود. سلطان صلاح الدین ایوبی مدرسه بزرگی بر سر مزار او ساخت و الملک الکامل در سال 608 هجری گنبدی بر ضریح او بنا نمود. شافعی در ابتدا از پیروان مالک بن انس بود و از روایات پیروی می کرد، ولی بر اثر سفرهای فراوانی که کرد برای خود مذهبی ویژه اختیار نمود. وی نظر خود را با روایات درهم آمیخت و مذهبی بین دو مذهب حنفی و مالکی به وجود آورد که به مذهب شافعی شهرت یافت.

او در کلام از پیروان ابوالحسن اشعری بود و ادله چهارگانه را که کتاب و سنت و اجماع و قیاس باشد، قبول کرده بود. او قائل به استدلال نیز بود ولی چیزی را که حنفیان به آن استحسان می گویند و نیز این مطلب را که مالکیان آن را مصالح مرسله گفته اند رد می کرد.

تا زمان شافعی برای استنباط احکام شرع، کتاب مدونی در دست نبود و تنها فقهاء در کتابهای فقهی خود از بعضی مسائل مانند: اجتهاد و رای و استحسان، سخن بر زبان می آوردند. نخستین کسی که مسائل اصول فقه را تدوین و تالیف نمود وی بود.

شافعی در جوانی کتاب «الرسالة» را تالیف کرد. در این کتاب سخن از قرآن، سنت، ناسخ، منسوخ، علل، احادیث، خبر واحد، اجماع، قیاس، اجتهاد، استحسان و اختلاف به میان آمده است.

مذهب شافعی در عصر عثمانیان در کشورهای اسلامی رواج فراوان سافت و در اوایل قرن دهم هجری بر دیگر مذاهب اهل سنت پیشی گرفت و آنان را تحت الشعاع خود قرار داد. فقهایی که از محضر او استفاده علمی کرده اند عبارتند از: احمد بن حنبل، داود ظاهری، ابوالثور بغدادی.

از مشاهیر شاگردان وی، ابویعقوب بویطی متوفای سال 231 هجری و اسماعیل مزنی متوفای سال 264 هجری و ربیع بن سلیمان مرادی در گذشته سال 270 هجری می باشند.

از فقهای مشهور این مذهب ابو اسحاق فیروز آبادی - در گذشته سال 476 و مصنف کتاب «المهذب» - و ابو حامد غزالی - در گذشته سال 505 هجری - می باشند.

آثار شافعی

آثاری که برای شافعی ذکر کرده اند عبارتند از:

1 - کتاب «الام» در فقه که در چاپهای مختلف به چاپ رسیده از جمله 7 جلدی.

2 - کتاب «الرساله» در علم اصول فقه.

3 - کتاب «احکام القرآن»

4 - کتاب «السنن».

5 - کتاب «اختلاف الحدیث».

6 - کتاب «السبق و الرمی».

7 - کتاب «فضائل القریش».

8 - کتاب «ادب القاضی».

ناگفته نماند که کتابهای شافعی به دست شاگردان وی جمع آوری و نوشته و تدوین گشته است. چنان که در مقدمه کتاب الام تصریح شده که آن کتاب تقریرات درس شافعی است که به قلم ربیع بن سلیمان مرادی شاگرد شافعی، به رشته تحریر در آمده است.

امروزه بسیاری از مسلمانان فلسطین، اردن، سوریه، لبنان، عراق، حجاز، پاکستان، مصر، هند و چین، اندونزی و کردهای ایران و سنیان فارس و یمن بر طریق مذهب فقهی شافعی هستند. ⁽¹⁹²⁾ شافعی از نظر فقهی به شیعه خیلی نزدیک است.

محمد بن ادريس شافعی درباره امام علی بن ابیطالب عَلَيْهِ السَّلَامُ می گوید: در امام علی عَلَيْهِ السَّلَامُ چهار خصلت است که اگر یکی از آنها در هر کس پیدا شود مستحق تکریم و احترام است و آنها عبارتند از: زهد و علم و شجاعت و شرافت. و نیز می گوید: پیامبر عالیقدر اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، امام علی عَلَيْهِ السَّلَامُ را به دانش قرآن و محتوای آن اختصاص داد و نیز رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به وی فرمان داد تا در میان مسلمانان قضاوت نماید و آن حضرت، فتوهای امام علی عَلَيْهِ السَّلَامُ را امضاء می فرمود. و شافعی می گفت: امام علی عَلَيْهِ السَّلَامُ بر حق بود و معاویه ناحق و باطل. ⁽¹⁹³⁾

شافعی در سال 146 یا سال 150 هجری به دنیا آمده و در سال 204 ماه رجب در بغداد و یا در مصر در گذشته است.

فرقه حنبلیه:

این گروه از پیروان ابو عبدالله احمد بن حنبل می باشند. احمد در سال 164 به دنیا آمد و در سال 241 هجری درگذشت. او در شهر بغداد متولد گردید و در همان شهر از دنیا رفت. احمد حنبل فقیهی کثیرالسفر بود و برای فراگرفتن علوم اسلامی و حدیث، به شام و حجاز و یمن و کوفه و بصره سفر کرد و روایات

بسیاری را گرد آورد و آنها را در مجموعه ای که «مسند احمد حنبل» نامیده شده فراهم نمود.

مسند احمد بن حنبل مجموعاً در شش جز و در بردارنده چهل هزار روایت می باشد او از عمل به رای دوری می کرد و تنها به کتاب الله و حدیث استدلال می نمود و به اندازه ای در استناد به احادیث کوشا بود که گروهی از بزرگان اسلام مانند: محمد بن جریر طبری و محمد بن اسحاق معروف به ابن ندیم او را از پیشوایان حدیث شمرده اند.

احمد بن حنبل یکی از شاگردان خوش فهم شافعی بود، ولی پس از مدتی از مذهب وی دوری نمود و خود مذهبی مستقل بنا کرد و آن را بر پنج اصل: قرآن و سنت و فتاوی صحابه و قول بعضی از صحابه اگر موافق کتاب و سنت باشد و همه روایات مرسل و ضعیف استوار نمود. پیروان مذهب حنبلی از پیروان سه مذهب فقهی دیگر اهل سنت کمتر می باشند.

پس از در گذشت ابن حنبل سالها بعد از وی، دو عالم بزرگ یکی ابن تیمیه و دیگری ابن قیم شاگرد ابن تیمیه روی کار آمدند و کار خودشان را بر اساس فکر امام احمد حنبل ادامه دادند و در قرن دوازدهم هجری، محمد بن عبدالوهاب متوفای سال 1206 هجری، عقیده خود را بر محور مذهب حنبلی استوار نمود و مذهب نوینی را بوجود آورد که امروز به نام «مذهب وهابی» در عربستان سعودی رواج کامل دارد. احمد بن حنبل ایرانی الاصل و از مردمان شهر مرو و پدرش در آن عصر حاکم و فرماندار سرخس بود. او علاوه بر کتاب مسند خود، کتابهای دیگری درباره ناسخ و منسوخ و تفسیر قرآن و غیره نگاشت. او در عصر مأمون عباسی قائل به قدیم و ازلی بودن قرآن شد و پس از مأمون که معتصم بر سر کار آمد و او را آزار فراوان داد و به زندان انداخت

و به مدت 28 ماه در زندان گرفتار بود تا اینکه در سال 220 هجری از زندان آزاد شد، و چون متوکل عباسی بر اریکه خلافت جلوس کرد، احمد بن حنبل را احترام فراوان نمود تا از این رهگذر جبران گذشته را نموده باشد. این قییم فتاوی او را در بیست مجلد گرد آوری نموده است. ابن حنبل از مخالفان مذهب راءى محسوب می شود.

مذهب فقهی احمد بن حنبل تا قرن هشتم در بلاد اسلام رواج فراوان داشت. مقدسی می گوید: بیشتر مردم اصفهان و ری و شهرهای دیگر در ایران مذهب حنبلی داشتند، و به معاویه بن ابوسفیان احترام فراوان می کردند و در شام و فلسطین گروه زیادی بر این مذهب بودند و از بزرگان این مذهب که در ترویج آن کوشش فراوان کردند، یکی تقی الدین احمد بن عبدالحلیم بن تیمیه متولد 661 و متوفای 728 هجری و پس از او شاگردش ابن قییم بوده سات و در قرن 12، این مذهب را محمد بن عبدالوهاب و خانواده آل سعود در جزیره العرب رواج دادند.

گروه حنابله به امر به معروف و نهی از منکر اهمیت فراوان می دهند و در عربستان گروهی به نام «الامرین بالمعروف و الناهرین عن المنکر» از طرف حکومت دولت عهده دار این کار هستند.

احمد بن حنبل مرد کهن سالی بود که نسبت به محمد بن ادریس شافعی احترام زیادی قائل بود. او همچون دیگر اصحاب حدیث و سنت، قرآن را ازلی و قدیم می دانست، و با اینکه کلام خدا را مرکب از اصوات و حروف می دانست، باز هم بر این باور بود که ترکیب حروف و اصوات به همین شکل در عالم ازل ثابت و به ذات پروردگار قائم بوده و صوتی که امروزه از قاریان شنیده

می شود و مشاهده ای که از خطوط قرآن به چشم می آید، همان کلام ازلی و قدیمی یزدانی است!

و این عقیده تا جایی در افکار گروهی از پیروان او پیش است که می گویند: هر یک از نسخه های قرآن و جلد آن نیز ازلی است!

احمد بن حنبل در مقابل گروه معتزله که قائل به مخلوق بودن و حادث بودن قرآن بودند، به شدت اصرار می ورزید که قرآن قدیم و ازلی است و به خاطر همین عقیده با مأمورین خلیفه عباسی مأمون به مخالفت برخاست و کار بجایی کشیده شد که او را دست بسته پیش مأمون بردند. ولی پیش از رسیدن، خبر مرگ مأمون به احمد بن حنبل رسید و مأمورین دوباره او را به بغداد برگرداندند.

احمد در حکومت معتصم نیز بر عقیده خود اصرار ورزید تا اینکه در سال 219 هجری خلیفه عباسی او را در حضور گروهی به مدت سه روز تحت نظر قرار داد و بر وی فشار آورد تا از عقیده اش منصرف شود، ولی این فشار، ابن حنبل را از عقیده اش باز نداشت! لذا خلیفه دستور داد او را تازیانه بر او زدند، از هوش برفت و خلیفه از ترس گروه حنابله دستور داد تا او را زندانی کنند. در عصر واثق پسر معتصم نیز همین روش دنبال شد تا اینکه در سال 232 هجری که متوکل عباسی به خلافت رسید، از احمد ابن حنبل حمایت کرد و او را محترم و معزز داشت. (194)

فرقه مالکی

بنیان گذار این مذهب، ابو عبدالله مالک بن انس می باشد که پیروان او را مالکی گویند. مالک در سالهای 90 تا 95 هجری به دنیا آمده و در شهر مدسنة منوره، از فقهای مشهور آن شهر، فقه را فرا گرفت. مهمترین اثر معروف او

«الموطأ» می باشد، که در آن روایات و سنن را بنا به ترتیب ابواب فقهی، مرتب و منظم کرده است.

مالک بعد از استناد به قرآن و روایات نبوی، به عمل علمای عصر خود از اهل مدینه استناد می جست و از اهل استصلاح نیز کمک می گرفت؛ یعنی هنگام وضع حکم، مصلحت عامه را در نظر داشت و آنچه اصلح بود رعایت می کرد. مالک در سال 174 یا 187 یا 179 در مدینه در گذشت. (195)

مالک فقیهی عربی الاصل است که در شهر مدینه دیده به جهان گشود و او را امام المدینه گویند و در همان شهر در گذشت. او فقه خود را بر اساس روایات نبوی قرار داد و به خبر واحد نیز عمل می کرد و به اقوال صحابه توجه فراوان داشت و چون برای مسأله ای از مسائل فقهی دلیلی از قرآن و سنت پیدا نمی کرد، به قیاس و مصالح مرسله متوسل می شد. و مصالح مرسله اموری است که به منظور مصلحت مهم تری به آن توجه می کنند، مانند اینکه برای گرفتن اقرار از دزد مثلاً او را شکنجه دهند! که هیچ دلیلی بر اعتبار آن در دست نیست، و این اصل فقط در نزد مالک بن انس پذیرفته شده است.

مالک هرگاه روایتی را نقل می کرد، وضو می گرفت و بر روی فرش جلوس می کرد و ریش خود را شانه می زد و موقر و متین به خواندن روایت می پرداخت. در وقت راه رفتن و یا در حال ایستاده، حدیثی را نقل می کرد. او با اینکه به کبر سن رسیده بود و ضعیف شده بود در شهر مدینه بر اسب سوار نمی شد و می گفت: به احترام پیامبر (ﷺ) که در خاک مدینه مدفون است در اینجا بر اسب سوار نمی شوم. (196)

مالک بن انس کتاب الموطأ را برای منصور عباسی نگاشت و در تمام عمرش جز برای حج بیت الله الحرام از مدینه خارج نشد. وی استاد شافعی بود. مذهب

مالک در مدینه نشاءت گرفت و در حجاز منتشر شد، سپس در مغرب و اندلس و مراکش و الجزایر و تونس و لیبی و مصر و سودان و بحرین و کویت رواج یافت. پیروان مذهب فقهی مالک در حدود پنجاه میلیون نفر می باشند.⁽¹⁹⁷⁾

فرقه های اسلامی

«مقدمه»

محققان و فرق اسلامی می نویسند که شاید نخستین کتابی که در این باره نوشته شده، توسط علماء شیعه امامیه باشد.

در «فهرست» نجاشی از کتاب «فرق الشیعه» تالیف «محمد بن احمد نعیمی» از اصحاب امام یازدهم (علیه السلام) یاد شده است. «نجاشی» از کتاب دیگری به همین نام تالیف «ابوالقاسم بلخی» یا کرده است.

تاکنون این دو کتاب بدست نیامده است.

ولی دو کتاب دیگر به همین نام (: فرق الشیعه) توسط دو نفر دیگر از علماء شیعه امامیه تالیف شده که در دست است.

کتاب نخست تالیف «حسن بن موسی النوبختی» از علماء قرن سوم شیعه امامیه به نام «فرق الشیعه» می باشد.

و کتاب دوم تالیف «سعد بن عبدالله اشعری» (معاصر نوبختی) به نام «المقالات و الفرق» می باشد.

کتاب نوبختی با مقدمه و تعلیمات سید محمد صادق بحر العلوم (و قبل از او توسط مستشرقان و محققان انگلیسی شناسائی و چاپ شده بود) در «نجف» چاپ شد (1379 ق این کتاب توسط یک محقق ایرانی (دکتر مشکور) در سال 1361 ش به فارسی ترجمه شد.

کتاب «المقالات و الفرق» اشعری نیز برای نخستین بار توسط «دکتر محمد جواد مشکور» محقق ایرانی چاپ گردید کتاب دیگری در این زمینه به نام «الادیان و الفرق» توسط فردی به نام «سید عبدالله بن موسی»؟ تالیف گردیده است.

محمد بن نعمان معروف بن «مفید» از مشایخ شیعه امامیه کتابی به نام «اوائل المقالات فی المذاهب» تالیف کرده که در دست است و مکرر چاپ شده است.

محمد بن عبید بن علی (485 ق کتابی به نام:

«بیان الادیان» نگاشته است که در سال 1883 م توسط مستشرق آلمانی (شفر) چاپ و بعداً توسط «عباس اقبال» تجدید چاپ گردید. مرتضی بن داعی حسینی رازی از علما شیعه امامیه قرن هفتم هجری کتابی به نام «تبصره العوام فی معرفه مقالات الامام» تالیف کرده که در سال 1313 ش توسط عباس اقبال چاپ شد.

عبدالقادر بغدادی (م 429 ق کتاب «الفرق بین الفرق» را تالیف کرد که چاپ مکرر آن در دست است. عبدالکریم شهرستانی (م 548 ق کتاب «الملل و النحل» را تالیف نمود.

و ابن حزم محمد بن علی بن احمد (م 456 ق کتاب «الفصل فی الاهوا و النحل» را نگاشت⁽¹⁹⁸⁾

نسخه خطی فرق الشیعه نوبختی ابتدا نزد کتابدار شعبه شرقی موزه بریتانیا بود که توسط «مارگلیوت» استاد دانشگاه اکسفورد به آن اشاره ای شده بود. مستشرق آلمانی «هلموت ریتز» بر نسخه عکسی این کتاب دست یافت.

«هلموت ریتز» در بغداد نسخه خطی کامل این کتاب را در کتابخانه «سید هبه الدین شهرستانی» یافت. گفته می شود اصل این کتاب در کتابخانه «میرزا حسین نوری» فقیه و محدث معروف معاصر شیعه امامیه بوده است. مستشرق مذکور پس از مقابله نسخه ها، کتاب فرق الشیعه نوبختی را در ترکیه / استانبول به چاپ رساند⁽¹⁹⁹⁾

محقق ایرانی دکتر مشکور معتقد است که قبل از نوبختی، کسان دیگری بوده اند که در این موضوع کتاب نوشته اند:

1 - ابو عیسی محمد بن هارون وراق م 247 ق متکلم شیعی قرن سوم. وی کتابی به نام «اختلاف الشیعه» داشته است.

2 - ابوالقاسم نصر بن صباح بلخی، از علما شیعه نیمه اول قرن چهارم هجری، کتابی به نام «فرق الشیعه» داشته است.

3 - ابو طالب الانباری (م 356 ق کتاب «فرق الشیعه» داشته است⁽²⁰⁰⁾)

دکتر مشکور می گوید: کتاب المقالات و الفرق تألیف سعد بن عبدالله اشعری که تا چند سال پیش اثری از آن در دست نبود، گمان می رفت که از میان رفته باشد. برخی می پنداشتند که فرق الشیعه اشعری همان فرق الشیعه نوبختی است. اما با پیدا شدن این نسخه خطی معلوم شد که کتاب اشعری کتاب مستقلی است. این کتاب باید در نیمه دوم قرن سوم هجری تألیف شده باشد. در عین حال مشابهاتی بسیار بین کتاب نوبختی و کتاب اشعری وجود دارد و بدیهی است که یکی از دیگری گرفته است. دکتر مشکور معتقد است که کتاب اشعری بعد از کتاب نوبختی نوشته شده و مؤلف از آن کتاب استفاده فراوان کرده است⁽²⁰¹⁾

فرقه ها و مذاهب اسلامی پس از رحلت پیامبر ﷺ :

پس از رحلت جانگداز پیامبر عالی قدر اسلام ﷺ در 28 صفر سال 11 هجری و تحقق کودتای سیاه سقیفه و وارونه شدن اسلام محمدی و ارتداد و فرار مردم از هیولای خلافت غضب و طرد و نفی و حبس و قتل اهل بیت و اصحاب رسول خدا ﷺ، خواص خود فروخته و مرززدور خلیفه، هر کدام نغمه ای ساز کردند و دکانی آراستند و جمعی از عوام کالا نعام را مرید خویش ساختند.

1 - در این میان، تنها شخصیت شاخص و استوار که اسلام محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و قرآن او را نمایندگی می کرد، حضرت امام منصوص و معصوم علی بن ابیطالب عَلَيْهِ السَّلَام بود که با حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها و دو فرزند بزرگوارش امام حسن و امام حسین عَلَيْهِمَا السَّلَام و یاران اندکش ابوذر، سلمان، مقداد، و عمار...

در برابر کودتاچیان ایستادند و به مدت چهل روز یاری می طلبیدند تا با یک حرکت مسلحانه بساط جاهلیت جان گرفته را نابود سازند، اما متأسفانه کسی از اصحاب و مردم که مرعوب زور و فریفته زر و شرمنده تزویر شده بود، به یاری آن امام بر حق نشتافت و در نتیجه، شد آنچه باید می شد. بنابراین، امام علی بن ابی طالب عَلَيْهِ السَّلَام و یاران اندک وفادار آن حضرت، اسلام محمدی را نمایندگی می کردند.

2 - گروه انصار به طرفداری از سعد بن عباده خزرجی سنگ او را بر سینه می زدند و با کودتاچیان درگیر شدند.

3 - گروه دیگر، باند کوتا را تشکیل می دادند که با ابوبکر بن ابی قحانه بیعت کردند. که شرح آن گذشت

4 - گروهی دست از اسلام برداشتند و دنبال مسیلمه کذاب را گرفتند. اینان از پرداخت زکاه به کودتاگران خودداری کردند و به شرحی که گذشت، ابوبکر به سرکوب آنان پرداخت.

5 - با خلافت عثمان بن عفان، باند عثمانی پدیدار شد. این گروه مرکب از دشمنان قسم خورده اسلام و تبعیدیان پیامبر اسلام و دیگر حرامیان جاهلیت بودند که برای گرفتن انتقام از اسلام متحد شده بودند عثمان بن عفان دست اینان

را در بیت المال بازگذاشت و هر کدام ثروت و مکنتی عظیم برداشتند و مقدمه رژیم پلید اموی را پی ریختند.

6 - پس از قتل عثمان بن عفان و ازدحام مردم در بیعت با امام بر حق علی بن ابی طالب علیه السلام، گروهی از اصحاب و رجال مشهور بی طرفی اعلام کردند و کناره گرفتند، از جمله اینان: عبدالله بن عمر بن خطاب، محمد بن مسلمه انصاری، اسامه بن زید، سعد بن ابی وقاص و...

7 - از میان بیعت کنندگان با امام علی ابن ابی طالب علیه السلام گروهی به مخالفت با حضرت پرداختند. که در راس اینان طلحه و زبیر و عایشه بودند. که در تاریخ اسلام جنگ جمل را پرداختند و از زبان پیامبر اسلام، «ناکثین» نام یافته بودند.

8 - گروهی دیگر از بقایای ناکثین نزد معاویه بن ابی سفیان در شام رفته و با همدستی او به توطئه علیه امام علی علیه السلام پرداختند و خون خواه عثمان شدند و نبرد صفین را تدارک دیدند و از زبان پیامبر اسلام، قاسطین نام یافته بودند.

9 - گروهی دیگر از مقدسان احمق و افراطیان بی شعور که خود حکمیت را در جریان صفین بر امام علی علیه السلام تحمیل کرده بودند، بنای مخالفت گذاشتند و خواستند که علی علیه السلام نقض پیمان کند، و ابلهانه نعره سر می دادند که: «لا حکم الا لله». اینان ماجرای درازی دارند که فصلی از تاریخ اسلام را به خود اختصاص داده اند. اینان جنگ نهروان و حرورا را پرداختند و از قبل از زبان پیامبر اسلام نام مارقین بر خود نهاده بودند. این گروه را فرقه های گوناگونی است.

در رابطه با انشعاب امت و پیدایش فرقه های مختلف اسلامی، حدیث

مشهوری منسوب به پیام آور اسلام صلی الله علیه و آله هست که فرمود:

«... و تختلف بعدی امتی علی ثلاث و سبعین فرقه، یهلک اثنان و سبعون و

تنجی فرقه واحده...»

این حدیث مشهور در کلیه کتب فرق و ملل و نحل آمده است و سعی شده تا فرقه ناجیه شناخته شود. آنگونه که مورد تحریف و تاویل نیز قرار گرفته است. محققان و مستشرقان بر صحت صدور چنین حدیثی از پیامبر اختلاف نظر دارند. برخی آن را گرفته شده از روایات یهود و نصاری می دانند.

محققان اسلامی می گویند که: صدور چنین حدیثی از پیامبر اسلام قطعی و مسلم است، و حتی پیامبر اسلام از افتراق دیگر ادیان پیشین و تعداد فرقه های آنها خبر داده است. بغدادی و شهرستانی بر صحت و صدور این روایت مصرند. محققان شیعه امامیه معتقدند که: بر فرض صحت سند باید در متن این روایت دقت نظر بیشتری شود. چرا که ظاهر این است که فرقه های بزرگ چهار فرقه می باشند:

1 - شیعه، 2 - معتزله، 3 - اشاعره، 4 - خوارج

اسامی فرقه ها؛

مؤلفان کتب فرق کوشیده اند تا عدد فرقه ها را به 73 فرقه برسانند تا با روایت منسوب به پیامبر اسلام مطابقت کند.

شگفت آنکه در کتب فرق الشیعه، فرقه های شیعی به 155 فرقه می رسند.

برخی معتقدند که پس از امام علی بن ابیطالب علیه السلام شیعیان به چهار دسته

مهم تقسیم شدند:

1 - زیدیه

2 - کیسانیه

3 - غلاه

4 - امامیه

و از این چهار دسته، فرقه های گوناگونی پدید آمدند.

«مسعودی» می نویسد که در زمان وی «73» فرقه مختلف موجود بوده و فرق دیگری بر این تعداد افزوده شده است. مؤلف کتاب بیان الادیان که در سال 485 ق کتابش را نگاشته، فرقه ها را این گونه بر شمرده است:

1 - اصحاب الحدیث، 5 فرقه

2 - اصحاب الراي، یک فرقه

3 - معتزله، 7 فرقه

4 - فرقه اول شیعه، 5 فرقه

5 - فرقه دوم شیعه، 5 فرقه

6 - فرقه سوم شیعه، یک فرقه

7 - فرقه غالیه، 8 فرقه

9 - فرقه چهارم از شیعه، یک فرقه

10 - خوارج، 15 فرقه

11 - مجبره، 6 فرقه

12 - مشبهه، 10 فرقه

13 - صوفیه، 1 فرقه

14 - مرجه، 6 فرقه

مؤلف کتاب علل ظهور فرق و مذاهب اسلامی، کلیه فرقه ها را در پانزده فرقه خلاصه کرده است، که فرق دیگر از این 15 فرقه جدا شده اند.

شیخ طوسی، 73 فرقه را دو مذهب می داند که به دو بخش اصلی تقسیم می

شوند:

1 - نواصب

2 - روافض

وجه تسمیه روافض این است که: چون پیامبر اسلام در گذشت، گروهی از مسلمانان در سقیفه گرد آمدند و با ابوبکر بیعت کردند یک گروه 18 نفری با بیعت ابوبکر مخالفت کردند آنان خلافت را حق مسلم امام علی بن ابی طالب علیه السلام می دانستند.

پیروان ابوبکر این گروه را «روافض» نامیدند، و گفتند: رفضونا: رد و ترک کردند ما را صاحب دبستان المذاهب در معنای اهل سنت و جماعت می گوید: اینان ده چیز را سنت و جماعت دانند و گویند هر کس این ده را بجای آورد، سنی است:

1 - فاضل دانستن ابوبکر و عمر بن خطاب

2 - دوست داشتن دو داماد پیامبر را، یعنی:

عثمان و علی بن ابیطالب را

3 - محترم داشتن دو قبله را (بیت المقدس و مکه)

4 - مسح بر کفش پس از وضو

5 - پرهیز از شهادت و قضاوت این دو چیز:

نگوید که: فلانی حقیقتاً بهستی است و یا حقیقتاً جهنمی است

6 - در نماز به دو امام جماعت نماز گذارد، یعنی: هم به امام صالح و هم به

امام فاسق (با استناد به این حدیث جعلی منسوب به پیامبر: «صلوا خلف کل بر

و فاجر»

7 - اعتقاد به اینکه گفتار و کردار خوب و بد انسان از طرف خداوند است.

8 - نماز بر جنازه مطیع و گناهکار

9- انجام نماز و دادن زکاه

10 - اطاعت سلطان و امام، خواه جائز باشد و خواه عادل (202)

فرقه های شیعی ؛

1 - پس از شهادت امام علی بن ابی طالب علیه السلام، گروهی که گفتند امام علی علیه السلام از همه مسلمانان برتر است و با آن حضرت بیعت کرده و وفادار مانده بودند، پس از وی با امام حسن بن علی علیه السلام بیعت نمودند و پس از شهادت آن امام نیز با امام حسین بن علی علیه السلام بیعت کردند.

2 - اما پس از شهادت امام حسین علیه السلام اعتقاد پیدا کردند که باید امامت در میان فرزندان ایشان به شوری باشد و هر یک از فرزندان آن دو امام (حسن و حسین) برای احراز مقام امامت خروج کند، او شایستگی امامت دارد و پیشوای امت است. این فرقه را «مذهب زیدیه» گویند. از این فرقه، فرقه های دیگری منشعب شد.

در کتاب بیان الادیان آمده است که «فرقه زیدیه» را پنج گروه است که یکی از آنها، فرقه «جارودیه» می باشد که ابتدا از پیروان زیاد بن منذر عبدی (ابوالجارود) بودند. این گروه معتقد بود که: پیامبر اسلام، علی بن ابی طالب علیه السلام را به وصف به امامت منصوب کرده نه به رسم. و چون مسلمانان با فردی دیگر بیعت کردند، به گمراهی و کفر در افتادند.

فرقه جارودیه پس از امامت «زید بن علی بن الحسین» علیه السلام، قائل به امامت «محمد بن عبدالله بن حسن بن حسن» شدند. عده ای بر این عقیده بودند که او نمرده است و خروج خواهد کرد.

ابوالجارود از علما زیدیه بود امام صادق علیه السلام او را ملقب به «سرحوب» کرد و وی را از دروغگویان شمرد. وی نابینا بود و امام صادق علیه السلام او را لعن کرده،

درباه اش فرمود: « انه اعمى القلب و اعمى البصر » امام عليه السلام ابو الجارود را به شدت نکوهش فرموده است و امام باقر عليه السلام فرمود که سرحوب نام شیطان است ابو الجارود فردی منافق و بی اعتبار بود

در دبستان المذاهب آمده است که: یاران ابو الجارود معتقد بودند که پیامبر اسلام علی بن ابیطالب عليه السلام را به اسم معرفی نکرده، لذا امت گمراه شدند.

3 - گروهی قائل به امامت محمد بن حنیفه شدند و کیسانیه نام گرفتند فرقه ای از این گروه بر این باور بودند که امامت تنها از آن یک نفر است و آن یک نفر برای همیشه زنده می باشد. لذا پس از مرگ ابن حنیفه گتند که او زنده است و نخواهد مرد و گروهی دیگر وی را در کوه رضوی بین مکه و مدینه پنهان دانستند. (203)

4 - فرقه کربیه، این گروه از کیسانیه جدا شده و یاران ابی کرب ضریر می باشند که عقیده دارند ابن حنیفه زنده است و انتظار ظهور او را می کشند.

5 - فرقه حریبه، این گروه از پیروان عبدالله بن عمرو الکندی بودند که عقیده به تناسخ داشتند و می گفتند: روح خداوند در پیامبر حلول کرد و روح پیامبر در علی و از علی در حسن، و از حسن در حسین حلول کرد و از حسین در محمد حنیفه و از او در فرزندش ابوهاشم در عبدالله بن عمرو بن الحرب حلول نمود و امامت در او استوار شد.

6 - فرقه حارثیه ؛ این گروه از یاران عبدالله بن حارث مدائنی می باشند که معتقد به امامت ابو هاشم عبدالله بن محمد حنیفه و امامت عبدالله بن معاویه بن عبدالله بن جعفر بن ابی طالب اند.

7 - فرقه هاشمیه، این گروه از فرقه کیسانیه جدا شده و از یاران ابو هاشم

اند

8 - فرقه بیانیه، این گروه از یاران بیان بن سمعان نهدی بودند و اعتقاد داشتند که ابو هاشم، بیان را از طرف خدا به عنوان رسول فرستاده و آیه « هذا بیان للناس » دلیل آنها بود. گویند که این فرقه قائل به رویت خداوند در قیامت بوده اند. گویا بیان پس از مرگ ابوهاشم ادعای نبوت کرده و نامه ای به امام باقر علیه السلام نوشت و او را دعوت به قبول پیامبری خود کرده است. خالد بن عبدالله قسری استاندار اموی در کوفه، وی را دستگیر کرد و با تعدادی از یارانش، آنان را با نفت بسوخت.

9 - فرقه رزامیه، این گروه پیروان شخصی به نام رزام می باشند و گویند که از فرقه کیسانیه جدا شده اند. عقاید این فرقه این بود که امامت از علی (علیه السلام) به محمد بن حنفیه و از او به فرزندش ابوهاشم و از او به علی بن عبدالله بن عباس انتقال یافته است. این گروه به وصایت قائل هستند و به آنان نسبت حلول می دهند و مدعی اند که آنان بر این باور بوده اند که روح خداوند در ابومسلم حلول کرده و لذا او بر بنی امیه پیروز شد.

معتقدند که بومسلم زنده است. شهرستانی این فرقه را از پیروان بابک خرم دین برخی از این فرقه معتقد بودند که دین فقط معرفت امام است. برخی دین را معرفت خدا و ادای امامت می دانسته اند، و کلیه تکالیف عملی را ساقط دانسته اند. پیروان این فرقه به ابومسلم خراسانی ارادت بسیار داشتند.

10 - فرقه راوندیه، این گروه پس از مرگ ابن حنفیه و ابوهاشم به امامت محمد بن علی بن عباس گرویدند و در اشاعه امامت او کوشش کردند. این گروه به نام شیعه آل عباس یا «راویه» مشهورند. برخی از ایشان به الوهیت منصور عباسی قائل شدند این فرقه به تناسخ نیز عقیده داشت. منصور عباسی تعدادی از

آنان را زندانی ساخت. در پی این اقدام منصور، آنان دست از این عقیده برداشتند و برای آزاد ساختن یاران زندانی خود تدبیری اندیشیدند. آنان تابوتی را برداشته و تشییع نموده و وقتی به نزدیک زندان رسیدند، دربها را شکسته، یاران خود را در آوردند. در این جریان نزدیک بود منصور عباسی کشته شود. گویند راوندیه از غلاة خراسان بودند و عقاید مزدکی داشتند. (204)

فرقه های زیدیه ؛

«مقدمه»:

شخصیت «زید بن علی» علیه السلام

حضرت زید بن علی (علیه و علی ابائه و اجداده الصلاة و السلام) فرزند برومند امام سجاد علیه السلام است که با قیام شکوهمند خود لرزه بر اندام رژیم اموی افکند و پس از قیام امام حسین در سال 61 هجری، الهام بخش نسلها و عصرها گردید.

«زید» نیز همچون «امام حسین» تنها ماند و تنها جنگید و شهید شد. شیعیان کوفه و دیگر جاها به وسوسه و شایعه فقهاء و علماء در روز «قیام» او را تنها گذاشتند. او و یاران اندکش تا آخرین نفس با دژخیمان اموی جنگیدند و سرانجام جان باختند.

قساوت رژیم و کینه ای که از او در دل داشتند، باعث شد تا جسد مطهر زید را یافته و برهنه بردار آویختند.

گویند تا چهار سال؟ جسد زید بر دار بود، سرانجام امویان جسدش را سوختند و خاکسترش را بر باد دادند. (205)

زید به هنگام شهادت 42 سال داشت

یحیی فرزند زید در ادامه قیام پدر، سرنوشتی مشابه داشت. شهادت این پدر و پسر، سرانجام دودمان تبه‌کار اموی را به باد داد و دست انتقام چنان کرد که عباسیان اجساد امویان را از قبرها بیرون کشیدند و تازیانه نواختند و سوختند و بر باد دادند. و این است سرنوشت همه دژخیمان و جلادانی که به نام مذهب و در زیر قبای تزویر و در چهره قدیس، خون خلقی را می‌ریزند و به خیال خود راحت می‌میرند و در زیر قبه و بارگاه پناه می‌گیرند.

امویان به قتل عام بهترین فرزندان اسلام پرداختند و مردانی چون ائمه معصومین و زید و یحیی و... و... را شهید کردند و از عاقبت کار خویش خبر نداشتند و نمی‌دانستند که روزی سرنگون خواهند شد و کسانی پیدا خواهند شد که حتی استخوانهایشان را شلاق بزنند و بسوزانند.

بدون شک عقیده و قیام «زید» متاثر از تعالیم ائمه معصومین (علیهم السلام) بوده است و بر چسب های فقهاء و علما و تحریف عقاید «زید بن علی» سستی است که ساحت هر انقلابی بزرگ را در تاریخ گرفته و می‌گیرد و آلوده می‌سازد.

عقاید و قیام حق طلبانه مردانی بزرگ چون زید و یحیی و دیگر علویان و آزادی خواهان تاریخ و به تعبیر قرآن همه آنانی که امر به معروف می‌کنند و نهی از منکر می‌نمایند، همیشه از سوی دوست و دشمن مورد تحریف، تحقیر و بازی قرار گرفته و می‌گیرد. دشمن که کارش معلوم است و اگر آگاه باشد، خوب خراب می‌کند، و اما دوست نادان بسیار بد و ناشیانه دفاع می‌کند و در واقع بد خراب می‌کند.

عقاید و احوال شخصی «زید بن علی» (عَلِیُّ) از همان آغاز دستخوش تحریف دردناکی قرار گرفت. در این تحریف، علماء و فقهاء اموی و مورخان

رجال نویسان هوادار آن رژیم تبهکار پیش قدم بودند. و متأسفانه برخی از این سیاهکارها در متون شیعی نیز راه یافته و بر باور عده ای نشسته است و به هنگام جرح و تعدیل رجالی «زید»!! خود را نشان می دهد.

شگفتی دیگر در این است که مرثیه خوان «زید» و امثال او در تاریخ، کسانی می باشند که اسلافشان در زمان حیات و قیام قهرمان، سنگ پرانی و کارشکنی می کرده اند و سایه نشین بوده اند و تماشاجی! این طیف را علماء و فقهاء و... تشکیل می دهند که در دوره حضور «زید» و تدارک قیام، بر سر مسائل کلامی!! جنگ زرگری داشتند و فتوی به تحریم قیام او را واجب شرعی می دانستند و در حمایت از «زید»؟ کوتاهی نکردند.

همین جمع و جناح تلاش بسیاری کردند تا فاصله عقیدتی، بین عقاید زید و قیام او با امام صادق علیه السلام برقرار کنند. بدون شک این تلاش، چیزی جز توجیه وضع و موضع زبونانه خودشان نبوده است.

بر آنان و اخلاف تاریخی شان روشن و محرز بوده و می باشد که چنان خروشی در سیاه ترین دوره سکوت و سازش و سرکوب اموی، نمی توانسته ریشه در عقاید حاصله از کودتای سقیفه و فلسفه سیاسی آن داشته باشد! چرا که اصولاً رژیم اموی، خود محصول و نتیجه منطقی کودتای سقیفه است و بر «زید» و اصحاب او نیز روشن بوده که بنیانگذار فلسفه سیاسی غصب در تاریخ اسلام «ابوبکر بن ابی قحافه» و باند او بوده اند.

آنچه دستاویز این جناح قرار گرفته، تدابیر تبلیغاتی و تاکتیکی «زید» در اوج دعوت به قیام، از مسلمانان (عموما) می باشد. که این خود نشان دهنده عمق بینش و صلاحیت رهبری زید است: او در مبارزه علیه رژیم پلید اموی، جنگ زرگری فرقه ای را که از سوی امویان بشدت دنبال می شد، به کناری می

نهد و به نام «آزادی و عدالت و امامت» از مسلمانان به قیام علیه «جور و جهل اموی» دعوت می کند.

و بی جهت نیست که «امام صادق علیه السلام، زید و قیام او را با دقت زیر نظر دارد و به همان جناح فرصت طلب تماشاچی که در جمع «اصحاب» هم متأسفانه قرار گرفته اند، هشدار می دهد که: اگر «زید» قدرت را بدست گیرد، تحویل ما می دهد.

مسئله مهم دیگری که به تحریف عقاید «زید» انجامید، اختلاف دیرینه «بنی الحسن» با بنی الحسین» است. در تلقی بنی الحسن (پس از شهادت امام حسین علیه السلام) «امامت» یک میراث حقوقی شد.

«عبدالله بن حسن» تا آنجا گستاخی کرد که به رقابتی احمقانه با «امام صادق» پرداخت!! وی که فردی قدرت طلب بود، در پی انتقال «امامت» از بنی الحسن به خاندان خویش بود و دنبال بهانه می گشت.

و مسئله اساسی دیگر، تلقی نادرست و عامی بود که از «امامت» و «امام» در اذهان عامه شیعه بود.

این تلقی ریشه در مسائلی چند داشت:

1 - عوارض حاصله از کودتای سقیفه و جنگ زرگری کلامی فرقه ها در تحلیل و تبیین «امامت» و خلافت: کودتاچیان و پیروانشان از همان آغاز چشم بندی کردند و «امامت» را که منصبی الهی بود، در سطح انتخاب رئیس قبیله!! پائین آوردند و آن را لوٹ کرده و بر مردم مشتبه ساختند.

2 - سیره و سنت امام علی بن ابیطالب علیه السلام که در ستیز با وضع موجود و احیا اسلام محمدی صلی الله علیه و آله نبرد مسلحانه سازمان یافته کلاسیک را استراتژی خود سازه بود، و نیز ادامه همین استراتژی مسلحانه رویاروی در امامت امام حسن

بن علی علیه السلام و سرانجام قیام مسلحانه صرفاً ایدئولوژیک و حیات بخش سید الشهدا امام حسین بن علی علیه السلام، و تغییر استراتژی مبارزه (از شکل مسلحانه رویاروی به نهضت زیرزمینی و سری) پس از قیام و شهادت امام حسین علیه السلام

3 - سیره و سنت ائمه معصوم ثلاثه فوق، این تلقی را در اذهان شیعیان انداخت که اصالت را به شکل مبارزه دادند و نه به خود مبارزه و نکته دیگر، عدم درک این واقعیت که جوهره کار امامان بعدی اقامه اصل امر به معروف و نهی از منکر و بهبود وضع موجود مبتنی بر استقرار عدالت و آزادی است و نه تشکیل حکومت ایده آل و موعود اسلام، چرا که در فلسفه سیاسی امامان تکیه اصلی بر آگاهی عقیدتی و تکامل انسانی مسلمانان است، زیرا در تعالیم آنان آنچه اصالت دارد، انسان و ارزشهای انسانی است و نه نظام و حکومت و به تعبیر خودشان: امام و امامت نشانه های راه تکامل و عروج و وسیله (: معالِم الطریق) است بنابراین حکومت ایده آل امامان وقتی میسر است که آگاهی در نهاد انسانی استقرار یافته باشد.

امام صادق علیه السلام بر این اصول تاءکید بسیار داشت و به همین دلیل به نامه های ابومسلم خراسانی و فرستادگان او پاسخی آنچنان داد. حمایت و نظارت امامان بر قیامهای شیعه در راستای امر به معروف و نهی از منکر و بهبود وضع موجود بوده است نه تشکیل حکومت ایده آل و در همین جاست که فلسفه امام موعود و حکومت پایانی جهان و تحقق ایده آلهای انسان در کل تاریخ معنی و مفهوم پیدا می کند.

و خلاصه اینکه: عدم فهم عقیدتی امامت و امام و تلقی نادرست از استراتژی امامان و بهانه جوئی بنی الحسن باعث شد تا قیام زید و شکل آن دستاویز «حسینیان» قرار گیرد و تدابیر تبلیغاتی و تاکتیکی و اقوال و آراء وی، مذهبی را

بسازد که پس از او به مذهب زیدیه شناخته شد و این در حالی است که زید خود از پیروان امام صادق علیه السلام و معتقد به امامت ائمه معصومین سلام الله علیهم بود. زید نماینده و معرف تیپ پیروان راستین امامان علیهم السلام می باشد، وی شیعه ای آگاه و آزاد بود که قالبی نمی اندیشید و در چهار چوب اصول تعالیم آباء و اجداد بزرگوارش، مغزی پویا و ذهنی فعال داشت و اسلام شناس بود او به فرموده امامان معصوم اصول را می گرفت و خود به تفریح آنها می پرداخت و این دستوری بود که امامان به پیروان خود داده بودند ⁽²⁰⁶⁾ (علینا القاء الاصول و علیکم بالتفریح)

شخصیت زید:

زید بن علی بن الحسین بن علی بن ابیطالب علیه السلام متولد سال 79 قمری است که در سال 121 یا 122 هجری قمری به شهادت رسید.

وجه تسمیه آن حضرت به زید بر اساس تفریق است که حضرت سجاد به قرآن زد و آن فرزند را زید نامید در تاریخ آمده است که امام سجاد علیه السلام با همین تفریق شهادت فرزندش را پیش بینی کرد و فرمود:

«من از این فرزند مفتخر گشتم و او از شهیدان است»

نکته شگفت آن است که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و امام علی بن ابی طالب علیه السلام ولادت چنین فرزندی را از شجره طیبه امامت بشارت داده بودند؛ آنگونه که شهادت زید و چگونگی آن از سوی ائمه هدی علیهم السلام پیشگوئی شده بود.

تاریخ زندگی زید بن علی علیه السلام نشان می دهد که وی تنها یک مجاهد نبود، بلکه فقیهی عابد و زاهد بود که به فقیه اهل بیت یا فقیه آل محمد مشهور بود موقعیت علمی زید بن علی مورد تایید امام صادق علیه السلام قرار گرفته است:

«خدا رحمت کند «زید» را او عالمی درست گفتار بود»

«او مردی با ایمان و عارف و دانشمند و درستکار بود»

و امام رضا علیه السلام فرمود:

«او از علمای آل محمد بود»

مشایخ اهل سنت و جماعت به دانش زید بن علی اعتراف کرده اند:

«زید بن علی از شخصیت‌های بزرگ علمی خاندان نبوت و برجسته ترین عالم

و فقیه آنان بود»

ابوحنیفه می گوید:

«زید را در علم و عظمت چون دودمانش دیدم، و در عصر او کسی را داناتر

و حاضر جواب تر و خوش بیان تر از او ندیدم...»

سفیان ثوری یم گوید:

«او داناترین فرد به کتاب خدا بود، او جای حسین بن علی را پر کرد»

زید به هنگام درگیری با رژییم اموی در دوره خلافت «هشام بن عبدالملک»

مدت پنج ماه زندانی شد. زندان خلیفه در شام برای او به منزله خانه تیمی بود و

زندانیان را علیه رژییم آگاه ساخت.

او تمام آگاهی های لازم را از قرآن فرا می گرفت و به مخاطبان خویش می

آموخت. رابطه زید با قرآن در حدی است که لقب حلیف القرآن گرفته بود و به

این لقب در ندینه شناخته می شد. رژییم اموی از احاطه زید بر قرآن و احکام

آن در شگفت بود.

احاطه زید بر قرآن و سنت نبوی - علوی آنچنان عمیق و غنی بود که علی

رغم حوادث یاد شده در مقدمه و خانه تکانی پس از دوره حضور و پرهیز از

روایات نسل رادیکال تشیع امامیه، در عین حال روایاتی از تولد زید در کتب

اربعه شیعه امامیه راه یافتند و چاره ای جز نقل و ثبت و ضبط آنها نبوده است البته بار این احادیث منقوله از زید بن علی فقهی و عبادی است. زید بن علی در کلام و فقه و تفسیر صاحب نظر بود و شاگردان بسیاری پروراند و تالیفاتی در این موضوعات داشت:

- 1 - مجموعه فقهیه (معروف به مسند امام زید چاپ شده است)
- 2 - القله و الجماعه (کتاب استدلالی)
- 3 - المجموع الحدیثی
- 4 - تفسیر غریب القرآن
- 5 - اثبات الوصیه
- 6 - قرائته الخاصه
- 7 - قرائه جده علی بن ابیطالب علیه السلام
- 8 - منسک تاحج (احکام فقهی حج)
- 9 - الصفوه (مباحث کلامی امامت).

شاگردان برجسته و مشهور زید بن علی علیه السلام

- 1 - یحیی بن زید (سلام الله علی الادب و الابن)
- 2 - محمد بن مسلم (عالم و فقیه اسلامی)
- 3 - ابو حمزه ثمالی (فقیه و عالم و عارف اسلامی)
- 4 - محمد بن بکیر (فقیه)
- 5 - ابن شهاب زهری
- 6 - شعبه بن حجاج
- 7 - ابو حنیفه (دوسال در محضر زید کسب فیض کرد)
- 8 - سلمه بن کهیل (محدث شیعی)

- 9- یزید بن ابی زیاد (از یاران زید)
- 10 - هارون بن سعد (راوی برجسته)
- 11 - ابوهاشم بن رمانی
- 12 - حجاج بن دینار
- 13 - آدم بن عبدالله خثعمی
- 14 - اسحاق بن سالم
- 15 - بسام بن صیرفی
- 16 - راشد بن سعد
- 17 - زیاد بن علاقه
- 18 - عبدالله بن عمرو بن معاویه
- 19 - ابراهیم بن حسن مثنی
- 20 - حسن مثلث
- 21 - حسین بن علی الحسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام
- 22 - عبیدالله بن محمد بن عمر بن علی بن ابیطالب علیه السلام
- 23 - عبدالله بن محمد بن عمر بن علی علیه السلام

یزید؛ قیام و امام معصوم:

امام رضا علیه السلام در جواب سوال ماء مومن عباسی فرمود:

« حدثنی ابی موسی بن جعفر، انه سمع اباہ جعفر بن محمد بن علی بقول...
 لقد استشارنی فی خروجه فقلت: یا عم ان رضیت ان تكون المقتول (المصلوب)
 بالکناسه فشانک فلما ولی، قال جعفر بن محمد علیه السلام: ویل لمن سمع و اعیته و لم
 یجبه. »

پدرم موسی بن جعفر به من گفت که او از پدرش جعفر بن محمد بن علی شنیده که می فرمود:... زید به هنگام قیامش با من مشورت کرد. به وی گفتم: اگر راضی هستی در کناسه کوفه کشته و به دار آویخته شوی، میل تو است. پس چون زید رفت، حضرتش فرمود:

وای به حال کسی که ندایش را بشنود و به یاریش نشتابد. امام صادق ع فرمود:

« رحم الله عمی زیدا، لو ظفر، لوفی، انما دعا الی الرضا من آل محمد و انا الرضی.

اما انه لو ظفر لوفی، اما انه لو ملک لعرف کیف یصنعها... و لم یدعکم الی نفسه و انما دعاکم الی الرضا من آل محمد، و لو ظفر لوفی بما دعاکم الیه و انما خرج الی سلطان لینقصنه »

خدا پیامرزد عمویم زید را، اگر پیروز می شد، به عقیده اش و تحویل قدرت به ما وفا می کرد، همانا که او دعوت می کرد به رضا از آل محمد و رضا نام مستعار من هست.

بدانید که او اگر پیروز می شد، به عقیده اش (تفویض قدرت به ما) وفا می کرد، بدانید که اگر او قدرت را به دست می گرفت، می دانست چگونه آن را برقرار سازد.

او شما را به خویش دعوت نمی کرد، بلکه همانا شما را به رضا از آل محمد فرا می خواند، اگر پیروز می شد، به آنچه شما را فرا می خواند، وفا می کرد. او بر قدرت مسلط زمان خویش قیام کرد تا سلطه جائزانه او را درهم شکند ⁽²⁰⁷⁾

مذهب زیدیه؛

لازم به یادآوری است که عقاید مذهب زیدیه و علما و فقها این مذهب ارتباطی با عقاید شخص زید بن علی علیه السلام ندارد. کیش شخصیت زید بن علی، تلاش سیاسی گروهی است که در مقدمه به ریشه های تاریخی، کلامی آن اشاره شد. بدون شک مجاهدان فراوانی در قلمرو عقاید و یا نام این مذهب در تاریخ نبرد حق و باطل، آزادی و استبداد، آگاهی و جهل و... جهاد کرده و شهید شده اند. یاد و نام و نشان و خاطره شان همواره گرامی باد. نیروی محرکه این مجاهدان همواره در تاریخ، از آغاز تا انجام، مذهب اهل بیت علیهم السلام بوده و می باشد؛ تحت هر نام و نشان که باشند، خواه زیدی و خواه علوی و خواه اسماعیلی و... مذهب زید در آغاز مذهب قیام و مبارزه و آزادی خواهی و عدالت طلبی شناخته می شد و به معنای راه و رسم زید بن علی و فرزندش یحیی در ستیز با بی عدالتی بود و اصطلاح فقهی - کلامی آن از وقتی مطرح گردید که منافع گروهی را تامین می کرد و جوهره انقلابی آن رو به افول بود. از همین مقطع بود که با پشتوانه نام مقدس و الهام بخش زید، در قلمرو وسیعی از سرزمینهای خلافت، راه یافت و مریدان و پیروان بسیاری پیدا کرد و در بخشهای از ایران «ایدئولوژی مقاومت» علیه سلطه خلافت عربی - اموی - عباسی گردید. برجسته ترین قلمرو عقیدتی این مذهب، طبرستان بود که یک خودمختاری نیرومند و تسخیرناپذیر بوجود آورده بود. در این سرزمین سادات علوی در راستای مذهب زیدیه حکومت می کردند و گویا که خلق از نعمت عدالت و آزادی برخوردار بودند.

از آن پس نیز تاکنون مذهب زیدیه در بسیاری از ممالک حضور یافته و پیروان فراوانی دارد از آن جمله - یمن جنوبی و یمن شمالی که تاریخ آن خود کتابی مفصل و مستقل می شود.

فرقه های زیدیه ؛

1 - فرقه جارودیه

که ذکر آن در آغاز بحث فرق و مذاهب گذشت؛ این فرقه پیروان «زیاد بن منذر عبدی» (: ابوالجارود) بودند اینان به امامت زید و پس از او به امامت محمد بن عبدالله بن حسن (: نفس زکیه) قایل شدند و اعتقاد داشتند که نفس زکیه زنده است و خروج خواهد کرد.

برخی از این فرقه «قاسم علوی» صاحب طالقان را امام دانسته و برخی دیگر «یحیی بن عمر» صاحب کوفه را امام می گفتند. ابوالجارود از علما مذهب زیدیه مورد لعن و نفرین امام صادق علیه السلام بود و امام باقر علیه السلام به وی لقب سرحوب داده بود که از القاب شیطان لعین است.

2 - فرقه یعقوبیه،

از پیروان «یعقوب بن عدی کوفی» بودند از عقاید این فرقه انکار رجعت و عذاب قبر و سؤال نکیرین و شفاعت بود آنان ابوبکر و عمر را رد کرده ولی گمراه نمی دانستند.

3 - فرقه سلیمانیه،

از یاران سلیمان بن حریر بودند این گروه به انتخاب امام از طریق شورا معتقد بودند و خلافت مفضول بر فاضل را قبول داشتند، لذا خلافت ابوبکر و عمر را درست می دانستند، و از اینکه مسلمانان ترک اصلح و فاضل را کرده اند (یعنی امام علی را) نه فاسق اند و نه کافر اینان از عثمان ناراضی بودند و به کفر

او گواهی می دادند. هر کس را که با امام علی درگیر شده بود، کافر می دانستند؛ لذا عایشه و طلحه و زبیر را کافر می دانستند. آنان تقیه را جایز نمی دانستند.

4 - فرقه صالحیه

از یاران و پیروان حسن بن صالح بن حیان کوفی ثوری بودند. او مردی عابد و فقیه و متکلم بود و کتاب الجامع در فقه از او می باشد و از علما بزرگ زیدیه بشمار می رود. این فرقه گوید که: ایمان همان معرفت الهی است معرفت خداوند با انکار پیامبر درست است، زیرا «عقل» می پذیرد که آدمی به خداوند ایمان بیاورد و به رسول ایمان نداشته باشد. کفر صفتی است که کم و زیاد نمی شود. این فرقه به شیخین احترام می گذاشتند و در مورد عثمان سکوت می کردند و حال او را به خداوند وا می گذاشتند. امام علی علیه السلام را افضل الناس بعد رسول الله می دانستند که اگر با رضایت خود از جانشین کنار نمی رفت، ابوبکر هلاک می شد. و اعتقاد داشتند: هر یک از فرزندان امام حسن و امام حسین علیهما السلام که با شمشیر قیام کنند و دانا و عاقل و پرهیز کار باشند، امام هستند. آنان معتقد بودند که دو امام در یک زمان می توانند امامت کنند.

این فرقه در کلام پیرو معتزله بودند و در فروغ مذهب تابع «ابوحنیفه» و در برخی مسائل از مذهب «شافعی» و شیعه امامیه پیروی می کردند.

5 - فرقه بتریه،

از یاران کثیر النوا ملقب به ابتر بودند و در عقاید شبیه فرقه صالحیه بودند؛ فقط به انکار رجعت قائل بودند.

6 - فرقه قاسمیه،

یاران قاسم بن ابراهیم بن طباطبا الرسی (م 264 ق در یمن بودند).

پس از در گذشت ابن طباطبا برادرش قاسم معروف به رس به هند فرار کرد و به تبلیغ پرداخت. در سال 245 هجری در هند در گذشت. پس از او فرزندش حسین از هند به یمن بازگشت و چون مردی زاهد بود، مردم را به خود جلب کرد و در سال 288 ق در یمن حکومتی بر اساس عقاید زیدیه تاسیس کرد، که همچنان باقی بود. در زندگی نامه قاسم آمده است که: قاسم بن ابراهیم بن اسماعیل الحسینی العلوی مکنی به ابومحمد و معروف به الرس (246 - 129 ق) مردی فقیه، شاعر و از پیشوایان زیدیه بود او در کوه های اطراف مدینه زندگی می کرد و پس از مرگ برادرش محمد بن ابراهیم به امامت رسید. پس از وی حسین بن حسن بن قاسم زیدی صاحب یمن، مذهب زیدی را در دیلم و رویان رواج داد.

7 - فرقه حسینه،

این فرقه نیز از طریق زیدیه است که امامان را به ترتیب زیر می دانستند:

1 - امام علی بن ابیطالب علیه السلام

2 - امام حسین بن علی علیه السلام

3 - زید بن علی علیه السلام

4 - یحیی بن زید علیه السلام

5 - عیسی بن یحیی بن زید علیه السلام

6 - محمد بن عبدالله بن حسن علیه السلام

پس از محمد بن عبدالله هر کس که از آل محمد صلی الله علیه و آله قیام کند مردم را دعوت کند، امام است.

8 - فرقه نعیمیه ؛

این فرقه نیز از فرق زیدیه است و از یاران نعیم بن یمان بودند که امام علی را بالاتر از همه مردم می دانستند کسانی که مفضل را بر افضل ترجیح داده اند مجرم نیستند؛ بلکه فقط مخطی اند از عثمان و مخالفان امام علی علیه السلام دوری می کردند و آنان را کافر می دانستند و فاصله می گرفتند.

9- فرقه ذکیریه،

این فرقه از یاران ذکیر بن صفوان بودند

10 - فرقه خشبیه ؛

از پیروان سرخاب ابطری بودند و جه تسمیه اینان به خشبیه این است که چون زید بن علی را بر چوبه دار آویختند، این عنوان را بر خود نهادند این تیمیه می گوید: این گروه در دل شب به پای چوبه داری که زید بر آن آویزان بود می رفتند، لذا به آنان می گفتند تا وقتی امام معصوم در میان ما نیست باید با چوب + خشت با دشمنان نبرد کنیم.

11 - فرقه ابریه،

از پیروان عباد بن ابرق کوفی بودند که با فرقه جارودیه مخالفت می کردند و لذا از آنان جدا شدند. به ابوبکر و عمر خویش بین بودند و متعه و رجعت را انکار می کردند.

12 - فرقه ادریسیه،

پیروان ادریس بن عبدالله بن حسن مثنی می باشند که بنیانگذار حکومت و دولت ادریسیه در مغرب (شمال آفریقا) بود. وی در آغاز با حسین بن علی بن حسن در عصر خلافت هادی عباسی خروج کرد و چون حسین در واقعه فح کشته شد، به فرمان برادرش محمد بن عبدالله (: نفس زکیه) به مغرب شتافت و

دولت علوی - شیعی در آن سامان تشکیل داد (172 ق و مرکز حکومت را در شهر وليله نزدیک مراکش فعلی قرار داد که امروزه معروف به شهر قصر فرعون است.

چون مردم مغرب او را شناخته و به نسبش پی بردند، وی را گرامی داشتند و استاندار عباسیان را از کار برکنار نموده و مقدمه حکومت او را پی ریختند، و در روز جمعه، چهارم رمضان سال 172 هجری او را به خلافت برگزیدند.

وی مردی شجاع و دلیر بود و لذا شهرهای مغرب از جمله فاس و تلمسان را به تصرف در آورد. ادريس در تلمسان مسجدي بنا کرد که منبر آن مسجد نام وی بر آن نوشته شده بود، تا زمان ابن خلدون باقی بود

وی بدست سلیمان بن جریر رقی نماینده رژیم عباسی (جاسوس خلیفه وقت) و بوسیله شیشه عطری زهر آگین مسموم شد و در گذشت ادريس غلامی داشت به نام راشد که سرپرستی همسرش را که باردار بود بر عهده گرفت.

و چون پسری به دنیا آورد، نام پدرش را بر وی گذاشتند ادريس بن عبداللله در سال 177 هجری در گذشت. دولت ادريسيه در سال 246 هجری ره اوج خود رسید. انقراض این سلسله و دولت در سال 375 هجری بود.

13 - فرقه خلیفه،

از یاران خلف بن عبدالصمد می باشند این فرقه در زمان غیبت امام، نماز را پشت سر غیر امام جایز نمی دانستند و همیشه نماز خود را فردی می خواندند.

14 - فرقه صباحیه،

این فرقه ابوبکر را امام می دانستند و می گفتند با اینکه علی افضل بود، ولی نص بر امامت وی در دست نیست.

15 - فرقه عجلیه ؛

یاران هارون سعید عجلی (که ذکر آن گذشت) بودند. هارون از اصحاب امام صادق علیه السلام بود.

شیخ طوسی وی را از یاران امام صادق علیه السلام می داند وی از روسای مذهب زیدیه بود، و با ابراهیم بن عبدالله بن حسن در سال 145 هجری کشته شد.

16 - فرقه دکینیه،

از یاران فضل بن دکین بودند. ⁽²⁰⁸⁾

مذهب اسماعیلیه

اسماعیل بن جعفر بن محمد الصادق علیه السلام

مقدمه

اسماعیل فرزند امام صادق علیه السلام که مورد علاقه بسیار پدر بزرگوارش بود، بدرود حیات گفت. به هنگام تشییع جنازه اسماعیل به سوی قبرستان بقیع در مدینه، امام صادق علیه السلام «چند مرتبه دستور داد تا جنازه او را بر زمین نهند و خضرتش کفن از چهره فرزند دلبد می گشود و با وی وداع می کرد. این شدت علاقه شایعاتی را دامن زد.

پس از امام صادق علیه السلام، پیروان حضرتش به شش گروه تقسیم شدند که یکی از گروه ها معتقد به امامت اسماعیل بود و پس از اسماعیل در فرزندش محمد متوقف شدند. برخی از این گروه منکر مرگ اسماعیل شدند و گفتند که مرگ او ساختگی بوده تا از خطر دشمنان در امان باشید.

فرقه اسماعیلیه بر این باورند که پس از مرگ اسماعیل، فرزند محمد بن اسماعیل امام است.

آنان مدعی بودند که امام صادق علیه السلام در دوران حیات خود بر امامت اسماعیل تصریح کرده است. و از طرفی امامت در هفت ختم می شود. امام هفتمین از دیده ها پنهان است و اسماعیل از دیده ها شده و امامت برای همیشه در فرزندان اسماعیل باقی است در عین حال اسماعیلیه نتوانستند سندی دال بر تصریح امام صادق علیه السلام به امامت اسماعیل ارائه کنند. و از طرفی در منابع شیعه و سنی نیز به چنین تصریحی یا نصی اشاره نشده است. و نیز ادعای آنان مبنی بر ختم امامت در عدد هفت، بی اعتبار و دروغ بود، چرا که در کلیه منابع عامه و خاصه تصریح بر ختم امامت در عدد دوازده شده و اسامی یکایک امامان از زبان پیامبر اسلام مشخص و معین گردیده است.

بهر حال فرقه اسماعیلیه در تاریخ اسلام نقش مهمی داشته است گویند: اینان عقاید نو افلاطونی را با مذهب خود در آمیختند و به تفسیر و تاویل آیات و عقاید اسلامی پرداختند.

این فرقه دولت فاطمیان را در مصر پی ریختند و اساس مذهب خود را بر مدار احکام ائمه هفتگانه قرار دادند:

هفت روز هفته، کواکب سیعه، و... ولی بقیه مدار احکام ائمه را بر دوازده می شمردند. این گروه را اسماعیلیه خالص گویند. اسماعیلیه را اسامی مختلفی است باطنیه، تعلیمیه، بیعیه، ملاحده، حشیشیه، قرامطه.

اسماعیل بن جعفر در سال 143 هجری، پنج سال قبل از شهادت امام صادق علیه السلام در گذشت و در قبرستان بقیع دفن گردید.

مذهب، عقاید؛

فرقه اسماعیلیه بر این باورند که همانگونه که در عالم جسمانی ظاهر و باطنی وجود دارد، در عالم دین هم ظاهر و باطن هست. منظور شارع اسلام از

احکام، باطن آنهاست نه ظاهرشان. زیرا بواطن امور بالاتر از ظواهر آنهاست عمل به ظواهر عمل ستوران است و هر کس باطن گفتار پروردگار و شریعت پیامبر را نداند، از دین چیزی نمی داند.

اسماعیلیان به تفسیر و تاویل آیات قرآن می پرداختند. برای کشف معانی باطنی قرآن از حروف و معانی رمزی استفاده می کردند. آنان معتقد بودند که هدف از نمازهای پنجگانه آن نیست که ظاهر بینان انجام می دهند. نماز صبح دلیل است بر عقل کل و نور سپیده دم که بیانگر خلقت آدم ابوالبشر، نمازهای چهار رکعتی اشاره است به اصل دین که چهار اصل است: دو اصل روحانی و دو اصل جسمانی، مثل عقل اول و نفس اول و دو جسمانی مثل ناطق (پیامبر) و اساس (وحی)

اسماعیلیان معتقد بودند که مردم بر مکنونات و مکتوبات معانی دست رسی ندارند و از نظر دانش بر بواطن دارای درجات مختلفی می باشند. خداوند می فرماید: «و رفعنا بعضهم فوق بعض،» یعنی: ما مردم را از نظر عنوان و مقام درجه درجه قرار داریم اسماعیلیان از این آیه، مراتب سیر و سلوک انسانی را استفاده کردند و خود را اهل ترتیب خواندند.

آنان مراتب سیر و سلوک را بر هفت خوان قرار دادند:

1 - مستجیب، 2 - ماءذون، 3 - داعی، 4 - حجت، 5 - امام، 6 - اسامی،
7 - ناطق.

این مراتب و اصطلاحات در نزد فرقه های این مذهب مختلف است. مرتبه «داعی» از سه مرتبه برخوردار است: 1 - داعی بلاغ، 2 داعی مطلق، 3 - داعی محدود.

لذا گاهی مراتب سیر و سلوک اسماعیلیه هفت، نه و گاهی ده و بیشتر از آن می شود.

حمید الدین کرمانی می گوید: فرقه اسماعیلیه برای دعوت مردم به کیش خود ده مرتبه در نظر دارند و آن مراتب را با عقول عشره فلسفه ارسطو و اجرام علوی آسمانی تطبیق داده اند:

عقل اول ؛ ناطق، مبدع نخستین

عقل دوم ؛ اساس، فلک اعلی

عقل سوم، امم، فلک زحل

عقل چهارم ؛ باب، فلک مشتری

عقل پنجم ؛ حجت، فلک مریخ

عقل ششم ؛ داعی بلاغ، فلک شمس

عقل هفتم ؛ داعی مطلق، فلک زهره

عقل هشتم ؛ داعی محدود، فلک عطارد

عقل نهم ؛ ماءذون مطلق، فلک قمر

عقل دهم ؛ ماءذون محدود، فلک قمر

فرقه های اسماعیلیه ؛

1 - فرقه خطایبه،

پیروان ابوالخطاب محمد بن ابی زینب. وی در آغاز از اصحاب امام باقر و امام صادق علیه السلام بود و بسبب سخنان غلوآمیز، امام علیه السلام وی را لعن نمود و از وی بیزاری جست. «نوبختی» گوید: اینان ابتدا به مرگ اسماعیل گواهی دادند. «ابوالخطاب» و یاران او به گروه پیروان «محمد بن اسماعیل» پیوستند. و در زمان امام صادق علیه السلام قیام کردند و با عیسی بن موسی بن محمد بن علی بن

عبدالله بن عباس که حاکم کوفه بود، در گیر شدند. گویا ابوالخطاب ادعای نبوت کرده بود در این درگیری یاران ابوالخطاب کشته شدند و ابوالخطاب دستگیر و گردن زده شد، اجساد آنان را سوختند و سرهایشان را نزد «منصور» به بغداد آویختند و چون ابوالخطاب کشته شد، گروهی از پیروان او که به امامت محمد بن اسماعیل معتقد بودند، بر عقیده خود استوار ماندند.

2 - فرقه مبارکیه ؛

پیروان مبارک بودند که به امامت «محمد بن اسماعیل» اعتقاد داشتند. گویا «مبارک» از موالی «اسماعیل بن علی بن عبدالله بن عباس» بوده است. او در ابتدا از اصحاب و نزدیکان امام صاد (علیه السلام) بود. «شیخ طوسی» وی را از اصحاب «امام صادق» دانسته است.

3 - فرقه سمطیه،

پیروان «یحیی بن ابی سمیطه» می باشند. آنان به امامت «محمد بن جعفر صادق» قائل بودند و ادعا داشتند که امام صادق (علیه السلام) فرموده است: نام امام شما پس از من همانم رسول خدا (صلی الله علیه و آله) است. لذا معتقد به امامت «محمد» یکی از فرزندان «امام صادق» (علیه السلام) شدند.

محمد ملقب به دیبا، مردی خوش چهره و شجاع بود و در زهد و تقوی زبان زد دیگران. او در سال 199 در مدینه قیام کرد. مردم مدینه با وی بیعت کردند. آنگاه به جانب مکه رفت و با گروهی از طالبین با هارون بن مسیب مصاف دارد و عده زیادی از سپاهیان هارون را به خاک و خون کشید. «هارون» از حضرت رضا (علیه السلام) خواست تا او را به صلح و متارکه جنگ بخواند (!!!) ولی محمد حاضر به صلح نشد. پس از درگیری و اسارت گویا به توصیه امام رضا (علیه السلام) از

زندان آزاد گردید و در خراسان مقیم شد. در همان دیار بزیست تا که درگذشت. برخی این مطلب را ضعیف می دانند.

4 - فرقه ناصریه،

پیروان ناصر خسرو (؛ حمید الدین ناصر بن خسرو) شاعر معروف، بودند. وی در ماوراالنهر و خراسان و طبرستان به مذهب اسماعیلیه دعوت می کرد. ناصر خسرو شاعر و حکیم ایرانی مهم تر و معروف تر از آن است که در این چند سطر خلاصه شود. او یک شیعی اسماعیلی خالص و وارسته و بسیار مؤمن به اصول اخلاقی انسانی و عدالت اجتماعی و در رنج از جور و جهل حاکم بر مردم بود برآستی وجود چنین رادمردانی در مذهب اسماعیلیه آن مذهب را از برچسب های فقها و علما سنی و همدستان شیعی شان پاک می کند.

ناصر خسرو قبادیانی (480 - 394 ق) ملقب به حجت خراسانی، در شهر بلخ متولد شد. تحت تاءثیر آراء فلسفی فارابی ء ابن سینا قرار گرفت و اندکی بعد در پی عدالت و ستیز با جور و جهل به مذهب اسماعیلیه روی آورد. راهی مصر شد و به دیدار امام اسماعیلی المستنصر بالله (در سال 439 ق) شتافت. این سفر هفت سال طول کشید. وی سه سال در مصر در خدمت المستنصر بالله بود.

در سال 442 ق) به خراسان آمد و در آنجا به حجت خراسانی شهرت یافت و به دعوت مردم پرداخت. دولت سنی سلجوقی را خوش نیامد و در پی قتل او بر آمدند.

ناصر خسرو متواری شد و مدت 20 سال در کوه یمنگان: سمنگان پنهان بود و با اب و علف می زیست.

ناصر خسرو هفتاد الی هشتاد سال زیست. تاریخ در گذشت او را سال 464، 465 و 470 هجری نوشته اند. او دارای آثار ادبی، اخلاقی مشهوری است که در آنها عقل و علم و ادب و مذهب در آمیخته و با اخلاص و ایمان خالص وی جان مایه هائی روح بخش ساخته است.

5 - فرقه صباحیه ؛

پیروان حسن صباح را گویند. حسن صباح چهره نسبتاً افسانه ای تاریخ ایران و اسلام است. دشمنانش و دوستان نادانش خروارها تحریف بر او و مذهب و نهضت او پاشیده اند. منابع اولیه پیرامون حسن صباح را سنیان دولتی و متعصبی نوشته اند که خود به تیر و زخم شمشیر فدائیان جان بر کف اسماعیلی هلاک شده اند. زادگاه و زیستگاه حسن صباح در پرده ای از ابهام قرار دارد. برخی او را ایرانی و قمی الاصل!! می دانند و برخی عرب کوفی و یمنی الاصل! بهر حال او از کودکی تا جوانی در جستجوی دانش بود.

گویند تا هفده سالگی در جستجوی دانش مورد علاقه اش بوده است. ذهنی نقاد داشت و خردی فعال، از همین روی مدیر هیچ قبادوشی نشد و بر آستان هیچ خرقة پوشی سر نهاد. هر چند که خاستگاه حسن را خانواده ای به غایت مذهبی و شیعی نوشته اند، اما هر چه بود، حسن به گونه ای دیگر می اندیشیده است. گرایش او به مذهب اسماعیلی معرف نبوغ فکری - سیاسی او است. مذهب اسماعیلیه در آن روزگار مذهب عصیان و قیام علیه وضع موجود و پایگاه اندیشمندان و روشنفکران بود. این مذهب که حامی و پشتیبانی چون فاطمیان مصر داشت، خلافت عباسی و سلطنت های غزنوی و سلجوقی را بسیار ناپسند می دانست و بشدت تهدید می کرد. تشکیلات سازمان یافته و

کادرهای مجرب تبلیغی - نظامی این مذهب، مو بر اندام رژیم عباسی و متحدان ترک و تاتار آن راست می کرد.

این تبلیغات حساب شده که سراسر قلمرو خلافت عباسی را در بر گرفته بود، قبل از دوره حسن صباح توسط داعی بزرگ اسماعیلیان در عراق و ایران، عبدالملک عطاش که مردی دانشمند بود، رهبری می شد، شگفت آنکه: «عطاش» و انمود می کرد که شیعه دوازده امامی است! تا در امان باشد. اسناد تاریخی قرن چهارم و پنجم و ششم هجری نشان می دهند که در این مقطع تاریخی فقهاء دولتی سنی و علماء و فقهاء امامیه در سرکوب و قتل عام فدائیان اسماعیلی همدست بوده اند و برای خلیفه عباسی و سلطان سلجوقی در این قتل عام های گسترده دعا می کرده اند. (209)

عطاش در قالب علما امامیه که آزادی عمل داشتند و خلیفه و سلطان کاری به کارشان نداشت، به فعالیت مشغول بود. گویند وی در سال 464 هجری حسن صباح را در ری دیده و او را برای جانشینی خود در نظر گرفته بود. گویند عطاش او را به مصر فرستاد. پس از درگذشت عطاش فرزندش احمد جای پدر را گرفت (495 - 437 ق گویا حسن صباح و احمد بن عطاش بت یکدیگر همکاری داشته اند. این همکاری در شاه دژ اصفهان (یکی از پایگاههای اسماعیلیان) بوده است.

حسن صباح در سال 469 ه به مصر رفت در سال 471 ه به قاهره رسید و با المستنصر بالله ملاقات کرد و اقامت او در مصر آغاز شد.

در سال 483 ه به اصفهان رفت و تبلیغاتی را در سراسر ایران روز آغاز کرد. حسن صباح یک داعی اسماعیلی است و یک فرمانده نظامی و عملیاتی. تعالیم اسماعیلیه آنچنان شگفت و کار ساز بود که ایمان و جهاد و استراتژی و

تاکتیک توأم آموخته می شد. یک مؤ من اسماعیلی، یک فدائی (: چریک) نیز بود. رژیم خشن و بیگانه و ستمگر سلجوقیان و همدست جبار آن خلافت عباسی جان مردم را به لب رسانده بودند. حسن صباح بنیانگذار بزرگ ترین و تشکیلاتی ترین نهضت موفق تاریخ ایران و اسلام دعوت سیاسی حسن صباح در ایران به نفع سلسله نزاریه مصر بود.

حسن صباح مدتها به شناسائی مناطق استراتژیک ایران که آسیب ناپذیر باشد، پرداخت. قلاع اسماعیلیان مبین این واقعیت است حسن در مناطق مورد نظر مریدانی از جان گذشته یافت.

«دژ الموت» در تاریخ رزم و نبرد این ملت، همواره غرور آفرین است. این پایگاه مرکزی و ستاد عالی عملیات فدائیان اسماعیلی بود دژ الموت به معنای آشیانه عقاب نامی هراس انگیز برای عباسیان و سلجوقیان و متحدان و مزدورانشان بود و دژهای دیگری در سراسر ایران همچنان فتح ناپذیر می نمود. سرعت عمل و نیز دشنه و نیزه و شمشیر فدائیان نیز هراس آلود بود.

گویند در سال 483 هجری، حسن صباح در قلعه الموت جای گرفت و این آغاز عملیات بود.

گویند که حسن این دژ را از حاکم آن دیار بخريد تا هر گونه شایعه و شبهه ای را بر طرف کرده باشد.

حین صباح در این هنگام شصت سال داشت فدائیان اسماعیلی دژهای دیگری نیز در اختیار گرفتند. این قلاع در شمال و جنوب ایران تا اقصای خراسان و سطای اصفهان قرار داشت. سلجوقیان در هراس از این اقتدار نیروئی عظیم تجهیز کردند تا به کار حسن صباح پایان دهند، اما هرگز نتوانستند.

حسن صباح سی و پنج سال در دژ الموت بماند و در ششم ربیع الاول سال 518 هجری در گذشت.

پس از در گذشت حسن صباح پیروان او با کیا بزرگ امید بیعت کردند. جانشینان حسین صباح هفت تن بودند که تا سال 654 هجری قدرت داشتند:

- 1 - حین صباح، ملقب به شیخ الجبل و سیدنا، 35 سال حکومت.
- 2 - بزرگ امید کیا، 24 سال حکومت / 532 - 518 ق
- 3 - محمد بن بزرگ کیا، 25 سال حکومت ؛ 557 - 532 ق
- 4 - حسن دوم، 46 سال حکومت ؛ 561 - 557 ق
- 5 - محمد دوم، 46 سال حکومت ؛ 607 - 561 ق
- 6 - حسن سوم، 11 سال حکومت ؛ 618 - 607 ق
- 7 - محمد سوم، 35 سال حکومت ؛ 653 - 618 ق
- 8 - خورشاه، یک سال حکومت 654 - 653 ق

رشید الدین سنان نیز همین آئین را در شام رواج داد. سنان نیز هویتی مجهول دارد. برخی وی را اهل روستای سنان بین واسط و بصره می دانند که بیشتر مردمش شیعه بوده اند. گویند او به قلعه الموت پیوست و از شاگردان و فدائیان اسماعیلی گردید. او از مریدان خاص حسن صباح بود و مبلغ مرام نزاریان در شام.

گویند حسن دوم او را به شام فرستاد تا مذهب اسماعیلیه را تبلیغ کند. سنان در شام مورد استقبال قرار گرفت و به اختلاف میان اسماعیلیان پایان داد. سنان قدرت فراوانی در شام بدست آورد. سنان کارهای مهمی انجام داد. اکثر اوقات خود را صرف تعمیر دژها نمود. او با نفوذ معنوی خود بر دلها حکومت می کرد

و گارد و نیروی ویژه ای نداشت و از هر گونه تشریفات گریزان بود. او مستقل از فرامین الموت عمل می کرد و فرقه سنانیه را در شام نامگذاری کرد. (210)

6 - فرقه قرامطه ؛

بر این فرقه در تاریخ اتهامات بسیاری وترد است، تا آنجا که از بد نام ترین فرقه های مذاهب اسلامی جلوه می کند.

نوبختی می گوید این فرقه، از فرقه مبارکیه جدا شده است. وجه تسمیه این فرقه نیز مورد اختلاف بسیار می باشد و هر کسی وجهی برای آن گفته است.

گویند پیشوای این فرقه فردی به نام «قرمطویه» از اهالی سواد عراق بوده

است

در مامت عقایدی شبیه دیگر فرقه های اسماعیلی دارند

امامت را در عدد هفت تمام شده می دانند، با این اختلاف که می گویند: پس از معرفی علی در غدیر خم، رسالت و نبوت از محمد خارج شد و در علی جای گرفت و این جریان همچنان ادامه یافت امامت از جعفر بن محمد الصادق به فرزندش اسماعیل و بعد به محمد بن اسماعیل منتقل شد و محمد بن اسماعیل نمرده و زنده است، او قائم و مهدی می باشد. قائم کسی است که به رسالت مبعوث باشد و دینی جدید آورد و دین محمد ﷺ را از میان بردارد و احکام اسلام را نسخ کند. و نیز گویند که محمد بن اسماعیل از پیامبران اولوالعزم است پیامبران اولوالعزم عبارتند از: نوح، ابراهیم، موسی، عیسی، محمد علی و محمد بن اسماعیل. پیشوایان این فرقه هفت نفراند. امامان نیز هفت امام اند و محمد بن اسماعیل قلب این امامان می باشد

محققان فرقه قرامطه را منسوب به مردی به نام حمدان قرمط می دانند. در اواخر قرن سوم هجری طرفداران حمدان در بحرین دولتی تشکیل دادند که مرکز

آن الاحسا بود. قرامطه در بین النرین و خوزستان و یمن و سوریه فعال بودند قرامطیان بحرین بیشتر از اعراب بدوی بودند که برای رژیم عباسیان خطر بزرگی بشمار می رفتند. رهبران قرامطه اکثرا ایرانی بودند. در سال 288 ق سپاهیان خلیفه را در خارج بصره بکلی نابود کردند.

یکی دو سال بعد از این واقعه صاحب الناقه و پس از وی برادرش صاحب الشامه یا صاحب الخال قلمرو سوریه را تا دروازه‌های دمشق غارت کردند. خلاصه آنکه به این فرقه که هیچ منبع مستقل و بی طرفی پیرامون حقیقت آن وجود ندارد، اتهامات م جنایات بسیاری نسبت می دهند. آنچه مسلم است، قرامطه در ستیز با خلافت عباسی و متحدان آن سازش ناپذیر می نمودند به نظر می رسد مخدوش کردن چهره و تحریف حقایق مربوط به این فرقه، تلاش معمول و سنت دیرینه مورخان و متکلمان دولتی وابسته به عباسیان باشد

تناقض ها و تعارض های خبری موجود در منابع دولتی این واقعیت را تایید می کند. اتهامات اخلاقی و تحریف عقاید و غارت و چپاول منسوب به آنان، ترفند شناخته شده ای است که به کلیه فرقه ها و جناحهای مخالف خلافت عباسی نسبت داده می شده است.

دو فرقه دیگر اسماعیلیه

7 - فرقه مستعلویه ؛

به این فرقه «بهره» نیز گفته می شود. این فرقه هم اکنون در هند زندگی می کنند. اکثر ایشان هندی الاصل می باشند که با اراپ یمنی مخلوط شده اند. وجه تسمیه بهره اشاره به پیشه آنان که تجارت بوده می باشد بهره ها به دو گروه عمده تقسیم می شوند که گروه عمده آنان طبقه تاجر شیعی را تشکیل می دهند. و گروه دیگر، روستائیان و کشاورزان می باشند و از سنیان هستند. برخی

خاندانهای اسماعیلی بهره ای ادعا می کنند که از نسل پناهندگان عربستان به مصر هستند واقع مطلب این است که نیاکان اکثر بهره ای های هند توسط مبلغین و داعیان اسماعیلی به این مذهب گرویده اند. یکی از این داعیان که توسط فرقه امام مستعلی به هند فرستاده شد، عبدالله بوده که در سال 400 هجری در غرب هند اقامت گزید و به ترویج این مذهب پرداخت. پس از عبدالله داعی دیگری به نام محمد علی این وظیفه را بر عهده گرفت. وی در سال 532 هجری درگذشت رهبری فرقه بهره ها تا سال 946 هجری یوسف بن سلیمان به هند مهاجرت کرد و در بمبئی اقامت نمود و حدود پنجاه سال بعد از مرگ داعی داود بن عجب شاه در سال 996 هجری این گروه انشعاب یافت و بهره ای های گجرات که اکثریت را تشکیل می دادند داود بن قطب شاه را جانشین داعی متوفی کردند. اقلیت بهره ای ها از سلیمان که مدعی جانشینی داود بن عجب شاه بود پیروی کردند.

سلیمان در احمد آباد در گذشت پیروان سلیمان را سلمانیه می خوانند و پیروان داود را داودیه گویند زبان رسمی و مذهبی این فرقه زبان گجراتی است اما فرقه سلیمانیه به زبان اردو می گویند و می نویسند.

اکثریت همچنان با فرقه داودیه است در فرقه داودیه چند انشعاب روی داده است: فرقه یا بهره های علییه و بهره های ناگوشیه «ناگوشیه» تحت تاءثیر عقاید هندویی قرار گرفته و خوردن گوشت را از گناهان می شمارند. فرقه جعفریه که از نسل بهره داودیه هستند، به مذهب اهل سنت روی آوردند فرقه جعفریه منسوب به جعفر از مردم شیراز است که در قرن 15 میلادی می زیسته است. بهره ها کتب مذهبی خود را مانند اسرار حفظ می کنند.

کتب آنان به دو زبان عربی و گجراتی نوشته شده است

آمار بهره های مسلمان هند در سال 1901 میلادی به یکصد و چهل و شش هزار و دویست و پنجاه نفر می رسید که از این عده 120 هزار نفر در بمبئی زندگی می کنند. (211)

8 - فرقه آقاخانیه ؛

این فرقه از اسماعیلیان نزاریه است و منسوب به آقاخان محلاتی می باشد سید ابوالحسن خان اهل کهک قم از سادات اسماعیلیه بشمار می رفت و در دوره حکومت زندیه تا دوره آغا محمد خان قاجار، حکومت کرمان را داشت و خود را از اعقاب اسماعیل بن جعفر می دانست پس از برکناری از قدرت در محلات قم گوشه گیری اختیار کرد. او پیروان فراوانی در هند و آسیای میانه داشت که نذور و هدایای آنان را دریافت می کرد.

سید ابو الحسن خان در سال 1207 هجری قمری در گذشت و پس وی پسرش شاه خلیل الله به امامت برگزیده شد. فرقه آقاخانیه عنوان شاه را از مرشد صوفیه گرفته اند و یا چون خود را از تبار رکن الدین خورشاه آخرین حاکم اسماعیلی الموت می دانند لقب شاه را بر خود نهاده اند. شاه خلیل الله پس از اینکه به امامت دست یافت، به یزد سفر کرد و پس از دو سال توقف در آن شهر در نزاعی میان پیروان او و شیعیان امامیه به قتل رسید. این حادثه در سال 1232 قمری اتفاق افتاد. فتحعلی شاه قاجار دستور داد تا عاملان قتل شاه خلیل الله شناسائی و تنبیه شوند. شاه قاجار دخترش سر و جهان را به همسری حسنعلی شاه فرزند خلیل الله در آورد و حکومت قم و محلات را به وی واگذارد و او را به لقب آقا محمد خان مفتخر ساخت.

حسنعلی شاه در سال 1255 قمری بر اثر تحریکات حاجی میرزا آقاسی صدر اعظم محمد شاه ناچار شد که از محلات به کرمان هجرت کند و قلعه معروف بم را تصرف کرد.

اندکی بعد فیروز (: نصرت الدوله) برادر محمد شاه قاجار که حکمران کرمان بود بر قلعه بم دست یافت و حسنعلی شاه را دوباره راهی محلات کرد حسنعلی شاه خانواده 9 اش را از بغداد به کربلا فرستاد و خودش با کسب اجازه از محمد شاه قاجار به بهانه سفر حج از راه کویر به طرف کرمان و از آنجا به لار و جیرفت و میناب رفت و به فراهم کردن سپاه و وسائل جنگ پرداخت

او پس از مدتی جنگ و گریز به قندهار گریخت

در آنجا مورد حمایت دولت بریتانیای قرار گرفت و از آنجا به همراه خانواده اش به سند رفت. این مهاجرت در سال 1262 قمری صورت گرفت آقا خان به بمبئی رفت و چون با اعتراض دولت ایران روبرو شد، به ایالت بنگال مسافت کرد.

در سال 1263 در کلکته ساکن شد و دوباره به بمبئی بازگشت و آن شهر را مرکز آقاخان از این تاریخ به بعد رسماً رئیس اسماعیلیه هند گردید. آقا خان در سال 1298 ق در گذشت و در بمبئی به خاک سپرده شد. پس از او فرزندش آقا علی شاه یا آقا خان دوم پیشوای اسماعیلیه هند شد. آقا خان دوم تا سال 1302 قمری زنده بود.

مدت امامت او بسیار کوتاه بود. جنازه او در نجف دفن شد. پس از او پسر هشت ساله اش محمد شاه یا آقا خان سوم به امامت رسید او از هجدهم اوت 1885 تا سال 1957 رئیس فرقه اسماعیلیه بود. محمد شاه از طرف دولت بریتانیا لقب سر را دریافت کرد. آقاخان سوم رهبر روحانی اسماعیلیان نزاری

هند و ایران و آسیای مرکزی و یوریه و شرق آفریقا گردید و غیر از این رئیس کنگره مسلمانان هند بود. او هفت سال در این سمت ماند. در سال 1932 نماینده هند در کنفرانس خلع سلاح و رئیس نمایندگان آن کشور در جامعه ملل گردید. در سال 1937 به ریاست جامعه ملل انتخاب شد در سال 1936 - 1937 که پنجاهمین سال امامت او بود، اسماعیلیان آسیا و آفریقا در بمبئی و نایروبی، هموزن او طلای ناب به وی هدیه کردند. در سال 1946 هموزن او الماس دادند و در سال 1954 - 1955 هموزن او طلای سفید در قاهره به وی تقدیم کردند. چنین اقداماتی جنبه تشریفاتی داشت و پس از انجام مراسم، طلاها و الماس ها به صاحبان اصلی آن بر گردانده می شد.

آقاخان سوم در سال 1327 شمسی از دولت ایران تقاضای تابعیت کرد و شاه وقت ایران محمد رضا به او لقب حضرت والا داد.

آقاخان سوم در سال 1975 در سن 80 سالگی در گذشت و جنازه او در اسوان مصر دفن گردید. پس از وی نوه اش پرنس کریم خان فرزند علیخان متولد 1315 شمسی در 21 سلگی بنا به وصیت جدش به امامت رسید. ⁽²¹²⁾

دیگر فرقه های شیعه ؛

در صفحات گذشته گفته شد که پس از امام علی بن ابیطالب علیه السلام پیروان آن حضرت به امامت امام حسن بن علی علیه السلام گرویدند و سپس به امامت امام حسین بن علی علیه السلام اما پس از شهادت امام حسین علیه السلام، شیعیان به چند دسته تقسیم شدند.

- 1 - گروهی به امامت امام علی بن الحسین علیه السلام روی آوردند.
- 2 - گروهی قائل به توقف و پایان امامت پس از امام حسین علیه السلام گردیدند

- 3 - گروهی قائل به امامت از فرزندان امام حسن و امام حسین علیهما السلام گرویدند که شاخه های زیدیه را تشکیل دادند که ذکر آنها گذشت
- 4 - پیروان امام سجاد علیه السلام که پس از آن حضرت به امامت حضرت باقر علیه السلام ایمان آوردند و شاخه اصلی شیعه امامیه و تنها اقلیت وفادار به اسلام محمدی - علوی را تشکیل دادند. نوبختی و اشعری از این شاخه به الشیعه العلویه یاد می کنند که تا پایان دوره امامت ائمه به همین نام شناخته می شوند.
- 5 - گروهی از شیعه دنبال روی فردی به نام عمر بن ریاح شدند. وی از مردم اهواز بود.
- 6 - پس از شهادت امام باقر علیه السلام پیروان راستین آن امام، به امامت حضرت جعفر بن محمد الصادق علیه السلام روی آوردند و گروهی به امامت محمد بن عبدالله بن حسن (که ذکر آن گذشت) گرویدند
- 7 - گروهی دنباله روی مغیره بن سعید گردیدند که مبلغ محمد بن عبدالله بن حسن بود و گفته بود که وی مهدی موعود و زنده است مغیره بن سعید عجللی اهل کوفه بود که در سال 119 ق کشته شد.
- گویند مغیره سرانجام ادعای نبوت کرد و قائل به تجسیم گردید. او خداوند را شبیه مردی دانست که از نور است و دارای اندام می باشد اندامهای او به صورت حروف هجا است: «الف» قدمهای اوست، «عین» دیدگان وی «ها» فرج او است.
- 8 - گروه بتریه پیروان سلیمان بن جریر، از فرقه زیدیه که ذکر آن گذشت
- 9 - پس از شهادت امام صادق علیه السلام گروهی به امامت امام موسی بن جعفر گرویدند که همان شیعه علویه باشند.

- 10 - گروهی قائل به عدم مرگ امام صادق علیه السلام شدند که وی زنده است و مهدی موعود است و سرانجام ظاهر خواهد شد این گروه را ناووسیه گویند.
- ناووس از مردم بصره بود وی را عبدالله بن ناووس یا عجدون بن ناووس می گفتند این گروه، امامت را در امام صادق علیه السلام تمام شده می دانند.
- 11 - گروهی به امامت اسماعیل بن جعفر گرویدند که فرقه اسماعیلیه را تشکیل می دهند و ذکر آنها گذشت
- 12 - پس از شهادت امام هفتم علیه السلام پیروان خالص آن حضرت به امامت علی بن موسی علیه السلام گرویدند که همان شیعه علویه باشند.
- 13 - گروهی به امامت عبدالله بن جعفر الصادق علیه السلام معروف به عبدالله افطح گرویدند عبدالله اندکی پس از رحلت پدر بزرگوارش در گذشت این گروه در تاریخ به فطحیه معروف است وجه تسمیه او به فطح بخاطر نقصی بود که در پاداشت گویند عبدالله گرایش به مرجئه داشت گویند او فردی کم دانش بود و از مذهب چیزی نمی دانست
- 14 - گروهی قائل به توقف امامت در امام موسی بن جعفر شدند این گروه را واقفیه گویند.
- این گروه را ممتوریه و موسویه نیز گفته اند
- این گروه برای عقاید خود دستاویزهایی داشت و امام هشتم را وکیل پدر می دانستند نه جانشین او
- این گروه واقفیه بزرگترین گروه واقفیه در تاریخ امامیه محسوب می شوند، چرا که بخش بزرگی از شیعیان در این فرقه جای گرفتند واژه ممتوره لقبی است منفی و زشت که پیروان امام هشتم به این گروه داده اند: « ما انتم الا کلاب ممتوره »: یعنی (شما چیزی جز سگهای باران خورده نیستند)

15 - گروه دیگری مسئله مرگ امام هفتم را با تردید تلقی کردند و گفتند تا امام بعدی با دلیل برای ما روشن نشود، بر امامت امام موسی بن جعفر باقی هستیم این گروه نیز به واقفیه پیوند خورده اند و لقب ممتوره به آنان نیز گفته می شد

16 - گروه دیگری از پیروان امام هفتم دنباله روی محمد بن بشیر کوفی از موالی بنی اسد شدند و گفتند که امام هفتم نمرده است و اصلا در زندان نبوده، او قائم و مهدی است. امام هفتم محمد بن بشیر را جانشین خود نموده و انگشتی خود را به وی سپرده و کارهایش را به او واگذار کرده و خود غایب شده است امام علوم و اسرار را نیز به محمد بن بشیر سپرده است محمد اجازه دارد که بعد از خودش هر کس را بخواهد، به امامت تعیین نماید بنابراین هر کس از فرزندان امام هفتم که ادعای امامت کند، پاک نهاد نباشد و ریختن خون او واجب است. از واجبات الهی تنها نماز و روزه واجب است و بقیه اعمال، انجام آنها ضرورتی ندارد. نزدیکی و ازدواج با محارم جایز است. این فرقه به تناسخ و حلول نیز قائل بوده است.

17 - پس از شهادت امام علی بن موسی الرضا (علیه السلام) پیروان راستین حضرتش به امامت فرزند بزرگواش محمد بن علی الجواد (علیه السلام) گرویدند که همان شیعه علویه باشند.

18 - گروهی به امامت «احمد بن موسی بن جعفر» روی آوردند و گفتند که امام کاظم (علیه السلام) پس از امام رضا به امامت «احمد» وصیت کرده است. پیروان این فرقه را «احمدیه» گویند. احمد بن موسی برادر حضرت «امام علی بن موسی» خود از پیروان امامت امام علی بن موسی الرضا (علیه السلام) بود و پس از عزیمت «امام رضا» از «مدینه» به «خراسان»، حضرت «احمد بن

موسی» در جهت یاری برادرش به «ایران» آمد و چون به «شیراز» رسید، در آن شهر در گذشت و در همانجا دفن شد. آرامگاه آن حضرت تا مدت‌ها ناشناخته ماند. تا که در دوره اتابکیان فارس، مقبره حضرتش شناسائی گردید و بنائی بر آن ساخته شد و مدرسه ای نیز در جنب آن تاءسیس گردید. این آرامگاه امروز به نام شاه چراغ شناخته می شود و زیارتگاه اراتمندان اهل بیت عصمت و طهارت است.

19 - گروهی به امامت موسی بن محمد الجواد ملقب به مبرقع گرویدند. وی از علویان بزرگ مقیم کوفه بود که در سال 256 هجری به قم هجرت کرد و در آن شهر درگذشت و هم اکنون آرامگاه وی زیارتگاه شیعیان است. پیروان وی اندکی بعد به امامت علی النقی علیه السلام گرویدند. موسی در سال 296 هجری در قم درگذشت.

20 - پس از شهادت امام علی النقی، گروهی پیرو فردی به نام محمد بن نصیر نمیری گرویدند. وی خود را ابتدا پیامبر جدید معرفی کرد. او از یاران و اصحاب امام جواد و امام علی النقی و حتی امام حسن عسکری قلمداد شده است. گویند محمد بن نصیر ادعای بابیت کرد. «ابوجعفر محمد بن عثمان، نایب خاص حضرت بقیه الله (عج) وی را لعن نمود. این فرقه را «نصیری» نیز گویند. این فرقه قائل به «حلول» بود و معتقد بودند که «خداوند» در «امامان» حلول کرده است.

این فرقه به «ازدواج با محارم» متهم است. پس از او گروهی دنبال پسرش «احمد» را گرفتند. و گروهی دنبال روی «احمد بن ابی الحسن بن محمد بن محمد بن بشر بن زید» را اختیار کردند.

- 21 - پس از شهادت امام یازدهم (علیه السلام) گروهی به امامت برادرش جعفر معروف به جعفر کذاب گرویدند. گویند جعفر پس از برادرش ادعای امامت کرد و وجود فرزند امام حسن عسکری «حضرت بقیة الله (عج)» را انکار نمود. جعفر کذاب در سال 271 هجری در سن 45 سالگی درگذشت.
- 22 - گروهی دیگر اعتقاد پیدا کردند که امام حسن عسکری (علیه السلام) زنده است و مهدی موعود می باشد که غیبت کرده و رجعت خواهد کرد.
- 23 - گروهی به امامت جعفر کذاب معتقد بودند، منتهی از طریق نص امام علی النقی بروی.
- 24 - گروهی به ادامه امامت عسکری و رجعت او پس از رحلتش معتقد بودند.
- 25 - گروهی معتقد به امامت جعفر کذاب بودند، از طریق نص امام عسکری بروی.
- 26 - گروهی به امامت محمد فرزند متوفای امام هادی معتقد بودند که: مهدی موعود همان است و قیام خواهد کرد.
- 27 - گروهی معتقد به انقطاع امامت شدند که امامت در امام عسکری تمام می شود.
- 28 - گروهی منکر وجود فرزند امام عسکری شدند. آنان می گفتند که امام عسکری در دوران حیات خود فرزندی نداشته است و هشت ماه پس از درگذشت امام، فرزندی به دنیا آمده است.
- 29 - گروهی به امامت علی فرزند امام عسکری گرویدند که دو سال قبل از رحلت آن حضرت متولد گردیده بود.

30 - گروهی معتقد به امامت فرزندی از امام عسکری که از یکی از همسران آن حضرت متولد شود، بودند.

خلاصه آنکه «شهرستانی» تعداد فرقه های شیعه پس از امام حسن عسکری (علیه السلام) را دوازده فرقه نوشته است. در منابع شیعه چهارده فرقه آمده است. «اشعری» در «المقالات» پانزده فرقه نوشته است. «طوسی» نیز چهارده فرقه را برشمرده است. «نوبختی» نیز چهارده فرقه گفته است. (213)

فرقه های خوارج

ماهیت خوارج

در صفحات گذشته به پیدایش «خوارج» یا «مارقین» اشاره شد و گفته شد که پس از جریان «حکمیت» که خودشان بر امام علی (علیه السلام) در «صفین» تحمیل کردند، پدیدار شدند.

نبرد صفین پیکاری بود که امام علی (علیه السلام) برای پایان دادن به توطئه های معاویه و باند او (: قاسطین) تدارک دید و در آستانه پیروزی بود که معاویه بن ابی سفیان به حيله ای شگفت که عمرو بن عاص مشاور وی به او آموخت، جان بدر برد.

حيله معاویه نخستین تزویر مذهبی است که با سیاست در آمیخت و در چشم عوام فرو رفت و بصیرت و شعورشان را گرفت. بالا بردن قرآن ها بر فراز نیزه ها از سوی شامیان، کار خودش را کرد و مقدسان سپاه علی (علیه السلام) را برق گرفت و دست از نبرد کشیدند و فریادهای علی را ناشنیده گرفتند و حکمیت را بر علی تحمیل کردند. «اشعث بن قیس» قرار داد «حکمیت» را در میان سپاهیان عراق با صدای بلند می خواند که ناگهان نعره ای بلند شد که: « لا حکم الا لله لا لک یا علی و لا لمعاویه » منادیان این فریاد «خوارج» بودند که علی را تهدید

به نقض قرار دادی که خود بر وی تحمیل کرده بودند، می نمودند آنان امام علیه السلام را متهم به کفر کردند که باید توبه کند آنان خود توبه کردند و از علی می خواستند که به خاطر این گناه!! توبه کند.

خوارج در نهران و حرور سرکوب شدند، اما بقایای آنان غائله ساز گردیدند. خوارج به فرقه های مختلف و متعدد تقسیم شدند و هر فرقه ای دارای عقاید خاص خود بود. مهم ترین فرقه های خوارج عبارتند از: ازارقه، نجدات، اباضیه، صفریه.

بدون شک خوارج از آغاز تا انجام خود دچار تحول و دگرگونی بسیاری شدند نسل بعدی خوارج دارای اختلافات فاحشی با اسلاف اولیه یا خمیر مایه خود بودند.

ستیز بی امان خوارج با دو رژیم اموی و عباسی و جان بازیهای شگفت آنان از ویژگی های نسل اول و دوم خوارج است. نسل اول خوارج افراطی ترین جناح مذهبی و بعدا سیاسی، در تاریخ سیاسی اسلام محسوب می شوند.

نام فرقه ها

صاحبان ملل و نحل و فرق، تعداد فرقه های خوارج را 25 فرقه نوشته اند:

1 - المحکمه الاولى: نسل اول خوارج،

2 - ازارقه،

3 - نجدات،

4 - عاذریه،

5 - صفریه،

6 - عجارده،

7 - اباضیه،

- 8 - ثعالبه،
- 9 - شعبييه،
- 10 - ميمونيه،
- 11 - خلفيه،
- 12 - معلوميه،
- 13 - صلتيه،
- 14 - المحمزه،
- 15 - معبديه،
- 16 - اخنسيه،
- 17 - شيبانيه،
- 18 - رشيديه،
- 19 - كراميه،
- 20 - زياديه،
- 21 - حفصيه،
- 22 - يزدييه،
- 23 - حارثيه،
- 24 - بيهسيه،
- 25 - شمراخيه،

برخی منابع تعداد خوارج را تا 15 فرقه نوشته اند.

معرفی فرقه ها

1 - محکمه الاولی ؛

نخستین گروه خوارج هستند که در صفین و پس از جریان حکمیت لب به اعتراض گشودند. سران این گروه عبارت بودند از: عروه بن ادیه و یزید بن عاصم محارب، عبدالله بن کوا، شبت بن ربیع، عبدالله بن وهب راسبی و حرقوص بن زهیر بجلی (معروف به: ذوالثدیه) که هر کدام سرنوشت خاص خود را دارند. برخی در جریان حرورا توبه کرده، به امام علی علیه السلام پیوستند، و برخی کشته شدند و تعدادی که زنده ماندند، به سازمان دهی خوارج پرداختند.

2 - فرقه ازارقه ؛

پیروان نافع بن ارزق را گویند. نافع مکنی به ابوراشد است این فرقه از دیگر فرق خوارج نیرومندتر بوده و مخالفان خود را کافر و مشرک می دانستند. آنان برادران خارجی خود را که به آنان نمی پیوستند، مشرک می خواندند. اما خوارج محکمه فقط دشمنان خود را کافر دانسته و مشرکشان نمی گفتند. افرادی که به این فرقه می پیوستند، در ابتدای ورود به سختی آزمایش می شدند. آنان باید اسیری را گردن می زدند؛ اگر چنین می کردند، پذیرفته شده و قبول بودند، در غیر این صورت وی را منافق و مشرک می خواندند، و به قتل می رساندند. خوارج ازارقه قتل زنان و کودکان مخالفین خود را جایز واجب می دانستند.

خوارج ازارقه دشمنان خود را در جهنم، جاوید می دانستند. این فرقه با نافع بن ازرق بیعت کرده، وی را امیرالمؤمنین می گفتند. گروه خوارج عمان و یمامه نیز با آنان هم آهنگ شده و گروهی در حدود 20 هزار نفر گردیدند و به طرف خوزستان رفته، بر اهواز و فارس و کرمان دست یافتند و مالیات آن سامان را در اختیار خود گرفتند. استاندار بصره عبدالله بن حارث که از سوی عبدالله بن

زبیر منصوب شده بود، سپاهی به فرماندهی مسلم بن عیسی بن کریز برای سرکوبی خوارج اعزام داشت در منطقه دولاب اهواز میان دو سپاه جنگ در گرفت ازارقه پیروز شدند ابن زبیر بار دیگر نیروهائی برای سرکوبی خوارج اعزام کرد که با شکست روبرو شدند.

سرانجام ابن زبیر از مهلب بن ابی صفره برای سرکوب خوارج ازارقه کمک خواست.

مهلب با نیروهای بصره به سوی دولاب حرکت کرد. خوارج ازارقه در برخورد اولیه با مهلب عقب نشینی کرده، به اهواز رفتند. نافع بن ازرق در این نبرد کشته شد. پس از مرگ نافع، خوارج با عبیدالله بن مامون تمیمی بیعت کردند مهلب به تعقیب خوارج ادامه داد و در اهواز به نبرد با آنان پرداخت. در این مرحله از نبرد خوارج شکست خوردند و بسوی ایذج (ایذه؟) گریختند در آنجا با قطری بن فجاه بیعت کردند و او را امیرالمؤمنین نامیدند درگیری با مهلب همچنان ادامه یافت. خوارج به شهر شاپور در فارس گریختند. و جنگ و گریز ادامه داشت. خلاصه آنکه درگیری با خوارج ازارقه 19 سال ادامه یافت. در دوره فرمانروائی حجاج بن یوسف ثقفی، میان خوارج ازارقه اختلافی روی داد: گروهی عبدربه بزرگ را رهبر خود دانستند که تعدادشان هفت هزار نفر بود. و گروهی دیگر عبدربه کوچک را رهبر خود کردند و تعدادشان چهار هزار نفر بود این دو گروه از قطری بن فجاه جدا شدند قطری با ده هزار نفر در منطقه فارس بود. مهلب با وی درگیر شد و آنان را شکست داد.

قطری به کرمان گریخت. مهلب وی را تعقیب کرد. قطری از کرمان به ری گریخت مهلب با عبدربه بزرگ درگیر شد و پسرش یزید بن مهلب را برای سرکوبی عبدربه کوچک فرستاد پدر عبدربه کبیر را بکشت و پسر عبدربه صغیر

را حجاج بن یوسف سپاهی عظیم به فرماندهی سفیان بن ابرد کلبی به جنگ با قطری فرستاد.

قطری از ری به طبرستان رفته بود.

قطری سرانجام کشته شد. گروهی از این فرقه گرد عبیده بن هلال جمع شدند و بسوی قوسم گریختند سفیان بن ابرد کلبی به تعقیب آنان پرداخت تا که در قوسم عبیده و یارانش را بکشت و بدین سان خوارج ازارقه نابود شدند

3 - فرقه اباضیه ؛

پیروان عبدالله بن اباض تمیمی را اباضیه گویند. این فرقه زمانی پدید آمدند که عبدالله بن اباض از گروه خوارج افراطی کناره گرفت ابولبال مرداس که از نخستین پیشوایان این فرقه بود، در سال 62 هجری کشته شد پس از او عبدالله بن اباض رهبری این فرقه را در دست گرفت. وی در سال 65 هجری بکلی از خوارج ازارقه جدا شد و در بصره علیه زبیریان قیام کرد.

عبدالله مردی فقیه بود در منابع اباضیه وی را بسیار محترم دانسته اند سازش عبدالله بن اباض با عبدالملک مروان، اتحادی علیه عبدالله بن زبیر بود سیاستی را که عبدالله بن اباض در برابر خلفا اموی در پیش گرفت، جانشین وی جابر بن زید ازدی ادامه نداد.

جابر از مردم عمان بود که در سال 100 هجری در گذشت. جابر بن زید ازدی با حجاج ثقفی روابطی دوستانه داشت ولیاندکی بعد کارشان به دشمنی کشید حجاج به کشتن فرقه اباضیه دستور داد و گروه زیادی از بزرگان اباضیه را به عمان تبعید کرد. جابر بن زید یک شاگرد ایرانی به نام ابو عبیده مسلم بن کریمه تمیمی داشت که از اهالی مرو بود وی پس از مرگ جابر جانشین او شد. پایگاه فرقه اباضیه در کوفه، حجاز، حضر موت، یمن، عمان و... بود. آنان در

دوره خلافت عباسی به آفریقای شرقی، خلیج فارس، قشم، بندر عباس و... راه یافتند.

4 - فرقه ثعالبه ؛

پیروان ثعلبه بن عامر را ثعالبه گویند. ثعلبه با عبدالکریم عجمی همفکر بود. تنها اختلاف در مورد کودکان بود که ثعلبه معتقد بود بر کودکان بود که ثعلبه معتقد بود بر کودکان حکمی نیست و در محبت و عداوت آنان آزادند تا به بلوغ رسند و در آن زمان باید اسلام را بر آنان عرضه کرد. اگر ایمان آوردند که خوب است، در غیر این صورت باید تکفیر شوند. این فرقه معتقد بود که باید از ثروتمندان زکاه گرفت و به بی‌نویان داد. بر اثر اختلافات بین رهبران، این فرقه، دچار انشعاب شد و فرقه‌هایی از آن پدید آمد.

5 - فرقه حازمیه،

پیروان شعیب بن حازم یا اصحاب حازم بن علی حازمیه گویند. این فرقه معتقد بود که اعمال بندگان را خداوند می‌کند. برائت از امام علی را آشکارا بر زبان نمی‌آوردند، ولی دیگران را علنا ناسزا می‌گفتند. و عقیده داشتند که خیر و شر به قضا و قدر الهی بستگی دارد.

6 - فرقه معبدیه:

پیروان «معبد بن عبدالرحمن را «معبدیه» گویند. این فرقه از پیروان «ثعالبه» بودند. این فرقه با زنان غیر مذهب خود ازدواج نمی‌کردند و عقیده داشتند که هر کس زکاة ندهد، کافر است. این عقاید خلاف فرقه «ثعالبه» بود. این فرقه عقیده داشت که ثواب خداوند به بندگان در همین دنیا است.

7 - فرقه صلتیه:

پیروان «صلت بن ابی صلت» را «صلتیّه» گویند. این فرقه از گروه عجارده جدا شدند. اینان می گفتند هر کس گفتار ما را بپذیرد، مسلمان گردد و با وی دوست باشیم. ولی از کودکان آنان بیزاریم تا وقتی که بالغ گردند و اگر اسلام را پذیرفتند، قبولشان داریم.

8 - فرقه حمزویه ؛

پیروان حمزه بن ادرك را حمزویه گویند این فرقه با فرقه میمونیه همفکری داشتند. اینان معتقد بودند که اطفال مشرکین، کافر هستند و در دوزخ جای دارند.

حمزه از تابعان حصین بن رقاد بود که در سجستان شورش کرد. حمزه معتقد بود که در یک زمان دو امام می توانند حضور داشته باشند، در صورتی که متفق القول نباشند. این گروه خیر و شر را به خداوند نسبت می دادند.

9- فرقه شعیبیه ؛

پیروان شعیب بن محمد را شعیبیه گویند این فرقه نیز از گروه عجارده جدا شدند و هم عقیده با فرقه حازمیه می باشند
رهبر این فرقه شعیب با مردی از خوارج که میمون نام داشت، بر سرطلبی اختلاف پیدا کردند.

شعیب طلب خود را می خواست و می گفت که باید قرض خود را بدهی، زیرا خداوند تو را امر کرده که قرضت را ادا کنی میمون می گفت: خداوند امر به ادا دین نکرده است. برای حل اختلاف نامه ای به عبدالکریم بن عجارده که در زندان بود، نوشتند وی در جواب نوشت: آنچه خداوند خواسته همان شود و آنچه نخواست، نشود؛ هیچ کار زشتی به خداوند نسبت ندهید. هر یک از طرفین

این پاسخ را به نفع خود تاویل می کرد. این اختلاف باعث شد تا پیروان عجارده به رهبری شعیب گرایش یابند.

10 - فرقه نجدات ؛

این فرقه را عاذزیه نیز گویند. این فرقه از پیروان نجد بن عامر حنفی بودند که از یمامه حرکت کرد تا به ازارقه پیوندد در بین راه دو نفر به نام ابوفدیک و عطیه بن اسود که از نافع بن ازرق جدا شده بودند، به نجده پیوسته و با وی بیعت کردند و او را امیرالمومنین خواندند و بدین سان فرقه جدیدی پدید آمد گویند علت اختلاف نجده و نافع مسئله تقیه بوده است. نافع تقیه را حرام می دانست و نجده آن را جایز می دانست.

خوارج نجده معتقد بودند که: باید خداوند و رسول او را شناخت و به خون مسلمان احترام گذاشت. عذر و مکر نباید کرد. باید برای اشنائی مردم به احکام اسلام، از راه برهان و دلیل وارد شد. مرتکب گناه کبیر مشرک است کار این فرقه سرانجام به اختلاف کشید: گروهی دنبال عطیه بن اسود حنفی به سیستان رفتند (: فرقه عطویه)، و گروهی با ابوفدیک به جنگ با نجده که از اصول خوارج تخطی کرده بود، پرداختند این گروه سرانجام نجده را کشتند. و گروهی به نجده وفادار ماندند.

براستی نجده از اصول ثابت خوارج دوری می کرد و مرتکب خلاف می شد: در یکی از نبردهای خوارج نجده با مردم مدینه، دختری از عثمان بن عفان با اسارت گرفته می شود. عبدالملک مروان نامه ای به نجده نوشت و تقاضای آزادی وی را کرد نجده آن دختر را از مردی که اسیرش کرده بود خرید و رهایش نمود. یاران نجده از این عمل بسیار خشنود شدند.

خوارج در جریان تصرف قطیف بر اموال بسیار و زنان و کودکان دست یافتند. هنوز خمس اموال و نسا را نداده، لشکریان بر زنان تاختند و کام گرفتند. این اقدام مورد عفو نجده قرار گرفت و روسای خوارج را ناخوش آمده. نجده گناه صغیره را جایز می دانست و بسیاری کارهای دیگر از نجده صادر شده بود. همین بدعتها بود که خوارج نجدات نتوانستند نجده را تحمل کنند. نجده تحت فشار خوارج سرانجام از امامت بر آنان کناره گرفت و ابوفدیک را برگزید. ابوفدیک وقتی بر یمامه دست یافت، نجده را بکشت.

خوارج نجدات را عاذریه گفته اند؛ به این دلیل که مردم را به خاطر جهل بر فروع دین معذور دانسته اند.

11 - فرقه عجارده ؛

پیروان عبدالکریم بن عجرده را عجارده یا عجرودیه گویند. این فرقه ابتدا از پیروان عطیه بن اسود حنفی بودند. عقاید این فرقه شبیه عقاید ازارقه است. تنها اختلاف در نهب اموال مخالفان است. عجارده با غارت اموال مخالفان خود موافق نیست ؛ بر خلاف ازارقه که جایز می دانست.

فرقه عجارده سوره یوسف را جز قرآن نمی دانند و گفته اند که این داستان عشقی است و شایسته نیست که در قرآن باشد. فرقه عجارده به نه فرقه تقسیم شدند که در ردیف 25 فرقه خوارج قرار دارند.

12 - فرقه میمونیه ؛

پیروان بن عمران را میمونیه گویند. این فرقه از گروه عجارده است. به این فرقه ازدواج با محارم را نسبت می دهند. و گویند در عداوت با علی علیه السلام از دیگران پیش قدم بوده اند.

13 - فرقه خلیفه ؛

پیروان خلف خارجی را خلیفه گویند. وی از خوارج کرمان بود و با فرقه حمزویه اختلاف عقیدتی داشت و خیر و شر امور را به خداوند نسبت می داد.

14 - فرقه معلومیه ؛

این فرقه معتقد بود هر کس خداوند را با همه نامهایش نشناسد، نادان به حق پروردگار است و کافر می باشد.

اعمال بندگان به خود آنان بر می گردد و ربطی به خداوند ندارد.

15 - فرقه مجهولیه ؛

عقاید این فرقه شبیه فرقه معلومیه است. اینان معتقد بودند که هر کس خداوند را با بعض نامهایش بشناسد، کافی است و کافر نمی باشد.

16 - فرقه اخنسیه ؛

پیروان اخنس بن قیس را اخنسیه گویند. این فرقه از گروه ثعالبه جدا شدند و معتقد بودند که ازدواج زن مسلمان با مرد کافر جایز است دلیل آورده اند که چون ازدواج زن کافر با مرد مسلمان جایز می باشد، عکس آن نیز جایز است.

17 - فرقه شیبانیه ؛

پیروان شیبان بن سلمه حروری را شیبانیه گویند. این فرقه از گروه خوارج ثعالبه بودند. شیبان از سران خوارج بود که در زمان ابومسلم خراسانی ابتدا با وی در سرنگونی رژیم اموی کمک کرد و اندکی بعد علیه وی قیام کرد ابومسلم فردی را برای کشتن شیبان فرستاد و او را کشت. شیبان قائل به تجسیم بود سنیان وی را کافر خوانده اند. فرقه شیبانیه خلافت و امامت زنان را جایز می دانستند. و خروج بر پادشاه جائز را واجب می شمردند.

18 - فرقه رشیدیه ؛

پیروان رشید طوسی را رشیدیه گویند. به آنان عشریه نیز گفته می شود. رشید می گفت: زراعتی را که از نهر و کاریز آبیاری کنند، زکاه آن مزرعه نیم عشر واجب است.

19 - فرقه مکریه ؛

پیروان مکرم بن عبدالله عجلی را مکرمیه گویند. این فرقه از گروه خوارج ثعالبه جدا شدند. تارک نماز را کافر می دانستند. چون تارک الصلوه خداوند را نشناخته، دست از نماز برداشته است. متکب گناه کبیره کافر است.

20 - فرقه زیادیه ؛

پیروان زیاد بن ابی صفر را زیادیه گویند. این فرقه با خوارج اباضیه و ازارقه و نجدات هم عقیده اند این فرقه کسانی را که در جنگ شرکت نمی کردند، کافر نمی گفتند. کشتن کودکان مشرکین را جایز نمی دانستند تقیه در گفتار را جایز می دانستند کفر در دیدگاه آنان بر دو گونه بود: 1 - کفران نعمت 2 - انکار خداوند. مرتکب کبیره را کافر نمی دانستند تارک الصلوه را کافر می گفتند. خلاصه، گناهانی که حد آن معلوم بود، مرتکب آنها را کافر نمی دانستند و گناهانی که حد آن معلوم نبود، مرتکبش را کافر می گفتند مثل ترک نماز و...

21 - فرقه حفصیه ؛

پیروان حفص بن ابی مقدم را حفصیه گویند حفص ابتدا از گروه خوارج اباضیه بود. اختلاف او با عبدالله بن اباض بر سر معنای ایمان و شرک بود. وی معتقد بود که مرتبه میان ایمان و شرک، شناختن پروردگار است. اگر کسی پیامبر قرآن، بهشت و دوزخ را باور نداشت و گناهان کبیره را مرتکب شد، کافر است نه مشرک این فرقه دشمنی با علی علیه السلام را آشکار می کرد.

22 - فرقه حارثیه ؛

پیروان اسحاق بن زید بن حارث انصاری را حارثیه گویند به این فرقه اسحاقیه نیز گویند. این فرقه معتقد بود که روح عبدالله بن معاویه در اسحاق بن زید حلول کرده است. اسحاق از مداین بود و پیروان او از غلاه بودند. اعتقاد داشتند که هر کس امام را بشناسد، می تواند هر کاری انجام دهد. امام این فرقه عبدالله بن معاویه بن عبدالله بن جعفر بن ابی طالب بود که در سال 127 هجری در کوفه دعوی خلافت کرد و گروهی از مردم کوفه با وی بیعت کردند. پس از درگیری با خلافت اموی متواری شد و یارانی از مداین و... یافت و بر حلوان و حمدان و ری دست یافت. چون بنی هاشم پیروزی او را دیدند، به وی پیوستند. منصور عباسی نیز به آنان پیوست و کار عبدالله بن معاویه بالا گرفت وی به نام خود سکه زد. از مردم فارس خراج می گرفت. بر اصفهان چیره شد شهر استخر فارس را مقر حکومتش قرار داد ابن هبیره امیر عراق به جنگ وی آمد عبدالله شکست خورد و به شیراز گریخت از فارس به هرات گریخت در هرات توسط حاکم وقت دستگیر و به دستور ابومسلم خراسانی کشته شد (سال 129 هجری) برخی گفته اند در سال 131 هجری در زندان ابو مسلم خراسانی در گذشت گویند وی معتقد بود که پروردگار است، و دانش در او مانند قارچ و گناه نیز چون قارچ در قلب می روید. وی قائل به تناسخ بود و می گفت که روح آدم در پیامبران دیگر حلول کرده تا سرانجام در تن او جای یافته است و جهان ابدی است. محرمات را حلال می دانست. پس از مرگ او، یارانش به چند دسته تقسیم شدند. جمعی گفتند که او زنده است و باز خواهد گشت. گروهی او را مرده می گفتند.

23 - فرقه بیهسیه ؛

پیروان ابوبیہس ہیصم بن جابر را بیہسیہ گویند. ہیصم از قبیلہ بنوصیہ بود. آنان بہ کفر مرتکب کبیرہ گواہی نمی دادند باید بر او حد گناہ جاری کرد. او را نہ کافر گوئیم و نہ مومنش خوانیم گروہی از این فرقہ بر این عقیدہ بودند کہ: اگر امام کافر شود، یاران و پیروان او نیز کافر گردند. حلیت در تقفی ہیصم بہ مدینہ گریخت در آنجا استاندار اموی را دستگیر و زندانی ساخت. اندکی بعد، ولید بن عبدالملک فرمان بہ قتل او داد. وی را گردن زدند.

24 - فرقه شمراخیہ ؛

پیروان عبداللہ بن شمراخ را شمراخیہ گویند.

این فرقہ نماز را بہ امامت ہر کس (یہودی، نصرانی، مسلمان و...) جایز می دانستند. این فرقہ را حبیبہ نیز گفته اند. زیرا عقیدہ داشتند ہر کس در او محبت استوار باشد، در ہمہ کارها آزاد است ؛ اگر چہ نماز نخواند و روزہ نگیرد و کبیرہ مرتکب شود. زنان چون گلہا هستند کہ بوئیدنشان آزاد است، لذا نکاح معنی ندارد این فرقہ بہ اباحیگری متہم است.

25 - فرقہ صفریہ ؛

پیروان عبداللہ بن صفار را صفریہ گویند. زیاد بن اصفہر نیز از روسای این فرقہ بودہ است برخی وجہ تسمیہ این فرقہ را بہ او منسوب می دادند. عبدالقاہر بغدادی پیروان زیاد بن اصفہر را صفریہ می داند کہ عقایدی مانند ازارقہ دارند: مرتکبان کبیرہ و صغیرہ را مشرک و کشتن زنان و کودکان مخالف خود را جایز می دانند.

برخی از این فرقہ عقاید بیہسیہ دارند کہ باید مرتکب گناہ را حد زد و بعد بر او نتوان حکم مؤمن و کافر داد این فرقہ بہ سہ دستہ تقسیم شدند و عقاید

خاص خود را داشتند: گروهی هر گناهکاری را مشرک دانستند. گروهی به حد روی آوردند. و جکعی دیگر درباره مرتکب گناه ساکت شدند. گویند در عداوت با علی علیه السلام، افراطی بودند و در مدح عبدالرحمن بن ملجم (لعن الله) قاتل علی علیه السلام شعر سروده اند. ⁽²¹⁴⁾

مکتب های کلامی

مقدمه:

تعریف علم کلام؛

لاهیجی می گوید: علم کلامی، علمی است که اعتقاد به خداوند را از راه ادله و براهین، اثبات می کند.

ابونصر فارابی (م 339 ق) می گوید: علم کلام، دانشی است که آدمی را توانا می گرداند تا آرا و افعال معینی را که واضح شریعت تصریح فرموده، دریابد. عضد الدین ایجی (م 756 ق) می گوید: علم کلام، علمی است که آدمی را در اثبات عقاید دینی توانا می کند.

سعد الدین تفتازانی (م 792 ق) می گوید: کلام علم به عقاید دینی از طریق ادله و برهان است.

شریف جرجانی (م 816 ق) می گوید: کلام، علمی است که از ذات و صفات پروردگار بحث می کند.

ابن خلدون (م 588 ق): علم کلام، استدلال بر عقاید است.

ابوحنیفه (م 150 ق) علم کلام را فقه اکبر نامیده است. و تفتازانی علم کلام را به علم التوحید و الصفات تعبیر کرده است و گفته است که علم کلام در برابر علم شرایع و احکام قرار دارد.

در وجه تسمیه این علم به کلام اقوال مختلفی است:

1 - کلام مشهورترین مباحث این علم است.

2 - عنوان مباحث این علم چنین است: «کلام فی کذا...»

3 - در تحقیق شریعات و الزام دشمنان، موجب قدرت بر کلام می گردد،

مانند: منطق و فلسفه و...

4 - نخستین دانش واجبی که تعلیم و تعلم آن به وسیله کلام صورت می گیرد.

5 - این علم با مباحثه و تکلم از دو طرف صورت می گیرد

6 - جدال در این علم، بیشتر از دیگر علوم است. لذا نیاز به کلام با مخالفان و رد آنان بیشتر است.

7 - متابعت ادله این علم، بر خلاف دیگر علوم

8 - تاءثیر مستقیم قلبی و روحی این علم از دیگر علوم بیشتر است.

پیدایش علم کلام؛

در نیمه دوم قرن اول هجری پاره ای از مسائل کلامی از قبیل مباحث جبر و اختیار و مسائلی از این قبیل مطرح بوده است.

شاید نخستین حوزه رسمی این مباحث، حوزه درس حسن بصری (م 110 ق) بوده است.

در همین دوران دو شخصیت برجسته و ممتاز تاریخ کلام اسلامی می زیسته اند که پرتو وجودشان از اعماق تاریکیهای جبری گرائی سیاه و اموی ساخته، می درخشید. این دو نفر معبد جهنی و غیلان دمشقی بودند این دو دانشمند به آزادی انسان و اصل اختیار تکیه و تاءکید داشتند.

در اسلام اولیه و تعالیم قرآن و پیام آور خداوند کلام وحی، منطق فطری و استدلالی روحی - روانی خاص خود را داشت، و چنان بر جان و دل می نشست که استدلال خویش را در اثبات و عینیت خویش داشت. و از طرفی نهضت اسلام، یک ایدولوژی انسانی بود که نیاز فطری بشر را پاسخگوی بود. هنوز بازی با عقاید و مظاهر تزویر و خلافت سیاه، و غارت خلق آغاز نشده بود، تا نیازی به توجیه مسائل اعتقادی و جنگ زرگری کلامی باشد.

این همه قیل و قال از وقتی آغاز شد که اسلام همچون پوستینی وارونه، ترسناک و هول انگیز، بر اندام احبار و رهبان خلافت غصب و متحدان رقیب شان لرزه بر اندام خلق افکند و نفرت و نکبت از اسلام خلافت و عقاید منسوب به آن آغاز شد. الحاد پدید آمد و ملحد و زندیق تبر بر دست، برای ریشه کن کردن خلیفه خون آشام، ابتدا به نفی خدائی پرداخت که خلیفه آن را نمایندگی می کرد.

حقا که چنین بود و الحاد در تاریخ اسلام قبل از اینکه پشتوانه فلسفی داشته باشد، یک واکنش صرفا سیاسی و عکس العمل روحی و روانی بود.

خلافت غصب و رژیم حاصله از آن یعنی رژیم اموی برای خفه کردن خلق به ایدئولوژی و فلسفه خاصی نیاز داشت. اندیشه جبر یگرائی و دگماتیسم سیاه اخباریگرائی دو قائمه ای بودند که رژیم اموی بر آن دو تکیه داد و هزار ماه سیاه حکومت کرد.

جبریه کارش سلب عقل و علم و اختیار و آزادی از انسان بود و توجیه جنایات خلیفه خدا!!

چنین اقدامی مستلزم ترسیم چهره ای خشن و خون ریز و بی رحم و ظالم از خداوند بود تا چهره خلیفه توجیه شود. چنین شب سیاهی مستلزم توجیه و تفسیر اسلام به یک مسلک درد و رنج و فقر و فالکت و سیه روزی انسان بود، تا وضع موجود توجیه خود را بازیابد.

محدثان و متکلمان اموی در پشتوانه بخشیدن به این باورها کوشیدند و با جعل احادیث و خلق کلام به مدت مدیدی چشم و گوش خلق را بستند. این چشم بندی از پگاه کودتای سقیفه آغاز شد و نمودهای تاریخی آن را باید در

همین تاریخ نقلی موجود دید که چگونه مردم شام و عراق و حجاز و سراسر امپراطوری عربی همچون حیوان در خلاب فرو رفته بودند.

بساط این حیوان سازی و عوام پروری آنچنان است که مسعودی در قرن چهارم هجری قاه قاه می خندد!! و خواننده امروز تاریخ بر تنهائی علی عَلِيٍّ و آل او که در میان این عوام معاویه ساخته و کعب الاحبارها پرداخته، چگونه مظلومانه می زیستند، می گرید.

مکتب جبریه که مکتبی اموی ساخته بود، برای توجیه وضع موجود، آیات قرآن را به نفع رژیم و در جهت استحمار خلق تحریف و تاویل می کرد و برای اصول مکتب خود آیاتی را در دست نشان ساخته بود.

جبریه بر انسان و ازادی عمل و اختیار او دست گذاشته بود و تاءکید داشت که هر چه هست از گفتار و کردار، خیر و شر، فقر و فلاکت، و همه آلام و مصائب و.. بدست خداوند است: خدا خواسته تا حسین کشته شود و یزید سرمست گردد، خدا خواسته تا آل سفیان و آل مروان حکم خون خلق را بکنند و آل علی و پیروانشان به خون غلتند، و اگر در روز رستاخیز یزید و اسلاف و اخلاق او به فردوس در آیند و حور العین بغل گیرند، کار خداست و اراده او است. پس جای اعتراض و تردید نسبت به وضع موجود نیست. باید تن به تقدیر سپرد و بنده خوبی بود.

تاءکید تسنن اموی و فقها و علما وابسته آن بر اطاعت اولی الامر که مصادیقش کودتاچیان سقیفه و سلاطین اموی بودند، ریشه کلامی اش در مکتب جبریه قرار داشت. اطاعت خدا مترادف بود با اطاعت خلیفه و عصیان بر خلیفه، عصیان بر خدا و اطلاق مفسد فی الارض و چوبه دار و شکنجه و سیاهچال و

سوختن و قطعه قطعه کردن و... تفکری که ریشه در دل هر دیکتاتوری مذهبی - فاشیستی دارد، و ترفند شناخته شده تاریخ حزنبار اسلام است.

تاریخ سیاه قرن اول هجری نشان می دهد که این مکتب تا لااقل سال 80 هجری یکه تاز میدان بود و رژیم اموی در سایه آن می غنود.

مکتب جبریه که پشتوانه هایش را از آیات و روایات می گرفت، خیل بزرگ علما و فقها و محدثان هر نحله ای را با خود همراه داشت و لذا هنوز پس از گذر 14 قرن آثار نکبت بار خود را در عرصه اذهان و اندیشه همه فرقه های اسلامی حفظ کرده است و کم تر فرقه ای را می توان یافت که اسیر مواریث جبریرائی نباشد.

به همین دلیل پس از تابش خورشید عقل گرائی در قلمرو عقاید اسلامی همه متحدان فکری و سیاسی مکتب جبریه علیه عقل و صاحبان تعقل و تفکر قیام کردند و به تکفیر خردمندان و قتل عام آنان پرداختند.

معبد جهنی و غیلان دمشقی نخستین کسانی بودند که بساط جبریه را به انتقاد گرفتند و لب به اعتراض گشودند. و آنچه را که ما بعدها در تاریخ به مکتب تعقلی معتزله می شناسیم، ریشه در تعالیم همین دو نفر دارد.

نهضت تعقلی در اواخر قرن اول هجری آغاز شد و بسرعت پشتوانه فلسفی - کلامی نهضت بزرگ ضد اموی گردید تا که سرانجام در سال 132 هجری این رژیم را در تمامیت آن سرنگون ساخت.

علم کلام در اسلام اصولاً جنبه توجیهی داشته و دارد و از همین رو به دو قسم عقلی و نقلی شده است که هر قسم ظآن استدلالات و براهین خاص خود را دارد و همان گونه که در بالا اشاره شد، علم کلام همواره در تاریخ عقاید اسلامی مورد مخالفت بخش بزرگی از علما و فقها مذاهب و فرقه واقع شده

است. ائمه مذاهب اربعه تسنن با علم کلام موافق نبودند و پیروانشان نیز چنین بودند. مذاهب و فرقی که با کلام میانه ای داشتند و مکتب های کلامی تاسیس کردند، عبارتند از امامیه، معتزله، اشاعره، مرجئه، و احنافا اسماعیلیه و برخی مذاهب خوارج.⁽²¹⁵⁾

مکتب کلامی معتزله

تاریخچه نهضت معتزله

پیدایش این مکتب به سالهای 86 - 65 هجری و عهد عبدالملک مروان خلیفه اموی می رسد. این مکتب در مقابل مکتب جبریه پدید آمد که شرح آن گذشت. جبریه بر این باور بودند که بندگان خدا صاحب افعال خود نمی باشند. خیر و شر بدست خدا است. آدمی محکوم به جبر است و تن در دادن به تقدیر و وضع موجود!

در مقابل معتزله معتقد بودند که انسان در همه افعال و کردار خود آزاد و مخیر است.

پیروان مکتب جبریه معتزلیان را قدریه می خواندند و در قدح آنان حدیثی از قول پیامبر اسلام صص جعل کردند که: «القدریه مجوس هذه الامه» و احادیثی مشابه علیه آنان می ساختند و شایع می کردند تا از نفوذ نهضت تعقل گرای معتزله جلوگیری کرده باشند.

نخستین کسی که با مکتب جبریه به ستیز برخاست، «معبد بن عبدالله بن عویم جهنی بصری» بود. گویند او عقاید کلامی خود را از یک ایرانی به نام «سنویه» گرفته بود.

«معبد جهنی» می گفت: پروردگار افعال بندگان را به خودشان وا گذاشته است. معبد در سال هشتاد هجری به جرم فساد عقیده کشته شد. پس از مرگ

معبد جهنی شاگردان او غیلان دمشقی و یونس اسواری نهضت او را ادامه دادند. جعد بن درهم به آن دو نفر پیوست و در ترویج مکتب معتزله کوشش فراوان کردند.

قشریون اخباری در همدستی با جبریه به مخالفت با مکتب تعقلی معتزله پرداختند. این قشریون که نام صحابی را بر خود داشتند و برخی از تابعین بودند، تلاش بسیاری کردند تا از روشنگریهای مکتب معتزله جلوگیری کنند.

آنان طبق معمول به تکفیر و تحریم معتزلیان فتوی دادند و شنیدن اقوال روشنگرانه معتزله را حرام دانستند و خلق را بر حذر داشتند. قشریون توصیه می کردند که مسلمانان بر معتزلیان سلام نکنند و بر جنازه هاشان نماز نگزارند و به عیادت بیماران شان نروند.

معتزله در تاریخ اسلام و کلام اسلامی به اصحاب العدل و عدلیه و سرانجام معتزله معروف و مشهوراند.

نهضت معتزله توانست سیمای روشنی از خداوند و اصول اسلامی ارائه کند و تحریفات و جعلیات جبریه و مکتب محدثان را از ساحت اسلام پاک سازد. قرار گرفتن و اصل بن عطا در راس این مکتب به آن غنای تازه ای بخشید و آن را از شکل تئوری پیشتاز تعقلی به یک مکتب کلاسیک کلامی تبدیل کرد.

واصل بن عطا متولد مدینه و مقیم بصره از شاگردان حسن بصری (110 - 21 ق) بود. او که دارای عقلی فعال و ذهنی نقاد بود، از همان آغاز بر اقوان خود برتری های علمی و عقلی بسیاری داشت. علم و نبوغ و بلاغت و قدرت بیان او جاذبه ای شگفت به او می داد. با استادش حسن بصری بر سر مسائل علمی به جدال پرداخت و همین نزاع علمی به اعتزال او انجامید. ماجرا بر سر جنگ زرگری کلامی بود که خلافت اموی و مکتب جبریه به آن دامن زده بودند

و آن مسئله مهم مرتکب گناه کبیره بود که آیا: کافر است؟ یا منافق است؟ حسن بصری و باند او در این معرکه، قائل به منافق بودن مرتکب کبیره بود. و اصل بن عطا به استنادش اعتراض کرد که نه این و نه آن، بلکه «منزله بین المنزلتین» گویا مریدان چاپلوس حسن بصری، واصل بن عطا را از جلسه درس بیرون راندند. این اهانت به عزلت او انجامید در مسجد بصره ستونی را اختیار کرد و عقاید خود را ابراز داشت.

لازم است گفته شود که مکتب معتزله تا قبل از اینکه دولتی شود و آلت دست خلافت عباسی قرار گیرد، نقش و سهم مهمی در تنویر افکار و خیزش اذهان دارد. مخصوصاً که در انگیزش همگانی توده ها در قیام علیه رژیم اموی نقش کلیدی و محوری داشت. اما متأسفانه بنا به سرنوشت همه عقاید نو و سازنده و پویا که دوره افول و رکوردی دارند، مکتب کلامی معتزله پس از اقتدار عباسیان دچار رکورد سیاسی - علمی - عقلی شد و تا مدتی ایدئولوژی رژیم سابقه و خدمات این نهضت را مخدوش نمود.

اصول پنجگانه مکتب معتزله ؛

- 1 - توحید، در ذات و صفات صانع، افعال،
- 2 - عدل ؛ خداوند عادل است، شر فساد را دوست ندارد و...
- 3 - وعد و وعید؛ مژده به نیکوکاران و بیم به بدکاران و...
- 4 - المنزله بین المنزلین ؛ مرتکب کبیره نه مؤمن است و نه منافق، بلکه درجه ای بین ایمان و کفر دارد.

5 - امر به معروف و نهی از منکر؛ فرمان به انجام کارهای خوب و خیر و عدل و راستی و درستی در فرد و جمع و جامعه و باز داشتن از کارهای بد و... کلیه اصول و فروع این مکتب بر عقل و منطق استوار است.

1 - توحید؛ توحید عقلی؛ خداوند یکی است، چیزی مانند او نیست، او مانند اشیا نیست، جیم نیست، جوهر و عرض نیست، اعتراض و خواص و ترکیبات و کیفیات و کمیات ندارد. قابل قیاس نیست، به وهم و فکر خیال نیاید، صفات او عین ذات او است و زاید بر ذات او نیستند. وحدتی مطلق است که اطلاق فردیت و شخصیت به او باطل است، او خالق کون و مکان و زمان، هستی و آنچه در آن است می باشد، ابدی و ازلی، واجب الوجود است. خداوند متکلم است. او کلام را در اشیا ایجاد می کند و این است معنای متکلم بودن خداوند.

این اصل از اصول پنجگانه معتزله مستدل به ادله نقلی و عقلی بسیاری است که در مقایسه با دیدگاههای کلامی امامیه از توافق نسبی برخوردار است.

2 - عدل؛ خداوند متعال عادل است و تمام کارهای خداوند در دنیا و آخرت بر عدل استوار است.

عدل خدا عین ذات او است؛ خداوند شر و فساد را دوست ندارد، افعال و اقوال بندگان را خلق نمی کند و بندگان خود مسئول گفتار و کردار خود می باشند. اوامر و نواهی خداوند برای مصلحت بندگان صادر می شود. خداوند تکلیف ما لایطاق نمی کند و هرگز از میزان عدل و داد بیرون نمی رود و اوامر خداوند به محالات تعلق نمی گیرد. کیفر و پاداش را به عدالت دهد، ذره ای خوبی پاداش دهد و ذره ای بدی کیفر دهد.

مکتب اعتزال است مفتخر است که در آن تاریکی و جور و جهل حاکم، به حسن و قبح عقلی و استقلال عقل در آن دو تاءکید و تصریح کرده است. آنان اعتقاد داشتند که حسن و قبح اشیاء عقلی و ذاتی و مطلق است. این شعار معروف معتزله هنوز طنین افکن است که «القیح قبیح فی نفسه و الحسن فی نفسه.» آنان عقل را در ادراک احکام شرعی مستقل می دانستند. این دیدگاه عدل را از آسمان به زمین کشاند و عدالت اجتماعی را که مشخصه اسلام نخستین بود، پس از یک قرن دوباره بر باوره ها نشاناند.

3 - وعد و وعید؛ عدالت خداوند اقتضا می کند که به نیکوکاران وعده پاداش دهد و به بدکاران وعید کیفر دهد. تنها راه نجات از وعید، توبه است. خداوند از تقصیر بنده گناهکار نادم و تائب در می گذرد.

معتزله در مسئله وعید اختلاف نظر پیدا کرده اند. گروهی استدلال می کردند که عذاب گناهان کبیره از هرکس که باشد (مؤمن و کافر)، واجب است. و گروهی فقط عذاب کفر را واجب می دانستند. و در حق الناس اگر صاحب حق درگذرد، عذابی در کار نخواهد بود.

گروهی با عنایت به لطف و رحمت خداوند معتقد بودند که خدا از روی تفضل و نه استحقاق، از تقصیر برخی گناهان درگذرد.

اما در مسئله وعده خداوند مبنی بر پاداش نیکو کاران اختلاف نظری وجود ندارد.

4 - منزله بین المنزلین ؛ گفته شد که در طی حاکمیت جبریه و جنگ زرگری خلافت، مسائلی شگفت برای انحراف اذهان و سرگرم کردن عوام و خواص مطرح می شد. طرح مسئله مرتکب کبیره و سرنوشت عقیدتی وی که آیا مؤمن است یا کافر و یا منافق یکی از معضلاتی بود که جدال بسیاری را باعث شده

بود. و اصل بن عطا در حوزه درس استادش حسن بصری به اعتراض ایستاد و گفت که نه مؤمن و نه کافر بلکه درجه ای بین این دو. و این حرف یکی از اصول مکتب اعتزال شد. گفته می شود طرح این مسئله ابتدا از سوی خوارج بوده است.

پیشینه طرح سوال مرتکب کبیره آیا فاسق است، کافر است، مؤمن است یا منافق، یک انگیزه سیاسی داشت و خوارج اولیه برای برخورد با حکام و زمامداران عصر خود دنبال بهانه شرعی می گشتند.

5 - امر به معروف و نهی از منکر؛ یکی دیگر از افتخارات مکتب اعتزال این است که بر خلاف دیگر فرقه ها و مذهب ها که این اصل را فرع کرده برای فراز از مسولیت آن، در فورع دین خود نهاده اند، معتزله اصل امر به معروف و نهی از منکر را که محور مسائل اجتماعی - سیاسی اسلام می باشد، در اصول عقیدتی خود قرار داده اند. و اصل عدل و اصل امر به معروف و نهی از منکر بود که قیام ضد اموی را تدارک دید. در اجرای این اصل خوارج نیز حساسیت بسیاری داشتند و آنان هیچ شرطی را در انجام آن قبول نداشتند.

این اصل عقیدتی و اساس وقتی بدست فقها افتاد، خنثی شد و در تنگناهای شروط و خطوط افتاد. اما معتزله این اصل را تکلیفی حتمی برای مسلمانان دانستند و استدلالی قرآنی می کردند. فقها دست و پای این اصل را بسته، برایش شرایطی قائل شدند که: آیا واجب است یا مستحب، عینی است یا کفائی و...

و.... (216)

انشعاب در معتزله

فرقه ها؛

در کتب کلام و فرق کلامی، فرقه های کلامی ذیل به مکتب معتزله منسوب شده است:

- 1 - الحسنيه، 2 - الواصليه، 3 - الهذيليه، 4 - النظاميه، 5 - البشريه، 6 -
- الكعبييه، 7 - الهشاميه، 8 - الجبائيه، 9 - الجاظيه، 10 - المعمريه، 11 -
- الخياطيه، 12 - المرداريه، 13 - الشاميه، 14 - الخابطيه، 15 - الهاشميه، 16 -
- الحماريه، 17 - الاسكافيه، 18 - الاسواريه، 19 - الجعفريه، 20 - الصالحيه،
- 21 - المريسيه، 22 - العمرويه.

1 - الحسنيه ؛

شاگردان حسن بصری را گویند، که واصل بن عطا از آنان جدا شد.

2 - الواصليه ؛

پیروان واصل بن عطا را گویند. نخستین گروه معتزله بصره هستند که در سال 131 ق رو آمدند و معروف شدند. در قیام بزرگ ضد اموی نقش داشتند و سخت فعال بودند. در سال 145 هجری قمری نیز در قیام محمد نفس زکیه و برادرش ابراهیم بن عبدالله نقش مهمی داشتند. پس از سرکوب قیام و شهادت محمد و برادرش، این معتزلیان انقلابی نیز بصره را ترک کردند و بسوی آفریقا مهاجرت نمودند. آنان در مغرب جای یافتند که بعدها مرکز حکومت شیعی ادریسیه شد. در تاریخ کلام اسلامی، واصل بن عطا را بنیانگذار مکتب اعتزال می دانند.

اندیشه های اساسی و جوهری واصل، اندیشه های شیعی امامی بود، چرا که او لااقل مدتی از شاگردان ابوهاشم عبدالله بن محمد حنفیه بوده که آن دو خود

نیز از مکتب معارف امام علی بن ابی طالب و امام حسن و امام حسین و امام سجاد علیهم السلام بهره مند بوده اند.

3 - هذیلیه ؛

پیروان ابو هذیل محمد بن هذیل علاف را گویند (235 - 135 ق وی از مشایخ معتزله و فیلسوفی نابغه بود او متولد و مقیم بصره بود و شیخ المعتزله نامیده می شد. ابو هذیل دیدگاههای نوینی در مکتب اعتزال پدید آورد. او مشرب مشائی داشت و با اندیشه فلاسفه یونان آشنا بود. به همین دلیل آرائی شگفت و گاه متعارض با دیگر مشایخ معتزله داشت.

4 - نظامیه ؛

پیروان ابواسحاق ابراهیم بن سیار بن هانی النظام (231 هجری) را گویند. نظام خواهر زاده هذیل و شاگرد وی بود. مبنای کلامی او نیز بر آراء فلاسفه یونان بود. نظام روشنفکری آزاداندیش بود که با فرقه ها و نحله های کلامی - فلسفی. مختلف آشنائی و مجالست داشت. با هشام بن حکم معاشرت داشت و عقایدی از او گرفت جاحظ وی را متهم کرده است که با آراء هندیان موافق بود و ارسال رسولان را انکار می کرد، اما جرات ابراز این عقیدت را از ترس مسلمانان نداشت. جاحظ وی را متهم می کند که قرآن و اعجاز ادبی و نظم آن را منکر بود و معتقد بود که احکام اسلام از اصول تا فروع بر مردم تحمیل شده است. عقاید نظام مورد رضایت استادش ابو هذیل علاف نبود. او کتابی به نام الرد علی النظام نوشت جبائی نیز بر نظام اعتراض داشت. گویند این دو نفر نظام را از دین بیرون دانسته، به کفر متهم کرده اند.

ابوالحسن نیز وی را کافر خوانده است. آراء و عقاید نظام درباره پیدایش موجودات و خلقت آنچنان دقیق است که علوم امروز بر آنها مهر تایید می نهد.

در عین حال جاحظ اعتراف کرده است که: نظام نابغه ای در علم و عقل بود که هر هزار سال یک نفر چون نظام در جهان ظاهر شود. نظریه او درباره جز لایتجزی که جنجال بسیاری آفرید، حقیقتی است که دانش امروز به آن اعتراف دارد نظام در صفات ذات دیدگاه خاصی داشت و در اصل امامت با شیعه امامیه همگام بود و به نص جلی اعتقاد داشت. نظام متهم اصلی یرده پوشی حقیقت را در موضوع امامت و خلافت، عمر بن خطاب می دانست او اشتباهات و خطاهای بسیاری از عمر بن خطاب می گرفت و وی را غیر قابل بخشش می دانست. همین عقاید بود که علما و فقها و برخی مشایخ او را ناخوش آمد و به تکفیر و تحریف عقاید او پرداختند. نظام دارای تالیفات بسیاری است که ابن ندیم در الفهرست این آثار را یاد کرده است.

5 - بشریه ؛

پیروان و شاگردان بشر بن معتمد را گویند. به او دیدگاههای کلامی شگفتی نسبت داده اند، او شیخ معتزله بغداد بود. گرایشهای شیعی او باعث شد تا هارون الرشید وی را به زندان افکند. او برای رفع اتهام از خود اشعاری سرود و از زندان آزاد شد. وی در سال 226 هجری در گذشت.

6 - الکعبیه ؛

پیروان ابوالقاسم عبدالله بن محمود بلخی معروف به کعبی را کعبیه گویند. به او نیز عقاید کلامی شگفتی درباره صفات خداوند نسبت داده اند در رابطه با صفات خداوند از جمله سمیع و علیم بودن خدا معتقد بود که منظور آگاهی و دانائی او به کمیات و کیفیات اقوال و اعمال و اشیاء است و نه شنوائی و بینائی با حواس. او عقیده داشت بر خداوند واجب است احکامی که برای بندگان

سودمند است، تشریح کند و استطاعت بندگان را در سلامتی عقل و تندرستی جسم می دانست.

7 - هشامیه ؛

پیروان هشام بن عمرو فوطی بودند.

عقاید کلامی او مغایر با اصول معتزله بوده است به وی نسبت داده اند که می گفت: حسبنا الله و نعم الوکیل سخن نادرستی است، زیرا لازمه وکالت آن است که موکلی باشد!! معجزات انبیا را دلیل بر صداقت آنان نمی دانست. بهشت و دوزخ را مخلوق نمی دانست و قائلین به آن را کافر می انگاشت. هشام بن عمرو در سال 226 هجری در گذشت و از طبقه ششم معتزله بشمار می رفت.

8 - جبائیه

پیروان ابو علی محمد بن عبدالوهاب جبائی (م 303 ق از مشایخ معتزله بصره را جبائیه گویند. وی شاگرد ابو یوسف یعقوب بن عبدالله بصری بود دیدگاههای کلامی جبائی معروف و مشهور است:

خداوند عالم به اشیاء قبل از خلقت آنها بوده، خداوند بینا است یعنی عالم به اشیا است، اگر خداوند مراد بنده اش را مطابق میل او اجابت کند، در این صورت مطیع و منقاد بنده اش می باشد و این با خدائی او سازگار نیست.

جبائی پیروان بسیاری در بصره و اخواز داشت. پس از مرگ او، پیروانش مرید پسرش ابو هاشم جبائی شدند. جبائی منسوب به شهر جبا یکی از شهرهای خوزستان می باشد که بین بصره و اهواز واقع بود.

این ندیم می گوید وی کلام را به زبان ساده بیان کرد و مشکلات آن را از میان برداشت.

9 - جاحظیه ؛

پیروان عمرو بن بحر معروف به جاحظ را جاحظیه گویند. جاحظ (255 - 162 ق از چهره های مشهور ادب عربی و کلام و معارف اسلامی است و از مشایخ بزرگ معتزله بشمار می رود. وی دارای تالیفات بسیاری است کخ برخی از آنها امروز در دست است. جاحظ با اندیشه و آرا فلاطیه آشنائی بسیار داشت و صاحب آرائی در کلام است به او نسبت داده اند که می گفت:

آدمی در کسب هیچ امری دخالت ندارد، تمام شناختهای ضروری و طبیعی است، وظیفه بندگان ارادت است و کارها بالطبع از آنها صادر می شود، قرآن جسدی است که گاهی به صورت انسان و زمانی به صورت حیوان در می آید!! قرآن جسم مخلوق است.

10 - معمریه ؛

پیروان معمر بن عباد سلمی باشند که در سال 215 هجری در گذشت. به او نیز آرا و اقوالی در کلام نسبت داده اند:

اجساد و اعراض را خداوند پدید نیاورده، اجسام اعراض را می آفرینند، آتش سوختن را ایجاد می کند و آفتاب حرارت را و... اعراض متناهی نیست.

هر عرضی را معنای خاصی لازم است. قرآن مخلوق و عرض است و فعل پروردگار نیست، زیرا اعراض فعل خداوند نمی باشند. خداوند قدرت ایجاد اعراض را ندارد. خدا نه خالق مرگ است و نه خالق حیات ؛ این اجسام اند که این حالات را دارند. همه کتب آسمانی کلام خدا نیستند. کتب آسمانی قائم به ذات خدا نیستند و... و...

به پیروان وی معانی نیز گفته اند.

11 - خیاطیه ؛

پیروان ابوالحسن عبدالکریم بن محمد بن عثمان خیاط (م 300 ه) را خیاطیه گویند.

خیاط استاد کعبی بوده و هر دو از معتزله بغداد بودند. به خیاط عقایدی در کلام نسبت داده اند:

معدوم را نمی توان شناخت، جوهر و عرض در عدم عرضی اند جسم در حال عدم، خود جسم است، هر وصفی که ثبوت آن در حال وجود جایز باشد، در حال عدم نیز ثابت است. این فرقه کلامی را معدومیه نیز گفته اند.

12 - مرداریه ؛

پیروان عیسی بن صبیح ابو موسی المردار (م 226 ق را مرداریه گویند. وی از شاگردان بشر بن معتمد بود که به زهد و تقوی شهرت داشت. از عقاید منسوب به او است که:

خداوند قادر بر ظلم است ولی اگر اقدام کند، ستمگر خواهد بود. یک فعل از دو فاعل صادر می شود و مردم می توانند به فصاحت و بلاغت قرآن، کلام خلق کنند. قرآن قدیم است و منکرین قدم قرآن، کافراند. افعال بندگان مخلوق خداوند است. قابل رؤیت با چشم است!

13 - شمامیه ؛

پیروان شمامه بن اشرس (م 313 ق) را شمامیه گویند. به او عقایدی نسبت داده اند:

فاسق اگر بدون توبه بمیرد، در دوزخ مخلد و ابدی است و در زمان حیات در منزلی و درجه ای بین ایمان و کفر قرار دارد. امم غیر اسلام در قیامت خاک خواهند شد؛ زیرا معرفت خداوند را حاصل نکرده اند. شمامه را به ترک صلاة و

عبادات متهم کرده اند. او در عین حال از بزرگان معتزله دوره هارون و مأمون عباسی بوده است.

وزارت مأمون را نپذیرفت و فرد دیگری را معرفی کرد. گویند که در دستگاه خلافت نفوذی فراوان داشت. او به غزل و نصب افرادی پرداخت ویرانجام کینه از او به دل گرفتند و در فرصتی او را کشتند. گویند قتل او در سفر مکه اتفاق افتاد.

14 - خابطیه ؛

پیروان احمد بن خابطه را گویند. وی از اصحاب فضل بن الحرش و یاران نظام بود. او نیز به آثار فلاسفه علاقه وافر داشت در کلام به او عقایدی نسبت می دهند: خداوند مخلوق و بندگانش را در بهشت آفریده و چون گناه کردند، از بهشت رانده شدند.

نیکی این جهان نتیجه نیکی آن جهان است و بدی نیز چنین است!! در قیامت خداوند رویت شود. عیسی خدائی می کند و کار جهان به او واگذاشته شده است!! روح انسان در اجسام و هیاکل دیگر حلول کند. حیوانات نیز مانند آدمیان، امتی هستند و پیامبری دارند.

15 - هاشمیه ؛

پیروان ابو هاشم جبائی: عبدالسلام بن محمد جبائی (م 321 ه) را گویند. وی از معتزله بصره و سپس بغداد است که پس از پدر ریاست معتزلیان را بر عهده داشت. او شاگرد پدرش ابو علی جبائی بود که ذکرش گذشت. پدر و پسر تقریباً عقاید مشترکی داشتند و در پاره ای از مسائل با یکدیگر اختلاف نظر داشتند. در تاریخ کلام اسلامی از این دو به جبائیان یاد می شود. اقوال این دو نیز مورد

استناد و شریعت عقلی قلمروی در مسائل عقل دارد (حسن و قبح عقلی) و شریعت نقلی مسائلی می پردازد که درک آنها از عهده عقل خارج است.

16 - اسکافیہ ؛

پیروان ابو جعفر بن عبدالله اسکافی سمرقندی را گویند. اسکافی (م 240 ق) مردی ادیب و متکلم بود و دانش و ذکاوتی سرشار داشت. مورد توجه رژیم عباسی و احترام ویژه شخص معتصم عباسی بود. اسکافی در ابتدا خیاط بود و خانواده اش او را از تحصیل باز می داشتند. آشنائی اسکافی با جعفر بن حرب راه تحصیل او را فراهم ساخت. جعفر مخارج خانواده اسکافی را تامین نمود و وی را با خود برد. اسکافی مانند معتزله بغداد به شیعه امامیه متمایل بود و دیدگاههایی معتدل در کلام داشت.

17 - اسواریه ؛

پیروان «علی اسواری» را نیز گویند. او ابتدا از یاران ابو هذیل علاف بود و بعد از وی جدا شد و در حلقه پیروان نظام در آمد فقر مالی او را به بغداد کشاند. نظام به وی هزار دینار بداد و راهی دیارش کرد. او نگران بود که اسواری در بغداد جایش را بگیرد. گویند اسواری از روستای اسوار از قرای اصفهان بوده است. وی از طبقه ششم معتزله محسوب می شود.

18 - جعفریه ؛

پیروان جعفر بن حرب همدانی (م 236 ق) و جعفر بن بشر ثقفی (م 236 ق) می باشند.

جعفر بن حرب از بزرگان معتزله بغداد و از شاگردان عیسی بن صبیح مردار و هذیل علاف بود و از طبقه هفتم محسوب می شود. جعفر بن بشر ثقفی که

مردی دانشمند و پارسا بود در طبقه هفتم مکتب معتزله قرار می گیرد. گویند واثق عباسی ده هزار درهم برایش فرستاد و او که در نهایت تنگدستی بود، نپذیرفت. او می گفت: در میان فاسقان این امت کسانی هستند که از یهود و ترسا وزندیق بدتر هستند. اجرای حد بر شارب خمر نادرست است. هر کس دانه ای بدزدد، فاسق و اهل دوزخ است. گناهکاران در آتش دوزخ، جاودانه بر زن زانیه حدی نیست، زیرا مرد قصد زنا داشته و باید حد بخورد. کلام خداوند عرض و مخلوق است جعفر در مسئله امامت عقاید شیعه را دارد: وجود امام عقلا ضرورت دارد. اما امامت مفضول بر فاضل را درست می دانست.

19 - حماریه ؛

پیروان مروان حمار آخرین خلیفه اموی را حماریه گویند. مروان بن محمد معروف به حمار در اواخر دوره اموی تحت تاءثیر مکتب معتزله قرار گرفت و عقاید مخلوطی از جبریه و دهریه و معتزله داشت و برای خود پیروانی فراهم ساخت. بدون شک این فرقه را نمی توان در شمار فرق کلامی معتزله قرار داد. آن گونه که شهرستانی و ابن حزم و ابن جوزی نامی از این فرقه ساختگی نیاورده اند. تنها مقریزی در خطط از این گروه نام برده است.

20 - عمرویه ؛

پیروان عمرو بن عبید بن باب را گویند، که عقایدی معتدل و موافق دیگر فرقه ها داشتند. عمرو داماد واصل بن عطا بوده و از تعالیم وی متأثر شده است.

(217)

جمع بندی عقاید معتزله ؛

عقاید کلامی معتزله را می توان به صورت زیر خلاصه نمود:
الهیات، طبیعیات، اجتماعیات و انسانیات.

1 - الهیات:

مسائل توحید؛ اثبات صانع، صفات ذات، عدل؛ حسن و قبح عقلی، استقلال عقل در درک احکام، مخلوق بودن کلام خدا، هدف دار بودن خلقت، افعال خداوند به اعتراض بستگی دارد، معفرت گناهکار پس از توبه، اصل وعد و عید، منفی تکلیف مایطاق، افعال بندگان مخلوق خودشان است، مثبت الهی به افعال بندگان تعلق نمی گیرد، عالم حادث است، خداوند است، خداوند غیر قابل رؤیت است در هر دو جهان، و...

2 - طبیعیات:

جسم مرکب از ذرات لا یتجزی بو عبارت است از ذرات معلق در فضا طعم جز ذرات نیست که بر ذائقه اثر می گذارد نور ذراتی است که در فضا پخش می شود. تداخل اجسام در یکدیگر محال نیست، طفره، محال نیست و...

3 - انسانیت:

انسان آزاد و مختار است و نه مجبور. استطاعت انسان یعنی قدرت فعل و ترک آن است.

مؤ من قادر بر کفر و کافر قادر بر ایمان است.

فاسق نه مؤ من است و نه کافر.

عقل آدمی پاره ای از مسائل را مستقلا و بدون نیاز به راهنما (: شرع) درک می کند. در تعارض عقل و حدیث، عقل مقدم است. قرآن را با عقل می توان تفسیر نمود.

4 - اجتماعیات:

امر به معروف و نهی از منکر واجب است، در ضرورت قیام مسلحانه واجب است، امامت خلفای راشدین به ترتیبی که رخ داده درست است و امام علی از

خلفا ثلاثه افضل بوده است (مقدمین معتزله ابوبکر را افضل دانسته و متاخرین آنها علی را) نقد صحابه پیامبر روا باشد، مقایسه روش حکومتی خلفا جایز است. (218)

مکتب کلامی اشاعره

1 - پیدایش؛

بنیانگذار؛

ابوالحسن علی بن اسماعیل بن اسحاق بن سالم بن اسماعیل بن عبدالله بن موسی بن بلال، ابوبرده بن ابی موسی الاشعری (324 - 260 هجری قمری) متولد بصره، وابسته به یکی از قبایل کهن یمنی، نواده ابو موسی اشعری معروف، بنیانگذار «مکتب کلامی اشاعره» می باشد. او در آغاز جوانی به معتزله پیوست و در نزد جبنی درس خواند و کتابی قطور در دفاع از عقاید معتزله نگاشت. در چهل سالگی از مکتب اعتزال جدا شد. ابوالحسن اشعری در محافل و مجالس درس بزرگان فقه و حدیث بصره حضور می یافت و ذهنی نقاد داشت. نقادی های او فقها و محدثان را ناراحت می کرد و غوغائی پیاپی می کرد. او به استاد معتزلی اش نیز انتقاد و اعتراض می کرد و سوالاتی فراوان داشت که پاسخ آنها را مصرانه می خواست. اما کمتر پاسخ می یافت. گرایش به اصحاب الحدیث آغاز افول فکری او را نشان می دهد. او بهانه کرد که پیامبر اسلام $\text{صلى الله عليه وآله}$ را در خواب دیده که وی را از مکتب اعتزال بر حذر داشته است و گفته است که باید از علم کلام دوری کند و به حدیث روی آورد. به دلائل چندی اطلاعات روشنی از او و بحرانهای روحی - فکری او در دست نیست. انفعال و رجعت فکری او یکی از معماهای زندگی وی می باشد.

ابوالحسن اشعری که گرایش اخباریگرائی یافت، به سفسطه پرداخت و برای استاد معتزلی اش آسمان و ریسمان بهم می بافت. جبهه گیری و عناد نابخردانه او علیه اعتزالیان نشان دهد که قشریون اخباری او را تحریک و تشویق می کرده اند و او آلت دست آنان بوده است. قشریونه او را برای اهداف عقل سنیزانه خود مناسب یافتند و در پناه او علیه معتزله سنگر گرفته، مریدانی برای وی ساختند و پیروان مذهب سنت و جماعت را به وی متمایل و پیرو او نمودند. حمایت سنیان عراق و شام و خراسان از ابوالحسن اشعری به او گستاخی بیشتری بخشید تا بنیانهای کلامی معتزله را زیر سوال برد. ابوالحسن به منبر می شد و علیه وعظ می کرد! او با ابزار نفرت از عقاید معتزله و توبه به محدثان سنی و قشریون اخباری خوش آمد گفت.

معتزله در این مقطع زمانی نقطه ضعفی بزرگ داشتند و این باعث قوت و شدت کار ابوالحسن اشعری شد. افسانه خلق قرآن که معلوم نیست توطئه کدام نفوذی در مکتب اعتزال بود، اعتبار و قوت این مکتب را براستی خدایشه دار ساخته بد و اشعری با تکیه بر این ضعف، قوت گرفت و مریدان فراوانی یافت. اشعری در مخالفت شدید و کینه توزانه ای بصره را به قصد بغداد ترک کرد. در بغداد با زبان و قلم به نبرد با معتزله پرداخت و آثار فراوانی خلق کرد محققان آثار او را تا سیصد اثر نوشته اند.

ابن عساکر در تاریخ خود نود و نه اثر او را بر شمرده است. ابن ندیم صاحب الفهرست که معاصر اشعری بوده، حيله ها و دروغها و تهمت های او را علیه معتزله نشان داده است و او را متهم به آشوبگری و تحریک عوام و خواص علیه معتزلیان نموده است.

پس از مرگ ابوالحسن اشعری و آشکار شدن دروغهای او، مکتب او رو به ضعف و کسادی نهاد و عقاید او زیر سوال رفت. طرفداران او اعلامیه ای به نفع وی صادر کردند و نوشتند که: «همه علماء حدیث متفق اند که اشعری امام ائمه حدیث می باشد و اصول اعتقادات او موافق با عقاید محدثان می باشد. او شمشیر آخته ای علیه معتزله بود و فرقه های دیگر مخالف محدثان را در هم کوبید. لذا هرکس به او بد گمان شود یا او را نکوهش کند، همه مؤمنان را مورد اتهام قرار داده است. ذوالقعدة 436 هجری».

اشعری که چهل سال با مکتب معتزله مانوس بود، وقتی آلت دست محدثان گردید، با همه آشنایی و دانش اعتزالی خود به نفع اخباریون علیه مکتبی که او را ساخته و پرداخته بود، کمر بست و جلوی آزادی اندیشه و تعقل و تفکر را گرفت و بسیاری از متفکران و عقل گرایان را خانه نشین ساخت. تفتیش عقاید و تعقیب آزادی خواهان و عوام پروری و استحمار توده ها را پیشه خود و خلافت ساخت. هر گونه حرکت آزاد عقلی را تحریم و هر روزنه ای بسوی عقل و علم را مسدود کرد و خفقان وحشتناکی را بر سراسر قلمرو خلافت عباسی در عراق و شام و حجاز و ایران گستراند. علوم عقلی تحریم شد و مکتب سیاه اخباری گرایی رونق پوشالی و عامیانه یافت. معتزلیان و متفکران و روشنفکران به تقیه روی آوردند و گوشه نشینی اختیار کردند. آثار علمی و عقلی و فلسفی و... طعمه آتش شد. فتاوی فقهاء و محدثان پی در پی صادر می شد و به قلع و قمع آزاد مردان عرصه علم و عقل می پرداخت. قتل عام وسیعی در سراسر خلافت و حوزه های اخباریگرایی راه افتاد. بر چسب های «الحاد» و «کفر» بر پیشانی متفکران می چسبید و بسیاری از نوابغ فکری - علمی و عقلی متهم به «الحاد» شدند. دانشمندان و فلاسفه را به جرم آنکه می اندیشیدند و آزاد

فکر می کنند به خاک و خون کشیدند. بزرگترین ضربه ای را که اشاعره بر پیکر فلسفه وارد کردند، فتوای «محمد غزالی» بود که علم و فلسفه تعقلی را گمراه کننده دانست و دانشمندان و فیلسوفان را لعن و تکفیر کرد. او «فارابی» و «ابن سینا» و «خیام» و زکریای رازی را متهم به «الحاد» و «کفر» نمود و از «فارابی» و «ابن سینا» و «خیام» به عنوان «کفار ثلاثه» یاد کرد و کتب و آثارشان را تحریم نمود. غزالی کسی است که «یزید بن معاویه» را مؤمن و مسلمان خواند و فتوی داد که هر کس «یزید» را لعن کند، مسلمان نیست و لعن او و ابوسفیان حرام است! چنین فردی رهبری «اشاعره» را بر عهده داشت و محدثان و اخباریون را سرپرستی می کرد، و در قتل عام ها همدست خلیفه عباسی کوشید و به فتوای او صدها دانشمند را گردن زدند.

پس از غزالی سنی و قشری، «فخر رازی» به میدان آمد و تا حدودی راه غزالی را ادامه داد.

اشعری خود به فقه حنبلی تمایل داشت و پیروان او از مذهب شافعی و مالکی پیروی می کردند. اما حنبلیان پس از مرگ اشعری گور او را به نجاست آلودند و در سب و لعن او کوشیدند. علت این بود که باند اشعری «کلام» را وسیله لا طائلات خود قرار داده بودند و حنبلیان علم «کلام» را نجس و حرام می دانستند.

2 - عقاید اشعری ؛

خداوند مالک بندگان است، فعال ما یشا است، اگر بندگان را به بهشت برد، میل است و اگر به آتش افکند، باز هم میل او است و ظلمی مرتکب نشده است. رویت خداوند محال نیست، زیرا هر موجودی قابل مشاهده است. در قیامت مؤمنان او را مشاهده کنند.

اشعری این ترهات را از احمد حنبل یاد گرفته بود که می گفت: در هر شب جمعه خداوند با خرش پائین می آید، های مؤ منان! پشت بام خانه ها تان نقل نبات بریزید، خر نقل دوست دارد!!

مریدان اشعری بعدها این مزخرفات را تاویل و توجیه کرده اند که منظور رویت جسمی نیست، حصول حالتی است در انسان که ناشی از روئیت خداوند است!

اما در قیامت چون ماه شب چهارده یا پسرکی چهارده ساله بر عرش پدیدار خواهد شد و خلایق او را در روز محشر به چشم خواهند دید!!

اشعری می گوید: تکلیف ما لا یطاق جایز است. سعادت و شقاوت به اراده خداوند بستگی دارد و ازلی است و لا یتغیر. کسی نمی تواند شقاوت ازلی خود را عوض کند. عقل اعتبار و استقلال ندارد، هر چه شرع گفت همان است. کفر و ایمان در بندگان ارادی نیست، بلکه اراده الهی است. بندگان قادر به ترک آنچه خداوند بر آنان و در آنان آفریده نیستند! ایمان تصدیق به قلب است و اقرار به زبان و عمل به ارکان، از فروع ایمان است. عبادت و اطاعت راهگشای جنت نیست. خدا هر چه خواهد، همان شود انبیا را به دوزخ برد و اشقیا را به بهشت سپرد.

کودکان کفار در دوزخ جای گیرند. انجام قبایح بر خداوند روا باشد. دروغ گفتن بر خداوند روا باشد، مرتکب کبیره مؤ من است تکلیف این گونه افراد از دایره فهم انسان خارج است و باید آن را به خدا واگذار کرد. مرتکب کبیره اگر توبه نکند و از دنیا برود، نمی توان او را مستحق عذاب دانست، زیرا بستگی به مشیت الهی دارد شفاعت رسول شامل حال مرتکب کبیره می شود.

هر چه پروردگار بکند، عین عدل است: مؤمنان را به دوزخ برد و فاسقان را به بهشت.

ارسال رسل از سوی خدا جایز است و نه واجب.
معجزه به تنهایی دلیل بر صحت ادعای پیامبران نیست.
بر مسلمانان واجب است فردی را به رهبری و امامت خود برگزینند. شرایط امامت علم و عدالت و سیاست است.

عصمت امام از همه گناهان شرط نیست، نص خلیفه و اجماع اهل حل و عقد و اجماع امت کافی است، امام باید از قریش باشد، مجتهد و آگاه به احکام شرع باشد، دارای قدرت و تدبیر باشد، شجاع باشد، بالغ باشد، عادل باشد، آزاد باشد، مرد باشد، بی نقص باشد، شقی القلب باشد، تقدم مفضل بر افضل جایز است.

3 - ارکان مکتب اشعری

1 - الهیات ؛

خدا وجود دارد، واحد است، قدیم است، جوهر نیست، جسم نیست، عرض نیست، جهت و مکان ندارد، ممکن است دیده شود، باقی و ابدی است.

2 - صفات خداوند؛

خداوند زنده است، عالم است، قادر است، صاحب اراده است، سمیع است، بصیر است، متکلم است، محل حوادث نیست، کلامش قدیم است، علم و اراده اش ازلی و قدیم است.

3 - افعال خداوند؛

خالق افعال بندگان است، افعال بندگان از خودشان نیست، صدور افعال را خدا خواسته، خلق و اختراع خدا از روی احسان است، برای خداوند تکلیف ما لایطاق وجود ندارد و جایز است، پروردگار می تواند مردم بی گناه را عذاب

کند، خداوند پای بند مصالح بندگان نیست، واجب را آن گویند که شرع گفته است، بعثت انبیا ممکن محمد معجزه خدا است.

4 - سمعیات ؛

قیامت، نکیر و منکر، عذاب قبر، میزان، پل صراط، جنت، جهنم، احکام امامت، فضیلت صحابه، خالفت ابوبکر، عمر، عثمانی، علی.⁽²¹⁹⁾

مکتب کلامی ماتریدی

1 - پیدایش

محمد بن محمد بن محمود ابو منصور (م 333 ه) بنیانگذار مکتب کلامی ماتریدی است. وی از ائمه مشهور کلامی اهل سنت و جماعت است که همزمان با اشعری ظهور کرد. او از مردم سمرقند بود و در همان دیار مکتبش رواج یافت و پس از وی شاگردانش به نشر و گسترش اندیشه های کلامی وی پرداختند. به ماتریدی کراماتی نیز نسبت داده اند. او در فقه نیز پیشوای سنیان سمرقند بود. وجه تسمیه «ماتریدی»، کوچه یا محله ای در «سمرقند» (؛ محله ماترید) است. ابو منصور ماتریدی اختلاف نظر کلامی با اشعری داشت و به کلام معتزلی نزدیک بود. او در فقه پیرو ابو حنیفه بود و لذا حنیفیان در کلام پیرو ماتریدی هستند، هر چند که به دلیل غلبه مکتب اشعری بر بلاد سنیان، اکثرا اشعری می اندیشند و حنیفیان نیز مقهور اندیشه های کلامی او هستند. این واقعیت بسیاری را به شگفتی انداخته که چگونه یک حنفی سنی می تواند اشعری کلامی باشد!! ابن از این بابت بسیار شگفت زده شده است. کتب کلام حنفی، محتوای اشعری دارد و پیداست که از شافعیان گرفته اند. شگفتی در آن است که ماتریدی و آثار او مخالف مکتب اشعری بود. اختلافات اساسی بین این دو مکتب چنین است:

2 - عقاید:

مکتب کلامی ماتریدی است که حسن و قبح اشیاء عقلی است، خداوند تکلیف ما لا یطاق نمی کند، انسان در افعال و اقوال خود مختار و آزاد است، افعال خداوند بر مصالح بندگان است، ایمان کم و زیاد نمی شود، توبه در همه حال قبول است، بازگشت اعراض ممکن نیست، محال است که خداوند ظالم باشد، و این اصول دقیقاً مخالف اصول اشعری است.

این دو مکتب در الهیات نیز اختلاف بسیار دارند و دیدگاه ماتریدی مخالف دیدگاه اشاعره می باشد.

مکتب کلامی ماتریدی اندکی پس از پیدایش و گسترش مقهور اشعریان شد و منابع درباره مؤسس و مکتب ابو منصور بسیار محدود است. در کتب تاریخ کلام رسمی از قبیل «ملل و نحل» شهرستانی و «الفرق بین الرفق» بغدادی و... اسمی از این مکتب نیست. و علت آن هم بر خواننده باید روشن باشد، زیرا «مکتب ماتریدی» در قهر و غضبی که سنیان و اصحاب الحدیث در طی چند قرن بر عقل و منطق تعقلی ابراز داشتند، محو شد.

در عین حال «ماتریدی» پیشوای متکلمان حنفی بشمار می رود؛ تا آنجا که او را «امام مهدی» و «امام المتکلمین» لقب داده بودند.

آثار منسوب به ماتریدی عبارت بود از: کتاب التوحید، کتاب اوهام المعتزله کتاب الرد علی القرامطه، کتاب ماءخذ الشرایع، کتاب الجدل، کتاب تاءویلات القرآن، کتاب فقه الاکبر، کتاب المقالات، کتاب الرد، و...⁽²²⁰⁾

فرقه های کلامی

1 - پیدایش

«مجسمه و مشبهه»

مسئله شناخت خداوند و توصیف ذات باری تعالی از همان آغاز کودتای سقیفه بحران عقیدتی دردناکی آفرید. سخت گیریهای عمر بن خطاب و خفکان فکری خاصی که او در سر قلمرو خلافت ایجاد کرد، به بحرانی تر شدن اوضاع فکری جامعه انجامید.

از طرفی رژیم اموی که محصول کودتا بود، برای سرگرم کردن عوام و خواص و انحراف اذهان به بحث های انحرافی و موضوعات پوشالی و اوهام و خرافات جاهلی دامن زد. قرن دوم شاهد بروز عقاید شگفتی در باب ذات و صفات باری تعالی است.

این عقاید جوراجور و گوناگون محصول خشک مغزی اهل حدیث و اخباریون بود. آنان با خلق و جعل احادیث و روایاتی به ترسیم چهره های گوناگونی از خداوند می پرداختند. از وقتی ستیز با مسائل عقلی و کلامی آغاز شد، تصاویری از خداوند پدیدار گشت که پایه های فرقه های مجسمه و مشبهه را پی ریخت. تاءویل و تحریف آیات و احادیث زمینه مساعدی برای خلق این عقاید ایجاد کرد. گویند ایده تشبیه در آغاز از سوی افرادی چون یحیی بن معین و احمد بن حنبل و سفیان ثوری و اسحاق بن راهویه و داود اصفهانی هشام بن سالم جوالیقی عنوان شد.

امام واقعیت این است که با نگاهی بر سیر عقاید و آراء مسلمانان از همان قرن اول هجری تصورات نامعقول و شرک آلودی از خداوند در مخلیه بسیاری از اصحاب و تابعین و پیروانشان وجود داشت.

این میراث فکری که جایگاه مناسب خود را در احادیث و روایات اسرائیلی یافت، همچنان دست نخورده نسل به نسل منتقل گردید و امروز عقاید عامه مسلمانان را ساخته و پرداخته است. امروز با نگاهی به تلقی علما و فقها و متولیان و مدعیان اسلام و اسلام شناسی در می یابیم که اینان نیز قائل به تجسیم و تشبیه اند؛ اختلاف فقط در قالب ها و الفاظ است، اما جوهره تصورات و نتایج تلخ و سیاه آن، یکی است. در گذشته آنچه بود، یک هیاهوی ذهنی و احیانا باورهای سطحی بود که دست قدرت سیاسی در کاگردانی آن فعال بود و اندکی بعد همچون حبابی فرو نشست اما امروز سرنوشت اجتماعی، اقتصادی، اخلاقی و سیاسی مسلمانان محصول چنین باورها و تصوراتی است. و اشکال اساسی کار در این است که اجتهاد و استنباط احکام مستقیما متأثر از این تصورات است امروز تلقی از خدا و اسلام و انسان، ساختار عقاید و احکام را تشکیل می دهد. در این تلقی، خدا، همان خدای مکتب جبریه است که خشن است، خود کامه است، بی رحم است و افعال و احکام او تابع مصالح و منافع بندگان نیست. امروز خداوند، اسلام و احکام آن، اسم مستعار پندارها و باورهای موروثی و سنتی و مندرس اسلافی است که اخلاف آنان در عصر تمدن با اندیشه باستانی به سراغ انسان آمده اند و در این میان انسان متفرع بر این پندارها، در کنار بهائم است. بدیهی است تا هنگامی که این تصورات مبنای دریافت احکام و اسلام باشد، شب همان شب است و هیچ چیز عوض نخواهد شد.

در تلقی مشبهه خداوند محل و مکان دارد، بر عرش جلوس کرده پاها را بر کرسی نهاده، سر و دست و اندامش را مرتب تکان می دهد و نمایندگانش را در زمین نگاه می کند. گاهی لبخند می زند و زمانی ابرو درهم می کشد و فرمان قتل عام می دهد، سیل و طوفان و صاعقه می فرستد، خلیفه هایش یکی پس از

دیگری به قدرت می رسند و دنیا به کامشان است. بارگاه خداوند درست مثل دربار سلاطین و خلفا اسلام پناه پر است از فرشتگان نر و ماده!! بامدادی و شامگاهی دارد و در قیامت و صحرای محشر نیز چنین است.

خلیفه اموی بن عبدالعزیز می گوید در آن روز خداوند با خیل فرشتگان بر بهشتیان وارد می گردد و بر ایشان سلام می دهد و آنان جواب می دهند: سلام قولاً من رب رحیم.

این تلقی شرک آلود و احمقانه همچنان بقای خود را در اذهان عامه مسلمین حفظ کرده است و در اشکال گوناگون خود را نشان می دهد. شاید شگفت انگیزترین موارد این اوهام و اساطیر اسرائیلی در داستان خلقت آدم و پیامبران و اولیا و اوصیا جا گرفته باشد، و در تفسیر و تاویل آیات قرآن، مخصوصاً آنجا که زبان سمبلیک بکار رفته و حقایقی در قالب داستان و ضرب المثل بیان شده است. زلزله نتیجه پائین آمدن خداوند به زمین است جزر و مدها نتیجه شنای فرشتگان است!!

یک بار که جناب احمد حنبل به حج شده بود، در عرفات شتر سواری می کرد. پروردگار را دید که حج می گذارد، او را بشناخت. دنیال شتر خدا را گرفت که خداوند هم شترش را تند به حرکت در آورد، احمد حنبل دم شتر خدا را گرفت و مقداری پشم کند که هنوز این پشم ها در دست حنبلیان است!

چنین عقایدی هنوز وجود دارد، منتهی شکل و محتوای آن فرق می کند. گاهی مطلب در سطح بسیار و عامیانه جلوه می کند و زمانی در قالب الفاظ و اصطلاحات خاصی. عرفان کلاسیک یونانی - اسلامی و روایات مربوطه اش نماینده این طرز تفکر است.

2 - فرقه ها؛

1 - هشامیه ؛

پیروان هشام بن حکم و هشام بن سالم جوالیقی را هشامیه گویند. بدون شک و با توجه به اسناد و شواهد بسیار تاریخی، بسیاری از روشنفکران ادوار مختلف اسلامی از سوی قشریون اخباری و فقها و علما مذاهب و فرق به انواع بر حسب ها متهم می شده اند. هشام بن حکم از متکلمان روشنفکر امامیه و از اصحاب امام صادق علیه السلام است. وی به امامت امام کاظم علیه السلام و امام رضا علیه السلام باور داشته و از یاران و نزدیکان این دو امام علیه السلام نیز بوده است در دوره امام رضا علیه السلام قشریون و اخباریون متحجر شیعه وی را به انواع اتهامات متهم می ساخته اند و رساله هائی بر رد او نوشته اند. عقاید او تمامیت اندیشه قشریون شیعه را نفی میک کرد. او از هر گونه غلو و مبالغه بدور بود و بطور خصوصی با امامان به بحث می پرداخت قشریون با اجتماع و تظاهرات علیه وی شعار می دادند. و از امام رضا علیه السلام می خواستند که او را تکفیر کند و امام با لبخندی آنان را پاسخ می گفت!

معروف است که امام رضا علیه السلام می فرمود: هشام از دوستان و یاران ما است، او بر خیر است. بنابراین، انتساب او به فرقه های مجسمه و مشبهه یکی از همان تهمت های قشریون است سنیان نیز از هشام کنیه ای دیرینه در دل داشتند. او در نبرد کلامی به بسیاری از عقاید سخیف فرقه ها و مذاهب حمله می کرد و به نقد آراشان می پرداخت. لذا در کتب رسمی و دولتی سنیان فرقه هشامیه را به وی نسبت داده اند.

ولی خوشبختانه آثاری که از هشام در دست است (: اقوال و آرا او در منابع روایی، کلامی شیعه) این تهمت را آشکار و رسوا می سازد. هشام بن حکم آوازه

ای بلند دارد که این بر چسب‌ها ساخت او را نیالاید. مشایخ اولیه شیعه به دفاع از هشام آثاری خلق کرده‌اند.

هشام بن سالم جوالیقی نیز سرنوشت مشابهی دارد. او نیز قربانی قشریون شیعه و سنی شده است و به وی نسبت‌های ناروایی از جمله تشبیه و تجسیم داده‌اند. وی اصحاب امام صادق علیه السلام و یا امام کاظم علیه السلام بوده است.

بنابراین وجود چنین فرقه‌ای قابل تردید است و انتساب آن به این دو نفر تهمت‌ی بیش نیست. بدیهی است اصحاب روشنفکر امامان علیهم السلام یاران و طرفدارانی داشته‌اند. زدن اتهام و تهمت کاری بسیار ساده بوده و می‌باشد، مخصوصاً وقتی از سوی چهره‌های وجیه‌العوام باشد!!

2 - مغیره،

پیروان مغیره بن سعید عجلی را گویند گفته می‌شد که مغیره از موالی خالد بن عبدالله قسری بوده و در آغاز ادعای امامت کرده و بعد مدعی نبوت شده و درباره امام علی علیه السلام غلو ورزیده است.

او را متهم ساخته‌اند که به الوهیت علی علیه السلام قائل بود. او مدعی بوده که خداوند مانند نور است و تاجی از نور بر سر دارد. در قلب خدا علم و حکمت فوران دارد، خداوند چون گناه‌بندگان را مشاهده کرد، عصبانی شد و عرق کرد و دریای شور و شیرین را پدید آورد. مغیره در سال 119 هجری کشته شد.

تاریخ نشان می‌دهد که مغیره در کوفه علیه استاندار اموی قیام کرده و گویا در انتظار ظهور محمد بن عبدالله بن حسن بن حسن بوده و به نفع او تبلیغ می‌کرده است. گویا عقاید منسوب به او در اواخر عمر او بوده و به عقاید متهم شده است

3 - یونسیه ؛

پیروان یونس بن عبدالرحمن از اصحاب امامیه و بزرگان این طایفه، می باشند. یونس معاصر امام صادق علیه السلام و امام کاظم و امام علی بن موسی علیه السلام بوده و دارای تالیفاتی بسیاری است (230 - 148 هجری) او کتبی در امامت و رد غلاه داشته است. او نیز مانند هشام بن حکم به این عقاید متهم شده و اتهامات از جانب سنیان عنوان شده است. یونس بین سالهای 208 - 105 ه می زیست. در منابع رجال شیعه امامیه در مدح و ذم او اقوالی آمده است او از امام صادق علیه السلام روایاتی نقل نکرده، ولی از امام کاظم و امام رضا علیه السلام روایاتی نقل نموده است. تعداد روایات مدح او بیشتر از موارد ذم او می باشد

سنیان او را از مشبهه دانسته اند. محدثان شیعه امامیه او را ستوده اند و اتهامات وی را ساخته سنیان دولتی می دانند. گویا آثار کلامی و روایی یونس بن عبدالرحمن را به امام عسکری علیه السلام ارائه کرده اند و آن حضرت وی را ستوده و بر او رحمت فرستاده است. مولفان فرق شیعی اتهامات وی را تهمت امویان - عباسیان می دانند.

4 - نعمانیه ؛

پیروان و شاگردان ابو جعفر محمد بن نعمان معروف به مؤمن الطاق را نعمانیه گویند.

مؤمن الطاق معروف تر از آن است که او را به تجسیم و تشبیه متهم کنند. زیرا این چیزی است که به او نمی چسبد. وی از چهرهای معروف شیعه امامیه کوفه و از یاران امام صادق علیه السلام بوده است. درگیری او با ابو حنیفه معروف می باشد وی خشم رئیس مذهب حنفی را برانگیخت و او را شیطان الطاق نامید.

وجه تسمیه او بهخ الطاق بخاطر قرار داشتن دکان او در بازار کوفه در زیر طاقی، بوده است. مؤ من الطاق با فرقه های کلامی مختلف به بحث می پرداخت. البته او عقایدی در کلام ابراز می کرد که از سوی متکلمان امامیه نقد می شد. گویند هشام بن حکم کتابی در رد عقاید او نوشته است. او را به این عقاید متهم کرده اند که: خدا نوری است به شکل آدمی!!

تا اشیا متکون نشود، علم کامل الهی بر آنها دست نیابد.

عقاید او در امامت مقبول شیعه است. در منابع شیعه در ذم او سخنی نیست.

5 - منهالیه ؛

پیروان منهال بن میمون را گویند.

این گروه متهم به تشبیه و «تجسم اند».

6 - تمیمیه ؛

پیروان «زراره بن اعین» را «زراریه» نیز گویند. عقایدی به او نیز نسبت داده اند که: علم و قدرت و حیات و سمع و بصر در خداوند می باشد و در امامت از پیروان فرقه واقفیه اند!!

خاندان زراره اکثرا از اصحاب امام صادق علیه السلام بوده اند و شخص زراره بن اعین مورد تائید امام صادق علیه السلام بوده است ⁽²²¹⁾

فرقه های کلامی

1 - پیدایش ؛

«تناسخیه و حلولیه و غلاة در اسلام»

سابقه عقیده به تناسخ و حلول به یونان باستان و فلاسفه آن سامان می رسد عقیده به حلول و تناسخ دارای مبانی اخلاقی - عرفانی بوده و فلاسفه بزرگ و

متکلمان و عرفای مشهوری در این موضوع تاءملاتی داشته اند: نفوس ناطقه پس از مرگ، هنگامی از بدن «مجرد» می شوند که همه کمالات نفسانی را حائز شده باشند و چیزی از «کمالات»، «بالقوه» در آنها نمانده باشد. اما نفوسی که «کمالات» در آنها «بالقوه» باقی مانده باشد، باید برای رسیدن به کمال بالفعل در ابدان دیگری مکان گیرند و کمال معرفت و ملکات اخلاقی را دریابند، آنگاه مجرد و پاک باقی بمانند. این نقل و انتقالات را «نسخ» گویند. گاهی برخی از نفوس ناطقه از بدن «حیوان» که مناسب با اوصاف آنان است، نقل مکان کند که این انتقال را «نسخ» گویند. و گاهی بعضی از نفوس ناطقه به اجسام گیاهی انتقال یابند و آن را «رسخ» گویند. و چون به جمادات منتقل شوند، آن را «فسخ» نامند.

گفته شده که «ملاصدرا» نوعی از تناسخ را که اناقال نفوس ناطقه باشد، در جهان دیگر به ابدانی که مناسب با ملکات نفسانی آنها در دنیا است، پذیرفته است.

به اخوان الصفا چنین پنداری نسبت داده شده است.

صابئیان و دروزیان شام و برخی فرقه های شیعی «غلاة» چنین پنداری داشته اند.

به «امام صادق» عَلَيْهِ السَّلَام نسبت داده اند که آن حضرت در بیان عقاید حلول و تناسخ فرموده است:

اهل «تناسخ» راه دین و مذهب را از دست داده اند و گمراه شده اند، اینان خیال می کنند که آسمان ویرانه ای خالی از هر موجودی است و خدا به صورت مخلوقات است. گویند بهشت و دوزخی در کار نیست، «قیامت» از نظر آنها خروج «روح» است از کالبد قبلی. اگر بدکار بود، به کالبد چهار پایان و

حیوانات دیگر فرو رود و... به احکام دین عمل نکنند و به اباحیگری پردازند و محرمان را حلال دانند و...

حلولیه به این باور دارند که خداوند از قالبی به قالب دیگر نقل مکان می کند، ارواح ازلی و ابدی اند، تناسخ از آدم آغاز شد و این حالت انتقالی از کالبدی به کالبد دیگر همیشه وجود داشته خواهد داشت. ملائک از نسل آدم هستند که ایمان و کمالاتشان به درجات بالائی رسیده و به این مقام دست یافته اند. انسان همان روح است و بدن پیراهنی است که پیوسته در حال تغییر است.

صاحبان ملل و نحل مدعی اند که عقیده به تناسخ از یهود و نصاری به مسلمین سرایت کرده است.

صاحب تبصره العوام عقاید دیگری را به حلولیه نسبت می دهد: قیامت هر انسان وقتی که روح او از کالبدش بیرون رود و در پیکر دیگری قرار گیرد. اگر نیکو کار بوده، به بدن نیکوئی فرو رود و اگر بدکار بوده، به بدن شری فرو شود. روح خوب در انسان خوب، لذت برد و روح شر در بدن شر عذاب کشد. کالبد آدمی به منزله پیراهنی است که چون کهنه شود، او را دور اندازند.

گرفتاری بهائم و کودکان بر اثر آن است که اینان در ادوار گذشته، افرادی را کشته و چون روح آن در کالبد دیگری قرار می گیرد، باید قصاص شوند.

مدت زمانی این دور و انتقال دوازده هزار سال، یا هزار سال و برخی گفته اند نامعین است. باید آنقدر این نقل و انتقال ادامه پیدا کند که پاکی حاصل شود.

بغدادی اهل تناسخ را به چهار صنف تقسیم کرده است و می گوید دو صنف از فلاسفه قبل از اسلام می باشند و دو صنف دیگر از مسلمانان می باشند، یعنی

گروه «قدریه» و «رافضیان غالی»

صاحب «تبصره العوام» فرقه های حلولیه را در سه فرقه خلاصه کرده است:
«حائطیه»، «حماریه»، «طاریه».

شهرستانی فرقه های حلولیه را شرح داده است.

2 - فرقه ها

1 - فرقه بیانیه،

غلامه شیعه را گویند. اینان پیروان «بیان بن سمعان تمیمی نهدی» بودند. بیان مدعی نبوت بود و قائل به تناسخ و رجعت. در گذشته به هنگام بحث از فرق شیعه به این فرقه اشاره شده است. بیان ادعای الوهیت در علی بن ابی طالب علیه السلام می کرد. او قدرت جسمانی امام علی را قدرت خداوندی می دانست.

2 - فرقه حائطیه،

پیروان احمد بن حایط قدری می باشند که به خدا باور داشتند: خدای قدیم و ازلی و عیسی مسیح، خداوند به شکل آدم است، زیرا آدم را به شکل خود خلق کرد. از این فرقه در گذشته یاد شده است.

3 - فرقه حماریه،

در تناسخ از حائطیه پیروی می کردند. خلقت انسان در شکل انواع حیوانات را قائل بودند. ستم گران در بدن حیوانات موزی و درنده حلول می کنند. و نیکوکاران در بدن حیوانات اهلی فرو می روند. احتمالاً این فرقه پیروان مروان حمار باشند که در گذشته از آن یاد شد.

4 - فرقه طاریه،

از اهل تناسخ که اختلافشان با دیگر فرق حلولیه در ادوار و اکوار (یعنی مدت زمانی دور و انتقال روح در ابدان مختلف) می باشد.

مشخصاً اهل حلول را به صوفیه نسبت داده اند و این جدای از اهل تناسخ است: حلول عبارت از اتحاد دو جسم می باشد بطوری که اشاره به یکی از آنها اشاره به دیگری هم شده باشد.

«صوفیان حلولی گمان کرده اند که حالت حلول برای آنان حاصل شده است، یا وحدت با خدا پیدا کرده اند...»

«حلولیه به همه گروههایی گویند که به حلول روح پروردگار در آدم و از آدم به دیگر انبیا و اولیا معتقد باشند»

«حلولیه قائل به تجسم و تجسد خدا به صورت آدم می باشند. اینان بر چند گروه اند: سبائیه، بیانیه، جناحیه نجدیه رزامیه، باطنیه، عزاریه، حلمانیه، دوروزیه، منصوریه مغیریه، ازدریه، نصریه.

1 - حلمانیه،

از غلام و پیروان «ابو حلیمان دمشقی» از «صوفیه» حلمانیه گویند. ابو حلیمان ایرانی الاصل بوده که به دمشق هجرت کرده بود.

ابو حلیمان قائل به حلول خدا در صورت زیبا بود. لذا هر گاه صورتی زیبا را می دید، بر آن سجده می کرد. به او نسبت اباحیگری داده اند. کمال معرفت خدا، قید و بند احکام شرع را بر می دارد.

2 - بیانیه،

ذکر آن در عداد فرقه های شیعه و اهل تناسخ گذشت. به این فرقه نسبت حلول نیز داده شده است. حلول روح خدا در ائمه!!

3 - جناحیه،

از این فرقه در گذشته یاد شده و عقاید آن ارائه گردید.

4 - خطایه،

پیروان ابوالخطاب محمد بن ابی زینب را خطایه گویند. شرح حال این فرقه و عقاید آن در صفحات گذشته آمد. این فرقه از غلامه شیعه بوده و رهبر آن مورد لعن و طعن امام صادق علیه السلام قرار گرفته. او ادعای خدائی برای امام صادق علیه السلام داشت. بعدا خودش ادعای نبوت و سپس ادعای الوهیت کرد. این اتهاماتی است که به او نسبت داده اند.

5 - مغیره،

پیروان مغیره بن سعید عجلی را گویند. در صفحات گذشته به هنگام بحث از فرق شیعه از این فرقه سخن به میان آمد. مغیره را جز غلامه و قائلین به حلول و تناسخ آورده اند.

6 - منصوریه،

پیروان ابو منصور عجلی را گویند. منصوریه از غلامه شیعه اند که قائل به حلول می باشند. ابو منصور عجلی ادعا کرد که جبرئیل بر او نازل می شود. خداوند او را به آسمان برده و با او حرف زده است. او معاصر امام باقر علیه السلام بود و مورد لعن و طعن آن حضرت قرار گرفت.

7 - علیائیه،

پیروان علیا بن ذراع اسدی را گویند. از غلامه شیعه و مدعی الوهیت امام علی بن ابی طالب علیه السلام بودند. از عقاید منسوب به این فرقه است: پیامبر اسلام ماموریت داشت تا مردم جهان را به خدائی علی بن ابی طالب علیه السلام دعوت کند. اما پیامبر مردم را به خود دعوت کرد!! برخی از این فرقه به خدائی محمد صلی الله علیه و آله نیز اعتقاد داشتند و و برخی دیگر محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین

عَلِيٍّ را یک تن می دانستند که این یک تن خدا بوده است. روح خدا در این پنج تن حلول کرده و بر یکدیگر ترجیحی ندارند.

لذا فاطمه را فاطم می خواندند تا «تاء تانیث» را بردارند و مساوات لفظی هم رعایت شود!!

8 - غرابیه،

در تشبیه محمد ﷺ به علی عَلِيٍّ می گفتند: «الغراب بالغراب و الذباب بالذباب...» خداوند جبرئیل را فرستاد مه رسالت را به علی برساند، او اشتباها محمد را به جای علی گرفت.

این فرقه از غلاه شیعه و حلولی می باشند.

9- ازدریه،

از غلاه شیعه و قائل به الوهیت امام علی بن ابی طالب عَلِيٍّ بودند. می گفتند: منظور ما از علی که خداست، علی بن ایطالب عَلِيٍّ است نه علی پدر حسن و حسین، زیرا این علی، علی ازدری است!! زیرا علی بن ابی طالب عَلِيٍّ که خداوند است، فرزند ندارد، او صانع جهان می باشد.

10 - نصیریه،

از غلاه شیعه و از شاخه اسحاقیه و نمیرییه اند. پیروان فردی به نام نصیر بودند و قائل به الوهیت ائمه شیعه امامیه. از عقاید منسوب به این فرقه است: ظهور روحانیت در جسمانیات کاری است مورد پسند عقل، آن گونه که جبرئیل به صورت برخی افراد انسانی ظاهر می شد و ظهور شیطان به صورت افراد انسانی و ظهور جن به صورت آدمی. علی بن ابی طالب در نبوت با محمد بن عبدالله ﷺ شریک است. به این فرقه «انصاریه» و «علویه» نیز گفته اند.

این فرقه در شمال سوریه مستقر شدند و هنوز در این دیار زندگی می کنند. عقاید این فرقه مخلوطی است از عقاید شیعه امامیه، مسیحیت، زرتشتی و دیگر عقاید و آرا ملل مجاور. از عقاید ایشان است: خداوند ذات یگانه ای است مرکب از سه اصل لایتجزی به نام های معنا، اسم، باب، این تثلیث به نوبت در وجود انبیا مجسم گشته و آخرین تجسم با ظهور دین اسلام مصادف شد. آن ذات یگانه در تثلیث لایتجزی در وجود امام علی علیه السلام و محمد صلی الله علیه و آله و سلمان فارسی تجسم یافت، این تثلیث با حروف رمزی «عمس» نمودار است: ع: علی علیه السلام، م: محمد صلی الله علیه و آله، س: سلمان فارسی.

نصیریه معتقد به تناسخ اند و به دو دسته تقسیم می شوند: «عامه» و «خاصه» هر طبقه برای خود کتاب خاصی دارند. «خاصه» کتبی دارند که اسرار آنها را برای عوام خود باز نمی کنند.

آنان وجه تسمیه «نصیریه» را به نصیر غلام امام علی علیه السلام نسبت می دهند. این فرقه روزهای عید غدیر، عید قربان، عید فطر، عید فراش (شبی که امام علی در بستر رسول خدا خوابید و از مکه به مدینه هجرت کرد) را جشن می گیرند.

فرقه نصیریه دچار انشعاب شد و 4 گروه دیگر از آن جدا گردید:

1 - حیدریه،

منسوب به حیدر لقب امام علی علیه السلام

2 - شمالیه،

امام علی در آسمان است و در بخش آفتاب منزل دارد!

3 - کلاوزیه،

امام علی در ماه ساکن است.

4 - غیبیه،

پروردگار تجلی کرد و پنهان شد و آن پنهان شده امام علی علیه السلام است.

11 - کیالیه،

پیروان احمد بن کیال را گویند. وی مدعی رسالت و مهدویت شد. به زبان فارسی و عربی مقالاتی منظم کرده بود. وی معاصر امام صادق علیه السلام بود حضرتش وی را لعن فرمود و به بیزاری و دوری از او فرمان داد.

12 - نمیریه،

پیروان «محمد بن نصیر نمیری» را گویند وی از اصحاب امام عسکری علیه السلام بود ذکر این فرقه در عداد فرقه های شیعی گذشت. او و فرقه اش را به حلول و اباحیگری متهم کرده اند. شیخ طوسی در رجال خود او را از یاران «امام محمد تقی علیه السلام» و در کتاب الغیبه از یاران امام عسکری علیه السلام دانسته است.

13 - غمامیه،

از غلامه شیعه. مدعی بودند که خداوند در فصل بهار به شکل ابر بر زمین فرود آید و این جهان مادی را گردش کند. گویند این فرقه بخشی از سبائیه اند و به الوهیت امام علی علیه السلام باور داشته اند.

14 - معمریه،

از غلامه شیعه و پیروان معمر بن خثیم را گویند. او جانشین ابو الخطاب معروف بود. مدعی الوهیت امام صادق علیه السلام بودند معمر نیز مدعی نبوت بود. این فرقه به حلول و تناسخ و اباحیگری متهم است که محرمات را حلال شمرده اند.

15 - طیاریه،

مدعیان پیروی از جعفر طیار و از غلاه شیعه می باشند: روح القدس همان گونه که در عیسی حلول کرد ت در محمد ﷺ نیز حلول کرده است و به علی انتقال یافته و بعد در سایه ائمه شیعه حلول کرده است.

16 - لایعیه،

از غلاه شیعه برخی صحابه را لعن می کردند. سنیان دولتی این افراد را از غلاه شمرده اند، چون کودتاچیان و پیروانشان را لعن می کرده اند و معتقد بودند که چون نور ولایت علی علیه السلام را خاموش کرده اند، جهان انسانیت فروغ خویش را از دست داد و در تاریکی فرو رفت.

17 - هلالیه،

پیروان احمد بن هلال عبر تائی کرخی را گویند این گروه را از غلاه شیعه دانسته اند.

احمد بن هلال را از یاران امام عسکری علیه السلام شمرده اند که پس از آن حضرت، وکالت نایب آن امام را منکر شد. گویند او وکالت و نیابت ابوجعفر عمری را انکار کرده است. لذا از ناحیه مقدسه توقیعی علیه وی صادر شده است که در آن به بیزاری از احمد بن هلال سخن رفته است.

18 - مقنعیه،

پیروان هاشم بن حکیم مروزی ملقب به مقنع را گویند. به این فرقه «مبیضه» نیز گفته اند. زیرا بر خلاف لباس رسمی عباسیان که سیاه بود، جامه سپید بر تن می کردند. و پرچم سپید داشتند. در ایران به سپید جامگان معروف بودند. اینان ابتدا پیرو و خون خواه ابومسلم خراسانی بودند که توسط منصور عباسی به حيله کشته شد. مقنع از یک چشم کور بود و پارچه ای سبز رنگ بر چهره اش

می انداخت. گویند او ادعای خدائی کرد و گفت چون کسی قدرت دیدن مرا نداشت، به جسم در آمدم. او به اباحیگری متهم است و در شورش علیه عباسیان بسیار فعال بود. در سال 161 هجری مهدی عباسی او را کشت.

«مقنع» پیروان بسیار داشت که در ماورا النهر می زیستند و مذهب خویش را مخفی می داشتند. بظاهر ادعای مسلمانی می کردند و در باطن به کیش خویش بودند. او به حلول متهم است که حلول خدا در آدم و سپس انبیا و خودش صورت گرفته است. گویند وقتی در جنگ با عباسیان شکست خورد، خود را در کوره ای انداخت که ذوب شد. پیروان او گمان کردند که مقنع به آسمان رفته است.

بغدادی پیروان را به اباحیگری متهم کرده است!

19 - طمامیه،

پیروان ذکریای طمامی را گویند. او از مردم طمام در حضر موت است که به سال 319 قمری ادعای خدائی کرد. او نیز متهم به اباحیگری است. سر انجام بدست یکی از یارا خود کشته شد.

20 - شلمغانیه،

پیروان محمد بن علی بن شلمغانی معروف به ابن ابی عذافر را گویند. علما امامیه و سنیان وی را متهم به حلول و اباحیگری کرده اند و به وی نسبت می دهند که مدعی حلول روح القدس در خود بوده است و بعد ادعای الوهیت کرده و خود را خدا نامیده است. رژیم عباسی با همدستی و موافقت فقها و علما هر دو مذهب (شیعه و سنی) حکم اعدام وی را صادر کرد و به دارش آویخت. شلمغانی از شلمغان ناحیه ای در واسط بود.

در منابع شیعی وی جز غلامه شیعه آمده که در عصر غیبت کبری می زیسته است. او ابتدا از یاران امام حسن عسکری علیه السلام بوده و از دانشمندان بنام عصر خود در بغداد شناخته می شده، ولی بعدها تغییر روش داده و با حسین بن روح نوبختی درگیر شد. گویند او با حسین بن روح نوبختی از نواب اربعه به رقابت پرداخت و دعوی باییت کرد. نجاشی در رجال خود می گوید: وی از علما امامیه بود، اما رشک و حسد او بر مقام حسین بن روح، وادارش ساخت تا از مذهب امامیه روی گرداند. از ناحیه مقدسه علیه وی توقیعی صادر شده است تا که سرانجام به دار آویخته شد. گفته شده که شلمغانی در دوره زندان 5 ساله حسین بن روح (317 - 312 هجری) نایب او بود و محل مراجعه شیعیان بوده است. گویند او در همین دوران نیابت، از غیبت حسین بن روح سو استفاده کرد و عقاید خلافی را ابراز داشت. توقیع شریف علیه وی توسط حسین بن روح آشکار شد. گویند شلمغانی در دستگاه عباسیان منصبی یافت و بسیاری از مخالفان خود را بکشت!! و در عین حال با قرامطه که علیه عباسیان فعال بودند، محرمانه رابطه داشت. این رابطه کشف شد و رژیم عباسی از فقها امامیه و عامه فتوی خواست که نظر آنان در باره عقاید شلمغانی چیست و آنان فتوای قتل او را صادر کردند. از عقاید او چیزی در دست نیست، آنچه را مخالفان او به وی نسبت داده اند، موجود است. عقاید منسوب به او چیزی جز ترویج اباحیگری و اعتقاد به حلول و تناسخ نیست. بدیهی است بر چسب اباحیگری حربه ای بوده که همیشه در خراب کردن افراد بکار می رفته و می رود.

منابع مهمی که مبتنی بر عقاید او است، عبارتند از:

1 - نامه خلیفه عباسی (الرضی بالله) پس از کشتن شلمغانی و یاران او در

سال 322 قمری، که فهرستی از عقاید منسوب به وی را نوشته است.

2 - توقیع معروف از ناحیه مقدسه توسط حسین بن روح نوبختی که به تاریخ ذوالحجه 312 هجری صادر شده است.

3 - مطالبی را که سنیان دولتی از قبیل عبدالقاهر بغدادی به وی نسبت داده اند در کتاب الفرق بین الفرق موجود است.

4 - مطالبی را که مورخان دولتی به وی نسبت داده اند، از قبیل ابن اثیر در ضمن نقل حوادث سال 322 قمری و...

5 - مطالبی که در منابع امامیه آمده و در سب و لعن او تاکید بسیار شده است آنچه در این منابع آمده، در اباحیگری و لا مذهبی او خلاصه می شود. (222)

تصوف اسلامی «حلاج»

خواننده می داند که «تصوف اسلامی» موضوع مستقل و مفصلی است که طرح آن در این مختصر نمی گنجد. از آنجا که در منابع عامه و خاصه از فرقه ای به نام «حلاجیه» یاد شده که جز فرق غلاه و حلولیه و تناسخیه است و منظور «حسین بن منصور حلاج» می باشد، لذا با طرح عنوان کلی «تصوف اسلامی» خواسته ایم بگوئیم که «حسین بن منصور حلاج» تافته ای جدا بافته است و نمی شود او را این چنین تحقیر نمود.

سنیان دولتی مانند «بغدادی» و «شهرستانی» و متعصبان خشک مغزی مانند «ابن حزم» و... هر چه توانسته اند در تحریف «تاریخ» و حقایق تاریخی کوشیده اند و بر «حلاج» و اندیشه او هر چه خواسته اند، بسته اند.

مشایخ امامیه بر «حلاج» خرده های بسیار گرفته اند و او را تکفیر نموده اند صوفیان نیز خود را به او منسوب کرده و در تحریف او کوشیده اند. در این میان حقیقت بر خواننده تاریخ مجهول مانده است.

دانش امروز و دانشمندان معاصر به تحقیقی گسترده پیرامون حلاج و عقاید آرا او دست زده اند و بسیاری از تهمت ها و برچسب ها را از سیمای حلاج بر طرف ساخته اند، اما خود نیز به دلایل روشنی دچار اشتباهی شده اند. ارزنده ترین تحقیق گسترده و مفصل را پرفسور اوئی ماسینیون فرانسوی درباره حلاج بعمل آورده است، و همزمان با او پرفسور نیکلسون انگلیسی، اما به لحاظ کمیت و کیفیت تحقیقات ماسینیون دقیق تر و عمیق تر است و کارهای نیکلسون به لحاظ تحلیلی ارجح می باشد.

خواننده کنجکاو و جستجو گر را به آثار این دو محقق بزرگوار ارجاع می دهیم که برخی از تالیفات و تحقیقاتشان اخیرا به زبان پارسی ترجمه شده است. و برای روشن شدن خواننده می گوئیم: تصوف اسلامی نهضت روشنفکران مسلمان است که در سده اول هجری با مقدماتی پدیدار شد. تصوف ابتدا با اعتزال سیاسی آغاز شد و آن یاس و سرخوردگی بسیاری از کودتای سقیفه و نتایج حاصله از آن بود. بعدها پایگاه روشنفکران گردید و در ارتباط با عرفان ملل و نحل مختلف تحت تاثیر قرار گرفت و با حفظ جوهره اسلامی به گسترش کمی و کیفی ادامه داد. تصوف به دو جبهه تقسیم شد، تصوف مردمی و تصوف دولتی. در تصوف مردمی توده ها و روشنفکران گرد آمدند و در تصوف دولتی خان ها و سلاطین و حکام و فئودال ها و عوامل و مزدورانشان.

از آن پس این دو روبروی هم قرار گرفتند و این طبیعی است. زیرا تصوف دولتی توطئه ای بود که دشمن برای تحریف و تخریب اصل آن پدید آورده بود، مانند هر مذهب و مکتب مردمی دیگری که دشمن شبیه آن را می سازد و خود در آن پناه می گیرد و پیرو آن می شود و به قتل عام پیروان راستین آن مکتب و مذهب می پردازد.

حسین بن منصور حلاج نماینده روشنفکران مسئول عصر خویش است. نهضت روشنفکری در دوره او به اوج خود رسیده بود و حلاج در اعتراض به وضع موجود فکری - فرهنگی - سیاسی عصر خود، فریاد کشید. خلیفه و خدای خلیفه را زیر سؤال برد و از کوچه های تنگ و تاریک و خون گرفته بغداد تا ریگزارهای تفدیده حجاز با حرکات و اقدامات اعتراضی خود مردم را متوجه وضع موجود نمود.

حلاج نخستین کسی بود که بر جوهره انسان گرایانه اسلام تاکید کرد. فریاد انالاحق او بر خلاف پندار قشریون و محدثان دولتی و فقها درباری، ادعای خدائی نبود، فریاد مظلومیت حقی بود که در زیر جور و جهل خلیفه و متحدان او به سختی تهدید می شد. حقیقت انسانی در او طلوع نموده بود. او نخستین مسلمان مسولی است که درد بیداری و بی قراری انسانی را در زجاجه وجود خویش دید و ابراز داشت. بازتاب دردی که برای خلیفه و شرکا و عوام کالانعام هر عصر و نسلی شگفت انگیز و متهم به انواع اتهامات و سپس تحریف می گردد بدون شک شکل و شیوه مبارزه حلاج با موانع ضد انسانی عصر خویش، اسوه و الگوی دیگر اعصار نمی تواند باشد، اما داغی وجود و بی تابی درد او آرزوی هر دردمندی است که کالبد سرد و بی روح زمان خود را با فریاد اعتراض سرخ خویش، گرم سازد و روح دمد.

حلاج در سستی با وضع موجود عصر خود از تمام امکانات موجود استفاده کرد. گرایش شیعی او که ریشه درد بی درمان خویش را در آن می دید، وی را بر آن داشت تا به علما مرفه و خوش نشین که مدعی رهبری مردم بودند، بفماند که فلسفه انتظار امام موعود این نیست که شما در پیش گرفته اید. بخشی از علما و فقها سنی و رزیم عباسی در سرکوب حلاج و پیروان او متحد شدند.

نهضت روشنگرانه حلاج تا کاخ خلیفه عباسی راه یافت و مادر و همسر خلیفه را شدیداً تحت تاثیر قرار داد تا آنجا که خلیفه بر جان خویش بیمناک شد و به وزیران و فقیهان دربارش پناه برد. حامد بن عباس وزیر خلیفه و فقها دو فرقه از دو سو حلاج را به کفر و الحاد متهم و به اعدام محکوم کردند. در ذوالقعدة 309 هجری، دجله و آبهای خون آلودش شاهد شگفت انگیزترین شهادت انسان بود. شهادتی بی سابقه در تاریخ حیات انسان: هزار تازیانه بر اندام حلاج نواختند و دست و پایش را بریدند و جسدش را سوختند و خاکسترش را در دجله ریختند. شیوه شهادت حلاج، قساوت خلیفه و فقیه و وزیر یا زر و زور و تزویر را به روشن ترین وجه ممکن نشان می دهد. در سرکوب نهضت حلاج خاندان نوبختی که رهبری سیاسی - مذهبی عامه شیعه را بر عهده داشتند، بیش از رقبای سنی عجم و عرب خود فعال بودند. همکاری و همدستی بی سابقه بزرگان شیعه و سنی از قبیل ابو سهل نوبختی و محمد بن داود فقیه مذهب ظاهری و ابوالحسن علی بن فرات، شیعه ایرانی الاصل صاحب نفوذ در دستگاه خلافت عباسی، بی سابقه بود. در مثلث فشار و سرکوب، دو ضلع آن از آن شیعه بود. آخرین کوششهای حلاج در بیدار کردن بزرگان شیعه بی نتیجه بود: حلاج برای این منظور به قم آمد و به مشایخ شیعه مقیم قم شرح حال داد و اعتراض خواست. اما با توهین و تحقیر و تنبیه سخت، از قم رانده شد. حلاج از دو سو در تاریخ تحریف شده است: از سوی دوستداران جاهل و مریدان زودباور و از سوی دشمنان متعصب. و آنچه از ناحیه این دو جریان تاکنون له و علیه حلاج نوشته شده، اصولاً بیطرفانه نبوده است. در سالهای اخیر از سوی برخی مارکسیستهای ایرانی (به پیروزی از تئوریسین ها و آکادمیسین های شوروی که در تحریف تاریخ نابغه اند و در مسخ شخصیت ها و قهرمانان تاریخ

استاد می باشند) کوششی بعمل آمد تا نشان دهند که حلاج یک ماتریالیست و احیانا مارکسیست مادر زاد بوده است برآستی که جزمیت فلسفه، آدمی را کور و کر و بی خرد می سازد. مخصوصا وقتی این فلسفه، فلسفه حزبی و مرامی باشد. این بخش از محققان مارکسیست به همان اندازه هنر بخرج داده اند که متعصبان مذهبی! در تحریف حلاج کوشیده اند. مارکسیستها بنا به عادت علمی!! خود زمان و تاریخ را از زاویه تنگ جهان بینی خود می بینند و در جامعه شناسی به قالبهای خود ساخته ای رو می آورند که در قوطی هیچ عطاری پیدا نمی شود. این آقایان بدون درک تاریخ سیاسی اجتماعی، و سیر سرنوشت عقاید اسلامی، سعی کرده اند اندیشه و آرا عرفانی، اجتماعی و احیانا سیاسی حلاج را درک کنند. آنان بدلیل بینش ماتریالیستی - قالبی هرگز چنین توفیقی پیدا نکرده اند و جز بازی با الفاظ و تحریف اقوال حلاج کاری از پیش نبرده اند. از آن سو مستشرقان محققى که تکیه و تاکید بیشتر شان بر اسناد تاریخی و اقوال حلاج بوده است، بدلیل بیگانه بودن با روح و جوهره عقاید اسلام و عرفان اسلامی، نتوانسته اند حق مطلب را ادا نمایند. هر چند که خدمت بسیار بزرگی کرده اند، در عین حال نتیجه خالصانه و مخلصانه ای که گرفته اند این است که: حلاج کشته تصوف و عرفان اسلامی است. روشنگری های پرفسور «نیکلسون» قابل تقدیر است، مخصوصا که توتنسته تا حدودی مفهوم انسانی انالحق حلاج را روشن کند. بنابراین از دوستان و دشمنان حلاج و آثارشان که بگذریم، و تحقیقات آنچنانی محققان مارکسیست را هم که به کناری نهیم، می ماند پژوهشهای تاریخی - علمی مستشرقان بزرگی چون «ماسینیون» و عقاید حلاج نیست. شاید دیوان عربی حلاج و آثار منسوب به او منطقی ترین راهی باشد که در طی آن بتوان به عقاید و آرا و اهداف حلاج و نهضت او پی برد. البته این طی

طریق بدون شناخت تاریخ سیاسی تاریخ سیاسی - اجتماعی اسلام در قرون دوم، سوم و چهارم و احاطه بر مشربهای کلامی آن روزگار اصلا مقدور ممکن نیست، مخصوصا که اگر محقق این دوره از تاریخ پریشان اسلام، شم عرفانی قوی نداشته باشد و تکیه اش بر اقوال منابع رسمی و دولتی باشد.

قابل تامل ترین سخنی که در دوره اخیر پیرامون حلاج گفته شده، سخن علی شریعتی است که: حلاج مرگی پاک در راهی یوک داشت.

بدون شک شکل و شیوه اعتراض حلاج هرگز نمی تواند الگوی نسل معترض اعصار دیگر تاریخ اسلام باشد. فریاد حلاج قبل از هر چیز یک فریاد انسانی است، انسانیت به عینیت رسیده در وجود یک فرد، انسانیت بر آمده از عرفان اسلامی، انسانیتی که در مذاهب فقهی و کلامی پایمال شده بود و ماتریلیسم گستاخ مذهبی در بی شرمانه ترین جست و خیز تاریخی خود خلقی را به بازی و بند گرفته بود. تزویر مذهبی بیداد می کرد و خفقان سر از پا نمی شناخت. در چنین شرایطی و در چنان دوره ای از فکر و فهم و نظام ارزشی کوجود، اشکال مبارزه در نهضت های الحادی، در حرکت های فکری عرفانی، و قیامهای مسلحانه اجتماعی، خلاصه می شد. هر کدام از این حرکت ها پایگاه و جایگاه اقشار مختلفی بود که از دیدگاهها و زاویه های گوناگونی به وضع موجود عصر خویش می نگریستند و راه حل را می جستند. نهضت حلاج در عصر خود نوعی و شکلی از این اعتراض بود. با توجه به این واقعیت که تصوف مردمی پایگاه روشنفکران مسلمان و متعهدی بود که به سرنوشت اجتماعی - اخلاقی خلق می اندیشیدند، این نهضت روشنفکری نمی توانست جدای از بافت و باورهای عصر خویش باشد و پیامی بی ریشه برای مخاطبان خود داشته باشد. و از آن طرف اصول عقاید و شعائر کلیشه ای به رسمیت شناخته ای که

فقها و متکلمان دولتی و رسمی به خلق خورانده بودند، به گونه ای دگم و منجمد بود که پایه های خلافت سیاه عربی - عباسی بر آن استوار بود. و ترکاندن این لایه ها قومی بسیار می طلبید. نهضت های عرفانی آن عصر، هدفشان فقط ایجاد روزنه ای در عرصه اندیشه ها بود که به تغییر وضع موجود بیانجامد. «حلاج» با فریادهای انالحق اش توانست این روزنه را ایجاد کند و آن نگاه عرفانی به خویشتن انسانی بود. بیاد داشته باشیم که از پگاه کودتای سقیفه تا عصر حلاج، اسلام خلافت به ضد انسانی ترین ایدئولوژی موجود تبدیل شده بود. در این ایدئولوژی «انسان» و حقوق انسانی متفرع بر فروع بود! و آنچه اصالت داشت قالبهای فقهی، کلامی و روایاتی بود که فلسفه سیاسی خلافت را می ساخت. «خداوند» همان خدای مکتب جبریه بود، خشن و خون ریز و بی رحم که خلیفه آن را نمایندگی می کرد و بندگی و اطاعت خداوند مترادف با بردگی مطلق انسان در اطاعت از قدرت حاکم و خلیفه وقت بود و تمام احکام در اصول و فروع بر این مدار می چرخید. در چنین جوی، نفی چنین خدا و خلیفه ای که رهائی خلق مستلزم آن بود، اشکال خاصی از مبارزه را می طلبید: نهضت‌های الحادی و یا متهم به الحاد نتیجه نطقی چنین جوی بود. و قیامهای سیاسی - نظامی نیز ابعاد دیگر این نتیجه بود. نهضت حلاج چنین اعتراض روشنفکرانهای را علیه وضع موجود با محتوای انسان گرایانه ای، نمایندگی می کرد. و می دانیم که قبل از هر چیز حرکات روشنگرایانه در تاریخ اسلام با سیادت و کیش شخصیت علما و فقها و متولیان رسمی که افسار خلق را بدست دارند، در تعارض و تضاد است. بنابراین جا دارد که حرکات روشنفکری و نهضت های انسانی با قهر و غضب و سرکوب در تاریخ تحریف گردد. (223)

نهضت های فکری فرهنگی جهان اسلام

1 - نهضت حروفیه

نهضت حروفیه رستاخیزی علیه قالب پرستی و کلیشه های لفظی و ذهنی عقاید و باورهای عامه بود. اسناد و منابع موجود درباره نهضت حروفیه توسط مخالفان نوشته شده و بنابراین پژوهش درباره عقاید و شعائر این نهضت با اشکال روبرو است. از شعائر منسوب به این نهضت چنین می توان فهمید که نهضت حروفیه، نهضتی افسانگرایانه با تعبیری انسانی از اسلام بوده است. قالب پرستان و متعصبان در تحریف شعائر و عقاید این نهضت بسیار کوشیده اند و اتهامات شگفتی بر آن وارد کرده اند. اما با توجه به مقطع زمانی پیدایش این نهضت، زمینه های سیاسی - اجتماعی و پایگاه مردمی آن را می توان ترسیم کرد. اگر اشتباه نکنیم نهضت حروفیه جبهه ای از تصوف مردمی است که در قرن هفتم و هشتم هجری که دوره حساسی در تاریخ ایران و اسلام بشمار می رود، شکل گرفته است. آتشی که مغولان در یهنه وسیع از ایران و جهان اسلام برافروختند و در ادامه آن ایلخانان و بعد تیموریان دود غلیظ و کشنده ای از آن متصاعد ساختند، رسالت بس بزرگی بر دوش تصوف مردمی که پشتوانه عرفانی - فلسفی نسلها و پناهگاه عقیدتی توده ها محسوب می شد، گذاشته بود.

فضل الله استرآبادی مؤسس این نهضت در سال 740 هجری در استرآباد بزاد و از عارفان بنام و زاهدان مشهور عصر خود گردید. او پایگاه اجتماعی وسیعی در میان توده ها داشت. او پیشه وری سخت کوش بود که در باور توده ها به حلال خوار مشهور گشت؛ یعنی که از دسترنج خویش زندگی می کرد و مردی بانصاف بود. گویند نمد مال یا کلاه مال (?) بوده است. او قبل از چهل

سالگی در بلاد مختلفی اقامت گزید. از زادگاهش به حجاز رفت و پس از زیارت بیت الله در خوارزم اقامت گزید.

اندکی بعد به اصفهان رفت و در آنجا شغل نمد مالی یا کلاه مالی برگزید و دوباره به تبریز شتافت و بار دیگر به اصفهان بازگشت. او خود را از سادات علوی معرفی می کرد. گویند در سال 788 هجری نهضت فکری خود را آغاز کرد. کتاب جاویدان نامه را به او نسبت می دهند که حاوی شعائر و تعابیر او از اسلام بوده است.

مخالفتان تاریخ مرگ او را در سال 796 هجری نوشته اند.

میرانشاه فرزند تیمور به فتوای فقهاء شریعت او را کشت و جسدش را در کوچه و بازار تبریز بگرداند تا عبرت خلق شود!! عقایدی را که به فضل الله استرآبادی نسبت داده اند، چنین است: عالم، قدیم است و جهان در حرکت دائم، کلیه تغییر و تحولات معلول حرکت است. پس از خداوند، انسان اصالت دارد. خوبی و بدی در خارج از وجود انسان قرار ندارد، بلکه در خود او است. این انسان است که آفریننده خوبی و بدی است. انسان بر دیگر موجودات به قوه ناطقه کلمه نیاز دارد و...

نهضت حروفیه برای شکستن الفاظ جامد و بی روح، تکیه بر ارزش عددی حروف الفبا داشت تا مخاطبان را به تامل و تفکر وادارد و این رمز مبارزه با خرافات و اوهام و الفاظی بود که قشریون مذهبی با آن سر خلق را به بند می کشیدند. تیمور که مانند اسلاف خود با قدرت مذهبی (علماء و فقهاء مذاهب) در آمیخته بود، در قساوت و قتل عام و سرکوب مخالفتان کوچک ترین تردیدی بخود راه نمی داد. اسلام پناهی او که به همت فقهاء و فتوای آنان به نفع او، سیطره سیاسی شگفتی پدیدار ساخته بود، شکست ناپذیر می نمود نهضت

حروفیه در ستیز با سلطه سیاسی - اقتصادی بر عنصر آگاهی توده ها تکیه کرد تا با زر و زور و تزویر پیکار کند. استخدام شعر به عنوان زیان نهضت که با دو زبان فارسی و ترکی و دیگر گویش های محلی و منطقه ای ایران همراه بود، نقش مهمی در انگیزش خلق داشت.

شعارهای استراتژیکی نهضت حروفیه آگاهی انسان و برابری و مساوات و عدالت اجتماعی بود.

برخی محققان فضل الله استرآبادی (: نعیمی) را متولد استرآباد مازندران دانسته اند که عقایدش را در سفرهایش بدست آورد.

میراثهای فرهنگی نهضت حروفیه به دو زبان ترکی و فارسی نگاشته شده که بخشهایی از آن نقل شده است.

نتایج این نهضت قیام توده ها علیه حکام تیموری در ولایات و شهرهای بزرگ بود. قیام مردم اصفهان علیه خراج گزاران تیمور و قتل عام مردم آن سامان، نخستین واکنش توده ها بشمار می رود.

گویند فضل الله پس از خود جانشینانی معرفی کرده است که راه او را ادامه دهند. نهضت حروفیه تا اقصای ایران و کشورهای مجاور آن زمان راه یافت. در آناطولی خانقاهی به تعلیم و ترویج حروفیان پرداخته بود.

دختر فضل الله در ادامه راه پدرش نقش مؤثری در تنویر افکار زنان داشت. او نیز به دستور قراقویونلو در تبریز کشته شد.

حروفیان طبیعت را از معنویت و انسانیت را از مادیت جدا نمی دانستند. محتوای فکری - فلسفی این نهضت زیربنای عقیدتی نهضت های دیگری در ایران گردید که تا اواخر دوره قاجاریه ظهور کردند.

در «کشف الظنون» آمده است که فضل الله استرآبادی صوفی، شاعر و شیعه مذهب و مؤسس طریقه حروفیه را به علت حق گوئیها و حق جوئیهایش در رابطه با مسائل اجتماعی تکفیر کردند. او را در باکو و شیروان زندانی نمودند. میرانشاه پسر تیمور گورکان خون آشام معروف تاریخ دستور داد تا او را از شیروان به نخجوان بردند و به استناد فتوای فقهاء عصر خود مبنی بر کفر و الحاد، در روز ششم ذوالقعدة سال 796 هجری در سن 56 سالگی کشتند. آنگاه به پایش ریسمان بستند و در شهر نخجوان روی زمین کشیدند...

در تلقی محققان اروپائی و ترک، نهضت حروفیه تجلی روح ایرانی است که در قالب تشیع علیه تازیان!! ظهور کرد.

اما در این حقیقت شکی نیست که نهضت حروفیه، انقلابی بود علیه شکل پرستی و عوامفریبی شریعت که متولیان رسمی آن قرن ها بود به استحمار مردم پرداخته بودند. نهضت حروفیه، نهضتی بود انسان گرایانه با مایه های فلسفی بسیار قوی که انسان را معیار همه احکام می دانست. مایه های عرفانی - انسانی این نهضت ریشه در تعالیم «حلاج» داشت که با تعبیری قابل فهم عامه مردم و در ابعاد انسانی - اقتصادی اجتماعی مطرح می شد. تنها یادگار نهضت حروفیه دیوان فضل الله نعیمی استرآبادی است که شعائر انسانگرایانه او در آن موج می زند. انسانی که پس از خداوند، اصل است و احکام شریعت تابع تکامل و تعالی انسان. مخالفان او و متولیان شریعت کوشیده اند تا از میان اشعار وی، دستاویزی بیابند و علیه او و نهضتش تبلیغ کنند که مثلا گفته است:

بیرون ز وجود خود، خدا را زینهار! مجو که گفتمت فاش
گوئی که به غیر ما کسی هست از خویش تو این حدیث متراش
مائیم، به غیر ما کسی نیست در شیب و فراز وزیر و بالاش

مخالفتان می خواهند بگریند که وی گفته است: هر چه هست، انسان است و خدا نیست!!

متأسفانه مارکسیست های ایرانی طبق معمول به تحریف تاریخ پرداخته و فضل الله استرآبادی و عمادالدین نعیمی یکی دیگر از رهبران نهضت حروفیه را ماتریالیست و با پروئی مارکسیست!! معرفی کرده اند: «نعیمی می گفت که ماده هرگز محو نمی شود و حیات ابدی دارد»⁽²²⁴⁾. چنین نبوغی در تاریخ، سفارش ایران شناسان شوروی است که مقلدان ایرانی آنان می سازند و می بافند و به نام تحقیق و تاریخ تحویل می دهند. و این چه اصراری است که هر نهضت و جنبشی در تاریخ حیات بشر، ماتریالیستی و تلویحا مارکسیستی باشد!!

گویا در منطق این آقایان هر چه بخار است، از ماده و معده برمی خیزد و مغز و عقل و آگاهی بیکار و بیعار نشسته است! و جالب تر اینکه حتی نهضت های سیاسی - اجتماعی تاریخ که با اندیشه های الحادی به بیکار علیه ستم گران پرداخته اند، آنگونه که آقایان خیال می فرمایند، نبوده است. الحاد آنان، نفی خدا و مذهب قدرت حاکم بوده نه یک ایدئولوژی فلسفی ماتریالیستی که در مخیله حضرات نقش بسته است.

پس از قتل فضل الله استرآبادی، عمادالدین نعیمی و دیگر سران نهضت حروفیه که زندگی مخفی داشته اند، به ترویج نهضت ادامه می دهند. سازماندهی نهضت در ایران و شاخه های آن در آسیای میانه بخشی از خط سیر و ادامه حیات حروفیان است. گفته می شود که نعیمی در «اناطولی» به تبلیغ پرداخته و سپس در «حلب» مقیم گردیده است. فقهاء و علماء آن دیار عقاید «نعیمی» را ناخوش داشتند و خلیفه وقت مصر با همدستی فقهاء فتوای قتل وی را صادر کردند. گویا که در اینجا نیز قساوت فقیه و خلیفه خود را نشان داده و نعیمی را

زنده پوست کردند و او را قطعه قطعه کردند. گویند نعیمی مرگی چون «حلاج» داشته است.

ترور ناموفق «شاهرخ میرزا» در ایران نخستین واکنش سیاسی - نظامی «حروفیه» است که پس از قتل «نعیمی» در حلب اتفاق افتاد.

گویند در سال 830 هجری یکی از اعضای تشکیلات «حروفیه» در ایران، «شاهرخ میرزا» را در مسجد جامع هرات با دشنه مورد حمله قرار داد. ضارب فوراً توسط محافظان «شاهرخ» کشته می شود. گویند ضارب از جایی دیگر فرمان یافته بود تا خود را به هرات رسانده و «شاهرخ میرزا» را بکشد. برخی مورخان نام ضارب را «احمد لر» نوشته اند که از اعضای «حروفیه» بوده و پس از قتل «نعیمی» به چنین انتقامی فرمان یافته است. دولت «شاهرخ میرزا» به وجود تشکیلات حروفیان پی برد و جستجو آغاز شد. گویند گروه زیادی از این فرقه را دستگیر و شکنجه کردند تا اسامی و مشخصات رهبران خود را فاش کنند، ولی هرگز موفق نشدند از آنان سخنی بشنوند.

نهضت حروفیه تا روزگار صفویه ادامه یافت و در آن عصر در ستیز با دولت صفوی شکلی دیگر بخود گرفت و نامی دیگر یافت (225).

2 - نهضت نقطویه

نهضت نقطویه به تعبیری ادامه نهضت حروفیه و تغییر اسم و شکل آن است. خاستگاه این نهضت در شمال ایران احتمالاً گیلان بوده و دامنه آن تا فومن گسترش داشته است. مؤسس این نهضت محمود پسیخانی گفته شده است، لذا به نقطویه پسیخانه نیز گفته اند. گویا وی از یاران فضل الله استرآبادی بوده که در سال 800 هجری این نهضت را آغاز کرد. علت طرد محمود پسیخانی از جمع یاران فضل الله بدرستی روشن نیست؛ اما مشهور است که محمود

پسیخانی فردی عابد و زاهد بوده که در سال 83 ه - در گذشته است. برخی گفته اند که او خود را در تیزاب انداخت و نابود شد. اما این قول توسط پیروانش تکذیب گردیده است.

نهضت نقطویه در بخشهایی از ایران پهناور آن روزگار گسترش یافت و مریدانی بسیار داشت. با روی کار آمدن صفویان و قلع و قمع تصوف مردمی، نهضت نقطویه نیز مورد هجوم قزلباشان صفوی قرار گرفت. در دوره سلطنت طهماسب صفوی به سال 973 ه - یک از رهبران بزرگ نهضت نقطویه به نام ابوالقاسم امری (؟) را کور کردند و در سال 981 هجری گروهی از آنان را دستگیر کردند و کشتند. دوره صفویه از ادوار بسیار تاریک و سیاه تاریخ فکر و اندیشه ایرانی بشمار می رود. در این دوره سیاست و مذهب در هم آمیخت و استبداد سیاه مذهبی پدیدار گشت و به نابودی هرگونه فکر و اندیشه ای فلسفی - سیاسی - عرفانی پرداخت. نقطویان در انگیزش توده ها علیه صفویان بسیار مؤثر بودند. در دوره شاه عباس به سال 1102 ه - همه نقطویان در سراسر قلمرو صفوی تحت پیگرد قرار گرفتند و تعداد بسیاری دستگیر و به وحشیانه ترین شکنجه ها کشته شدند.

وجه مشترک نهضت های قرون ششم تا یازدهم هجری، تکیه بر باورهای متقن اعتقادی تشیع بوده است. از همین رو تشیع امامیه و اصول سیاسی آن، ایدئولوژی نهضت های مردمی بوده است. برجسته ترین نهضت این مقطع تاریخی از سربداران شروع می شود و به صفویان ختم می گردد. صفویان تشیع امامیه را استخدام کردند. آنان خود از جبهه تصوف دولتی که مذهب فئودالها بود، برخاسته بودند و کیش تسنن (شافعی) داشتند. تزویر و ترفند سیاسی صفویان که حمایت علماء امامیه را برانگیخت عوارض منفی بسیار داشت. بازی

با عقاید امامیه دومین تجربه تلخ و ثمره شوم خود را پس از آل بویه در ایران نشان داد و آن مسخ مطلق مذهب بود. تاریخ نشان می دهد که رژیم صفوی هرگز پایگاه اجتماعی و مردمی نداشته است و لذا قیامهای بسیاری علیه آن تدارک دیده شد که تعدادشان به سی قیام بزرگ در سراسر ایران می رسد. نهضت نقطویه یکی از این نهضت های فکری است که بر ایدئولوژی صفویان و شعائر رسمی آن حمله می کرد. متأسفانه از تعالیم و شعائر این نهضت سندی معتبر در دست نیست. آنچه بر جای مانده، اقوال مورخان دولتی صفویه و تکفیرنامه ها و فتاوی فقهاء و علماء عصر صفوی است. این نهضت در بست به الحاد متهم شده است!!

به نظر می رسد نهضت نقطوی بر دو اصل اساسی تکیه داشته است:

1- مفاهیم اخلاقی و ارزشهای انسانی و پرهیز از آلودگیهای رایج مذهبی دوره صفوی.

2- تعظیم شعائر ملی ایران و تبرئه برخی اصول عقیدتی تشیع از زندان اتهام صفویان. می دانیم که صفویان که نژاد آنان ترک و یونانی بود، نمی توانستند ملیت ایرانی را نمایندگی کنند و لذا سلاطین صفوی از آغاز تا انجام به شهادت تواریخ صفویه، هرگز به پارسی سخن نمی گفتند و زبان و ادب فارسی نمی دانستند. آنان از مترجم استفاده می کردند و مقامات دولتی - سیاسی تماماً ترک و غیر ایرانی بوده اند، حتی لشکریان نیز غیر ایرانی بودند. سپاه قزلباش معرف این واقعیت است. منابع صفوی نشان می دهند که عناصر با نبوغ ایرانی مقهور و مغلوب و مقتول ترکان قزلباش می شدند. سرداران و فرماندهان ایرانی به دستور شاهان صفوی کشته می شدند و اصالت از آن ترک ها بود. صفویه به احیاء «پان ترکیسم» شگفتی پرداخت. نکته دیگر هجوم عربان به ایران بود. مقامات مذهبی

صفویه اکثراً عرب زبان و عرب نژاد بوده اند. آنان نیز برای تبلیغ احکام شیعه امامیه به مترجم احتیاج داشتند. بنابراین عرب زدگی فرهنگی و پان ترکیسم سیاسی - نظامی - اداری، به تحقیر مطلق ایرانیان انجامید. در شعائر نهضت نقطوی این وضعیت زیر سؤال می رفت. صفویان مدعی نیابت و نمایندگان امام زمان (عج) بودند و از این راه به تحکیم قدرت سیاسی خود می افزودند. نقطویان این ترفند صفویان را نیز زیر سؤال می بردند و به تکذیب ادعایشان می پرداختند. در منابع دولتی صفوی آمده است که: «محمود پسیخانی می گفت دین اسلام زمانش به پایان رسیده و دوره عرب نفسهای آخرش را می کشد. از این پس دین عجم روی کار می آید که عمرش هشت هزار سال خواهد بود. محمود شانزده کتاب و هزار رساله نوشت...»

محمود خود را «واحد» می خواند و می گفت تمام صفات رسولان خداوند در پیکر پاک محمد (ﷺ) و علی (علیه السلام) جمع گشته است و از پیکر آنان، محمود پسیخانی سرشته گردیده است. او عمری در پارسائی و تنگدستی زیست و در حال تجرد زندگی می کرد، پیروانش را از ازدواج باز می داشت و می گفت هر کس ازدواج نکند، مقرب درگاه خداوند خواهد شد. او می گفت: اگر کسی را میل آمیزش با زن باشد، در همه عمر یکبار سزاوار باشد و اگر نتواند، در هر سال یکبار و اگر نتواند، در هر چهل روز یک بار و... « این بیت را به او منسوب کرده اند:

رسید نوبت رندان عاقبت محمود

گذشت آن که عرب طعنه بر عجم می زد

به وی نسبت داده اند که می گفت: «پروردگار نمونه قدرت و نیروئی بالاتر از انسان نیست. پروردگار نمونه های خود انسان است.

انسان تا خودش را نشناخته، بنده است. و چون خود را شناخت، خدا است.» این اقوال منسوب به او علی رغم تحریف شدید، نشان می دهد که جوهره انسان گرایانه نهضت تصوف مردمی که از «حلاج» آغاز شد و در «نهضت حروفیه» به تعالی بهتری رسید، در نقطویان قوت و شدت داشته است. تکیه نهضت نقطوی در دوره صفویه بر عدالت اجتماعی، ناخوشایندترین بعد این نهضت از دیدگاه صفویان بوده است. چراکه همین شعار استرژیک سرلوحه قیامهای روستائی و شهری عصر صفوی است؛ شعاری که تیموریان را نیز ناتوان ساخت و سرنگون نمود. دیدگاههای اقتصادی نقطویان مخصوصا در مالکیت زمین، صفویان را که فتودالیزم متمرکز چند هزار ساله ایران را نمایندگی می کردند، به وحشت انداخت.

این شعار منسوب به آنان که: «زمین» اصل و نقطه هر چیز است، دیدگاه اقتصادی آنان را می رساند. وجه تسمیه «نقطویان» نیز از همین «شعار» اخذ شده است.

شورش روستائیان گیلان علیه رژیم صفوی، توسط «نقطویان» رهبری می شد. قیامی که تا بیست سال ادامه یافت و شعله های آن تا پایان رژیم صفوی فرو نشست و هر از چند گاهی خود را نشان می داد. شورش سال 978 هجری دوره سلطنت طهماسب صفوی که به پیروزی مردم و شکست نیروهای دولتی انجامید، پس از دو سال با اعزام نیرو از سوی دولت مرکزی سرکوب شد. حوزه فعالیت نقطویان از گیلان به قزوین، ساوه، کاشان، اصفهان، نائین و... راه یافته بود.

طهماسب صفوی فرمان داد تا سران نهضت نقطویه را شناسائی و دستگیر نمایند. در سال 999 هجری یکی از رهبران نقطویه را دستگیر و چشمانش را

درآوردند. پیروان او نهضت بزرگی در فارس آغاز کردند که شاه صفوی را بشدت ترساند. اعزام نیرو و هزینه بسیار برای سرکوب این نهضت آغاز شد. شاه عباس صفوی موجودیت رژیم را در خطر دید؛ چراکه نهضت نقطویان در سراسر ایران ریشه دوانیده بود. او راه چاره را در کشتار بیرحمانه و قتل عام مردم مراکزی دید که متهم به هواداری از نهضت نقطوی بودند. منجم شاه عباس از این قتل عام ها یاد می کند.

کشتار عمومی در سال هزار هجری آغاز شد. شاه صفوی آرام نداشت و برای دریافت چگونگی تعالیم این نهضت، مخفیانه و ناشناس، لباس صوفیان پوشید و به خانقاهی در قزوین رفت. سران نقطویه که در خانقاه های خصوصی و پنهانی فعال بودند، شاه حيله گر و شیطان صفت صفوی را شناختند و ابراز عقیده نکردند. شاه دستور داد تا سران نقطویه را که خود شناسائی کرده بود، بکشند. دراویشی چون: خسرو درویش، کوچک قلندر، یوسفی ترکش (?) و... از کسانی بودند که شاه جانشان را گرفت. نقطویان علی رغم سرکوب شدید تا پایان دوره صفوی به حیات خود ادامه دادند (226).

دیگر مذاهب و فرق اسلامی

1 - مذهب دروزی

پیدایش این مذهب به دوره خلافت فاطمیان مصر می‌رسد، به عصر «الحاکم بالله» خلیفه ششم فاطمی، آغاز قرن یازدهم میلادی. این مذهب به نام یکی از مبلغین فعال و مشهورش نامگذاری شد.

«شیخ محمد بن اسماعیل درزی» از مبلغان و پیشوایان این مذهب بوده است. عقاید منسوب به این مذهب با مایه های غلوآمیز همراه است: «روح آدم در کالبد «علی بن ابی طالب (علیه السلام)» و از آن پس در فرزندانش تا «الحاکم» تجلی کرده است. در «الحاکم» تا اندازه ای از وجوه «الوهیت» قرار دارد و «الحاکم» قادر مطلق و عالم به جمیع اسرار جهان است و جهانیان باید از او اطاعت کنند».

این مذهب مورد حمایت شدید «الحاکم بالله» قرار داشت. وی «الدرزی» را به «سوریه» اعزام کرد تا به تبلیغ پردازد. علت این بود که در «سوریه» علاقه بسیاری به امام «علی بن ابی طالب (علیه السلام)» و خاندان آن حضرتش وجود داشت. پس از مرگ «الدرزی»، فردی دیگری به توصیه «الحاکم بالله» به نام «حمزه بن احمد» (ایرانی الاصل) جای وی را گرفت. گویند «حمزه» مؤسس واقعی این مذهب بوده است. وقتی «الحاکم» بدست خواهرش کشته شد، «حمزه بن احمد» اعلام کرد که وی از نظرها پنهان شده تا مراتب عقاید پیروانش را بیازماید و در وقتی معین باز خواهد گشت. دروزی ها پس از مرگ الحاکم بشدت سرکوب شدند. این تعقیب و سرکوبی باعث شد تا در کوهستانهای سوریه و جنوب لبنان سکنی گزینند و زندگی مذهبی مخفیانه ای داشته باشند. ابراهیم پاشا معابد آنان

را در هم کوبید و آثار و کتب مذهبی شان را سوخت. این مذهب تحولات زیادی پیدا کرده است.

از غلو به حلول و تناسخ و سپس تعدیل عقاید و آراء راه یافته است. تعالیم مذهبی آنان تا حدودی تحت تاءثیر آئین مسیحیت قرار گرفته است: در جهان خلقت جدیدی رخ نداده، یک روح است که از آغاز در کالدهای پی در پی حلول می کند و از پیکری به پیکر دیگری راه می یابد.

این فرقه به روزه ماه رمضان و نمازهای پنجگانه شبانه روز و زیارت کعبه اعتقاد دارند و کتاب آسمانی آنها «قرآن» و «انجیل» (!؟) است. در این مذهب مقامات مذهبی به طبقات مختلفی تقسیم می شوند: «بالا دانایان» که اسرار مذهب را در سینه دارند و تعدادشان اندک است و مقامشان موروثی است. «پائین دانایان» یا «پاکان» که پارسایان باشند و کارشان ریاضت است و اسرار مذهب را دانند. «نیمه دانایان» که اعمال مذهبی را انجام می دهند و ادعیه و اوراد را می خوانند. و «طبقه عامه» که پیروان باشند و مقلد طبقات بالا هستند. آنان بر این باورند که بالاخره «الحاکم» ظهور خواهد کرد، و عدالت و زیبایی بر جهان حاکم خواهد شد.

دروزیها مردمی بلند همت و جوانمرد می باشند که زندگی روزانه آنان مقرون به دیانت و شرافت است.

برخی از محققان معتقدند که نام این فرقه از کلمه «درزی» به معنای «خیاط» که شغل مؤسس این مذهب است، گرفته شده است و نام مؤسس این مذهب به درستی روشن نیست. گویا وی در آغاز از اسماعیلیان بوده. مسیحیان وی را «محمد بن اسماعیل» گفته اند.

او «ایرانی الاصل» بوده و نام اصلی او «نشتکین» گفته شده است.

در منابع مسیحی آمده است که «محمد بن اسماعیل» در سال 408 هجری به «مصر» رفت و با «حمزه بن علی» که ظاهراً او نیز ایرانی بوده و از نزدیکان «الحاکم» خلیفه فاطمی بود، آشنا شد و به دربار خلافت راه یافت و مذهبی به نام «مذهب توحید» با همیاری مؤذنی به نام «علی بن احمد حبال» پدید آورد. «درزی» قائل به «الوهِیت» الحاکم بامر الله شد و می گفت که: «عقل کلی در آدم ابوالبشر حلول کرد و به صورت او تجسد یافت و از آدم به دیگر انبیاء انتقال یافت تا به محمد (ﷺ) و ائمه (ع) و خلفای فاطمی رسید و هم اکنون در «الحاکم بامر الله» قرار دارد...»

به این مذهب «اباحیگری» نسبت داده اند.

پیشوایان مشهور این مذهب که در تاریخ نامشان باقی مانده، عبارتند از:

امیر فخرالدین 1516 - 1544 میلادی و امیر بشیر بن حسین شهابی (م 1697).

اصول عقاید این مذهب عبارت است از: 1- عقل کل که علت العلل است. 2- نفس طیبه، 3- جناح ایمن، 4- جناح ایسر. که هر کدام از این اصول در فردی از افراد بزرگ این مذهب حضور دارد. این مذهب دارای 111 جلد کتاب و نسخ خطی فراوانی می باشد که در کتابخانه های اروپا دیده می شود (227).

2 - مذهب علویون

تاریخچه

مذهب علویون در واقع انشعابی از مذهب شیعه امامیه است که تاریخ جدائی آن به دوران پس از غیبت صغری می رسد. چنین پیداست که در اصول عقاید، هنوز اصالت اولیه خود را حفظ کرده است.

پایگاه این مذهب از همان آغاز انشعاب در شام (سوریه امروز و لبنان) بوده و می باشد. اخیراً در اثر تماس و نزدیکی برخی علماء امامیه با علماء علوی سوریه و ایجاد تفاهم و دوستی، برای روشن شدن اذهان، دانشمندان این مذهب اعلامیه ای رسمی صادر کردند که مبین اعلام عقاید و مواضع عقیدتی شان در اصول و فروع دین می باشد. در این اعلامیه چنین آمده است:

«... خداوند! تو را می ستائیم، زیرا که ستایش حق تو است. از خداوند کمک می خواهیم و راهنمایی می طلبیم و به او ایمان داریم. و تنها بر او توکل می نمائیم.

درود بر محمد بن عبدالله سرور پیامبران و خاتم رسولان، و سلام گرم ما بر رهبران و امامان و راهنمایان بزرگ که خداوند پلیدی را از آنان دور کرده و از لوث گناه آنان را پاک ساخته است.

اما بعد! آنچه که میان مردم ایجاد تفرقه و جدائی می کند، بی اطلاعی از وضع یکدیگر و پیروی از هوی و هوس و اعتماد به گفتار باطل دیگران است... افراد مغرض و دشمن، تهمت‌هایی از لابلای کتابها بیرون کشیده و به صورت حقایق تاریخ جلوه می دهند...

اجتماعات ما مسلمانان علوی در گذشته مورد حملات و تهمت های سخت قرار داشت...

برای ایجاد تفاهم بین ما مسلمانان رهی بهتر از نشر عقاید در اصول و فروع نیست...»

در این اعلامیه مفصل، به نفوذ استعمار فرانسه در سوریه و دخالت در مسائل سیاسی - مذهبی آن سامان اشاره شده است. علماء علوی تاءکید دارند که آنچه

علیه آنان انتشار یافته و عقاید غلط و باطلی که به آنان نسبت داده شده، کار استعمار و یهود است.

علماء علوی یادآور شده اند که در سال 1936 میلادی رهبران این مذهب اعلامیه ای مبنی بر اعلام مواضع عقیدتی خود انتشار داده اند. در این اعلامیه آمده بود که:

1- هر فرد علوی، مسلمان است؛ شهادتین را گفته و به آن ایمان دارد و ارکان پنجگانه اسلام را بر پا می دارد.

2- هر فرد علوی که به اسلام اقرار نکند و یا منکر ضروریات دین باشد، از صف علویان خارج است و به اسلام ربطی ندارد.

3- علویان مسلمان و شیعه مذهب هستند... علویون پیروان و یاران امام علی علیه السلام هستند... کتاب آسمانی علویون قرآن کریم است... مذهب ما مذهب امام صادق علیه السلام می باشد. علویون به نص قرآن و تصریح پیامبر اسلام، قرآن کریم و اهل بیت آن حضرت را مرجع دینی و عقیدتی خود می دانند...

علویون در عبادات و معاملات و دیگر احکام دارای مذهب مستقلی نیستند و در همه این موضوعات بر مذهب امامیه اعتماد و عمل می کنند. مذهب جعفری ریشه مذهب علوی است و علویون فرع مذهب جعفری می باشند...

عقاید

عقاید مذهب علوی بشرح زیر است:

1 - اسلام؛

خداوند فرموده است که: «ان الذین عند الله الاسلام» و نیز فرموده که: «من یتبع غیر الاسلام دینا فلن یقبل منه و هو فی الآخرة من الخاسرین». پس

دین ما اسلام است. اسلام عبارت است از اقرار به شهادتین و ایمان و اعتقاد به آنچه پیامبر اسلام آورده است.

2 - ایمان ؛

عبارت است از اعتقاد راستین به خداوند و ملائکه و کتب آسمانی و پیامبران با اقرار به شهادتین.

3 - اصول دین ؛

پنج اصل می باشد: توحید، عدل، نبوت امامت، معاد. باید در اصول دین از روی دلیل و برهان که موجب علم گردد، ایمان آورد و نه از روی گمان و تقلید.

4 - توحید؛

خداوند بی مثل و مانند و شریک است، خالق هستی و کل اشیاء می باشد، شنوا و بیناست و...

5 - عدل ؛

خداوند عادل است، به احدی ظلم نمی کند، ظالم را دوست ندارد... هر کس ذره ای خوبی کند، ثواب ببندد و هر کس ذره ای بدی کند، عقاب ببندد.

6 - نبوت ؛

خداوند به منظور لطف به بندگانش، پیامبرانی را برگزیده است و آنان را با معجزات و کارهای شگفت مدد کرده است و آنان را به اخلاق نیکو، امتیاز بخشیده است... در قرآن اسامی 25 پیامبر آمده که نخستین آنان آدم و آخرین آنان حضرت محمد بن عبدالله (ﷺ) خاتم پیامبران است. دین آن حضرت اسلام، آخرین شریعت الهی و کاملترین ادیان آسمانی است. خداوند پیامبران را عصمت بخشیده و آنان از هر گونه گناه و خطا و اشتباه مصون هستند.

7 - امامت ؛

یک منصب الهی است که خداوند برای مصالح بندگان لازم دانسته است. ما معتقدیم که لطف الهی اقتضا دارد که با نص قاطع و صریح امام را تعیین کند... ما معتقدیم که امام نیز باید مانند پیامبر، معصوم باشد و اشتباه و گناه از او سر نزنند...

امامان در نظر ما دوازده نفر هستند که پیامبر اسلام نام یکایک آنان را تصریح کرده است. ما معتقدیم امامی را که خداوند تعیین کرده و پیامبر اسلام این نصب الهی را طی روایات متواتری به مردم ابلاغ کرده، حضرت امام علی بن ابی طالب (علیه السلام) است که او نیز بنده ای از بندگان خداوند و پسر عمو و داماد رسول خدا و پس از آن حضرت، مولای جهانیان است. پس از حضرت علی، فرزندش امام حسن و پس از امام حسن، امام حسین امام برحق بوده است. پس از این دو برادر بزرگوار، امامت در نسل امام حسین (علیه السلام) ادامه یافته است: امام علی بن الحسین، امام محمد بن علی، امام جعفر بن محمد، امام موسی بن جعفر، امام علی بن موسی، امام محمد بن علی، امام علی بن محمد، امام حسن بن علی، و امام دوازدهم حجت بن حسن علیهم السلام می باشند. امام دوازدهم هم اکنون غایب است و روزی پروردگار او را آشکار خواهد کرد...

8 - معاد؛

خداوند پس از مرگ بندگان، دوباره آنان را زنده خواهد کرد تا در قیامت به حساب اعمال آنان رسیدگی کند... به تصریح قرآن، روز قیامت خواهد آمد و در آن تردیدی راه ندارد. پروردگار مردم را از قبرها دوباره زنده خواهد کرد و... نیکوکاران را پاداش و بدکاران را کیفر خواهد داد... ما علویون همان گونه که به

معاد ایمان داریم، به تمام آنچه در قرآن کریم و احادیث صحیح آمده از بعث، نشور، بهشت، دوزخ، عذاب، نعمت، صراط، میزان و... ایمان داریم.

ادله احکام شرعی چهار دلیل است:

1- قرآن کریم ؛

در قرآن کریم هیچ گونه تحریف و تغییری راه نیافته، و این کلام همان است که بر رسول اکرم نازل شده است...

2- سنت پیامبر؛

مصدور دوم احکام شرع است، سنت رسول خدا (ﷺ) که عبارت است از گفتار و افعال و تقریرات حضرتش که از طریق صحیح به ما رسیده باشد.

3- اجماع ؛

آنچه را از احکام که مسلمانان بر آن اجماع کرده اند و امام (علیه السلام) هم با آنان است، حجت می باشد...

4- عقل ؛

دلیل عقلی حجت است هنگامی که در سلسله علل قرار گیرد، یا جزء اموری باشد که عقل آن را پذیرفته است و به نظر ما بکار بردن دلیل عقلی در فقه تنها حق مجتهد است. و مجتهد کسی را گویند که برای او ملکه استنباط فراهم آمده باشد...

و مرجع تقلید در نظر ما همان گونه است که امام زمان (علیه السلام) فرموده: آن کس از فقهاء که خویشتن دار باشد، دین خود را حفظ کند، مخالف هواهای نفسانی خود باشد و مطیع امر مولای خود باشد، مردم عامی باید از او تقلید کنند.

فروع دین از دیدگاه علویون:

1- نماز؛

نماز بر اهل ایمان واجب است، ستون دین است، مهمترین عبادتی است که خداوند بر بندگانش واجب فرموده است...

اگر نماز قبول شود، بقیه اعمال هم قبول خواهد شد و اگر نماز رد شود، بقیه اعمال نیز مردود است.

نمازهای واجب یومیه پنج است: صبح، ظهر، عصر، مغرب، عشا و مجموع رکعات آنها هفده رکعت است. در حال سفر و خوف، چهار رکعتی، دو رکعت می باشد.

نمازهای واجب دیگر عبارتند از: نماز جمعه، نماز فطر، نماز عید قربان که با تکمیل شرایط مربوطه واجب می گردد. نماز طواف و نماز میت از نمازهای واجب است. نمازهای مستحبی (نوافل) 34 رکعت است که در اوقات پنج گانه خوانده می شود. این نمازها نزد ما به «رواتب» مشهور است. جایز است انسان به قسمتی از نمازهای نافله اکتفا کند، هر چند که ترک آنها نیز جایز است. معتقدیم که در انجام مستحبات، انسان دارای ثواب است و در ترک آنها عقابی نیست.

2- اذان و اقامه ؛

پیش از نماز اذان و اقامه مستحب است. و اذان دارای هیجده فصل و اقامه دارای هفده فصل می باشد. شهادت به ولایت امام علی علیه السلام در اذان و اقامه مستحب است و ترک آن ضرری ندارد.

3- روزه ؛

یکی از ارکان دین است و بر هر مکلفی که قدرت بدنی داشته باشد، واجب است روزه بگیرد... روزه عبارت است از خویشتن داری از اکل و شرب و دیگر مبطلات روزه، از اول طلوع فجر صادق تا مغرب شرعی با قصد قربت در ماه رمضان و در دیگر مواردی که واجب می گردد.

4- زکاة ؛

یکی دیگر از ارکان دین است که احکام و شرایط آن در کتب فقهی بیان شده است. زکاة در طلا و نقره، گوسفند و شتر و گاو و گندم و جو و خرما و کشمش واجب و در دیگر حبوبات مستحب است.

5- خمس ؛

حقی است واجب بر گردن مکلف مستطیع به دستور قرآن مجید که احکام آن در کتب فقهی آمده است.

6- جهاد؛

از ارکان دین است و به منظور دعوت به اسلام واجب است. وجوب آن کفائی است، اما در صورت لزوم، واجب عینی است.

7- حج ؛

حج عملی است که بر مکلف مستطیع واجب است که یک بار در عمر به شرط توانائی و شرائط لازم به مکه معظمه برود. احکام آن در کتب فقهی بیان شده است.

8- امر به معروف و نهی از منکر؛

این امر و نهی از واجبات اسلام است. و معتقدیم که پروردگار به هر عمل نیکی که فرمان داده، آن را معروف نامیده است. این فرمان گاهی مستحب است و از هر عمل زشتی که نهی فرموده، آن را منکر نامیده است و این نهی نیز در مواردی حرام و گاهی مکروه است...

9- تولی و تبری؛

یعنی دوستی با دوستان خدا و انبیاء و اولیاء دین و بیزاری از دشمنان خدا و انبیاء و اولیاء دین (علیهم السلام).

ما علویون در بقیه احکام و موضوعات اسلامی طبق فقه جعفری عمل می کنیم و فقهاء ما به کتب اربعه شیعه امامیه: کافی، تهذیب، استبصار و من لایحضره الفقیه مراجعه می کنند و عوام ما به رساله های علمیه مراجع تقلید رجوع می نمایند. همه این اقراریر را هشتاد نفر از علماء در سوریه و لبنان امضاء کرده اند.

(228)

3- فرقه های غلاة در جهان اسلام

ماهیت غلاة

همه گروههای غلاة و گزافه گویان از نظر قرآن مورد توبیخ و سرزنش می باشند. قرآن کریم می فرماید: «یا اهل الکتاب لاتلغوا فی دینکم و لاتقولوا علی الله الا الحق» (229)

و نیز می گوید: «قل یا اهل الکتاب لاتلغوا فی دینکم غیر الحق و لاتتبعوا اهواء قوم قد ضلوا من قبل و اضلوا کثیرا و ضلوا عن سواء السبیل» (230).
و از رسول اکرم (ﷺ) روایت شده است که فرمود:

یا علی مثل تو در بین امت و پیروان من همچون مسیح بن مریم است که یاران و پیروان او به سه گروه تقسیم شدند، گروه مؤمنان که حواریون باشند، و گروه یهودیان که دشمنان او باشند و گروهی که درباره وی غلو نمودند و آنان که از خط ایمان و خداپرستی بیرون رفتند.

همانا پیروان من درباره تو به سه گروه تقسیم خواهند شد: شیعیان و پیروان تو که همان مؤمنان باشند و دشمنان تو که گروه بدگمانان درباره تو باشند، و گروه سوم آنانند که درباره تو غلو کنند و گزافه گویند، اینان منکران حق اند، و تو و شیعیانت و دوستاران شیعیانت در بهشت منزل دارند، و دشمن و غلوکننده درباره تو، در دوزخ جای دارد. (231)

و نیز امام بحق ناطق حضرت جعفر بن محمد الصادق (علیه السلام) فرمود: جوانان خود را از وابستگی با غلاة و گزافه گویان بر حذر دارید، تا مبادا آنان را فاسد نمایند، زیرا گزافه گویان، بدترین آفریدگان پروردگارانند، اینان عظمت و بزرگی پروردگار را کوچک شمارند، و برای بندگان خدا دعوی خدایی نمایند، به پروردگار سوگند که غلاة و گزافه گویان بدتر از یهود و نصاری و مجوس و مشرکانند. (232)

و نیز آن حضرت فرمودند: گوش و چشم و موی و پوست و گوشت و خون من از این گزافه گویان بیزار است، و خدا و رسولش نیز از آنها بیزارند، غلاة بر دین من و دین پدران من نیستند. و از امام هشتم حضرت رضا (علیه السلام) روایت شده که فرمود: غلاة و گزافه گویان کافرند، و مفوضان مشرکند، هر کس با آنان بنشیند و رفت و آمد داشته باشد و با آنان بخورد و بیاشامد و ازدواج نماید از ولایت پروردگار و ولایت ما خاندان پیامبر، بیرون و دور است. (233)

غلاة و گزافه گویان از شیعه، قائل به تحریف قرآن اند و قرآن موجود را که در زمان عثمان و به دستور او گردآوری شده قبول ندارند، و بر این باورند که عثمان آیات آن را به میل خود تغییر داده و تحریف نموده است، گرچه شیعیان و پیروان ائمه اثنی عشر، تحریف را به طور کلی از قرآن دفع نموده و گفته اند در قرآن هیچگونه تحریفی رخ نداده است ولی غالیان گویند: سوره احزاب که در قرآن موجود 73 آیه است، بیش از این مقدار بوده و عدد آیات آن به اندازه آیات سوره بقره - 286 آیه - بوده است، و سوره النور که اکنون 64 آیه دارد، سابقا بیش از 100 آیه داشته است، و سوره الحج که اکنون 99 آیه دارد، سابقا 190 آیه بوده است، و اکثر آیاتی که اسقاط شده درباره ولایت و مقام امام علی بن ابیطالب (علیه السلام) بوده است. (234)

غلاة و گزافه گویان، برای از اعتبار انداختن قرآن موجود در بین مسلمانان قرآن عبدالله بن مسعود را بر قرآن عثمان ترجیح دادند و این اختلاف سبب شد که علماء سنت و جماعت در سال 398 هجری، به ریاست ابوحامد اسفراینی و فقیه شافعی شورائی را تشکیل داده و به سوزانیدن آن قرآن حکم دهند. (235)

غلاة و گزافه گویان، بر این باورند که قرآن کامل و مورد اعتماد که امام علی (علیه السلام) آن را بدست مبارک خود نوشته بود، پیامبر عالیقدر اسلام آن را به دخترش فاطمه سلام الله علیها بخشید که حجم و اندازه آن نسخه، سه برابر قرآن متداول و معمول کنونی است و این همان قرآنی است که از امامی به امام دیگر می رسد، و سرانجام به دست مبارک ولی عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف، رسیده و آن حضرت در ظهورش آن را بر مردم می خواند و تفسیر می نماید. (236)

غلو و گزافه گوئی غلاة درباره پیامبر و ائمه علیهم السلام

اساس و ریشه عقاید غلاة بر گمراهی و جهالت و نادانی و نیز مبتنی بر حلول و اتحاد و تناسخ می باشد. آنها بر این باورند که ذات الهی در بدن جسمانی پیامبر و یا امام آشکار و ظاهر می شود، و آن شخص مظهر ذات الهی می گردد و نیز روح خداوند در پیکر رسولان و امامان حلول می کند، و در این صورت طبیعت آنها، به گونه طبیعت الهی درمی آید و ممکن است که روح خدایی در پیامبر حلول نموده و پس از او به قلب امامان و از ایشان به جسد افراد دیگر درآید و همه آنان یکی پس از دیگری به مقام و مرتبه خدایی برسند. بر اساس این اعتقاد که ذکر شد می گویند:

ممکن است از پیامبر و امام کارهای شگفت آور سرزند، چراکه اینان با بدن جسمانی خودشان این کارهای شگرف را انجام نمی دهند. (237)

در هندوستان گروهی از پادشاهان مسلمان آن سامان درباره پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ راه گزافه گوئی را در پیش گرفته و گفته اند: ذات نامتناهی پروردگار در جسد جسمانی آن حضرت حلول کرده است و لذا در بعضی از مسکوکات خود این عبارت را آورده اند که:

« الله المتناهی هو الواحد الفرد و قد تجسد فی محمد ». ناگفته نماند که این عقیده اثری از افکار تناسخی و حلول و اتحاد هندیان آئین برهمنائی است. و نیز درباره عظمت و مقام امام حسین (عَلَيْهِ السَّلَام) گویند: سبب اصلی وجود عالم، شهادت پرنور و فروغ آن حضرت بوده است، چراکه وی رابطه جوهری بین علت و معلول است و او حلقه زرین بین خدا و آدمیان است. (238)

بیزاری ائمه از غلات و توبیخ آنها

یکی از نبردهای مشهور زمان خلافت امام علی بن ابیطالب (علیه السلام) پس از نبرد صفین جنگ جمل است. در پایان این جنگ که پیروزی نصیب آن حضرت شد، هفتاد نفر از مردان یکی از قبائل به پیش امام (علیه السلام) مشرف شدند و ایشان را پروردگار خود خواندند و در برابر امام سجده نمودند. امام علی (علیه السلام) شدیداً آزرده خاطر و دگرگون شد و به آنان فرمود: «ویلکم لاتفعلوا انما انا مخلوق مثلکم» - وای بر شما این کار را نکنید که من مخلوقی مثل شما هستم. حضرت آنان را به توبه خواند، ولی آنها از توبه کردن امتناع کردند، امام علی (علیه السلام) دستور دادند تا گودالهایی آماده نموده و در آنها آتش روشن کردند، و قبر را مأمور نمود تا آنان را یکی پس از دیگری در آتش افکند و بدین ترتیب آنها را نابود ساخت. (239)

در رجال کشی آمده است که امام باقر (علیه السلام) فرمود: عبدالله بن سبا، دعوی نبوت می کرد و می پنداشت که امام علی (علیه السلام) خداست. علی (علیه السلام) او را نزد خود خواند. عبدالله سبا به حضرت گفت: در قلب من جایگرفته که تو، پروردگار و من پیامبرم! امام فرمود: وای بر تو! شیطان بر تو مسلط و پیروز گردیده، خدا مادرت را به سوگت بنشانند، از این سخن توبه کن. ولی او به سخنان باطل خویش ادامه داد، و امام تا سه روز همچنان او را وادار به توبه می کرد، ولی توبه نکرد، در نتیجه آن حضرت او را در آتش انداخت و سوزانید. (240)

داستان عبدالله بن سبا و گزفه گوئی های وی درباره امام علی در اخبار و روایات شیعه فراوان دیده می شود و مورخین شیعه از او فراوان سخن گفته اند و اکثر روایات مربوط به عبدالله بن سبا را به امام باقر و امام صادق علیهما السلام نسبت داده اند، و چون این مرد در اصل یهودی بود و سپس مسلمان شد، همان

دعاوی را که قوم یهود درباره یوشع بن نون در یهودیت داشتند، ابن سبا در مسلمانیش درباره امام علی (علیه السلام) ادعا نمود. (241)

حضرت علی (علیه السلام) بارها از این گروه گزافه گو اظهار بیزاری و شکایت نمود. در نهج البلاغه می فرماید: «اللهم انی بریء من الغلاة کبرائة عیسی بن مریم من النصارى» یعنی پروردگارا من از غلاة بیزاری می جویم، همانگونه که عیسی بن مریم از نصاری بیزاری جستند.

و نیز فرموده: «هلک فی رجلاں، محب غال و مبغض قال»، یعنی دو دسته در رابطه با من هلاک شدند، دوستان غالی و گزافه گو و دشمنان کینه توز و تندرو. (242)

در کتاب عیون اخبار الرضا نقل شده که به امام رضا (علیه السلام) گفته شد: عده ای بر این باورند که حسین بن علی کشته نشده و شهادت او بر مردم عصرش مشتبه گردید، همانگونه که حضرت عیسی بن مریم به آسمان بالا رفت، حسین بن علی (علیه السلام) نیز به آسمان بالا رفت، چراکه پروردگار در قرآن کریم می فرماید: «لن يجعل الله للكافرين على المؤمنين سبيلا» (243). امام هشتم فرمود: اینان دروغ گفته اند، نفرین و غضب پروردگار بر ایشان باد، زیرا رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) شهادت حسین بن علی (علیه السلام) را خبر داده بود و امام حسین (علیه السلام) شهید شد و بهتر از حسین (علیه السلام)، امیرالمؤمنین و امام حسن علیهما السلام نیز شهید شدند، و همه ما خاندان کشته خواهیم شد و من نیز بوسیله زهر کشته می شوم. (244)

سخنی درباره عبدالله بن سبا

عبدالله بن سبا مرد جنجال برانگیز تاریخ از اهالی یمن و ملقب به ابن اسواء است. تاریخ نگاران او را مردی یهودی از اهالی یمن دانسته که مادرش زنی حبشی بود و خود در عصر حکومت عثمان بدنیا آمد و اسلام خود را ظاهر

نموده و پس از مدتی مردم را علیه عثمان شورانده و دعوت به خدایی امام علی بن ابیطالب کرده است. برخی از محققین، وجود عبدالله بن سبا را از جمله موهومات دانسته و معتقدند که اصلاً چنین کسی وجود خارجی نداشته است. (245)

علامه سید مرتضی عسکری گفته است که طبری، وجود عبدالله بن سبا را از قول سیف بن عمر تمیمی - متوفی به سال 170 هجری - در ذکر حوادث سال 30 هجری نقل کرده و چون سیف بن عمر از دروغ پردازان و جعلان بزرگ تاریخ شمرده می شود در این صورت، وجود عبدالله بن سبا، از جعلیات سیف بن عمر است.

استاد محمد جواد مشکور گفته است: سبائیه از گروه غلاة و گزافه گویان و از پیروان عبدالله بن سبا هستند که پدرش سبا و مادرش اسود می باشد. او از مرمان یمن و از یهودیان صنعا بود، و پس از قبول اسلام به حجاز و کوفه و بصره سفر کرد و در زمان حکومت عثمان به دمشق رفت، و مردم آن شهر او را بیرون کردند و به مصر رفت و در شورش‌های که علیه عثمان رخ داد او از سردستگان مخالفان بود. عبدالله بعد از سال 40 هجری درگذشت. (246)

پیروان و یاران ابن سبا، اولین گروهی بودند که قائل به غیبت امام علی (علیه السلام) و بازگشت او به این جهان شدند، و گفتند: وی کشته نشده و نمرده تا عرب را با چوبدست خود براند، و زمین را که از ستم و بیدادگری پرگردیده پر از عدل نماید.

عبدالله بن سبا چون در حق امام علی (علیه السلام) گزافه گوئی را آغاز نمود، حضرت فرمان کشتن او را صادر فرمود. گروهی در هنگام این فرمان فریاد برآوردند که می خواهی مردی را که مردم را به دوستی خاندان رسالت می خواند و از بد خواهانت بیزاری می جوید گردن بزنی و او را بکشی؟ امام علی

(علیه السلام) از کشتن او چشم پوشی نمود و او را به مداین تبعید کرد، و چون خبر شهادت امام علی (علیه السلام) در مداین به عبدالله بن سبا رسید به خبر آورنده گفت: تو دروغ می گوئی، امام علی نمرده است، اگر مغز او را در هفتاد انبان می کردی و هفتاد گواه بر کشته شدن او می آوردی باز هم باور نمی کردم، او کشته نشده و نخواهد مرد تا جهان را پر از عدل و داد نماید.

ماجرای عبدالله بن سبا و گزافه گوئیهای او درباره امام علی بن ابیطالب (علیه السلام) در احادیث و روایات شیعه فراوان آمده است، که قبلا یاد شد. مورخان اسلامی همچون طبری و مسعودی و یعقوبی و دیگران روایات او را با اختلاف آورده اند. و از بزرگان شیعه مانند: محمد بن قولویه و شیخ طوسی و کشی و دیگران رضوان الله علیهم روایات مربوط به عبدالله بن سبا را از امام باقر و امام صادق علیهما السلام نقل کرده اند، بنابراین قول به موهوم بودن وجود او قوی صائب و قابل توجه نیست. برای اطلاع به منابع زیر رجوع شود:

- 1- فرق الشیعه نوبختی ص 22 و 23.
 - 2- المقالات و الفرق ص 20 و 23
 - 3- رجال کشی ص 10 و 108
 - 4- رجال مامقانی ج 2 ص 183 و 184
 - 5- البدء و التاریخ ج 5 ص 129
 - 6- لسان المیزان ج 3 ص 289
 - 7- تهذیب ابن عساکر ج 7 ص 428
 - 8- آراء ائمه الشیعه الامامیه فی الغلاة صفحات 193، 194، 55، 56، 77.
- .143

9- تاریخ شیعه و فرقه های آن در اسلام تا قرن چهارم صفحات 152، 153، 154، 157، 159، 161.

10- تاریخ یعقوبی ج 2 ص 197.

11- طبقات شافعیه ج 3 ص 26.

12- عرصه الاحمدیه ص 35 و ص 36.

13- حسین در فلسفه تاریخ صفحات 5، 9 و 20 طبع لکنهو.

14- فرهنگ فرق اسلامی صفحات 224، 225 و 226.

به هر حال غلاة و گزافه گویان در عصر هر یک از امامان تا زمان امام حسین عسکری (علیه السلام) بوده اند و هر یک از فرق آنان خود را از یاران ائمه (علیهم السلام) قلمداد کرده اند و ائمه صلوات الله علیهم اجمعین آنان را لعن و نفرین نموده اند.

مهم ترین فرقه های غلاة و گزافه گویان

1- مذهب اهل حق

«اهل حق» یا «علی الهی» یا «اهل نیاز» و یا «سرسپردگان» از فرق غلاة شیعه محسوب می شود. گویند: اهل حق علی بن ابیطالب (علیه السلام) را خدا می دانند. اما خودشان می گویند: «ما یکی از سلسله های تصوف و منتسب به امام علی (علیه السلام) هستیم که وی را مظهر حق می دانیم و به همین دلیل خود را اهل حق نام نهاده ایم: نخستین تجلی نام و تمام در امام علی (علیه السلام) صورت گرفت و دومین تجلی در سلطان اسحاق نوه امام موسی بن جعفر (علیه السلام) ظاهر گشت...». دستورات مذهبی و اجتماعی آنها همه باید منظوم باشد و اگر نه اعتبار ندارد. معتقدات و آداب مذهبی این فرقه عبارت است از:

- 1- اصل روزه سالیانه و جشن خداوندگار؛ این روزه سه روز و سه شب طول می کشد. در پایان روز سوم یعنی شب چهارم با آداب ویژه ای روزه خود را افطار می کنند، این افطاریه را شام حق گویند که جشن خداوندگار نیز گفته می شود.
 - 2- اصل نیاز؛ هر یک از اهل حق باید در هر هفته یک بار و هر ماه یک بار و هر فصل یک بار و هر سال یک بار قربانی کند.
این قربانی بر حسب قدرت مالی و توانائی افراد می تواند گاو یا گوسفند و یا خروس و یا یک قرص نان و یا حتی یک دانه گردو باشد. این نیاز با مراسم ویژه ای انجام می شود.
 - 3- نماز را نخوانند و بجای آن نیاز دارند که همان مراسم قربانی است. نماز را نمی خوانند چون حضور قلب و آرامش خاطر کم حاصل می شود و لذا نماز بدون حضور قلب بی فایده است.
 - 4- تعدد زوجات و طلاق را حرام می دانند. مگر که زن یا مرد مرتکب خلافی شود.
 - 5- همه خوردنیها و نوشیدنیها را حلال دانند. گوشت خوک و شراب را روا دارند.
 - 6- سیبیل نهادن را واجب دانند و زدن سیبیل را حرام و گناه شمرند. گویند علی هرگز سیبیل خود را نمی زده است.
 - 7- هیچ کس را بد نگویند و بد ندانند و لعن نکنند. شیطان را نیز بد نگویند. چراکه او رانده خالق است نه مخلوق...
- محققان معتقدند که عقاید این مذهب آمیخته ای از عقاید ادیان کهن ایران باستان و مذاهب هند و... است. پیروان این مذهب که در ردیف غلاة شیعه قرار

گرفته اند، تحت تاء تیر تناسخ هندی بوده اند. طوایف اهل حق به نامهای گوناگون شناخته شده اند: اهل حق، اهل سر، پارسایان، نصیری؛ ولی به علی الهی شهرت دارند. از علائم و نشانه های مخصوص این فرقه شارب (سبیل) است. آنان شارب را معرف مسلک حقیقت می دانند و بر این باورند که شاه ولایت علی نیز شارب خود را نمی زده است.

این فرقه را گوران نیز گفته اند. ناحیه گوران در آذربایجان یکی از مراکز مهم این فرقه می باشد. گورانها در اصل از مردم حوالی کرمانشاه هستند که از این منطقه به آذربایجان کوچیده اند و لهجه ای مخصوص بخود دارند که در نواحی غربی و جنوبی کردستان به آن تکلم می شود.

مرکز اصلی تیره های اهل حق تا قرن هفتم هجری در لرستان بود. بعدا این فرقه به مناطق غربی کردستان و کرمانشاهان نقل مکان کردند که هنوز در مناطق غربی ایران ساکن می باشند و در خارج از مرزهای ایران در سلیمانیه، کرکوک، موصل و خانقین عراق نیز سکونت دارند. در مناطق کردنشین ترکیه اهل حق فراوان دیده می شوند. در قفقاز و آذربایجان شوروی و سوریه و مازندران و فارس و خراسان از اهل حق دیده می شوند. اساس مذهب اهل حق کوشش برای وصول به حق و پروردگار است. در این راه باید ابتدا مرحله شریعت یعنی انجام آداب و مراسم ظاهری دین، و مرحله طریقت یعنی رسوم عرفانی و مرحله معرفت یعنی شناخت خداوند و مرحله حقیقت یعنی وصول به حق را طی نمایند. این حق، سبب و علت خلقت موجودات است. این مذهب سرشار از اسرار است، سری که خداوند به پیامبر گفته است و آن سر، «نبوت» است که از آدم آغاز شده است و به محمد (ﷺ) که خاتم انبیاء است، ختم می گردد. از آن پس این سر به نام امامت است که حضرت محمد (ﷺ) به علی (علیه السلام) گفته

است و از او تا دوازدهمین امام که مهدی آل محمد (علیهم السلام) باشد، می رسد. پس از غیبت امام دوازدهم این سر به پیروان و اقطاب ایشان که یکی پس از دیگری می آیند، گفته می شود.

مذهب اهل حق مجموعه ای است از آراء و عقایدی که تحت تاءثیر افکار اسلامی و زرتشتی و یهودی و مسیحی و مهرپرستی و مانوی و هندی و افکار فلاسفه قرار گرفته است.

پیروان این مذهب در رابطه با دستورات دینی خود به سه اصل اخلاقی زرتشتی پندار نیک، گفتار نیک، کردار نیک وفادارند و انجام آن را واجب می دانند.

در این مذهب اعتقاد به حلول و تناسخ رایج است:

در تن هرکس ذره ای از ذرات الهی موجود است.

ظهور روحانی حق در صورت جسمانی پاکان و برگزیدگان همیشه در گردش می باشد. و آن را در گردش مظهر به مظهر گویند. در این رابطه معتقد به هفت جلوه پیاپی هستند که هر بار پروردگار با چند تن از فرشتگان مقرب خود به صورت اتحاد در ابدان خاکی حلول می کند و این حلول به معنای لباس پوشیدن و کندن است که آن را به فارسی «جامه» و به ترکی «دون» گویند. و این عنوان همان است که در فلسفه برهمنائی هندوئی «کارما» گویند. هرگاه که خداوند به صورت انسان برجسته ای آشکار شود، چهار یا پنج فرشته در ابدان دیگران تجسم یابند...

فرشتگان از خداوند صادر می شوند؛ یکی از زیر بغل خدا و دومی از دهان او و سومی از نفس او و چهارمی از عرق او و پنجمی از نور او پدید می آیند...

«علی» (علیه السلام) مظهر کمال خداوند است، او است که در هر دوره و زمانی ظهور کرده و در جسم پاکان و مقدسان از اهل حق تجلی می کند...

خلقت جهان در دو مرحله انجام یافت: خلقت جهان معنوی و خلقت جهان مادی. نخستین مخلوق «بنیامین» بود که از زیر بغل خدا پدید آمد و نام او را «جبرئیل» گذاشت و وی را در دریای پهناور محیط آزاد گذاشت. هزاران سال از این جریان گذشت. به تقاضای «جبرئیل» شش تن دیگر را از بطن «در» پدید آورد که با «جبرئیل» هفت تن شدند.

«جبرئیل» پسر «بنیامین»، «اسرافیل» پسر «داود»، «میکائیل» پسر «موسی»، «عزرائیل» و...

پس از خلق این هفت تن و عهد و میثاق با آنان، دو جهان مادی و معنوی را خلق کرد. مخلوقات این جهان بر حسب عنصر اولیه، دو قسم متمایز و متضاد هستند؛ قسمتی از «گل زرد» آفریده شده و قسمتی از «گل سیاه». قسم اول را «زرد گلان» و قسم دوم را «سیاه گلان» نامند؛ «زرد گلان» اهل «نور» اند... اما قسم دوم از آتش و تاریکی می باشند. پیشوایان اهل حق از قسم «نور» می باشند.

موعود اهل حق سه تن باشند:

1- شاه مبارک یا «مبارک شاه» ملقب به «شاه خوتین» که در اواخر قرن سوم هجری می زیسته است. او را «مظهر الله» می خوانند. گویند وی در «لرستان» بی پدر از مادری باکره به نام «ماما جلاله» بزاد، مریدان فراوانی داشت و ذکر جلی را با نواختن آلات موسیقی اجرا می کرد. در حال گردش به رودخانه «گاماسب» افتاد و از نظرها ناپدید شد.

2- بابا ناووس، در فاصله قرن چهارم و پنجم می زیسته است.

او نیز بی پدر از مادری باکره به نام «خاتونه گلی» متولد شد، و روزی به شکل شاهباز پنهان گشت. قبلا به یاران خود گفته بود که روزی ظهور خواهد کرد.

3- سلطان اسحاق یا به لهجه محلی «سلطان سهاک» فرزند «شیخ عیسی برزنجی» از سادات موسوی و از پیشوایان دراویش «نقشبندی» است. نسبت وی به امام کاظم (علیه السلام) می رسد. سلطان اسحاق جد سادات حیدری گوران از اهل حق است که از غلاة شیعه بشمار می روند.

کتب مذهبی این فرقه بسیار است:

1- «فرق الاخبار» تالیف «نعمت الله جیحون آبادی» متخلص به «مجرم» (متولد 1288 ق) در قریه جیحون آباد کرمانشاهان، که پس از سیر و سلوک در سال 1338 ق در همان قریه درگذشت.

2- «بحر متقارب» تالیف «نعمت الله جیحون آبادی» به این کتاب «شاهنامه حقیقت» نیز گفته می شود.

در این کتاب که به نظم سروده شده، اسرار مذهب اهل حق نهفته است.

3- «سرانجام» یا «کلام خزانه» که به شعر سروده شده و هنگام نیاز با آهنگ خاصی همراه با طنبور خوانده می شود. این کتاب به لهجه کردی گورانی است. وجه تسمیه این فرقه به «گوران» به این خاطر است که مقیم منطقه گوران بوده و هستند. «گوران» ناحیه ای از آذربایجان ایران است.

معنای لغوی گوران چنین است:

1- نام یکی از ایلات کرد ساکن کرمانشاه است.

2- گورن نام زبان محلی غرب و جنوب کردستان است.

مرحوم دهخدا می گوید: در میان اکراد، یک طبقه ایرانی دیگر هست که گوران زازا نامیده می شوند و اینها کرد نیستند. گوران نام یکی از بخشهای مهم شهرستان شاه آباد است. پیروان مذهب اهل حق به دسته ها و گروههای مختلف تقسیم شده اند و هر کدام رهبران خاص خود را دارند.

پیشوایان اهل حق به هشت انجمن یا طبقه تقسیم می شوند:

- 1- هفتن.
 - 2- هفتوان.
 - 3- هفت هفتوان.
 - 4- چهلتن.
 - 5- هفتاد و دو تن پیر.
 - 6- شصت و شش تن غلامان.
 - 7- هزار و یک تن شبه صفت.
 - 8- غلامان بی حد و حصر.
- طبقات مقرب اهل حق:

- 1- هفتن (صاحب آسمانها).
- 2- هفتوان (صاحب زمینها).

در شاهنامه حقیقت می خوانیم که:

باعداد آن هفتن و هفتوان

بنا گشت هفت ارض و هفت آسمان

که هفت تن بمعناست آسمان

زبن گشت بر صورت هفتوان

سما هفت بر هفت تن بسپرید

به روی زمین هفتوان آرمید

اهل حق برای تزکیه و تطهیر نفس و روح به عبادتگاه خاصی که جسمخانه نامیده می شود می روند. در همین مکان است که اوراد و اذکار و ادعیه و قربانی را با مراسم خاصی انجام می دهند. مراسم سرسپاری نیز در همین مکان پس از ولادت طفل در روز هفتم انجام می گیرد.

گفته می شود که اهل حق به جای نماز، نیاز می دهند که شرح آن گذشت.

(247)

گفتگو با یک علی الهی!

در سال 1347 شمسی گردآورنده این اوراق با یکی از پیروان مذهب اهل

حق گفتگویی انجام داد که ذیلا نقل می شود:

س: ممکن است سئوالاتی از جناب عالی درباره مذهب اهل حق بنمایم؟

ج: بلی! با کمال میل حاضرم به سئوالات شما پاسخ دهم.

س: اینکه می گویند: «اهل حق» علی الهی هستند، درست است؟

ج: بلی؛ «اهل حق» علی الهی می باشند و خودم نیز علی الهی هستم. این

مذهب و اعتقاد من است و نمی خواهم از کسی مخفی بدارم. ما مراکز تبلیغاتی

داریم. در کرمانشاه یک مرکز تبلیغی داریم که عقاید ما را علنا تبلیغ می کند.

س: آیا «خداوند» همان «علی» (عَلِيٍّ) است؟

ج: بلی! «خداوند» همان «علی» (عَلِيٍّ) است. شما معتقدید که خدا دیده نشد

و نخواهد شد. ما معتقدیم که خدا دیده شده و شاید در آینده هم دیده شود.

س: شما نماز می خوانید؟

ج: خیر! ما «نماز» نمی خوانیم و بجای آن در «جسم خانه» در هر هفته و

پانزده روز «نیاز» می دهیم.

س: روزه شما چند روز است؟

ج: روزه ما سه روز است. روز سوم نان روغنی مخصوص می‌پزیم و روز چهارم را عید سلطان می‌گوئیم و هر یک از ما مقداری برنج و روغن و یک خروس یک ساله به جسم خانه برده و مشغول نیاز می‌شویم.

س: به قرآن و اسلام اعتقاد دارید؟

ج: بلی! ما به قرآن و اسلام احترام می‌گذاریم.

س: اگر به قرآن اعتقاد دارید، در قرآن روزه یک ماه است، شما چرا سه روز روزه می‌گیرید؟ در صورتی که در کتاب برهان الحق که از کتب مذهب اهل حق است، اهل حق را مسلمان دوازده امامی معرفی کرده است.

ج: ما به قرآن به گونه دیگری اعتقاد داریم. در برهان الحق گفته است که شیعه دوازده امامی حقیقی اهل حق می‌باشند، بنابراین اعتقاد ما در این مورد نیز غیر از عقاید شما می‌باشد.

س: آیا شما از متصوفه محسوب می‌شوید؟

ج: نه ما از متصوفه نیستیم، بلکه متصوفه می‌خواهند خود را به ما برسانند.

س: پیدایش مذهب اهل حق به چه زمانی می‌رسد؟

ج: پیدایش این مذهب به دوره امام علی (علیه السلام) می‌رسد و از اهل حق آن روزگار باید از قنبر، سلمان فارسی، و... نام برد که محترم و مرشد ما هستند.

س: دین شما چیست؟

ج: دین ما «اسلام» و مذهب «شیعه اثنی عشری» است و مسلک ما «اهل حق» می‌باشد.

برای رسیدن به این مسلک باید از مراحل گذشت:

«شریعت»، «طریقت»، «معرفت»، «حقیقت». هر کس به «حقیقت» دست یابد، «اهل حق» می شود.

«اهل حق» همواره با خدای خویش اند، درویش در خویش است و این غیر از «صوفی» است که به مرحله «حقیقت» رسیده است. او را در «جسمخانه» راه نمی دهند ولی به «خانقاه» راه دهند. در خانقاه اول به وی قرآن یاد دهند. روزه را سی روز می گیرد نماز را پنج وقت می خواند تا آماده شود و آن گاه به «جسمخانه» وارد می شود. این دوره برای افراد فرق می کند، گاهی از 3 تا 12 سال طول می کشد... اهل حق واقعی باید از مادیات دور شود تا به معنویات نزدیک گردد.

س: فرقه های اهل حق چند گروه می باشند؟

ج: اهل حق فرقه ندارند. گورانی ها طایفه ای هستند در اطراف کرمانشاه که علی الهی نامیده می شوند به آنان نیز اهل حق گفته می شود و هیچ گونه فرقی بین آنها وجود ندارد.

س: عقیده فرق «اهل حق» یک نوع است یا با هم فرق دادند؟

ج: اهل حق فرقه ندارند و اختلافی هم در کار نیست.

س: اهل حق کرمانشاه نماز می خوانند یا نه؟

ج: برای چه نماز می خوانیم؟ برای تقرب به خدا. اهل حق در دوره خانقاه تمرین کرده اند، تا آنجا که همیشه با خدا هستند و دیگری نیازی به نماز نیست.

س: اهل حق بین پاکی و نجسی فرقی قائل هستند؟

ج: اهل حق مانند شیعه دوازده امامی پاک و نجس را از هم فرق گذارند.

افراد بشر از نظر اهل حق همه پاک هستند...

س: اهل حق شراب می آشامند؟

ج: اهل حق شراب نمی نوشند و شرب آن را حرام دارند.

س: تعدد زوجات روا باشد یا نه؟

ج: همسر نباید بیشتر از یکی باشد، چون شهوت رانی در مذهب اهل حق ممنوع است. ولی اگر کسی خواست چند همسر داشته باشد، به احکام اسلام عمل می کند. البته زنها عقدی هستند نه صیغه ای.

س: روح و آخرت، جهنم و بهشت چگونه است؟

ج: روح صد در صد وجود دارد، ولی پس از مرگ در شخص دیگری قرار می گیرد. اگر کارهای خوب کرده باشد، در جسد بعدی راحت است و گرنه ناراحت خواهد بود.

روح جزئی از خداوند است و در هر کسی قطره ای وجود دارد. خدا خود را در وجود علی ظاهر کرده و برای همین است که «علی» را «خدا» گفته اند...

س: اگر کتابی درباره مذهب اهل حق به زبان فارسی هست، معرفی کنید.

ج: کتابی به زبان فارسی وجود ندارد. فقط برهان الحق می باشد که به زبان پارسی است.

2- فرقه بکتاشیه

فرقه بکتاشیه از مذهب اهل حق ناشی شده است: «سلطان صحاک (سهاک؟) پس از صد سال که دین اهل حق را آشکار کرد، در پیکر «بکتاش» جای گرفت.

تاریخ پیدایش این فرقه به قرن هفتم هجری می رسد.

خاستگاه این فرقه کشور عثمانی (ترکیه) بوده است.

«بکتاش» رهبر این فرقه در سال 728 هجری درگذشته و دو کتاب بر جای گذاشته است: «مقالات» و «ولایت نامه». عقاید این فرقه ترکیبی است از اصول

مسیحیت و عقاید صوفیه و معتقدات شیعه و در اصول تابع اهل سنت هستند. به ائمه اطهار اعتقاد داشته و نسبت به امام صادق (علیه السلام) احترام بسیاری قائل می باشند. خانقاه بکتاشیه در «اناطولی» پایگاه تبلیغاتی یکی از سران نهضت حروفیه بود که پس از قتل «فضل الله استرآبادی» به عثمانی شتافت. برخی عقاید حروفیه در میان این فرقه پیادگار مانده است.

در سال 1241 قمری سلطان محمود خان دوم خلیفه عثمانی عده ای از مشایخ بکتاشیه را کشت و خانقاه های آنان را تعطیل نمود و افراد این فرقه را پراکنده ساخت.

در زمان کمال آتاتورک اینفرقه رو به انقراض نهاد و فقط خانقاه هائی از آنان در اطراف استانبول باقی مانده است.

محققان زادگاه بکتاش را نیشابور می دانند، و عقاید این فرقه را شبیه عقاید قزلباشیه و علی اللهیان دانسته اند.

در رفتار شبیه غلاة شیعه هستند. سران سقیفه را لعن می کنند و به امامت دوازده امام شیعه مخصوصا امام صادق اعتقاد و احترام زیاد دارند. در عین حال شعائر مسیحی در میان عقایدشان بسیار است. مهم ترین مشخصه مسیحی اعتقاد به تثلیث است که این فرقه نیز به آن روی آورده است: «الله»، «محمد»، «علی» تثلیث این فرقه است. این فرقه به پیروی از عیسویان «عشای ربانی» را انجام می دهند و بر سر سفره شراب و نان و پنیر می گذارند و در خدمت شیخ خود که او را بابا می گویند، به گناهان اعتراف و اقرار می کنند و از او طلب آمرزش می نمایند.

«شرب خمر» نزد ایشان حرمتی ندارد و به اسرار اعداد و حروف عقیده دارند. این فرقه «فضل الله استرآبادی» را گرامی می دارند و کتاب «جاویدان

نامه» وی را محترم می شمردند. این کتاب را به فارسی «عشق نامه» و به ترکی «فرشته اوغلی» گویند.

پیروان این فرقه عباسی سفید و کلاه سیاه چند گوش مثلث شکل که گاهی عدد اضلاع آن به احترام ائمه اثنی عشر به دوازده ضلع (: ترک) می رسد (: قزلباش)، می پوشند و شیخ ایشان دارای عمامه ای سبز است.

فرقه بکتاشیه گردبندی از سنگ مهره بر گردن خود دارند که آن را «قیلتماش» گویند (: سنگ تسلیم) و تبرزینی دودم و عصائی دراز دارند. جوانان بی زن ایشان گوشواره هائی به گوش می آویزند تا از زن داران تمیز داده شوند.

این فرقه «بکتاش» را «پیر اول» خوانند و فرزند وی را «اوغلی» گویند

(248)

دیگر فرقه های غلاة

3 - فرقه ابراهیمیه:

اینان گروهی از غلاة و صوفیان ساکن در یکی از شهرهای موصل عراق می باشند و در اعمال و مراسم خود همانند فرقه شبک می باشند و کتاب مذهبی ایشان همان کتاب مذهبی فرقه شبک است که آنرا از دیگران همیشه پنهان می دارند. این گروه اشعار مذهبی خود را «گل بارک» می نامند و عدد هفت و دوازده و هفتاد را مقدس می شمارند، عدد هفت را پادشاه و دوازده و هفتاد را غلامان و کارگران آن می دانند.

4- فرقه اثینیه:

این گروه می گویند: محمد (ﷺ) و علی (علیه السلام) هر دو پروردگار جهان هستند. اینان دو فرقه می باشند گروهی خدایی محمد را مقدم بر خدایی علی و گروه دیگر، خدایی علی را مقدم بر خدایی محمد می دانند. (249)

5- فرقه احدیه:

این گروه نبوت رسول اکرم (ﷺ) را اقرار دارند، ولی روش و سنت های او را بکار نمی بندند و اینان از قدریه هستند. (250)

6- فرقه ازدریه:

اینان از یاران و پیروان شخصی بنام علی الازدری می باشند و بر این باورند که امام علی، هم امام و هم پروردگار است، و دارای اولاد نمی باشد، و این علی که پدر حسن و حسین است غیر از اوست، بلکه او مردی از اهالی ازدریه است و او صانع و پروردگار است. (251)

7- فرقه ازلیه:

این گروه بر این باورند که امام علی (علیه السلام) و عمر بن خطاب هر دو قدیم و ازلی هستند، مگر اینکه امام علی (علیه السلام) خیر محض و خوب مطلق است، و عمر بن خطاب، شر محض و بد مطلق است که با کارهای زشت و ناپسند خود همیشه آن حضرت را آزرده خاطر می نمود. این فرقه تحت تاءثیر افکار ثنویت زرتشتی و اصالت اهورامزدا و اهریمن واقع شده اند. (252)

8- فرقه الحاقیه:

این فرقه از یاران و پیروان اسحاق بن زید بن حارث و از یاران عبدالله بن معاویه بن امام صادق هستند که علی بن ابیطالب را در نبوت و پیامبری با رسول اکرم (ﷺ) شریک می دانستند و از اباحیان محسوب می شدند. (253)

9- فرقه اصحاب الزیغ:

این گروه بر این باورند که جبرئیل مأمور بود که رسالت را به امام علی (علیه السلام) برساند و عملاً بر خلاف این مأموریت، او رسالت را به محمد (صلی الله علیه و آله) داد! این گروه، جبرئیل را ناسزای فراوان گویند. (254)

10- فرقه اصحاب الکساء:

اینان بر این باورند که اصحاب کساء بیش از پنج تن نباشند و آنان عبارتند از: محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام که روح پروردگار در آنها حلول کرده و از این جهت فاطمه را بدون تاء تاءنیث فاطم تلفظ می کنند و معتقدند که این پنج تن به مقام و رتبه پروردگاری رسیده اند! (255)

11- فرقه امریه:

اینان گروهی از غلاة هستند که امام علی بن ابیطالب (علیه السلام) را در امر رسالت و نبوت با رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) شریک دانسته اند و می گویند: همانطوری که هارون شریک رسالت موسی بوده، علی نیز شریک رسالت محمد (صلی الله علیه و آله) می باشد و به حدیث منزلت استشهاد می نمایند که پیامبر فرمود: یا علی نسبت تو به من، مانند نسبت هارون است به موسی. (256)

12- فرقه انازله:

این گروه بر این باورند که ابن ملجم علی (علیه السلام) را نکشت و آنکه بدست ابن ملجم مرادی کشته شد، شبیه آن حضرت بود؛ و علی (علیه السلام) به آسمان بالا رفت و روزی نازل می شود و آن وقت از ابوبکر و عمر و عثمان انتقام می جوید و معتقدند که: رعد آسمانی، آوای امام علی، و برق، تازیانه او می باشد، و چون رعد را ببینند، می گویند: السلام علیک یا امیرالمؤمنین. (257)

13- فرقه بهمنیه:

اینان بر این باورند که پروردگار همیشه در چهره آدمیان آشکار می گردد، و هر که عمل فوق العاده ای را انجام دهد که دیگران از انجام آن عاجز باشند، او پروردگار است و خداوند جز در علی و امامان بعد از او ظهور و تجلی نخواهد کرد و همه پیامبران و رسولان، بندگان علی و امامان می باشند.⁽²⁵⁸⁾

14- گروه تفویضیه:

اینان می گویند: خداوند، امور جهان را به پیامبر عالیقدر اسلام، واگذار و تفویض نموده است، و گروهی برآنند که امور این جهان را خداوند به امام علی (علیه السلام) تفویض داشته و آنچه در این عالم است برای او مباح نموده است.⁽²⁵⁹⁾

15- گروه جبلیه:

این فرقه از غلاة و گزافه گویان، رهبرشان در جبلی از جبال لبنان زندگی می کرد. وی گاهی ادعای مهدویت می کرد و زمانی می گفت: من محمد (صلی الله علیه و آله) و گاهی می گفت: من علی مرتضی و گاهی می گفت: من محمد بن الحسن المنتظم. گروهی از طرفدارانش برای حمایت از او شورش نمودند و با صدای رسا و بلند می گفتند: «لا اله الا علی و لا مجاب الا محمد و لا باب الا سلمان.» و عمر و ابوبکر را لعن و نفرین می کردند، و مساجد را ویران می نمودند تا سرانجام سپاهی از طرابلس آمدند و آنان را قتل عام نمودند.⁽²⁶⁰⁾

16- گروه جعفریه:

این فرقه از غلاة، قائل به غیبت و رجعت امام جعفر صادق (علیه السلام) شدند و آنان را جعفریه واقفه گویند، زیرا در رابطه با امامت و پیشوائی آن حضرت توقف کردند و قائل به رجعت وی شدند.⁽²⁶¹⁾

17- فرقه حلمانیه:

اینان نیز از گروه گزافه گویان و غلاة بودند که از ابوحلمان دمشقی که اصالتاً ایرانی بود پیروی کردند. وی قائل به حلول پروردگار در چهره های زیبا بود، و هر گاه چهره ای زیبا می دید در برابر او سجده می کرد و می گفت: ان الله جمیل و یحب الجمال، خداوند زیباست و زیبایی را دوست می دارد. ابو حلیمان یکی از مریدان و سرسپردگان حلاج بود و نیز از شاگردان مکتب سلیم بصری محسوب می شد. ابومنصور بغدادی می گوید: یکی از حلمانیه را بدیدم که می گفت: حلول پروردگار در ابدان آدمیان طبق این آیه روا باشد « فاذا سویته و نفخت فیه من روحی فقعوا له ساجدین »، و چون خدا در آدم حلول کرد، مسجد ملائکه واقع شد. (262)

18- فرقه خصیبیه:

اینان از یاران یزید بن خصیب اند که می گفتند خداوند جز در امام علی (علیه السلام) و امامان بعد از وی ظاهر نگردد و همه رسولان را امام علی (علیه السلام) مأمور نموده تا جامعه را هدایت نماید و بر این باورند که پیشوایان به روح القدس تاءبید می شوند. (263)

19- فرقه سریغیه:

اینان از یاران و پیروان سریغ می باشند که می گویند: حلول لاهوت در ناسوت فقط در پنج شخص واقع شده و آنان، محمد و علی و عباس و جعفر و عقیل می باشند. (264)

20- فرقه شبک:

این گروه نیز فرقه ای از غلاة و صوفیان هستند که بعضی از افکار و آداب مسیحیت در بین آنها رایج است، از جمله اینکه: اعتراف به گناه می کنند و

نوشیدن شراب در بین آنها امری متداول است. این گروه در شمال عراق زندگی می کنند و کتاب مذهبی آنان، «المناقب» نامیده می شود، و بعضی از عقاید را از فرقه صوفیه ملامتیه گرفته اند، و از مراسم مذهبی آنان شب غفران است، یعنی شب آمرزش و پوزش از گناه، که در این شب زنان و مردان همه در یک محل گرد آمده و گریه و زاری سر می دهند و از خداوند طلب آمرزش می کنند، و یکی دیگر شب آغاز سال است که در آن شب جشن می گیرند. و دیگر از مجالس آنها، شب دهم محرم است که در این شب به جهت مصائب وارده بر خاندان رسول اکرم (ﷺ)، نوحه خوانی و گریه و زاری فراوان می کنند و با پای برهنه راه می روند. (265)

21- فرقه عمیره:

اینان از غلاة و گزافه گویانی بودند که امام صادق (ع) را خدا می دانستند، و در محلی از کوفه گرد آمده و مردم را به این عقیده دعوت می کردند، و یزید بن عمر والی عراق، پیشوای آنان را به نام عمیر دستگیر نمود و در کناسه کوفه به دار آویخت. (266)

22- فرقه غالیه:

این اسم بر همه گروههایی که درباره رسول خدا (ﷺ) و دیگر امامان گزافه گویی دارند و آنان را به مقام خدایی رسانیده اند اطلاق می گردد.

23- فرقه قتیبه:

این گروه بر این باورند که حضرت امام محمد باقر (ع) زنده است و هر زمان که بخواهد ظهور می نماید. (267)

24- فرقه قزلباشیه:

فرقه قزلباشیه یا صاحبان عمامه سرخ، از گروه و طرفداران شاه اسماعیل صفوی هستند که کلاهها و عمامه های سرخ را به سر می گذاشتند. کلاههای قرمز، نشانه و آرمی از تاج سرخ سلطان حیدر بحساب می آمد که دوازده ترک به نام دوازده امام داشت. این گروه هم اکنون در آناتولی ترکیه زندگی می کنند و مذهبشان بر طریق مذهب نصیریه است، و جمع آنان مخلوطی از کرد و ترک می باشند. اینان سر خود را می تراشند و ریش های خود را رها می کنند و نماز را ترک می کنند و روزه ماه رمضان را نمی گیرند و تنها دوازده روز از آغاز محرم را روزه می گیرند، و بر شهادت امام حسن و امام حسین (علیهم السلام) عزاداری دارند. این فرقه بر این عقیده اند که خداوند در علی (علیه السلام) تجسم یافته است، همانگونه که در حضرت موسی و عیسی و داود حلول کرده بود. (268)

25- فرقه کاکائیه:

این فرقه از غلاة در دو شهر کرکوک و اربیل پراکنده اند و عقاید آنان همانند اعتقادات شبک می باشد. نام ایشان گرفته شده از کلمه کاکای کردی است که به معنی برادر می باشد. این گروه به تناسخ و حلول اعتقاد دارند. (269)

26- فرقه مشعشعیه:

این فرقه در خوزستان و اهواز - دشت شادگان - بودند و از یاران و پیروان سید محمد مشعشع که دعوی مهدویت کرده بود می باشند. سید محمد مشعشع، حضرت علی (علیه السلام) را خدا می دانست، و چون یاران و پیروان بسیاری گرد او جمع شدند، از خوزستان به نجف رفت و بارگاه امام علی (علیه السلام) را ویران نمود، و چوبهای ضریح مقدس را، یاران و پیروان او زیر اجاق سوزانیدند سرانجام

سید محمد در زمان شاهرخ در خوزستان دست به شورشی گسترده زد و در سال 866 هجری درگذشت. (270)

27- فرقه نصیریہ:

این گروه را انصاریه و علویه هم می گویند. اینها منسوب به ابن نصیر نامی می باشند که در قرن پنجم و ششم هجری از شیعه جدا شدند، و در شمال غربی سوریه گرد آمدند. تعالیم مذهبی آنان التقاطی از مذهب شیعه و مسیحیت است. به عقیده این گروه، خداوند ذات یگانه ای است که مرکب از سه اصل لایتنجری به نام های: معنی و اسم و باب است و این تثلیث به نوبت در وجود انبیاء و رسولان الهی در تثلیث لایتنجری در وجود علی و محمد و سلمان فارسی تجسم یافت و این تثلیث را با حروف «عمس» که اشاره به حرف اول سه نام فوق الذکر است بنحو اختصار نشان می دهند.

اینان به تناسخ عقیده فراوان دارند، و به دو دسته تقسیم می شوند: یکی عامه و دیگری خاصه. مراسم مذهبی را روحانیون آنان بر بلندیا در بقاعی که قبه گفته می شود انجام می دهند، و این قبه ها معمولاً بر مقابر اولیاء قرار دارند. آنان برای حضرت عیسی (علیه السلام) احترام ویژه ای قائل هستند و به تعمید و اعیاد مسیحیت توجه کامل دارند. (271)

خلاصه اینکه همه فرق و گروههای غلاة شیعه در گزاره گویی شریک اند و مقام حضرت علی (علیه السلام) را به خدایی می رسانند، که همه آنها از جاده مستقیم اعتقاد صحیح اسلامی خارج و منحرف اند. و ما از میان حدود 131 فرقه مختلف غالی، فقط به بیان 25 گروه از آنان پرداختیم، طالبین می توانند به کتابهای مربوط به این موضوع مراجعه کنند.

28- فرقه بابک خرم دین

اینان از یاران و پیروان بابک اند که معروف به بابکیه و فرقه ای از غلاة شیعه هستند. بابک بزرگترین پیشوای فرقه خرم دینان بود که در زبان پهلوی او را پاپک می خواندند و در زبان عربی او را بابک می گفتند.

این ندیم در کتاب فهرست خود می نویسد: پدر بابک از مردم مداین و پیشه اش روغن فروشی بود که به آذربایجان مهاجرت کرد و در قریه بلال آباد که یکی از روستاهای میمنه بود سکونت نمود در آن محل دلباخته زنی یک چشم شد و او را به عقد خود درآورد و بابک از آن زن به دنیا آمد. پدر بابک را در یکی از سفرهای خود به کوه سبلان شخص ناشناسی در پشت سر بر وی خنجری زد و او را کشت.

پس از مرگ وی مادر بابک به دایگی اقدام نمود تا اینکه بابک ده ساله شد و به کار گاوچرانی مشغول شد، و در خدمت شبل بن منقی ازدی درآمد و در اسطبل اسبان به کار تیمارگری مشغول شد. در این موقع بود که از غلامان همکارش طنبور زدن را فراگرفت و پس از مدتی از آنجا به تبریز رفت و دو سال نزد محمد بن رواد ازدی بود، آنگاه به پیش مادرش برگشت، در این موقع بابک در سن 18 سالگی بود.

طبری می گوید: بابک در جوانی با شروین بن رجاوند رئیس فرقه مزدکیان طبرستان ملاقات کرد. در بیان الادیان آمده است: چون زندگی کردن از نظر اقتصادی در شهر اردبیل بر بابک و مادرش بسیار سخت شد، آن دو از شهر اردبیل راهی منطقه دیگری شدند و در قریه ای که محمد بن رواد ازدی بود، سکنا گزیدند. مردم آن ده از فرقه مزدکیان و خرم دینان بودند که پیشوای آن قوم، جاویدان بن شهرک بود. بابک در این ده به خرزبه فروشی مشغول شد و

جاویدان از او خربزه می خرید و چون دانست که بابک در طنبور زدن زبردست و تواناست و این فن را خوب می داند، او را خوش آمد و بابک را پیش خود نگه داشت.

و نیز طبری می گوید: در سال 201 هجری بابک خرمی از کیش جاویدانیه دست کشید و دعوی کرد که روح جاویدان پیشوای مزدکیان و خرم دینان در او حلول کرده است و شورش و فتنه ای را آغاز نمود.

این ندیم می گوید: میان جاویدان و ابوعمران که هر دو از خرم دینان بودند جنگ درگرفت. جاویدان، ابوعمران را به قتل رساند، و خود مجروح گردید و چون به محل خود بازگشت، بر اثر آن زخم پس از سه روز درگذشت. زن جاویدان دلباخته و عاشق بی تاب بابک شد و گفت: من مرگ شوهرم را پنهان می دارم و فردا در میان مردم آبادی اعلان خواهم کرد که جاویدان دوش گفت که من امشب خواهم بدرود حیات گفت و روح من چون از پیکرم برون آید، در پیکر بابک مکان گیرد و با روان او یکی گردد و بابک پروردگار و خدای روی زمین شود و دین مزدک را دیگر باره زنده کند.

چون صبح شد آن زن مردم محل را گرد آورده گفت: جاویدان به من خبر داد که امشب من می میرم و جان و روح من در تن بابک جوان منزل می کند. مردمی که از یاران و پیروان جاویدان بودند سخنان آن زن را قبول کردند، آنگاه آن زن فرمان داد تا گاوی را کشتند و پوست آن گاو را پهن کردند و طشتی از شراب بر آن نهادند و مقداری نان در اطراف پوست گاو گذاشتند و مردم را یک یک آواز می داد و می گفت: بر پوست گاو گرد آید و پاره ای از نان را بردارید و در شراب زنید و آنگاه آنرا بخورید و بگوئید: ای روان پاک بابک به تو گرویدیم، همچنانکه به روان جاویدان گرویده بودیم. و سپس مردم دست بابک

را بوسیدند، و آن زن هم بر بستر خود بنشست و بابک را نیز بر بستر خود جای داد. و مردم پس از نوشیدن شراب دسته های گل بر بابک تقدیم نمودند، و بابک آن گلها را برمی داشت و این عمل آئین ازدواج این گروه شمرده شد. ابومنصور بغدادی می گوید: فرقه بابکیه، یاران و پیروان بابک خرمی بودند که در کوههای اطراف آذربایجان، مردم را به آئین خود فراخواند و در آنجا گروه فراوانی گرد او جمع شدند. آنان کارهای زشت و ناروا انجام می دادند، و گروه فراوانی از مسلمانان آنجا را به خاک و خون کشیدند. خلیفه عباسی سپاهی را به فرماندهی افشین حاجب و محمد بن یوسف ثغری و ابی دلف العجلی جهت سرکوبی آنان گسیل نمود. تا مدت بیست سال این نبرد به طول انجامید. سرانجام بابک و برادرش، دستگیر و در عصر حکومت معتصم در سرمن رای به دار زده شدند، و افشین نیز به اتهام همکاری با بابک، به دستور خلیفه کشته شد.

در ترجمه فرق الشیعه نوبختی آمده است که: خرم دینان از دسته های کیسانیه و عباسیه و حادثیه پدید آمدند و گزافه گویی را این دسته آغاز نمودند و اصطلاح خرم دین، مرکب از دو کلمه خرم و دین است که به معنی دین خوب و نیک می باشد. اینان فرقه ای دینی و سیاسی بودند که پس از کشته شدن ابومسلم خراسانی به وجود آمدند و اینها آغاز شورش و حرکتشان در سال 192 هجری بود، و نخستین طرفداران این گروه را «محمره» لقب دادند، زیرا پرچم ایشان سرخ رنگ بود. و مراکز آنان میان آذربایجان و ارمنستان و نیز اطراف همدان و اصفهان بود. رهبر این گروه در ابتداء، جاودان بن سهل بود که بابک را به جانشینی خود برگزید، و بابک در سال 202 هجری دژ «بذ» را در نزدیکی اردبیل بگرفت و علیه نیروی اعراب شورش برآورد و پس از

بیست سال در سال 223 هجری بدست افشین گرفتار و اسیر شد و به امر معتصم عباسی در شهر سامراء کشته شد.

ابن اثیر می گوید: معتصم عباسی برای سرکوبی خرم دینان سپاه عظیمی به ایران اعزام داشت. این سپاه در روستای همدان با خرم دینان روبرو شد، و شصت هزار تن از آنان را بکشت، و افرادی که زنده جان بدر بردند به طرف روم فرار کردند. سرداران عرب به جهت تنگی راهها و کوهستانی بودن آن منطقه و شدت سرمای آذربایجان از سرکوب نمودن طرفداران بابک سخت خسته شدند. سرانجام پس از 20 سال به ناچار، معتصم خیزر بن کاوس معروف به افشین را برای سرکوبی بابک به آن سامان گسیل داشت.

بابک برای مقابله با سپاهیان اعزامی خلیفه به توفیل پسل میخائیل، امپراطوری بیزانس نامه ای نوشت و از او سپاهی خواست، ولی پیش از رسیدن نیرو و قوا، افشین با یک طرفند نظامی، بابک را دستگیر نموده و پس از سه سال نبرد خونین با او و دادن امان نامه از طرف معتصم، به دام خود انداخت و او را به سامراء نزد خلیفه عباسی برد.

معتصم دستور داد تا بابک را سوار بر فیل کردند و در شهر بگرداندند و در روز پنجشنبه دوم صفر سال 223 با وجود امان نامه ای که به او داده بودند به دستور خلیفه او را قطعه قطعه کرده و کشتند.

در کتاب خاندان نوبختی آمده است: خرمیه از یاران بابک خرمی هستند که در عصر مأمون خروج کرد و در زمان حکومت معتصم به وسیله افشین، سرکوب گردید و به فرمان خلیفه کشته شد.

برای اطلاع به منابع زیر رجوع کنید:

1- تاریخ الرسل و الملوک طبری ج 14

- 2- جامع الحکایات و لوامع الروایات ص 258
- 3- دایرة المعارف الاسلامیه ج 3 ص 246
- 4- الفرق بین الفرق ترجمه دکتر مشکور ص 192
- 5- ترجمه فرق الشیعه نوبختی ص 60
- 6- فرهنگ فرق اسلامی ص 85 تا 87
- 7- الملل و النحل شهرستانی ج 1 ص 113 و ص 132 و تبصره العوام
- 8- تلبیس ابلیس ص 109 و ص 112
- 9- الفهرست ابن ندیم برگردان بقلم رضا تجدد ص 610 تا ص 614

29- فرقه مازیاریه

این فرقه از یاران و پیروان مازیار نامی هستند که آئین محمره را در میان مردم گرگان رواج داد، و گروهی از روستائیان آن سامان بر او آئین او گرویدند که به ظاهر از اسلام سخن می گویند و در دل کینه مسلمانان را شدیداً می پروراندند. اینان نماز را به پا می دارند و قرآن را به فرزندان خود یاد می دهند ولی روزه ماه رمضان را نمی گیرند.

مازیار دست به شورش بزرگ در اطراف گرگان زد و سرانجام در عصر حکومت معتصم، یارانش سرکوب گردیدند و خود نیز گرفتار شد و در سرمن رای در برابر بابک خرم دین بر دار شد. ⁽²⁷²⁾

در این باره استاد مشکور می گوید: مازیاریه، از پیروان مازیار به قارن اند که از خرم دینان بودند. مازیار از خاندان امرای محلی قدیم طبرستان بود که پس از درگذشت پدرش قارن در دستگاه مأمون خلیفه عباسی راه یافت و اسلام را اختیار نمود و مأمون او را محمد نام نهاد و حکومت قسمتی از طبرستان و رویان را به وی واگذار کرد، مازیار در طبرستان عمویش را بکشت و همه

طبرستان را زیر حکومت خود درآورد و خود را گیل گیلان و اسپهبد اسپهبدان نامید و چندی بعد با طاهریان درافتاد و خراج این منطقه را بدون واسطه عبدالله بن طاهر به دربار خلیفه فرستاد. سرانجام به تحریک افشین سردار نامی ایرانی که با طاهریان میانه خوبی نداشت و میل داشت که حکومت خراسان را بدست آورد، از ارسال خراج به دربار خلیفه خودداری کرد. مازیار در سال 224 هجری رسماً علیه خلیفه عباسی دست به قیام و شورش زد و مذهب سرخ پرچمان را که همان مذهب خرم دینان بود برای خود و یارانش برگزید و دستور داد تا کشاورزان علیه اربابان خود شورشی برپا دارند و اموالشان را به غارت برند و خودش مساجد بسیاری از آبادی‌ها را خراب کرد و گروه زیادی از مردم ساری و آمل را به زندان انداخت و مخالفان خود را بدست گروه سرخ پرچمان سپرد تا آنان را قتل عام سازند و مالیات یک ساله را در مدت دو ماه از اهالی گرفت.

مازیار با ترفند برادرش کوهیار، به دست حسن بن حسین، عموی عبدالله بن طاهر حاکم خراسان گرفتار شد و او را به سامراء بردند و در آنجا به دستور خلیفه عباسی بدار زدند. (273)

30- فرقه سنبادیه

این گروه جدا شده از فرقه ابومسلم خراسانی بودند که از سنباد مجوسی پیروی می کردند. سنباد در زمان منصور خلیفه عباسی به خونخواهی ابومسلم خراسانی دست به شورش زد و این شورش هفتاد روز به طول انجامید و سرانجام بدست اسپهبد خورشید فرمانروای طبرستان کشته شد. (274)

سنباد به پیروی از کیش مزدک شهرت داشت او انهدام کعبه را در سر می پروراند، و قبلاً زردشتی بود و به تبع نهضت ابومسلم خراسانی نهضتی را به راه

انداخت که اثرش منحصر به نابودی حکومت عباسیان نبود، بلکه مقاصد بالاتری را دنبال می کرد و در این قیام، گروهی از پیروان ابومسلم خراسانی نیز او را یاری دادند. (275)

31- فرقه ابومسلمیه

این فرقه از یاران و پیروان عبدالرحمن بن مسلم هستند که جوانی شجاع و بالیاقت از اهالی مرو بود و ابراهیم بن محمد امام او را به ریاست شیعه آل عباس در خراسان برگزید و این انتخاب را به ابوسلمه خلال داعی و وزیر آل عباس که مقیم کوفه بود خبر داد. ابومسلم در دوازدهم ربیع الاول سال 132 هجری عبدالله سفاح را برمسند خلافت قرار داد. بنی عباس، بنی امیه را در هر کجا که بودند، یافتند و آنان را کشتند، و باروی شهر دمشق را ویران و منهدم نمودند و قبور خلفای بنی امیه را شکافته و استخوانهایشان را سوزاندند. (276)

گروه ابومسلمیه منسوب به عبدالرحمن ابومسلم خراسانی بودند که پیروان او وی را زنده و جاویدان می دانستند و به بازگشت او اعتقاد و باور داشتند و بیشترین این فرقه از گروه حلولیه اند و فرقه های: اسحاقیه، راوندیه، سنباذیه، ابلقیه، مبیضه، بابکیه، برکوکیه و رزامیه از همین گروه شمرده شده اند.

ابومسلم قبل از آنکه به ابراهیم امام ملحق شود، با فرقه کیسانیه و مغیریه که هر دو از فرقه های غلاة شیعه بودند روابط نزدیک و تنگاتنگی داشت، و عقاید تناسخی این دو فرقه در افکار وی اثر چشمگیری نموده بود. او بر این باور بود که ارواح پس از خروج از ابدان و اجساد خود، به بدنهای دیگری منتقل می شوند.

نوبختی می گوید: گروه ابومسلمیه بر این باورند که ابومسلم زنده است. اینان همه واجبات را ترک کرده اند و همه ایمان را از بعد امام شناسی می دانند و چون بنیانگذار کیش ایشان، خرمیان بودند اینان را خرم دینان نیز می گویند. (277)

یکی از فرقه های این گروه رزامیه نام دارد که بر اعتقاد به امامت و پیشوایی ابومسلم استوار ماندند. رزام شخصی بود که در مرو زندگی می کرد و در دوستی با ابومسلم و اعتقاد به امامت او راه افراط را می پیمود. ابن ندیم می گوید: در خراسان گروهی پیدا شدند بنام مسلمیه، اینان از یاران و پیروان ابومسلم خراسانی بودند که اعتقاد راسخ به امامت او داشتند و بر این باور بودند که او زنده و جاودان است و در زمانی که حتی خودش هم نمی داند ظهور خواهد کرد.

گروه اسحاقیه از همین فرقه ابومسلمیه جدا شدند. اسحاق ترک به ترکستان و ماوراء النهر رفت و در آنجا مردم آن سامان را به مذهب ابومسلم خراسانی دعوت کرد و می گفت که وی در کوههای ری زندانی است و به زودی ظهور خواهد نمود. (278)

ابومنصور بغدادی می گوید: یاران ابومسلم درباره او سخن به گزاف گفته اند و بر این باورند که روح خدا در وی حلول کرده و از این رهگذر ابومسلم خدا می باشد! و را بر جبرئیل و میکائیل و دیگر فرشتگان برتر دانند و بر این اعتقادند که او زنده است و چشم به راه وی می باشند، و در مرو و هرات این فرقه را برکویه گویند و اگر از آنان پرسیده شود که آن شخصی را که منصور دوانیقی کشت که بوده؟ در پاسخ گویند او شیطان بود که به صورت ابومسلم درآمده بود و به دست منصور کشته شد. (279)

ابومسلم می گفت: پروردگار چون روح را بیافرید می دانست که هر کدام تا چه اندازه ای گناه از آنان سر می زند و تا چه اندازه اقدام به کارهای خوب دارند و لذا نسخ و مسخ در آنان برای این بود که به اندازه بدی شان کیفر را دریابند. (280)

در تبصرة العوام آمده است: فرقه ابومسلمیه را به شیعه منسوب کرده اند، چون او دست به یک شورش بزرگی زد و گروه زیادی از دشمنان خدا و رسول (ﷺ) و غیر آنها را بکشت. ولی ناگفته نماند که ابومسلمیه از یاران و شیعیان نبوده و نیستند و حتی از فرق سنیان نیز شمرده نمی شوند، زیرا ابومسلم بر این باور بود که امامت به میراث است نه به نص - که شیعیان معتقد به نص اند - و نه به اختیار - چنانکه سنیان معتقد به انتخاب و اختیارند.

برای اطلاع بیشتر از سرگذشت عبدالرحمن ابومسلم خراسانی و مذهب و پیروان او به منابع و مآخذ زیر رجوع کنید:

- 1- آثار الباقیه ابوریحان بیرونی ص 210
- 2- تاریخ الرسل و الملوک طبری ج 10 ص 119
- 3- تبصرة العوام فی معرفة مقالات الاءنام ص 178
- 4- فرق الشیعه نوبختی ص 75
- 5- زین الاخیار ص 123
- 6- الفصل فی الملل و الالهواء و النحل ج 1 ص 77
- 7- الفرق بین الفرق ص 155
- 8- الفهرست ابن ندیم ص 615 ترجمه شده.
- 9- الکامل ابن اثیر ج 5 ص 481
- 10- مروج الذهب ج 3 ص 169

11- المغنی فی ابواب التوحید و العدل ج 2 ص 178

12- المقالات و الفرق ص 64 و ص 195

13- الملل و النحل ج 1 ص 155.

14- فرهنگ فرق اسلامی ص 23.

4- فرقه شیخیه

مقدمه

این فرقه از شیعه امامیه منشعب شده است و مشرب اخباری گری دارد. اساس عقاید این فرقه «رکن رابع» است. یعنی در عصر غیبت مسلمانان باید رهبری داشته باشند و این رهبر «رکن رابع» است که پس از «امام» در میان مردم باید باشد. اندیشه های غلو در این فرقه راه یافته است. این فرقه ائمه دوازده گانه را مظاهر خداوند می دانند.

1- بنیان گذاران و رهبران:

بنیان گذار این فرقه «شیخ احمد احسائی» (: زین الدین احسائی) از مردم «احسا» یا «لحساء» ناحیه ای در «جزیره العرب» در غرب خلیج فارس، می باشد. «شیخ احمد» در سال 1221 قمری به ایران آمد و مورد احترام فراوان فتحعلی شاه قاجار قرار گرفت. شیخ احمد سه سال در کرمانشاهان نزد شاهزاده محمد علی میرزا ماند و سپس به شام و عراق و حجاز رفت و در بین راه درگذشت و در «مدینه» دفن شد.

شیخ احمد کتابهای بسیاری در فلسفه، کلام، فقه، تفسیر و ادب به عربی نگاشته است که بالغ بر نود جلد می شود.

پس از او شاگردش سید کاظم رشتی رهبری قوم را بر عهده گرفت. سید کاظم فرزند قاسم حسینی رشتی گیلانی حائری (1259 - 1212 ق) است.

اجدادش از اشراف و سادات حسینی مدینه بوده اند. جدش سید احمد به علت شیوع طاعون از مدینه به ایران فرار کرد و در رشت مقیم شد. سید کاظم در جوانی به یزد سفر کرد و به شیخ احمد احسائی پیوست و بعد به کربلا رفت و تا پایان عمر در آن شهر به تدریس و ترویج مکتب شیخیه مشغول بود و بالغ بر یکصد و پنجاه جلد کتاب و رساله نوشت که اکثر آن کتابها رمزی است.

یکی از شاگردان سید کاظم رشتی محمد کریم خان کرمانی و دیگری علی محمد شیرازی (: باب) است.

برخی نوشته اند که سید کاظم بوسیله زهری که نجیب پاشا حاکم عثمانی به او خورانید، مسموم شد و درگذشت (1259 ق).

پس از سید کاظم شاگردش محمد کریم خان کرمانی (1288 - 1225 ق) فرزند حاج ابراهیم خان ظهیرالدوله، فرزند مهدی قلی خان، فرزند محمدحسن خان، فرزند فتحعلی خان قاجار، جانشین سید کاظم شد. وی مؤسس فرقه شیخیه کرمان است. او یکی از علماء بزرگ عصر خود بود و بالغ بر 260 جلد کتاب و رساله نگاشت.

پس از وی حاج محمد خان و حاج زین العابدین خان، یکی پس از دیگری جانشین محمد کریم خان شدند.

زین العابدین (1276 - 1260 ق) و ابوالقاسم خان (1314 - 1390 ه) و عبدالرضاخان به ترتیب رهبری این فرقه را بدست داشتند.

عبدالرضاخان آخرین رهبر فرقه شیخیه کرمان بود که در سال 1358 شمسی ترور شد.

2- انشعاب ها:

پس از حاج محمدکریم خان، شیخیه به چند فرقه تقسیم شدند:

- 1- فرقه باقریه ؛ پیروان محمدباقر خندق آبادی که ابتدا نماینده محمد کریم خان در همدان بود و سپس دعوی استقلال کرد.
- 2- فرقه شیخیه آذربایجان ؛ پیروان میرزا شفیق ثقة الاسلام تبریزی «م 1301 ق» را شیخیه ثقة الاسلامیه گویند.
- 3- فرقه شیخیه حجة الاسلامیه ؛ پیروان میرزا محمد مامقانی از شاگردان سید کاظم رشتی.
- 4- فرقه شیخیه عمیدالاسلامیه ؛ این فرقه با شیخیه تبریز اختلاف مشرب دارند ولی یکی هستند.
- 5- فرقه شیخیه احقاقیه ؛ پیروان ملا باقر اسکویی هستند که از فضلی شیخیه در کربلا بود. او کتابی به نام «احقاق الحق و ابطال الباطل» علیه «محمد کریم خان کرمانی» نوشت و معروف به احقاقی شد.

3- عقاید و آراء کلامی

شیخیه مخالفان شیعی خود را بالا سریه گویند؛ یعنی آنان بالای سر امام نماز می خوانند و شیخیه این عمل را جایز نمی داند.

شیخیه اصول دین را در چهار اصل خلاصه می کند:

- 1- توحید.
- 2- نبوت.
- 3- امامت.
- 4- رکن رابع.

«رکن رابع» دین همان «شیعه کامل» است که مبلغ و ناطق اول باشد و احکام را بدون واسطه از «امام» می گیرد و به دیگران می رساند. «رکن رابع» به معنای تولی و تبری نیز آمده است. «عدل» جزء صفات ذات و در «توحید»

است. پس اعتقاد به «توحید»، عدل را نیز شامل می شود. معاد نیز از همین قبیل است. برخی از فرق شیخیه به رکن رابع اعتقاد ندارند. گویند این «رکن رابع» ساخته محمد کریم خان کرمانی است. شیخیه «معاد» را قبول ندارد. شیخیه آدمی را در دو جسم می داند: جسم حقیقی و جسم مثالی.

زندگی دنیوی در جسم مثالی است. ثواب و عقاب نیز متوجه همین جسم مثالی می باشد. آنان معراج جسمانی پیامبر اسلام را قبول ندارند و معتقدند که معراج رسول خدا روحانی بوده است.

مشرّب شیخیه، مشرب اخباریگری است و لذا با هر گونه اجتهاد و استنباط مخالف اند. آنان به اخبار آحاد و ضعیف و ظواهر کتاب بسنده می کنند. علماء امامیه از همان آغاز به تکفیر سران شیخیه پرداختند. این تکفیر از دو سو متوجه شیخیه بود: یکی اختلاف در اصول عقیدتی و دیگری مشرب اخباریگری. علت سیاسی - اقتصادی دیگری وجود داشت و آن نفوذ غیر قابل تصور شیخیه در دستگاه سلطنت ایران و گرایش سلاطین قاجاریه به مسلک شیخیه بود و ضربه اقتصادی حاصله از این نفوذ به علماء امامیه.

تعالیم شیخ احمد احسائی بر رکن رابع نیز متمرکز بود. این رکن رابع باید یکی از برجستگان شیعه امامیه باشد که واسطه بین امام غایب و مردم است. شیخ احمد در میان پیروانش رکن رابع بود. این مقام پس از او به سید کاظم رشتی رسید.

شیخ احمد احسائی در تاویل آیات و روایات ید طولانی داشت. وارثان او نیز شیوه تاءویل و مهارت استاد و مرشدان را ادامه دادند: هر چیزی دو جنبه دارد؛ ظاهر و باطن. مانند تاءویل پل صراط که در ظاهر یعنی پل جسمانی ولی در باطن یعنی ولایت.

در تاءویل آیات و روایات معاد آمده است که: حقیقت انسان همان روح است. معاد روحانی خواهد بود. روح نوعی جسم لطیف است (: هور قلیائی). این جسد، جاویدان و فناپذیر است. این جسد مرکب از روح است. در قبر مرده باقی است. روح در قیامت با همین هور قلیائی باز خواهد گشت و حساب پس خواهد داد و داخل بهشت یا دوزخ خواهد بود.

برخی معتقدند که این اصطلاح (: هور قلیائی) از مذهب صابئی گرفته شده است و علت آن را آمیزش شیخ احمد احسائی با صبائیان عراق می دانند. در رابطه با اصل عدل وی نیز معتقد بود که عدالت جزء صفات باری تعالی است و لذا اصل مستقلی نیست.

زیرا اگر عدل را از صفات ذات جدا بدانیم و اصل قرار دهیم، باید دیگر صفات ذات را جدا کرده و اصل نمائیم.

احسائی در تلقی از امامان به غلو روی آورده که: ائمه مظاهر پروردگارند. تکیه او بر رکن رابع مقابله شیخ احمد با فقهاء شریعت بود که مدعی نیابت عامه امام را داشتند و از این راه سیادت معنوی خود را حفظ می کردند و عوارض اقتصادی آن بسیار تعیین کننده بود. رکن رابع به سیادت معنوی علماء امامیه و منافع اقتصادی آنان ضربه می نواخت. هر چند که معنا و مفهوم روشن و قابل قبولی از رکن رابع نداشت، شیخ احمد توانست در برابر ادعای فقهاء امامیه که در دوره غیبت کبری نیابت عامه امام را دارند، رکن رابع را علم کند و استمرار آن را در فرقه شیخیه بداند. شیخ احمد معتقد بود که امام دوازدهم در جسد هور قلیائی است؛ لذا احتمالاً در هنگام ظهور در قالب اولیه اش نباشد و در قالب شخص دیگری ظاهر شود. این تلقی را منابع مخالف شیخیه به وی نسبت می دهند. محققان این تلقی را راه یافته از تعالیم نهضت فکری - سیاسی

«مشعشعیان» عصر صفوی می دانند. عقاید منسوب به «مشعشعیان» در منابع صفوی آمده و اثر مستقل و بی طرفی وجود ندارد. در صفحات گذشته به هنگام بحث از نهضت های فکری - سیاسی عصر صفویه گفته شد که مورخان صفوی به تحریف شدید تعالیم و عقاید نهضت ها پرداخته اند. بنابراین استاد به عقاید «مشعشعیان» و عطف شیخیه به آن تعالیم، با ذوق حرفه ای یک مخالف متعصب سازگار است. تعالیم شیخ احمد احسائی علی رغم تحریف آنها در منابع مخالف، قابل توجه و تامل است. شرح وی بر زیارت «جامعه کبیره» برآستی قابل توجه بسیار است. این اثر مبین عقاید شیخ احمد می باشد.

4- آثار

مهم ترین تالیفات شیخ احمد احسائی:

- 1- جوامع الکلام.
 - 2- شرح زیارت جامعه کبیره (مهم ترین آراء و عقاید شیخ در این اثر است).
 - 3- کتاب حیات النفس.
 - 4- کتاب شرح عرشیه (در اندیشه های فلسفی - کلامی شیعه امامیه).
- مهم ترین تالیفات سید کاظم رشتی:
- 1- شرح قصیده (در شرح اصول عقاید شیخیه).
 - 2- دلیل المتحیرین.
- مهم ترین تالیفات محمد کریم خان کرمانی:
- 1- ارشاد العوام (در عقاید شیخیه).
 - 2- هدایة الطالبین (در عقاید شیخیه).
 - 3- دیوان مرآئی (به عربی / در مسائل کلامی است).
- مهم ترین تالیفات محمد خان کرمانی از رؤسای فرقه شیخیه کرمان:

1- هدایة المسترشدين (عقاید شیخیه و مسائل کلامی).

2- الزام النواصب.

3- فواید الشیعه. (281)

5- فرقه بابیه و بهائیه

پیدایش

مسلك بابیه و بهائیه از برخی روایات شیعه و عقاید شیخیه وام گرفته است. این دو مسلك كه اولی مقدمه دومی است، با یکدیگر اختلاف دارند.

1- پیدایش؛

سید علی محمد شیرازی (1265 - 1235 ق) ملقب به باب، از آغاز نوجوانی به عبادت طولانی و راز و نیازهای غیر عادی که با قرائت اوراد و ادعیه و زیارات مذهبی همراه بود، به ریاضت سختی پرداخته بود. او در کودکی پدرش را از دست داده بود و سرپرستی اش را دایی او که تاجری ثروتمند بود، بر عهده داشت. ادبیات فارسی و عربی را در سطح بسیار پائین فراگرفت و در سلک طلاب علوم دینی درآمد. ریاضت و گوشه گیری و چله نشینی رویه او بود. گویند خطی خوش داشت و تندنویس بود. اندکی بعد درس و بحث را رها کرد و به دائیش در بوشهر پیوست تا به امور تجارت و منشیگری پردازد. تا بیست سالگی به تجارت پرداخت و در کنار دایی خود چرتکه می انداخت. او در ضمن تجارت از مطالعه ادعیه و زیارات مذهبی و دیگر متون مقدس غافل نبود. ریاضت و گوشه گیری کار دائم او بود. او در این کار افراط داشت. بستگانش او را از ادامه این ریاضت و ذکر بازمی داشتند و بر حال روحی و روانی او بیمناک بودند. نزدیکان او این وضعیت را ناشی از هوای گرم بوشهر می دانستند که ذهن سید علی محمد را پریشان ساخته و به ریاضتی جانکاه پرداخته

است. اقوام سید علی محمد برای تغییر روحیه، وی را به عتبات عالیات در عراق فرستادند.

سید علی محمد در سال 1255 قمری وقتی هنوز 20 سال داشت، به کربلا رفت. در آنجا با برخی شاگردان سید کاظم رشتی آشنا شد.

گویند به خدمت رشتی رسید و در حلقه درس او جا گرفت. بعدها بایان و بهائیان بر سر این مسئله اختلاف نظر پیدا کردند. آنان اقامت باب در کربلا و حضور در درس رشتی را دو ماه ذکر نموده اند. اصرار بر این است که سید علی محمد در محضر کسی درس نیاموخته، بلکه علم او لدنی و احیانا الهامی است و خود او امی بوده است! تا تعالیم او رنگ وحی به خود بگیرد.

سید علی محمد به شاگردی و مدیری سید رشتی اعتراف کرده است. چنین نشان داده که مدیر ویژه سید و یار خلوت او بوده و زمزمه ها و اذکار و تلاوت قرآن سید را گوش می کرده است.

سید علی محمد در یکی از مناجاتهای خود به اقامت یک ساله اش در کربلا تصریح کرده است. وی خاطر نشان می سازد که تا پانزده سالگی در شیراز بوده و پنج سال را در بوشهر به تجارت پرداخته است. یک سال در کربلا بوده و بعد به زادگاهش شیراز بازگشته و در سن 25 سالگی به زیارت مکه مکرمه رفته و یک سال در حجاز اقامت داشته و دوباره به زادگاهش بازگشته است. از شیراز به اصفهان رفته و 6 ماه در آنجا اقامت گزیده و از اصفهان به ماکو برده شده و هفت ماه نیز در آنجا بوده، یک سال دیگر را نیز در ماکو بوده، و این 17 ماه دوره اسارت و گرفتاری سید علی محمد در پگاه سی سالگی و پایان زندگی او است.

گویا در مدت اقامت یک ساله اش در کربلا به چله نشینی و ریاضت مشغول بوده است. او بشدت تحت تاءثیر سخنان سید رشتی بوده و پیرامون مسئله امام دوازدهم در تلقی شیخی (: شیخیه) آن می اندیشیده است. موضوع رکن رابع و چگونگی آن سید علی محمد را به تاءمل بسیار واداشته و وسوسه ای مرموز و مبهم در دل او ایجاد کرده است.

دانش مذهبی باب بسیار سطحی و ابتدائی بوده است. این واقعیت را با مطالعه کتاب «بیان» او بدرستی می توان دریافت. اقوال و آثار منسوب به او مونتاژی است از الفاظ ادعیه شیعه امامیه و برخی اصطلاحات عرفانی شیخیه که خود با ذوق ساده و طلبه ای خویش اکثرا پسوند و پیشوندهای الف و لام دار بر آنها افزوده است. در کتاب «بیان» و یا دیگر ادعیه و متون منسوب به سید علی محمد یک جمله عربی سالم و صحیح که با ادبیات کلاسیک و متون درسی یا عقیدتی معمول حوزه های علمیه شیعه امامیه فراهم آمده باشد، نمی توان یافت. اکثر عبارات «بیان» و دیگر آثار او انتحال ادبی کلیشه های کلاسیک ادعیه شیعه است.

چند نکته مهم

در همین جا لازم است به چند مسئله مهم اشاره شود:

شگفتی در این است که مورخان مارکسیست ایرانی به پیروی از تئوریهایی حزب کمونیست شوروی و مورخان دولتی حزب، سید علی محمد را یک «پرولتر» معرفی کرده اند که علیه مناسبات سرمایه داری - فئودالی ایران قیام کرده است!! و این بی شرمانه ترین سخنی است که می توان زد و مفت ترین حرفی است که بر دهان می توان درآورد. و این چیزی جز همان جز میت فلسفه ماکسیستی و قالب اندیشی ماتریالیستی نیست.

فتنه باب به هر چیزی شبیه است جز یک قیام خلقی با ایدئولوژی توده ای و شعائر استراتژیک و حساب شده! بدون شک در هر حادثه ای، جریان با جریاناتی از آن حادثه بهره مند می شوند.

اقدامات نظامی و شورش بایبان و بعد بهائیان علیه دولت وقت ایران یک شورش انتقامی بسیار کور و بی هدف و جهت بود و به هیچ وجه صبغه ستیزه جوئی با مناسبات اقتصادی جامعه سنتی و فئودالیزم کهن سال ایران را نداشت. حرفهای باب و پیروان او هرگز مبتنی بر ماتریالیسم فلسفی نبود. کسانی که به باب پیوستند و بعد بهائی شدند و در حوادث مربوطه شرکت داشتند، ابا انگیزه سیاسی - اقتصادی و یا عناد مذهبی نداشتند. آنچه باعث تحریک این افراد شد، باز عقاید و باورهای مبتنی بر مذهب بود. شعائر مذهبی این فرقه مبتنی بر شعائر شیعی بود و قیام توده های روستائی مورد بحث هرگز با داس و چکش و درفش کارگری و دهقانی و ارباب کشی و خان کشی نبود؛ دفاع از عقاید و باورها و دست آخر شخصی بود که خود را در باور ساده و صادق توده های متعصب مذهبی، باب «امام زمان» معرفی کرده بود و خلقی را فریفته بود. بر محققان تاریخ اسلام و ایران پوشیده نیست که اعتقاد عامه شیعه به «مهدی موعود» و انتظار ظهور آن حضرت، در همیشه تاریخ ایران حادثه ساز بوده و هست و خواهد بود، و آنان که در تاریخ نهضت های مذهبی، اجتماعی، سیاسی و اقتصادی ایران و اسلام تحقیق دقیق و جامعی کرده اند، می دانند که باورهای شیعی پشتوانه عقیدتی این نهضت ها بوده و هست و خواهد بود. و این چیزی است که محققان شوروی به آن اعتراف و اقرار دارند. و در همین راستا بر بسیاری از محققان روشن است که این عقاید و باورها وسیله سوء استفاده افرادی که به منافع شخصی خود می اندیشیده اند و می خواسته اند آبی را گل

آلود کرده ماهی بگیرند بوده است. ادعای مهدویت و بابت در تاریخ عقاید شیعه امامیه از آغاز فراوان وجود داشته است.

مسئله مهم دیگر روشن ساختن این موضوع می باشد که: انگیزه های سید علی محمد از این ادعا چه بوده است و اصولاً مواضع مذهبی علیه فتنه باب و بها چگونه است؟

روانشناسی باب نشان می دهد که وی فردی ماجراجو و سیاس از نوعی که انتظار می رود، نبوده است. و از طرفی توان علمی، روحی و نبوغ چنین ادعائی را نداشته است. پس چرا و چگونه مدعی بابت شده است؟ ابتدا باید یادآوری کرد که ادعای دخالت بیگانه (: استعمار) در تحریک باب، منطقی به نظر نمی رسد. در این تردیدی نیست که خارجیان از حوادث بهره برداری می کنند. و قطعاً از ماجرای باب بهره برداری سیاسی شده است؛ اما اینکه دست خارجی در بلند کردن علی محمد شیرازی در کار بوده است، نباید جدی گرفته شود.

مطالعه دقیق سیر عقاید و آراء مذهبی در ایران پس از صفویه تا اوائل قاجاریه که مقطع نسبتاً بلندی است، بسیاری از حوادث را ریشه یابی می کند: غلبه علماء امامیه بر مشایخ طریقت و قلع و قمع صوفیان و مبارزه جدی و دراز مدت علماء و مذهب که با حمایت دولت تواءم بود، با هرگونه فکر و عقیده ای مبتنی بر عقل، عرفان و... نمی تواند حوادث ساده ای تلقی شود که بازده و عوارضی بدنبال نداشته باشد.

نکته مهم دیگر تنازع بقاء در داخل خود علماء امامیه است و آن نبرد تاریخی اخباری و اصولی است که از دیرباز در گسترده عقاید شیعی و حوزه های علمی و عامیانه شیعه امامیه، ادامه داشته است. مطالعه پیشینه این نبرد، بسیاری از حقایق را روشن می کند.

وقتی صوفیان به قدرت رسیدند، جو غالب بر حوزه های عقاید و آراء کلامی شیعه امامیه، جو اخباریگری بود. درست است که در «فقه»، اصولی بودند، اما در «کلام» اخباری می اندیشیدند.

فضای فکری دویست و پنجاه ساله صفویه، فضائی اخباری بود. نبرد ناگهانی و غافلگیرانه فقهاء اصولی علیه علماء اخباری شیعه که بر حوزه ها غلبه داشتند، نکته ای است که نمی توان از یاد برد. و می دانیم که شیخیه تفکری مبتنی بر مشرب اخباریگری است و مقطع زمانی پیدایش بایبیت، زمانی است که اخباریون در تمام جبهه ها مغلوب اصولیون شده اند. نبرد حماسی و قهرمانانه وحید بهبهانی که از حوزه های شیعه ایران تا عراق گستردگی داشت، اخباریون را ضربه فنی کرد و بساط اخباریگری را در محدوده فقه و برخی آراء کلامی در هم پیچید.

در اینجا دو جبهه در مقابل یکدیگر قرار دارند: صوفیان شیعی - اخباری و اخباریون شیخیه علی رغم اختلاف نظر نسبی با یکدیگر همدردی می کنند، زیرا علماء شریعت آخرین شانس را (مبنی بر نفوذ در دستگاه قاجاریه) از آنان گرفتند و به قلع و قمع شان پرداختند. اخباریون نیز کینه ای تاریخی در دل دارند و... وجه مشترک عقیدتی اصولی و اخباری، عقیده به «مهدی موعود» و «نیابت عامه» دوران غیبت کبری است که این «نیابت» را فقهاء اصولی نمایندگی می کنند. «شیخیه» نخستین ضربه را بر این موقعیت ممتاز و انحصاری وارد می کند و با طرح «رکن رابع»، ابتکار عمل را از دست فقهاء می خواهد بگیرد و یا لااقل از انحصار آن می کاهد. به نظر نگارنده، ماجرای «بایبیه» ادامه «شیخیه» است و در واقع تصفیه و تسویه حساب تاریخی اخباری و اصولی می باشد. ادعای «بایبیت» سید علی محمد ریشه در «رکن رابع» شیخیه دارد.

القائات سید رشتی و ساده لوحی علی محمد شیرازی که در ابتدا بسیار ساده و احیانا چیزی در راستای شیخیه پنداشته می شده، علمی را پدید می آورد که فتنه باب و بها را بدنبال داشت و ادامه آن باعث استفاده سیاست داخلی و خارجی در جهت منافع مختلف گردید.

در این میان نکته قابل تامل وجود کسانی از علماء اخباری شیعه و شیخیه (مانند: قزوینی، زنجانی، بشرویه ای، ابوالفضل گلپایگانی.) در میان پیروان باب است که سید علی محمد در برابر مقام علمی آنان همچون شاگردی خردسال که الفبا می آموزد می باشد. و این ناشی از اعتقادات نیست، یک انتقام است و جبهه گیری در مقابل رقیب.

ادعای مهدویت و سرانجام آن

گویند باب در سن 24 سالگی ادعای بابیت کرده و اندکی بعد مدعی مهدویت شده است. او در بوشهر مریدانی یافت.

این مریدان از میان عوام مذهبی بودند که دعوی سید علی محمد را جدی گرفتند. فشار علماء به حاکم فارس باعث شد تا سید علی محمد را دستگیر کند. در رمضان سال 1261 قمری سید علی محمد را به شیراز بردند. حاکم اصفهان از وی دعوت کرد تا از نزدیک سید علی محمد را ببیند. او مدتی میزبان باب بود. فشارها تشدید شد و سرانجام سید علی محمد را به تهران گسیل داشتند. محمد شاه قاجار از وجود سید علی محمد در تهران نگران بود. از تهران به ماکو فرستاده شد و در دژی زندانی گردید.

وقتی ناصرالدین شاه به سلطنت رسید، آوازه باب در ایران پیچیده بود و پیروان او بی تابی می کردند. برخورد نیروهای دولتی با پیروان باب در زنجان و مازندران و... ادامه یافت. در سال 1266 ق علماء تبریز باب را به حضور

پذیرفتند تا این بچه طلبه را از نزدیک ببینند و بدانند کیست و چه می گوید. ابهت علمی علما و هیبت و جلال و جبروتشان سید علی محمد را سخت به وحشت انداخت و از پاسخ به سؤالات ابتدائی صرف و نحو و متلک های علمی علما عاجز ماند و شروع به توبه و استغفار نمود:

... اگر چه وجودم به نفسه ذنب صرف است، ولی چون قلبم موقن به توحید خداوند و نبوت رسول او و ولایت اهل ولایت او است و لسانم مقرر بر کل ما نزل من عندالله است، امید رحمت او را دارم و مطلقا خلاف رضای حق را نخواستم و اگر کلماتی که خلاف رضای او بوده از قلمم جاری شده، غرضم عصیان نبوده و در هر حال مستغفر و تائبم حضرت او را، و این بنده را مطلق علمی نیست که منوط به ادعایی باشد. استغفرالله ربی و اتوب الیه من ان ینسب الی امر، و بعضی از مناجات و کلمات که از لسانم جاری شده، دلیل بر هیچ امری نیست و مدعی نیابت خاصه حضرت حجت (ع) را محض ادعای مبطل است و این بنده را چنین ادعایی نبوده و نه ادعای دیگر...

متن توبه نامه مفصل سید علی محمد خطاب به علماء و ناصرالدین شاه تقاضای عفو او هم اینک موجود است و در کتابخانه مجلس ایران نگهداری می شود. سید علی محمد در قلعه چهریق زندانی بود و پیروان او در گوشه و کنار با نیروهای دولتی درگیر بودند. شاه و علما راه چاره را در اعدام باب دیدند. در 27 شعبان سال 1266 ق سید علی محمد را در تبریز اعدام کردند. «... از قضا در این واقعه گلوله به ریسمانی آمد که بدان دست باب را بسته بودند، ریسمان پاره شد و علی محمد رها شده، راه فرار در پیش گرفت و خود را یکی از اطاقهای سربازان انداخت. و این گریختن او از باطن شریعت بود، زیرا اگر سینه خود را گشاده می داشت و فریاد برمی آورد که: ای سربازان! و مردمان! آیا

کرامت من را ندیدید که از آن همه گلوله یکی بر من اصابت نکرد. خدای خواست تا حق را از باطل معلوم کند و از این طریق شک و ریب از میان مردم رفع شود. چون سربازان فرار او را دیدند، دانستند که او را قدر و منزلتی نیست. با خاطر آسوده او را گرفته و بستند و هدف گلوله اش قرار دادند...»

نخستین واکنش انتقامی پیروان باب، طرح ترور ناموفق ناصرالدین شاه قاجار بود که قلع و قمع با بیان را بدنبال داشت.

سید علی محمد باب پس از ادعای بابت، هجده نفر از علماء اخباری و شیخیه را (که سمت اصحاب وی را داشتند) به «حروف حی» ملقب ساخت. این افراد در ابلاغ پیام «باب» کوشا بودند و پس از اعدام وی به تبلیغ پرداختند. ادعای بابت در آغاز «بابت» بود. گویند اندکی بعد مدعی «نبوت» شد و گفت که به او «وحی» می شود. کتاب خود را «بیان» نامید و گفت که در «قرآن» سوره «الرحمن» به نام کتاب او اشاره شده است و...

باب بازی با حروف و اعداد را یک ترفند تبلیغاتی برای خویش ساخت. پیروان او آگاهانه و حساب شده از فرد عادی و عامی و ساده لوح و ترسو، قهرمانی ساختند و کیش شخصیت برای وی پرداختند. خرافات، اوهام و اساطیر موروثی جامعه در اقوال باب راه یافت و به سفسطه های عامیانه شگفتی پرداخت. گفته های منسوب به او گاهی بسیار مضحک و در پاره ای موارد بسیار احمقانه جلوه می کند. «باب» اوهام ذهنی خود را از تصورات سمبلیک «شیخیه» و برخی فرقه های صوفی فراهم آورده بود. او به دلیل بی سوادی محض از درک معانی و مفاهیم نهفته در اصطلاحات عرفانی، تصاویر مضحکی از آنها تحویل مخاطبانش می داد. تفسیر این تصاویر توسط پیروانش بر فکاهی شدن بیشتر آنها می افزاید.

حوادث بعد از اعدام باب

بر سر جسد باب و دفن آن نزد بابیان و بهائیان اختلاف نظر است. برخی جسد باب را (پس از اعدام) طعمه حیوانات درنده می دانند. عده ای مدعی اند که جسد او در صندوقی مخفی شد و به تهران حمل گردید (?) و در امام زاده معصوم نزدیک «رباط کریم» دفن شد. بهائیان مدعی اند که جسد را پس از هجده سال به «عکا» برده و در دامنه کوه «کرمل» دفن کرده اند و آن مکان را «مقام اعلی» گویند.

پس از باب، «میرزا یحیی نوری» (؛ مازندرانی) ملقب به «صبح ازل» (1330 - 1246 ق) جانشین وی شد. او به اتفاق برادرش «میرزا حسینعلی» معروف به «بهاءالله» و عده ای از بابیان به «عراق» تبعید شد. در عراق بین دو برابر بر سر جانشینی اختلاف افتاد و پیروانشان نیز به نزاع پرداختند. عراق که تحت الحمایه دولت عثمانی بود، نتوانست این دو برادر را در خود نگهدارد. خلیفه عثمانی این دو برادر را به قبرس و فلسطین تبعید کرد. «صبح ازل» در «قبرس» و «بهاءالله» در «عکا» مستقر شدند. بابیان به طرفداری از «صبح ازل» پرداختند و «ازلی» نام یافتند. و «بهائیان» پیرو بهاءالله گردیدند و به همین دلیل بهائی شدند. «بابیان» به اقوال و آثار «سید علی محمد شیرازی» (؛ باب) وفادار ماندند و احکام و عقاید ویژه خود را حفظ کردند. بهائیان نیز با حفظ «بیان» و احترام به آن، به آثار «بهاءالله» و مبلغان این فرقه معتقدند و طبق آثار و دستورات مسلک بهائی عمل می کنند. در ابتدا بهائیان به ازلیان حمله می کردند و آنان را کافر و مرتد می دانستند. این اختلافات علنی بود؛ ولی بعدها رهبران این دو فرقه صلاح دیدند که آشکارا چیزی بر زبان نیاورند.

«میرزا حسینعلی» معروف به «بهاءالله» و رهبر فرقه بهائی نهمین نفری بود که مدعی «من یظهره الله» بود.

«میرزا حسینعلی نوری» فرزند نوری مازندرانی در سال 1233 ق در «تهران» متولد شد. او با دوستان پدرش که گروهی از عرفا و فضلا بودند، معاشرت داشت.

او از کسانی بود که به «باب» پیوست و از یاران وی شد. بهاءالله مورد حمایت شدید سفارت روسیه در ایران بود. در تاریخ بهائیت آمده است که سفیر روس به صدر اعظم ایران هشدار داد که باید مسئول حفظ جان بهاءالله باشد. یک بار از بهاءالله در سفارت روس پذیرائی شد.

وقتی بهاءالله دستگیر شد، با دخالت سفیر روس آزاد گردید. میرزا حسینعلی به این مسئله تصریح کرده است.

میرزا حسینعلی نوری که معاون برادرش «صبح ازل» در امور اداری و مالی بایان بود، به مراتب باسوادتر از علی محمد شیرازی بود. «میرزا حسینعلی» انتظار داشت که جانشین «باب» شود، اما «صبح ازل» مورد توجه باب بود به جانشینی برگزیده شد. رقابت بین دو برادر به نزاع کشیده شد و به دشمنی و عناد و انشعاب انجامید. در آغاز اکثریت را ازلیان تشکیل می دادند. ولی تدابیر بهاءالله موجب شد تا ازلیان در اقلیت قرار گیرند و به تدریج رو به انقراض نهند. در سال 1330 ق که صبح ازل در قبرس درگذشت، ازلیان که تعدادی اندک بودند، به فراموشی سپرده شدند.

بهاءالله در سن 76 سالگی در سال 1309 ق در عکا درگذشت.

پس از «بهاءالله»، پسرش «عبدالبهاء» جانشین وی شد. میرزا عباس نوری فرزند ارشد میرزا حسینعلی نوری مازندرانی خودش را ملقب به «عبدالبهاء»

کرد. وی در زمان حیات پدرش «غصن اکبر» نامیده می شد. میرزا حسینعلی وصیت کرده بود که پس از «غصن اکبر»، برادر دیگرش «محمد علی میرزا» جانشین وی شود. بین دو برادر بر سر جانشینی پدر اختلاف افتاد و نزاع و درگیری در میان پیروان راه یافت. دو برادر هر کدام مدعی جانشینی پدر بودند. اکثریت پیروان دنبال «عبدالبهاء» را گرفتند و اقلیت (که پیروان محمد علی میرزا باشند) را به شرک و کفر متهم کردند. «عبدالبهاء» پیروان خود را بهائیان حقیقی و موحد قلمداد کرد و با حمایت دولت انگلیس آزادی عمل فراوان یافت. «عبدالبهاء» از دولت وقت بریتانیا لقب «سر» دریافت نمود و تا آخر عمر به آن مفتخر بود.

«عبدالبها» وصیت رانادیده گرفت و «شوقی افندی» نوه دختر خود را به جانشینی تعیین کرد و او را ملقب به ربانی ساخت. «شوقی» که زندگی غربی داشت، همسری کانادائی اختیار کرده که در بهایی حوادثی آفرید. او وصایای «شوقی» را نادیده گرفت و در سال 1951م / 1330 ش فرمان تشکیل «بیت العدل» را صادر کرد و جانشینی به نام «میسن ریمی» برای شوقی برگزید. این خانم عقیم بود و بهائیان اقدامات او را ناشی از عقده بی فرزندی میدانند. این حوادث انشعاب در بهائیت راباعت شدگروهی که اکثر ایرانیان بهائی دست از این مسلک برداشته و علیه آن به افشاگری پرداختند پرداختند و بسیاری از اسرار را فاش ساختند.

شوقی افندی که ملقب به «ولی امرالله» و «شوقی ربانی» بود، در سال 1334 ش در «لندن» در گذشت.

میسن ریمی آمریکایی که قبلا همسر شوقی به عنوان جانشین شوقی تعیین کرده بود، رهبری بخشی از بهائیان وفادار را بر عهده گرفت. اکثریت بهائیان این

جانشین را به رسمیت نشناختند. آنان می‌گفتند این آمریکائیه‌ها، فارسی و عربی نمی‌دانند که الواح و متون بهائیت را تفسیر کند. بهائیان اروپائی - آمریکایی رهبری چارلز ریمی را پذیرفتند و او را رئیس بیت العدل اعظم بهائیان دانستند که در حیات شوقی به این حال سمت مفتخر شده است.

چارلز میسن ریمی فرزند یکی از روحانیون کلیسای ارتودوکس بود که در سال 1874 / 1253 به «ولی عزیزالله» و «ولی امر ثانی» می‌باشد. انشعاب در بهائیت از آغاز تا انجام آن به قرار زیر است.

چارلز میسن ریمی فرزند یکی از روحانیون کلیسای ارتودوکس بود که در سال، می‌باشد. انشعاب در بهائیت از آغاز تا انجام آن، به قرار زیر است.

- 1 - ازلیان: پیروان ازل، میرزا یحیی نوری.
- 2 - سهرابیان: پیروان احمد سهراب از یاران عبدالبهاء (در آمریکا)
- 3 - پیروان محمد علی میرزا، برادر عبدالبهاء
- 4- پیروان چارلز میسن ریمی آمریکائی (در فرانسه و پاکستان)
- 5- پیروان روحیه ماکسول همسر کانادائی شوقی افندی
- 6- پیروان جمشید معانی در اندونزی.
- 7- گروه بیانی
- 8- گروه آتی

2- احکام و تعالیم:

زنان با مردان تساوی حقوق دارند و آزادند که بدون حجاب در میان مردان ظاهر شوند «کسانی که در میان پیروان مایوروش یابند چه مرد باشند و چه زن، حلال است که به یکدیگر نگاه کنند و سخن بگویند» (بیان).

«پروردگار در کتاب «بیان» به مران مؤمن اجازه داده است که به زنان نظر اندازند و نگاه کنند و به زنان هم اجازه داده شده که اگر خواستند، به مردان مورد علاقه خود نگاه کنند، ولی نباید به آنچه خدا دوست ندارد نظر اندازد. پروردگار می خواهد که زنان و مردان آزاد باشند...» (بیان).

«... به زنان اجازه داده شد که مانند حوریان بهشتی لباسهای حریر بپوشند و خود را بیارایند و همچون بهشت از خانه بیرون آیند و میان مردان وارد شوند و بدون حجاب بر صندلیها جلوس نکنند...» (تفسیر سوره یوسف).

«... هرکس باید از خود فرزندی پدید آورد تا بعد از مرگش او را به خوبی یاد کند و اجازه داده شد که اگر زن و مردی عقیم باشند، می توانند با «اختیار اقتران» (رابطه جنسی زن با مرد دیگری و مرد بازن دیگری) ثمره از وجود خود ظاهر کنند...»

(بیان، باب 150، واحد هشتم)

«... پروردگار حکم نجاست را از اشیا برداشته و همه اشیا رادردریای طهارت فروبرده است...»

(اقدس + بیان، باب 16، واحد ششم، باب 15 واحد پنجم)

«... بر شامباد که از درون اختیار نکنید...»

کسانیکه که بر یک زن قناعت کند، خود و آن زن را راحت کرده اند...»

(اقدس 22، 18، صحیفه احکام 94).

«... اگر زن خبر فوت همسر را شنید، در خانه منتظر شود تا ماههای چندی

بگذرد، بعد می تواند ازدواج کند...»

« ازدواج با زن پدر حرام است... ما شرم داریم که حکم پسر بیچه (لواط) را بگوئیم، پرهیز کنید از خدا و مرتکب نشوید... » (گنجینه احکام 145 + اقدس 19، 20).

«اگر کسی، موجب آزار واذیت و اندوه فردی شود، باید 19 مثقال طلا یا نقره کفاره دهد و اگر ندارد، 19 مرتبه توبه کند»
(بیان، باب 18، واحد هفتم).

« اگر کسی، فردی را زندان کند، زندان کند، زن او بر وی حرام می شود و همه اعمال نیک او محو می گردد و اگر به زن حرام شده اش رجوع کند، باید در هر ماه 19 مثقال طلا بپردازد. » (اقدس 39)

«... اگر خانه ای را بر عمدا آتش بزند، پس او را بسوزانید... » (اقدس 18)
«... واجب است که هر شخص برای وارث خود نوزده ورقه کاغذ لطیف و نوزده انگشتری، که بر آنها اسماء خداوند منقوش باشد، باقی گذارد... » (بیان
باب 18، واحد 7)

« اگر فردی را غصه دار کند، 19 مثقال طلا بدهد. » (بیان: باب 18 واحد 7)
« اگر معلمی، کودکی را چوب بزند، تا نوزده روز زنش بر او حرام می شود، اگر چه از روی عمد نباشد... اگر زن نداشته باشد، باید نوزده مثقال طلا بدهد...
» (بیان، باب 16، واحد 6)

«... مرد می تواند نوزده مرتبه در ایام طلاق به زن خودش رجوع کند... »
(بیان، باب 8، واحد 5)

«هر فرد باید کتاب بیان را بخواند، و از نوزده آیه کم تر نخواند... » (بیان،
باب 8، واحد 5)

«شماری ماههای سال 19 ماه است... » (اقدس 34)

هر سال 19 ماه و هر ماه 19 روز است:

- 1 - شهر البهاء 2 - شهر الجلال 3 - شهر الجمال 4 - شهر العظمه 5 - شهر
- النور 6 - شهر الرحمة 7 شهر الكلمات 8 - شهر الاسماء 9 - شهر الكمال 10 -
- شهر العزه 11 - شهر المشبه 12 - شهر العلم 13 - شهر القدوه 14 - شهر القول
- 15 - شهر المسائل 16 - شهر الشرف 17 - شهر السلطان 18 - شهر الملك
- 19 شهر الصلاة.

5 روز اضافی را به ایام «هء» و ایام «اعطاء» نام نهاده اند. در این پنج روز بهائیان به جشن و مهمانی و اطعام می پردازند... (دروس الدیانه / درس 25).

«... پس از هر نوزده سال باید تجدید اثاثیه منزل کنید...» (اقدس 41)

پسر و دختر بهائی در سن 15 سالگی بالغ می شوند و سن کهولت هفتاده سالگی است که تکالیف از آنان ساقط می شود

«حق طلاق برای زن و مرد مساوی است...» (گنجینه احکام 225)

«... دزد را باید تبعید کرد، در مرتبه دوم زندانی شود و در مرتبه سوم بر پیشانی او علامتی زده شود تا همه مردم او را بشناسند...» (اقدس 14)

«وارثان مرده هفت گروه باشند: پدر، مادر، زن، فرزند، برادر، خواهر، معلم...» (بیان).

3 - آثار:

- 1 - بیان، عربی تالیف علی محمد شیرازی (باب).
- 2 - اقدس، عربی، بهاء الله (میرزا حسینعلی نوری).
- 3 - الواح، عربی، فارسی، بهاء الله.
- 4 - مقاله سیاح، (عبدالبهاء).
- 5 گنجینه، احکام، (?).

- 6 - تاریخ نبیل زرنندی، تاءلیف اشراق خاوری.
- 7 - صحیفه عدلیه، (?).
- 8 - مذاهب ملل متمدنه، به فرانسه مسیونیکلا، در پنج جلد.
- 9- اقتدارات، بهاء الله.
- 10- دیانت بهائی، (?).
- 11- مصابیح هدایت اول، تاءلیف عزیز الله سلیمانی اردکانی.
- 12 - مصابیح هدایت دوم، تاءلیف عزیز الله سلیمانی اردکانی.
- 13 - مصابیح هدایت سوم، تاءلیف عزیز الله سلیمانی اردکانی.
- 14- الواح شوقی افندی، تاءلیف شوقی افندی.
- 15- تنبیه النائمین، تاءلیف عزیزه خانم، خواهر صبح ازل.
- 16- هشت بهشت،
- 17 - فرائد گلپایگانی، تالیف ابولفضل گلپایگانی.
- 18 - نقطه الکاف، تالیف میرزاجانی کاشانی از یاران باب.
- 19 ایقان، تاءلیف بهاء الله.
- 20 - النور الابهی، (مفاوضات) عبدالبهاء.
- 21- متم بیان (عربی).
- 22- آئین باب، (?).
- 23- الکواکب الدریه، (?).
- 24- دروس الدیانة، (?).
- 25 - رساله (?).
- 26 - ترجیع بندنعیم، (?).
- 27 - مکاتب، عبدالبهاء، .

- 28 - بدیع، (؟)
- 29 - مبین، (بهاء الله)
- 30 - احسن القصص (تفسیر سوره یوسف) الله، تالیف باب،
- 31 - ظهورالحق، تالیف فاضل مازندرانی.
- 22- بهجة الصدور، تالیف حیدر علی اصفهانی.
- 33 - دلائل العرفان، تالیف حیدر علی اصفهانی.
- 34 - مجموعه مبارکه، تالیف سید جمال الدین اصفهانی.
- 35 - لوح شوقی، تالیف شوقی.
- 36 - لوح منظور، تالیف شوقی. ⁽²⁸²⁾

6- فرقه احمدیه

این فرقه منسوب به «میرزا غلام احمد قادیانی». (1328 1250 -ق / 1908 - 1835 م) می باشد.

«قادیانی» از احفا «امیر بر لاس» عموی «امیر تیمور گورگانی» است. وقتی «امیر تیمور» ایالت «کش» رابه تصرف خود درآورد ت انی خاندان به «خراسان» کوچ کردند و تا اواخر قرن دهم هجری / 16 میلادی / نام داشت و در نزدیک رودخانه «پپاس» دهکده «اسلامپور» (: اسلام شهر) را بنا نهاد. اجداد غلام احمد در دربار پادشاهان مغول هند مقام یافتند. مرکز بعدی این خاندان شهرستان «قادیان» واقع در ناحیه «گورداس» (ینجاب هند) بود. پدر «غلام احمد» مرتضی نام داشت. غلام احمد در سال 1255 ق / 1839 م در قادیان متولد شد. حرفه پدرش طبابت بود.

غلام احمد به تحصیلات اسلامی روی آورد و بعد وارد خدمت دولت انگلیس شد.

از سال 1860 تا 1865 م در شهر سیالکوت مشغول کار بود. بعدها از کار دولتی کناره گرفت و در زادگاه خود قادیان گوشه گیری اختیار کرد. چهل سال داشت که کتاب مذهبی خود را به نام براهین احمدیه منتشر کرد (1880 م). این کتاب ما استقبال مردم روبرو شد.

در حدود پنجاه سالگی دعوت خویش را آغاز کرد و مدعی شد که از طرف خداوند به وی وحی می شود، و اجازه دارد که بیعت مردم را بپذیرد.

در سال 1904 خود را «مسیح» و «مهدی موعود» و «تارا کریشنا» خواند. قادیانی گفت: «حضرت عیسی» را به دار نزنده اند، بلکه او از دست دشمنان گریخته و به «هندوستان» هجرت کرده و در «کشمیر» اقامت نموده و به تعلیم «انجیل» پرداخته است. «عیسی» پس از 120 سال زندگی درگذشت و در «سری ناگر» به خاک سپرده شد و مرقد او امروز به قبر «یوذا سف» مشهور است. «پس از مرگ قیانی، پیروان او شخصی را به نام «مولوی نورالدین» به جانشینی او انتخاب کردند.

پس از چندی پسر 25 ساله اش «میرزابشیر الدین محمود احمد» را به عنوان «خلیفه المسیح الثانی» برگزیدند. وی چهل سال خلافت کرد. و نظم جدیدی به مذهب قادیانی داد.

عقاید احمدیه با عقاید عامه مسلمانان اختلاف زیادی ندارد، اختلاف در سه

اصل است:

1 - طبیعت مسیح یافتن.

2 - دعوی مهدویت غلام احمد.

3 - انکار جهاد اسلامی.

غلام احمد می گوید: «در زمان مانباید جهاد به جنگ و شمشیر باشدت بلکه جهاد به معنای کوشش است که پیروان مذهب باید در گسترش آن عقیده با صلح و آرامش به جای آوردند.» «قادیانیه» خود را «جماعه احمدیه» نیز می گویند و گاهی آن را «میزائیه» می نامند.

آماري که از خود داده اند، نزدیک به نیم میلیون نفر در کشورهای مختلف می باشد. که حدود نیمی از آنان در پاکستان و بقیه در هندوستان و کشورهای آفریقائی زندگی می کنند.

گروه احمدیه باید حداقل یک چهارم درآمد خود را به صندوق انجمن بپردازند.

مرکز جدید این جماعت در «ربوه» پاکستان قرار دارد. یک مجلس مشورتی هم دارند که اعضای آن بیشتر انتخابی هستند تا انتصابی. «ربوه» در 104 کیلومتری «لاهور» پاکستان واقع است.

کسانی که مذهب «احمدیه» رامی پذیرند، باید احمدی زاده باشند یا رسماً اظهار «ایمان» کنند:

«گواهی می دهم که تنها خداوند بزرگ را باید پرستید. او کسی است که انباز و شریک ندارد. من می کوشم تا به همه قوانین اسلام عمل کنم. من «محمد» ﷺ پیامبر اسلام را خاتم پیامبران می دانم و نیز به تمام دعوی های میرزا «غلام احمد» قادیانی اعتقاد دارم.»

پس از چندی گروهی از جماعت «احمدیه» جدا شدند و «غلام احمد» را «متجدد» خواندند نه یک «پیامبر» و تاءکید دارند که ادعای «پیامبری» نکرده است. این فرقه «اقلیت» را تشکیل می دهند ولی در فعالیت مذهبی خود

پرشومی باشند و می کوشند مردم را به اسلامی دعوت کنند نه به‌آئین خود. در کشورهای انگلیسی زبان برای اشاعه مذهب خودانتشارات فراوانی دارند. این گروه را «انجمن اشاعه اسلام احمدیه» گویند. مرکز تبلیغات انجمن در «لندن»، «برلن» و «جاکارتا» (در اندونزی) است

محققان در تاریخ فرقه احمدیه و سیر عقاید آن می گویند که غلام احمد خود را ابتدا «(متجدد) / مجدد؟ / قرن چهاردهم هجری معرفی کرد و بعدا ادعای «(نبوت) کرد. و مدعی «(مهدویت)» و «(رجعت مسیح)» شد.

قادیانی به مشایخ صوفیه ارادت بسیار داشت و معجزه را برای پیامبران ضروری نمی دانست.

پس از مرگ قادیانی پیروان او به دوگروه تقسیم شدند: عده ای دنبال فرزندش را گرفتند و گروهی پیرامون «مولا محمدعلی» جمع شدند.

اقوال و آراء از تاءویلات صوفیه و اسماعیلیه گرفته شده است.

دولت پاکستان سعی کرد برای نابودی این فرقه، آنان را متهم به انکار خاتمیت پیامبر اسلام نماید:

دولت عربستان که پیرو آئین وهابیت است، با این فرقه عناد بسیاری دارد و از ورود این افراد به حجاز جلوگیری می کند.

اقبال لاهوری از مخالفان این فرقه بود. علمای مناطق شبه قاره هند، پاکستان، مصر، سوریه و عراق علیه قادیانیه موضع گرفتند.

«گویا چون از ورود حجاز منع شده اند، زادگاه غلام احمد را «مکه» خویش قرار دادند» (!؟).

تاریخ و عقاید این فرقه از سوی متعصبان مذاهب مختلف اسلامی تحریف

شده و اقاویلی به آن نسبت داده اند. (283)

7- فرقه وهابیه

1 - پیدایش

این فرقه منسوب به «محمد بن عبدالوهاب» (بن سلیمان بن محمد بن احمد بن راشد بن برید بن محمد بن برید بن مشرف بن عمر بن بعضابن ریس بن زاحزبن محمد بن علی بن وهیب التمیمی) از مردم «نجد» (هزار و دویست شش - هزار و صد و پانزده قمری) می باشد. «محمد بن عبدالوهاب» به مکتب «ابن تیمیه» گرایش داشت. نام این فرقه از پدر «محمد» که «عبدالوهاب» بود، گرفته شده است. «عبدالوهاب» که از علمای عینییه از بلاد نجد بود. محمد فقه حنبلی رانزد پدرش «عبدالوهاب» که از علمای هنبلیه بود، فرا گرفت. آثار «ابن تیمیه» و «قیم جزی» «که شاگرد ابن تیمیه بود» را مطالعه کرد و تحت تاثیر قرار گرفت. ابن تیمیه: «ابوالعباس احمد بن عبدالحلیم حرانی» از علماء حنبلی قرن هفتم و هشتم هجری است که عقاید وی مخالفت افکار مذهبی معاصر خود تکفیر شد و مدتی زندانی بود مورد آزار مغولان قرار گرفت و از شام به قاهره گریخت. در سال 712 ق دوباره به «دمشق» بازگشت و در سال 728 ق در گذشت. محمد بن عبدالوهاب در بصره از «شیخ محمد مجموعی» علم دین آموخت، در شام و حجاز نیز کسب فیض کرد و کمال یافت و سفرهایی به ایران «اصفهان» نمود.

در رابطه با نهضت پاکدینی «محمد بن عبدالوهاب» چند نکته قابل تامل هست که خواننده تاریخ عقاید و آراء باید به آنها توجه کند: نکته نخست اینکه مقطع زمانی پیدایش این نهضت قابل توجه است. نکته دوم، تحصیلات محد بن عبدالوهاب و مناطق و مراکزی که در آن تحصیل و تحقیق کرده است، می باشد.

در رابطه با نکته نخست، می دانیم که قرنهای دهم تا سیزدهم هجری فصل جدیدی در تاریخ عقید و آراء اسلامی بشمار می رود: «امپراطوری عثمانی» خود را وارث خلافت اسلامی می دانست و مدعی بود که آخرین خلیفه عباسی خالفت را به این خاندان وصیت کرده است. از دیگر طرف ت رقبای ترک عثمانی که پیشینه ای دراز در اختلافات قبیله ای و محلی و منطقه ای بایکدیگر داشتند، ائتلاف کرده و نهضت صفویه را بر پای داشتند. اتحاد و ائتلاف هفت قبیله ترک، رژیم صفوی در ایران را پدید آورد. استخدام مذهب شیعه امامیه بخشی از استراتژی ستیزه جویانه رقبای ترک عثمانی در مبارزه با امپراطور عثمانیان بود. نهضت شیعیگری صفویه که با قوت و قدرت قزلباشهان شمشیرهای آخته و قتل عام سنیان شهر نشین ایران اکثر سنی، رو به گسترش بود، تا آن سوی مرزهای جغرافیایی ایران فرا رفت و در طی نزدیک به یک قرن ت سنی کشی و شیعه کشی در این دو امپراطور و صدور آن به شام و حجاز نزاع فرقه‌های و کلای شیعه و سنی را که در دوره آل بویه آغاز و بعد همراه با فراز و نشیب‌هایی ادامه داشت، تجدید و تشدید کرد و به اوج بی سابقه ای رسانید. اقدامات علمای سنی (که در جهت اهداف سیاسی سلاطن صفویه از یک سو و علما سنی در جهت اهداف سیاسی امپراطوری عثمانی از دیگر سو) بر این کینه و دشمنی رنگ و رونق شگفتی می داد. بر خواننده محقق در تاریخ ایران روشن است که دوره صفویه بیش از هر دوره دیگری در تاریخ ایران و اسلام شیعه ت بخران ساز بوده است: بیشترین و تندترین ردیه ها علیه مذهب امامیه در همین دوره از سوی سنیان نوشته شده است، علمای بزرگ شیعه که اصولا در بلاد سنی نشین بی طرف بوده اند، ترور شده اند (نمونه اش شهید ثانی) بی گناه بلاد عثمانی قتل عام شده اند و رعب و وحشت و ناامنی کلیه جوامع شهری و

روستایی شیعیان برون مرزی آن روزگار را فراگرفته بود. و از همه مهمتر سیمایی که صفویه از «تشیع امامیه» ارائه داده می کرد، مسئله یازتر بود و دستاویز حمله و بهانه مناسبی در دست علمامتعصب سنی بود. اسناد تاریخ نشان میدهد که در بلاد سنیان، «تشیع امامیه» مترادف بود با مذهب شرک و تمام بر چسب هایی که در ادوار گذشته تاریخ ت اسلاف سنی شان بر تارک «تشیع» چسبانده بودند، صحت و مشروعیت می یافت. اقدامات صفویه تا آنجا شوم و ویرانگر بود که بسیاری از سنیان متعصب، اقدامات خلفاء اموی و عباسی را علیه «ائمہ شیعه» (عَلَيْهِمُ السَّلَامُ) توجیه میکردند، و می دانیم که در گذشته قبل از صفویه «غزالی طوسی» برای خوشایند خلافت و سلطنت تسنن، «یزید بن معاویه» را تبرئه کرد و لعن بر او را حرام دانست. اما اینبار قضیه شکل جدی تر بخود گرفت و کلیه خلفا سفاک اموی - عباسی تبرئه شدند. حقانیت، مظلومیت و معنویت تشیع امامیه بایکوت شد و سناین بلاد همچو آتشی در زیر خاکستر منتظر فرصت بودند.

«محمدبن عبدالوهاب» درست در چنین مقطع بلند تاریخی زاد و زیست و دید و لمس کرد.

ونکته دوم، تحصیلات «محمدبن عبدالوهاب» است. او در حوزههایی مطالعه می کرد که در معرض تهاجم فرهنگی، سیاسی و نظامی صفویه بودند. آمدن او به ایران و مخصوصا «اصفهان» و اقامت او در آن شهر قابل توجه است. او از نزدیک شاد اقدامات متولیان رسمی و دولتی و علمی مذهب امامیه بود. بدو شک محمدبن عبدالوهاب در مراسم محرم اصفهان دیده است که چگونه در روز «عاشورا» شاه شیعه!! سرهای بریده سنیان را به عنوان سرهای بریده امویان!! تحویل می گیرد و به قاتلین سکه های طلا می هد...

خلاصه اینکه محمد بن عبدالوهاب و نهضت افراطی او محصول چنین دوره ای است. یعنی یک واکنش! یک عکس العمل که می تواند اشکال مختلفی در انعکاس خود بیابد. آنگونه که وقتی محمودافغان ایران رادر نوردید، «ملا زعفران» سنی را آورد تا مال وجان و ناموس روافض!! را مباح کند و دراصفهان چنین شد..

علمامذهبی در نقد و نفی «وهابیت» تنها «معلول» را می بیند واز علت غافل اند وفورا دست خارجی و... را در کار می آورند.

تعالیم «محمدبن عبدالوهاب» در واقع تهاجمی است فرهنگی علیه محصولات فرهنگی صفویه و اقدامات نظامی مخرب و ویرانگر و ظالمانه او و پیروانش، عکس العملی است علیه اقدامات قزلباشان صفوی که در طول حداقل یک قرن تمام با قداره «تشیع» رادر دل و درون توده های عامی سنی ایران و اطراف آن فرو کردند و عقاید و اماکن سنیان را زیر و رو کردند.

و همان گونه که قتل عامهای «شاه اسماعیل اول» درشيعه کردن سنیان، عنوان «جهاد» داشت و فتوای فقها را در حمایت خودبهمراه داشتند، تخریب ها و قتل عامهای وهابیان در بلاد شيعه و انهدام اماکن مذهبی امامیه، عنوان جهاد و پاکسازی و تطهیر اسلام!! و توجیه مذهبی داشت. و در همین جا باید به این نکته واقعیت تاریخی اشاره کرد که تاریخ اسلام از آغاز تاکنون نشان می دهد: کلیه فرقه ها و نهضتهای فکری، فرهنگی، سیاسی، اجتماعی و نظامی در سایه و فضای فرهنگی، سیاسی خلافت و سلطنت پدید آمده اند و هر کدامشان به نحوی دراعتراض به وضع موجود، ابراز وجود کرده اند، اگر در ستیز با عقاید رسمی بوده است و نفی تفکر موجودت بدعت نامیده شده و اگر در نبرد با ساختار سیاسی فرهنگی - اجتماعی - اقتصادی موجود و نفی سیادت متولیان

رسمی بوده، تکفیر گردیده و تحت پیگرد مذهب رسمی و سیاست حاکم قرار گرفته است و بعد در تاریخ عقاید و آرا به بدترین وجهی تحریف شده است و به صاحبان آرا و عقاید اقوال و اعمالی نسبت داده اند که روحشان از آنها خبر نداشته است و همین اقوال پشتوانه تاریخ نقلی و کتب فرق و ملل و نحل گردیده است. نکته دیگر این است که تاریخ عقاید و آراء بشری نشان می دهد که هر حرکت فکری (مثبت یا منفی) اصولاً دارای علل و انگیزه هائی است که مبادی عقیدتی آن مبتنی بر همین علل و انگیزه هاست، ایدئولوژی و پیام آن حرکت بر همین علل استوار است و بعد برای توجیه تاریخی خود به دنبال پیشینه و ریشه می گردد. در این شکی نیست که محمد بن عبدالوهاب، عقاید کلامی خود را در تاریخ عقاید و آراء اسلامی جستجو کرده و عقاید ابن تیمیه را مناسب دیده و هماهنگی هائی با آنها داشته است. اما خود ابن تیمیه محصول چه عصری است؟ او نیز محصول عصر تنازع بقا مذاهب رسمی است است: عصر مغولان و بعد در دوره ایلخانان) مذاهب اسلامی در چه رقابتی برای بقا بودند؛ حنفیان قطب غالب مذاهب تسنن بودند و شیعه امامیه مذهب رقیب نیزگاه غالب می شد. در این میان حنبلیان و شافعیان در اقلیت و محدودیت بودند وزیدیان و اسماعیلیان در تعقیب و قتل عام...

ابن تیمیه محصول چنین عصری است که عقاید و آراش را باید در قالبهای منجمد و متحجر شاعره واصحاب الحدیث ومرجئه و جبریه دید. آنچه مهم است، باید به علل، عوامل و انگیزه های خیزش بک حرکت و به ریشه های توجیهها تاریخی آن.

در منابع شیعه امامیه ابن تیمیه اینگونه معرفی شده است: احمد بن تیمیه (728 - 661 ق) فقیه، محدث و متکلم حنبلی است وی متولد 661 ق. در حران

(سوریه) می باشد و در ایام حمله مغولان مقیم دمشق شد. او دارای تاءلیفات بسیاری است بالغ بر سیصد جلد است. «ابن تیمیه» بر کلیه مذاهب اسلامی انتقاد داشت و کتبی علیه این مذاهب نوشت. در عین حال مورد احترام عامه بود. «ناصر» خلیفه فاطمی وی را به زندان انداخت با پا در میانی مادرش آزاد شد. او قائل به تجسم و تشبیه بود. «علماء عامه» علیه او اظهار نظر کرده اند و کتبی بر رد عقاید وی نوشته اند. برخی ابن تیمیه را «بدعت گذار» و برخی دیگر کافر دانسته اند. گویند «بخاری» وی را «کافر» دانسته است.

آثار و عقاید او در شام و اطراف ممنوع اعلام گردید و خلیفه وقت دستور داد هر کس بر این عقاید باشد، مال و جانس مباح است.

از عقایدی که به وی نسبت داده اند این است که وی تمام عقاید مسلمانان را زیر سؤال برده و آنان را در پرستش متولیان رسمی مذاهب به یهود و نصاری تشبیه کرده که احبار و رهبان خود را می پرستند گویند عقاید و آثار او در تجسم و تشبیه خداوند است به اصحاب سقیفه توهین روا داشته، مردم را از زیارت قبر رسول الله باز داشتهو آن را نوعی شرک تلقی کرده است. عقاید و آراء او بر خلاف عقاید عامه مسلمانان است، لذا کلیه فقهاء رسمی علیه او هماهنگ عمل کردند و به زندانش انداختند.

2 - عقاید و آراء:

می گویند وهابیه معتقدند که هیچ انسانی موحد است و نه مسلمان مگر اینکه اموری را ترک کند، از جمله: 1 - به وسیله هیچ یک از رسولان و اولیاء پروردگار به خداوند توسل نجوید، و هرگاه اقدام به این کار کند و بگوید: ای خدا! توسط پیامبرت محمد (ﷺ) به تو متوسل می شوم که مرا مشمول رحمت خود قرار دهی، اینگونه افراد در راه شرک گام نهاده و مشرک می باشند.

2 - زائران به قصد زیارت به آرامگاه رسول خدا (ﷺ) نزدیک نشوند و بر قبر آن حضرت دست نگذارید و در آنجا دعا نخوانند و نماز نگذارید و ساختمان و مسجد بر روی قبر نسازند.

3 - از پیامبر (ﷺ) طلب نکنند؛ اگر چه پروردگار، حق شفاعت را پیامبر اکرم (ﷺ) داده است ولی از طلب آن نهی فرموده است. بر مسلمانان جایز است که بگویند: «یا الله! شفیع لی محمدا!»: «پروردگارا! محمد (ﷺ) را شفیع من قرار ده» ولی روا نیست که بگویند: «یا محمد! (ﷺ) اشفع لی عندالله».

و کسی که از پیامبر طلب شفاعت کند، مانند این است که از بت ها شفاعت خواسته باشد

4- باید هرگز به رسول خدا «ﷺ» سوگند یاد نکنند و او راندا ننمایند (یا محمد) و آن حضرت را با عبارت «سیدنا» توصیف نکند و الفاظی از قبیل: بحق محمد و.. بر زبان جاری نسازد.

5 - نذر برای غیر خدا و پناه بردن و استغاثه به غیر خداوند شرک است.

6 - زیارت قبور و ساختن گنبد و بارگاه بر آنها و تزئین قبور و سنگ کتیبه، چراغ روشن کردنو شمع گذاشتن بر آنها شرک است.

7 - وهابیون بر این باور شدند که مسلمانان در طی روزگار وقرون، از آئین اسلام منحرف شده اند و در دین خدا بدعت هائی جای داده اند که با شرع اسلام متناقض می باشد. به عقیده وهابیون باید از اصولی که پیامبر اسلام «ﷺ» حکم فرموده، پیروی کرد و از منهیات او دوری نمود. باید فقط پروردگار امیدوار بود و از او ترسید و به او توکل کرد و شفاعت خواست.

8 - هرگونه مراسم تشییع جنازه و سوگواری حرام است. ارواح اموات کاری نمی‌توانند بکنند و در امور دنیوی و اخروی زندگان دخالتی نمی‌توانند داشته باشند.

تاءویل آیات حرام است...

9- کار بردن القاب که بر عزت و احترام دلالت دارد، در مورد افراد بشر ناصواب است؛ زیرا احترام و تعظیم تنها شایسته خداوند است.

10 - هرگاه مسلمانی از دنیا برود، روح او در بهشت است و این جای شادی و سرور دارد نه غم و اندوه.

گویند وهابیون قائل به جنگ با دیگر فرق و مذاهب اسلامی هستند و مدعی اند که یا باید به آئین وهابیت در آینده و یا جزیه دهند. آنان مخالفان خود را متهم به کفر و شرک می‌کنند و اموال و انفس و نوامیس بقیه را حلال می‌دانند. از دیدگاه وهابیون مرتکب کبیره کافر است و هر کس در جنگ کشته شود، به بهشت می‌رود. وهابیون آیات قرآنی وارده پیرامون شرک و کفر را بر مسلمانان مخالف خود منطبق می‌کنند.

گفتگوی یک عالم شیعه با محمد بن عبدالوهاب:

در برخی کتب، سخن از مباحثه یک دانشمند شیعی به نام «شیخ جواد قمی» (؟) با محمد «محمد بن عبدالوهاب» رفته است. گرد آورنده این مطالب را از کتاب خاطرات منسوب به فردی نام «همفر» انگلیسی (؟) نقل کرده است. دانشمند شیعی: چرا از امام علی بن ابی طالب علیه السلام پیروی نمی‌کنی؟ محمد بن عبدالوهاب: از دیدگاه من علی مانند عمر گفتارش حجت نیست، تنها حجت ما کتاب خدا و سنت پیامبر است.

دانشمند شیعی: رسول خدا ﷺ فرموده است: «انا مدینه العلم و علی بابها،
در این صورت میان علی و دیگران فرق هست.

محمد بن عبدالوهاب: اگر گفتار علی حجت بود پس چرا رسول خدا
ﷺ نفرمود: «کتاب الله و علی بن ابی طالب».

دانشمند شیعی: آری! رسول خدا ﷺ این را فرموده است:

«انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی»

و علی رئیس عترت رسول الله ﷺ است.

دانشمند شیعی مدارک زیادی از منابع عامه در اثبات این گفته رسول خدا
ﷺ ارائه کرد.

محمد بن عبدالوهاب: اگر پیامبر چنین گفته باشد، پس او چه می شود.

دانشمند شیعی: «سنت» رسول خدا ﷺ شارح «کتاب الله» است و «عترت»

رسول شارح «سنت» او است

وقتی پیامبر اسلام (ﷺ) از دنیا رفت، مسلمانان به یک شارح نیاز داشتند که
قرآن را تفسیر و تشریح کند. این کار تنها از عترت رسول ساخته بود.

محمد بن عبدالوهاب سکوت کرد و پاسخی نداشت که بدهد.

3 - رهبران فرقه وهابیه:

وارث مقتدر و مسلط آئین وهابیت، اندکی پس از پیدایش آن، خاندان آل
سعود شد. این خاندان که از دیر باز بر جزیره العرب دست داشته، توانست با
تکیه بر این آئین و حمایت و گسترش واحیا آن تنها وارث بی چون وچرای
وهابیت گردد.

1 - محمد بن سعود، نخستین فرد از خاندان سعود است که مذهب وهابیه را

قبول کرد (م 1279 ق)

- 2 - عبدالعزيز بن سعود. وی بر «احساء» و «قطیف» دست یافت و سواحل خلیج فارس را نیز در اختیار گرفت. در سال 1216 ق کربلا را غارت کرد. اندکی بعد مکه و طائف را زیر نفوذ گرفت و بر عمان دستیافت. در سال 1218 قمری توسط یکی از شیعیان کشته شد.
- 3 - سعود بن عبدالعزيز. در دوره رهبری وی وهابیان به بغداد و عمان مکه و مدینه و حوران یورش بردند. نام سلطان وقت را از خطبه ها برداشتند. نیروهای عثمانی وهابیان بردند. نام سلطان وقت را از خطبه ها برداشتند. نیروهای عثمانی وهابیان را شکست دادند و شهرها را پس گرفتند. وی در سال 1229 قمری درگذشت.
- 4 - عبدالله بن سعود. وی توسط طولون پاشا شکست خورد و دستگیر گردید. او و فرزندان او در سال 1233 قمری در قسطنطنیه به دار آویخته شدند.
- 5 - مشاری بن سعود (برادر عبدالله). او نیز توسط محمد علی پاشا دستگیر گشت و در سال 1234 قمری در راه مصر درگذشت.
- 6 - ترکی بن عبدالله بن محمد بن سعود. وی قدرت را در ریاض بدست گرفت. اندکی بعد مصریان وی را از شهر بیرون راندند. ولی او دوباره قدرت را بدست آورد و به ریاض بازگشت. ترکی بر احسا و بحرین دست یافت و در سال 1249 قمری توسط مشاری بن عبدالرحمن کشته شد.
- 7 - مشاری بن عبدالرحمن بن مشاری بن حسن بن مشاری بن سعود 8 - خالد بن سعود (1257 - 1255 ق)
- 9 - عبدالله بن شیبان بن ابراهیم بن شیبان (1259 - 1257)
- 10 - فصیل بن ترکی (دوبار قدرت را بدست گرفت: بار اول 1255 قمری، و بار دوم 1282 - 1259 قمری)

11 - عبدالله بن فضیل بن ترکی (سه بار قدرت را بدست گرفت: 1291 - 1287 ق و 1301 - 1300 و 1304 - 1301 قمری)

12 - سعود بن ترکی.

13 - محمد بن سعود

14 - عبدالرحمن بن فضیل

15 - محمد بن فضیل

16 - عبدالعزیز بن عبدالرحمن فضیل

خاندان آل سعود همچنان سیادت و قدرت خود را بر سراسر جزیره العرب حفظ کرده اند و اینک بر سرزمین وحی حکومت میکنند. «ملک فهد» پادشاه عربستان سعودی وارث اجداد و اسلاف خویش است که با اقتدار کامل بر تخت سلطنت نشسته و خود را «خادم حرمین شریفین» معرفی می کند.

4 - تهاجم و تخریب:

وهابیان به انجام عقاید و شعائر خویش پرداختند و برای محو به اصطلاح آلودگیها از ساحت اسلام به تهاجم و تخریب روی آوردند:

1 - حمله به مدینه منوره:

وهابیان از بیابانهای نجد تا صحراهای حجاز تاختند و به مدینه یورش بردند و حرم پیامبر اسلام ﷺ را غارت کردند و مزار شریف نبوی را مورد بی احترامی قرار دادند.

2 - حمله به کربلای معلی:

وهابیان چند مرتبه به کربلا حمله برده اند در سال 1216 ق، امیر سعود به اتفاق سپاه نیرومندی از مردم نجد و عشایر جمو؛ و حجاز و تهامه و... به عراق

یورش بردند. در ماه ذوالقعدة همان سال به شهر کربلا رسیده آن شهر را محاصره کردند.

سپاهیان وهابی برج و باروی شهر را خراب کرده، وارد شهر شدند و گروه بسیاری از اهالی کربلا را در کوچه و بازار و منازل کشتند و اموال مردم را غارت کردند. گنبد روی آرامگاه امام حسین بن علی علیه السلام را خراب کردند و صندوق روی بارگاه را که از زمرد و یاقوت و جواهرات تزئین شده بود، گرفتند و بردند. در حدود دو هزار نفر از مردم کربلا کشته شدند.

برخی مورخان ایرانی تاریخ حمله به کربلا را در ذوالحجه سال 1216 ق در روز عید غدیر نوشته اند. و هابیان به حرم مطهر امام حسین بن علی علیه السلام اهانت روا داشتند.

3 - حمله به نجف اشرف:

امیر سعود از کربلا به نجف رفت (1216 ق) و آن شهر را محاصره نمود. اهالی نجف به مقاومت پرداختند. وهابیان نتوانستند به داخل شهر راه یابند. مردم قبلا خزانه حرم امام علی علیه السلام را به بغداد منتقل کرده بودند تا از غارت در امان بماند. در این حمله ناموفق پنج تن از اهالی نجف کشته شدند.

در سال 1220 یا 1221 قمری گروهی از وهابیان به رهبری امیر سعود به نجف یورش بردند. در این حمله نیز با مقاومت مردم روبرو شدند.

در این مقاومت مردم، علما و طلاب شرکت داشتند. نیروهای امیر سعود پانزده هزار نفر بودند که هر چه کوشیدند، نتوانستند به شهر راه یابند. در این درگیری هفتصد نفر از وهابیان کشته شدند.

4 - حمله به شرق اردن:

در سال 1343 قمری گروهی از وهابیان به شرق اردن یورش بردند و بسیاری از مردم آن سامان را کشتند و اموالشان را غارت کردند. دولت وقت اردن به کمک مردم شتافت و وهابیان عقب نشینی کرده، شکست خوردند. در این نبرد 300 نفر از وهابیان کشته شدند و تعدادی به اسارت در آمدند.

وهابیان برای گسترش قلمرو و نفوذ خود دست به هرگونه حرکاتی میزدند. این حملات و حرکات با قتل و غارت همراه بود. امیران نیرومند حاکم بر صحرای نجد با وهابیان مخالفت می کردند ولی نتوانستند از نفوذ و سیطره آنان جلوگیری کنند. اشراف مکه و حکام حجاز، وهابیان را خارج از دین معرفی میکردند و از ورود آنان به حرم جلوگیری می نمودند. این وضعیت در دوره رهبری محمد بن سعود برقرار بود.

پس از وی عبدالعزیز بن سعود زمام امور در دست گرفت. او در سی سال اول امارت خود همیشه با قبائل مجاور در حال جنگ بود. در سال 1208 ناحیه احساء را فتح کرد و بر قطیف نیز دست یافت تصرف این دو ناحیه، وهابیان را بر خلیج فارس راه داد.

وهابیان همچنان از ورود به حرم و انجام مراسم حج ممنوع بودند. سرانجام وهابیان اجازه مشروط یافتند. آنان باید جزیه میدادند تا امیر مکه به آنان راه دهد.

در سال 1212 قمری وهابیان بر امیر مکه پیروز شدند و به قرار داد صلح راضی گردیدند.

در سال 1214 قمری وهابیان توانستند در مراسم حج شرکت کنند.

دیری نپائید که قرار داد صلح نقض شد و اختلاف بین دو طرف آغاز گردید. جنگ خونین بین وهابیان و امیر مکه سالها به طول انجامید. در این نبرد طولانی بار دیگر وهابیان پیروز شدند و شهر طائف را به تصرف خود در آوردند گویند: وهابیان مردم طائف را قتل عام کردند، کودکان را سر بریدند، قاریان قرآن را در حال تلاوت کشتند و قرآن‌ها و کتب حدیث را سوختند این واقعه در سال 1217 قمری روی داد. وهابیان پس از تصرف طائف قصد داشتند بهمکه روند، اما حضور حاجیان در مراسم حج، آنان را ترساند. پس از پایان مراسم وعزیمت حجاج به او طانشان وهابیان رهسپار مکه شدند. در مکه چهارده روز اقامت گزیدند و مردم را به توبه و ا می داشتند. وهابیان به تخریب آرامگاهها و قبور و دیگر اماکن مقدس پیرامون حرم و مکه پرداختند. کلیه ساختمانهایی را که بلندتر از کعبه بود، ویران کردند آنان به هنگام این شرک زدائی از ساحت اسلام! شعار می دادند و طبل می زدند. این پاکسازی سه روز ادامه یافت.

وهابیان مقرر داشتند که کعبه حق انحصاری مذهب خاصی نیست: باید که نماز صبح را شافعیان بخوانند و نماز ظهر را مالکیان، و نماز عصر را حنبلیان و نماز مغرب را حنفیان بخوانند و باید نماز عشا برای همه آزاد است. نماز جمعه را باید «مفتی مکه» بخواند و باید که کتاب «کشف الشبهات» تاءلیف: مجمحمد بن عبدالوهاب در «مسجد الحرام» تدریس شود و همه مردم شرکت کنند.

«سعود» 24 روز دیگر در مکه ماند، آنگاه برای دستگیری شریف غالب به طرف جده رهسپار گردید و آنجا را در محاصره انداخت و چون شهر دارای قدرت دفاعی نیرومندی بود، امیر سعود نتوانست آنجا را فتح کند، ناگزیر به نجد بازگشت و شریف غالب دوباره مکه را تصرف کرد.

همان طور که قبلا اشاره شد، وهابیان به مدینه منوره نیز یورش بردند و بی احترامیها کردند، اشیا قیمتی را بردند و مساجد و قبور را ویران کردن، حرم نبوی را غارت کردن و قبرستان بقیع را منهدم ساختند. قاضی و حاکم شرع مدینه را که از طرف عثمانی منصوب بود، بیرون کردن و حاکمی به نام شیخ عبدالحفیظ از خود قرار دادند. مردم را از زیارت قبر رسول خدا ﷺ بازداشتند و شیعیان را از زیارت قبور ائمه علیهم السلام در بقیع منع کردند.

یکی از مورخان عرب درباره حوادث مدینه نوشته است که وهابیان قبه ائمه شیعه در بقیه را ویران کردند ولی به حرم نبوی صلی الله علیه و آله کاری نداشتند. امیر سعود از مردم مدینه پرسید: با قبه های بقیع چه باید کرد؟ مردم از ترس گفتند: باید خراب کرد. وهابیان با کمک مردم قبه های را ویران ساختند و تمام جواهرات اهدائی این مقابر را بردند.

وهابیان در سال 1222 قمری مراسم حج را تعطیل کردند و مردم را از انجام مناسک باز داشتند.

در سال 1220 قمری مردم عراق را از حج بازداشتند و در سال 1222 قمری مردم و شام را به مکه راه ندادند. این ممنوعیت برای مردم عراق چهار سال و برای مردم مصر و شام سه سال برقرار بود. اقدامات وهابیان در اماکن شیعه واکنشهایی را به دنبال داشت فردی شیعه از اهالی عماریه موصل عراق به قصد کشتن عبدالعزیز پدر امیر سعود راهی نجد شد. گویا قرار بود که امیر سعود عامل حمله به کربلا و نجف را بکشد، ولی چون دسترسی به او ممکن نبود، پدرش را از پای در آورد.

این مرد شیعی در لباس دراویش، خود را فردی عابد و زاهد و گوشه گیر نشان داد و مرید آل سعود معرفی کرد. او نتوانست با رفتار حساب شده خود،

مورد توجه واحترام عبدالعزیز قرار بگیرد. سرانجام به هنگام نماز عصر، وقتی عبدالعزیز به سجده رفته بود، با دشنه شکم او را درید و کارش را ساخت. ضارب توسط عبدالله بن محمد بن سعود (برادر عبدالعزیز) از پای در آمد. در تواریخ آمده است که ضارب افغانی الاصل بوده است و نام وی را از ملا عثمان نوشته اند. برخی منابع بر شیعه بودن ضارب تاکید کرده اند که از اهالی عماریه بوده است.

5 - حمله به سوریه:

در سال 1225 قمری عبدالله بن سعود به حوران حمله کرد و اموال مردم آن دیار را عارت نمود، کشتزارها را به آتش کشید و گروه زیادی را کشت. وهابیان به کودکان نیز رحم نکردند. گفته اند عادل سه میلیون درهم به مردم خسارت وارد آوردند.

6 - حمله به بحرین:

در سال 1226 قمری وهابیان به بحرین تاختند. حاکم وقت مسقط از دولت مرکزی ایران کمک خواست نیروهای ایرانی تا نزدیک مرکز وهابیان «درعیه» جلو رفتند. نیروهای وهابی پس از جنگ سختی شکست خوردند. دو فرمانده وهابی سیف بن مالک و محمد بن سیف زخم برداشته، فرار کردند و گروه زیادی از وهابیان کشته شدند. امام مسقط به شکرانه این پیروزی، هدایای فراوانی برای شاهزاده قاجار حسینعلی میرزا حکمران فارس فرستاد. خبر این پیروز در 20 ربیع الاول 1226 قمری به فتحعلی شاه رسید.

7 - درگیری وهابیان با قبیله خزعل:

در سال 1214 قمری کاروانی از نجد به بغداد آمد. افراد کاروان مال التجاره خود را فروخته و کالاهائی خریدند و عازم دیار خود شدند. گروهی از عرافیان

به قصد حج همراه این کاروان شدند، چون به نجف رسیدند، عده ای از قبیله خزعل که شیعه بودند، در نجف بودند. وهابیان امیر قبیله خزعل را در هنگام زیارت قبر مطهر علوی شهید کردند. این جنایت موجب درگیری میان وهابیان و قبیله خزعل شد تعدادی از طرفین کشته شدند. در این میان اموال حاجیان عراقی و شتران واسبان وهابیان به غارت رفت. وهابیان فرار کردند و حجاج بغدادی به بغداد برگشتند.

5 - کتبی که علیه وهابیت نوشته شده است:

- 1 - المنحة الوهيبه في رد الوهابيه تاءليف: ابراهيم بن عبدالقادر رياحي تونسي مالكي.
- 3 - الاوراق البغداديه في الحوادث النجديه. تاءليف: شيخ ابراهيم راوي، رئيس طائفه رفاعيه.
- 4 - العقائد الصحيحه في ترديد الوهابيه النجديه، تاءليف خواجه حافظ محمد حسن جان شير هندی.
- 5 - الاصول الاربعه في ترديد الوهابيه، تاءليف شير هندی.
- 6 - الفجر الصادق في الرد على منكري التوسل و الكرامات والخوارق. تاءليف: شيخ جميل افندی صدقي زهاوی.
- 7 - الاقوال المرضيه في الرد على الوهابيه، تاليف نمحمد حنفي.
- 8 - الرساله الرديه على الطائفه الوهابيه. تاليف، محمد عطا الله.
- 9- الرد على الوهابيه، تاليف، عبدالمحسن حنبلي.
- 10 - ضيا الصدور لمنكر التوسل باهل القبور، تاءليف ظاهر شاه هندی..
- 11 - شفا السقام في زياره خير الانام، تاليف: ابوالحسن على سبكي.
- 12 - رد وهابي، تاليف: محمد بن مفتي عبدالغيور.

- 13 - المقالات الوافيه فى الرد على الوهايبه، تاءليف، شيخ حسن خزبک.
- 14 - التوسل، تاليف: محمد عبدالقيوم قادرى.
- 15 - الحقايق الاسلاميه فى الرد على المزاعم الوهايبه تاءليف نمالكبن شيخ محمود.
- 16 - المنح الالهيه فى طمس الضلاله الوهايبه، تاليف، ابوالفدا اسماعيل تميمى تونسى.
- 17 - الدرر المنيه فى الرد على الوهايبه، تاليف، سيد احمد دحلان شافعى.
- 18 - القول الشريعه فى الرد على الوهايبه، تاليف: مصطفى بن احمد شطى حنبلى.
- 19 - التوسل بالنبى و جهله الوهايبين.
- 20 - المسائل المنتخبه، تاليف، قاضى حبيب الحق.
- 21 - الانصاف.
- 22 - التوسل بالموتى.
- 23 - علما المسلمين و الوهايبون، تاليف: حلمى ايشق.
- 24 - ميزان الكبرى، تاليف، عبدالوهاب شعرانى مصرى.
- 25 - شواهد الحق، تاليف، يوسف بن اسماعيل.
- 26 - العقايد النسفى، تاليف، عمر بن محمد حنفى.
- 27 - من صعوبات المكتوبات، تاليف، عبدالاحد فاروقى.
- 28 - رساله فى تحقيق الوهايبه، تاليف شيخ خالد بغدادى.
- 29 - الصواعق الالهيه فى الرد على الوهايبه، تاليف، شيخ سليمانبن عبدالوهاب كه در جواب برادرش محمد بن عبدالوهاب نوشت وبراى وى بن نجد فرستاد.

- 30 - تجديد سيف الجهاد لمدعى الاجتهاد، تاءليف، عبدالله بن لطيف شافعى.
- 31 - الصواعق و الرعود، تاءليف عبدالله بن داود حنبلى.
- 32 - رساله احمد بن على بصرى شافعى.
- 33 - رساله عبدالوهاب بن احمد بركات شافعى مكى.
- 34 - رساله شيخ عطا مكى به نام:
الصارم الهندى فى عنق النجدى.
- 35 - السيوف الصقال فى اعناق من انكر من الاولياء تاءليف، يكى از علماء
بيت المقدس.
- 36 - تحريص الانبياء على الاستغائه بالاتبيا والاوليا، تاءليف: عبدالله بن
ابراهيم.
- 37 - سعادة الدارين، تاليف ابراهيم بن عثمان
- 38 - كشف الارتياب فى اتباع محمد بن عبدالوهاب، تاءليف سيد محسن
عاملى.
- 40 - نهج الرشاد، تاليف: محمد حسين كاشف الغطاء.
- 41 - شواهد الحق فى الاستغائه بسيد الخلق
تاءليف: شيخ يوسف نبهانى.
- 42 - مصباح الانام وجلا الظلام تاءليف: علوى بن احمد.
- 43 - سيف الابرار على الفجار، تاءليف: محمد عبدالرحمن حنفى (به فارسى).
- 44 - سيف الجبار المسلول على الاعداء الابرار، تاءليف: رسول قادرى
(عربى - فارسى)
- 45 - مدارج السنية فى الرد على الوهابيه،
تاءليف: عامر قادرى.

- 46 - كشف النقاب عن عقائد ابن الوهاب، تالیف نعلی نقی هندی.
- 47 - ازهاق الباطل فی رد الفرقه الوهابیه، تاءلیف: محمد بن داود همدانی.
- 48 - الغدیر، تاءلیف: علامه امینی در این کتاب عظیم بخشی از عقاید و آراء وهابیت و این تمیمیه مورد بررسی و نقد قرار گرفته است.
- 49 - الفتوحات الاسلامیه، تاءلیف:
احمد دحلان مفتی مکه در این کتاب به بخشی از عقاید وهابیه پرداخته شده است.
- 50 - فصل الخطاب فی الرد علی بن عبدالوهاب تاءلیف شیخ سلیمان بن عبدالوهاب برادر بنیانگذار مذهب وهابیه.
- 51 - ایضاح المکنون / در دو جلد / تالیف اسماعیل پاشا.
- 52 - السیف الهندی فی ابنه طریقه الشیخ النجدی، تاءلیف: عبدالله بن عیسی الصنعانی.
- 53 - مصباح الانام و جلاء الظلام فی رد شبه البدعی النجدی التی اضل العوام، تاءلیف: علوی بن احمد حداد.
- 54 - جلال الحق فی كشف احوال اشرار الخلق، تاءلیف: ابراهیم قادری.
- 55 - اظهار العقوق منع التوسل بالنبی و الولی الصدوق، تاءلیف مشرفی مالکی.

دست استعمار و آئین وهابیت:

می گویند: «همفر» جاسوس انگلیسی در سال 1710 میلادی از سوی وزارت خارجه بریتانیا ماءموریت یافت تا در جهان اسلام تفرقه اندازد. این فرد و گروه هشت نفری وی ابتدا راهی ترکیه می شوند. جاسوس نامبرده زبان ترکی، عربی و فارسی می دانسته است. جاسوس مذکور خود را در ترکیه محمد نامیده

است. او در قالب یک مسلمان عابد و زاهد رخنه کرده توانسته جلب توجه کند «همفر» تحت تاءثیر رفتار اسلامی مردم ترکیه قرار گرفته و بر این آئین افسوس می خورد و برای مسیحیت متأسف می شود! او در طی دو سال اقامت در ترکیه قرآن می آموزد و بر ادبیات عرب و زبان عربی مسلط می گردد.

به لندن می رود تا گزارش ماءموریت خود را بدهد. دوباره ماءموریت پیدا می کند که به عراق برود تا به اختلاف و تفرقه میان مسلمانان پردازد در بصره با علما اهل سنت تماس می گیرد و خود را مسلمان ترک معرفی می کند. علماء سنی به او مشکوک می شوند و با یک نجار شیعی مذهب و ایرانی الاصل آشنا می شود. او خودش را از اهالی آذربایجان معرفی می کند. در بصره و در دکان همین نجار ایرانی با محمد بن عبدالوهاب آشنا می گردد. او سرانجام محمد بن عبدالوهاب را فرد مناسبی برای مقاصد خود تشخیص می دهد و بها و توصیه می کند که مذهبی اختراع کند. و او هم مذهب وهابیت را اختراع کرد. نتیجه این می شود که: مذهب وهابیت ساخته و پرداخته انگلیس می باشد. بنابراین خیال همه راحت باشد.

پی نوشت ها :

- 1- استاد شریعتی / اسلام شناسی. مشهد. چاپ طوس 143-144.
- 2- برای دریافت مطالب تمام این بخش ن.ک: طبری / تاریخ 177/2، 197، + الاستیعات 30/3. + طبری / تاریخ 62/2، 63، 64، 65.
+ تاریخ اسلام 56-60، 61، 65، 66، 67، 68، 70.
+ سیره حلبی 32/1
+ ابن هشام / سیره 143/1، 138، 125، 331، 332-339
+ خلاصة الادیان 288، 291، 295، 293، 296، 297، 298، 299، 300، 301، 302، 303، 304، 305، 306، 308، 311، 312، 331.
+ جامعه شناسی جاهلیت 154، 192، 193.
+ محمد از نظر دیگران 40، 41، 42، 43، 44، 45، 46، 47، 49، 50، 60.
+ ابن خلدون / العبر 60/2، 61.
+ شهابی / الاسلام و الشیعه 118، 116، 120 - 127
+ دهخدا / لغت نامه. + عرب قبل الاسلام 131/1.
+ طلعت احمدی 27-28، 31، 40، 41، 42، 43، 44، 45، 46.
+ استاد سبحانی / فروغ ابدیت 149/1، 151، 212، 213، 214، 215، 216، 217، 280.
+ منتخب التواریخ 27 + 48-50.
3- ن.ک: خلاصة الادیان 300، 301، 303، 304، 305، 308.
+ تاریخ الاسلام 71، 72، 73، 74، 77، 79، 80، 81، 83.
فروغ ابدیت 231/1، 232، 234، 223، 250، 253، 254، 255.
ابن اثیر / کامل 54/2، 55، 56، 58، 60، 61، 62.
تفسیر علی بن ابراهیم قمی 378/1 + طلعت احمدی 51.
اسلام و شیعه 132، 134، + طبری 82/2، ناسخ التواریخ 681/1 + تاریخ الخمیسن 337/1.
محمد از نظر دیگران 61، 62، 86، 87، 42، 43، 44.
4- ن.ک. طبری / تاریخ 2 / 232 - 234 + تاریخ اسلام 77، 78، 79، 80.
+ تاریخ العرب قبل الاسلام 249/1.
+ جامعه شناسی دینی 172.

- + خلاصه الادیان 303، 304.
- + الاسلام و الشیعه 138، 139، 140، 141، 142،
- + طبری / تاریخ 238/2
- + تفسیر قمی 272/1.
- 5- دکتر علی شریعتی / اسلام شناسی. مشهد. چاپ طوس 145. ن. ک: خلاصه الادیان 308
- + تاریخ اسلام 85 + اسلام در چهارده قرن 32 + منتخب التواریخ 56.
- 6- قرآن / بقره 144.
- 7- ن. ک: پیشین.
- 8- دکتر شریعتی / اسلام شناسی 146.
- 9- همان.
- 10- همان 146.
- 11- ن. ک: فروغ ابدیت 371/2 - 491 به نقل از: ابن ابی الحدید 265/14 - 267 + ابن هشام 101/2 - 105 + واقدی / مغازی 265/1.
- 12- دکتر شریعتی / اسلام شناسی. مشهد. چاپ طوس 193. خلاصه الادیان ص 312. ی
- 13- همان 199.
- 14- حوادث سال پنجم ران. دکتر شریعتی / پیشین. + فروغ ابدیت 2 / 400 - 500 به نقل از: ابن هشام / سیره 2 / 170، ابن سعد / طبقات 2 / 49، واقدی / مغازی 1 / 359 + تاریخ الخمیس 1 / 508 + طبری 3 / 46 + خلاصه الادیان 300 - 330 + مجمع البیان 2 / 292 - 295. + تاریخ اسلام 80 - 100 + منتخب التواریخ 63
- 15- ن. ک: فروغ ابدیت 533/2.
- 16- قرآن / نساء 51 - 52.
- 17- شریعتی / پیشین 211 - 213. فروغ ابدیت ج 2 ص 545 خلاصه الادیان ص 314 تاریخ اسلام ص 6.
- 18- ن. ک: اسلام شناسی. چاپ طوس مشهد 507 - 543
- 19- دکتر شریعتی / اسلام شناسی، 224 - 225.
- 20- همان 226
- 21- فروغ ابدیت 577/2 به نقل از این منابع: خلاصه الادیان 314 + تاریخ اسلام 97، 96 + طبری 46/3.

- 22- ن. ک: خلاصه الادیان 315 + تاریخ اسلام 98
- 23- فروغ ابدیت 620/2 - 600 به نقل از: واقدی 624/2 + طبری 284/2، ابن هشام 323/2 + مجمع البیان 126/9
- فروغ ابدیت 582/2، 583، 580، 588، 590، 593، 596.
- + خلاصه الادیان 319، 320.
- + تاریخ اسلام 106، 105، 107.
- 24- اسلام شناسی 252 - 249. فروغ ابدیت ج 2 ص 610 تا 634 به نقل از این کتب «تاریخ طبری ج 2 ص 290، بحار ج 2 ص 378 و 380، طبقات کبری ج 1 ص 295، حلبی 277 ج 2 - کامل ح 2 ص 44، طبقات ج 1 ص 260، طبری ج 2 ص 295، کامل ج 2 ص 81، بحار ج 2 ص 389، حلبی ج 3 ص 280، در نشور ج 1 ص 40، اعیان الشیعه ج 1 ص 142.
- 25- برای آگاهی بیشتر از نامه های پیامبر به سران جهان و پاسخ آنان ن. ک:
- فروغ ابدیت 412/2، 614، 615، 616، 617، 618، 619، 620، 621، 622، 623، 624، خلاصه الادیان 322، 323، 324، 325، 326، 327، 328، 329، 330، 331، تاریخ اسلام 109، 110، 111، 112، 113، 115، 117، 119، 121، 123، . واقدی / مغازی 42/2 + اسدالغابه 362/1، 364، 365، 368، 367، طبری 290/2 + بحار 378/20 - 380، 382، طلعت احمدی 50 - 85. + طبقات 259/1، 260، + فروغ ابدیت 625/2، 626، 627، 628، 629، + حلبی / سیره / 277/2 - 280 + فروغ ابدیت 630/2، 631، 632. + اعیان الشیعه 142/1. + فروغ ابدیت 631/2، 632.
- 26- ن. ک: فروغ ابدیت 634/2، 642، 635، به نقل از: سیره حلبی 286/3 + طبقات ابن سعد 261/2 + الکامل 183/2 + تاریخ اسلام، 140، 109، 110، 111، + خلاصه الادیان 322، 323. + طلعت احمدی 61.
- 27- ن. ک: فروغ ابدیت 637/2 - 648 به نقل از: حلبی 36/3 + یعقوبی 46/2 + ابن هشام 330/2 + امالی طوسی 162 + اسدالغابه 334/4.
- + خلاصه الادیان 322، 323.
- + تاریخ اسلام 109، 110.
- 28- شریعتی / اسلام شناسی 258 - 259.
- 29- ن. ک: فروغ ابدیت 647/2 - 650 به نقل از: ابن هشام 344/3 - 335.

- + طبری 300/2 + مجمع البیان 120/9 + حلبی / سیره 43/2 + الاسلام و الشیعه 170 + بحار 28/21 + مسلم / صحیح 5165/، 22، 23.
- 30- شریعتی / اسلام شناسی 257 - 258.
- 31- ن.ک: فروغ ابدیت 668/2 به نقل از: بحار 34/21.
- 32- شریعتی / پیشین 261.
- 33- فروغ ابدیت 2 / 677 - 682.
- 34- ن.ک: فروغ ابدیت 678/2، 679، 680، 681، 682، 683، به نقل از ابن هشام 371/2، 372، 373، 374 + خلاصه الادیان 324، 325، 326، + واقدی / مغازی 743/2 + ابن سعد 394/7 + منتخب التواریخ 68، 69. + تاریخ الاسلام 112، 113، 114، 115، 116، .
- 35- شریعتی / اسلام شناسی. مشهد. طوس. 274 - 275.
- 36- ن.ک: پیشین 279 - 283. مقایسه کنید: فروغ ابدیت 693/2، 694، 695، 696، - به نقل از: اسد الغابه 387/1 + بحار 56/21 - 55 + واقدی 766/2 - 762 + ابن هشام 382/2 + حلبی 79/2.
- 37- شریعتی / اسلام شناسی 303.
- 38- قرآن کریم / یوسف 2»
- 39- ن.ک: فروغ ابدیت 730/2 - 739 به نقل از: طبقات 137/2، 150، ابن هشام 409/2 + واقدی 825/2 + مجمع البیان 276/5.
- 40- ن.ک: فروغ ابدیت 743/2 - 747.
- 41- اسلام شناسی 331
- 42- همان 338.
- 43- ن.ک: ابن هشام / سیره 568/2 + ابن اثیر / الکامل 305/2 + مجلسی / بحار 363/21 - 360 + فروغ ابدیت 826/2 + محاسن برقی 313 + حلبی / سیره 348/2.
- 44- منابع پیشین.
- 45- ن.ک: شریعتی / اسلام شناسی 352، 353.
- 46- همان 366.
- 47- همان 367.

- 48- همان 368. 369. تاریخ اسلام ص 118 تا ص 121. فروغ ابدیت ج 2 ص 765 -
مغازی واقدی ج 3 ص 988 و «89 خلاصه الادبایان ص 326، سیره ابن هشام ج 2 ص 578 و
581 خلاصه شده به نقل از فروغ ابدیت باین کتب مراجعه شود.
- 49- ن.ک: مجلسی / بحار 319/21 + فروغ ابدیت 830/2.
- 50- ن.ک: بحار 385/21 + فروغ ابدیت 831/2 - 835.
- 51- قرآن کریم / سوره مائده 67.
- 52- ن.ک: ابن خلکان / وفيات الاعیان 60/1 + بیرونی / آثار الباقیه 395 + سیوطی /
الدرالمنثور 298/3 + فخر رازی / تفسیر 50/12 + عیاشی 332/1 + اثبات الهداه 543/3 +
المیزان فی تفسیر القرآن 53/6 + البرهان 489/1. تمام مطالب و منابع آن به نقل از: استاد سبحانی
/ فروغ ابدیت 474/2 - تاریخ اسلام ص 121 تا ص 124، خلاصه الادبایان ص 327 تا ص
330، فروغ ابدیت ج 2 ص 837 ص 840.
- 53- ن.ک: الامینی / الغدیر فی کتاب و السنه و الادب، چاپ بیروت. 11 جلد /.
- 54- ن.ک: استاد سبحانی / فروغ ابدیت 477/2 - 478.
- 55- قرآن / مائده 3.
- 56- ن.ک: دکتر فیاض / تاریخ اسلام 134 + خراسانی / منتخب التواریخ 43 + تاریخ
مفصل اسلام 87. + فروغ ابدیت 478/2 + علی و السنه 85 + نسائی / خصاص 30.
- 57- ن.ک: رافعی / اعجاز القرآن 114 + دکتر فیاض / تاریخ اسلام 125 + تاریخ مفصل
اسلام 88 + اسلام در چهارده قرن 34 + خراسانی / منتخب التواریخ 44 + استاد سبحانی / فروغ
ابدیت 483/2.
- 58- ن.ک: تاریخ مفصل اسلام 90 + تاریخ اسلام 125 + منتخب التواریخ 45 + ابن سعد /
طبقات 120/2، 190 + ابن ابی الحدید / شرح نهج البلاغه 20/2 - نقل مطالب و منابع از: فرغ
ابدیت 489/2.
- 59- ن.ک: تاریخ اسلام 126 + طبقات 204/2 + بحار 466/22، فروغ ابدیت 490/2.
- 60- ن.ک: تاریخ اسلام 137 + ابن هشام / سیره 654/2 + ابن سعد / طبقات 216/2 +
صواعق المحرقه 145 + مسلم /
- 61- ن.ک: تاریخ اسلام 126 - 6»
- 62- ن.ک: روضه الواعظین 248 + منتهی الامال 2/1 «مناقب 164/1. به نقل از: فروغ
ابدیت 502/2.

- 63- این فرازاها «متفق علیه» است و در کلیه منابع عامه آمده است (با اختلاف در الفاظ) ن. ک: شهرستانی / ملل و نحل 29/1 + ابن جوزی / تذکره 36، + بخاری / صحیح 118/2 + احمد بن حنبل / مسند 222/1 + ابن ابی الحدید / شرح نهج البلاغه 563/2 + مسلم / صحیح 22/1، 14/2 + ابن سعد / طبقات 244/2، فروغ ابدیت 493/2.
- 64- ن. ک: فروغ ابدیت 496/2 + شیخ مفید / ارشاد.
- 65- قرآن. آل عمران 144.
- 66- قرآن کریم، سوره زمر 30.
- 67- ن. ک: تاریخ مذاهب 11، علل ظهور فرق و مذاهب 12 + شهرستانی / ملل 30/1. تاریخ اسلام ص 124، خلاصه الادیان ص 330، فروغ ابدیت ج 2 از ص 843 تا 872 مراجعه شود.
- 68- ن. ک: شهرستانی / ملل 30/1 + تاریخ مذاهب اسلام 10. تاریخ اسلام ص 127، فروغ ابدیت ج 2 ص 870، سیره ابن هشام ج 2 ص 656، طبقات ص 75 و دهها کتب دیگر.
- 69- ن. ک: تاریخ اسلام 132 + تاریخ مفصل اسلام 99
- 70- ن. ک: حلبی / سیره 400/3 + ابن ابی الحدید / شرح 278/6 + به نقل از: فروغ ابدیت 275/2.
- 71- ن. ک: نهج البلاغه / نامه 45.
- 72- تحفه الاحباب 304.
- 73- ن. ک: سلیم بن قیس / کتاب سلیم 126 - 96.
- 74- ن. ک: ابن اعثم کوفی / تاریخ 136 + تاریخ مفصل اسلام 150 + طبری / تاریخ 144/2 + معجم 281/3.
- 75- نهج البلاغه / خطبه 3. شقشقیه.
- 76- نهج البلاغه / خطبه 3. شقشقیه.
- 77- قرآن کریم، بقره 207.
- 78- ن. ک: سلیم بن قیس / کتاب سلیم 82، 83، 84، 124، 125، 126، + طباطبائی / شیعه در اسلام 8، 9، 10: طبری 447/2 + 102/2، 103، 106، 107، + طبری / تاریخ 445/2، 460 + مسعودی / مروج 307/2، 325، تمام این منابع به نقل از: طباطبائی / شیعه در اسلام 8، 9، + آشتیانی / خاندان نوبختی 30 + تاریخ 1 اسلام 208207 + فرهنگ فرق اسلامی 36.
- 79- ن. ک: کفایه الاثر 23.

- 80- همان 27.
- 81- همان 34.
- 82- همان 38.
- 83- همان 41 - 42
- 84- همان 53
- 85- همان 87
- 86- ن.ک: نسائی / خصائص 2، 4، 1.
- 87- همان 1.
- 88- همان 1.
- 89- همان 2، 3، 4. + فصول المهمه 121، 122، 125 + صواعق المحرقه 122، 123.
- 90- همان + تحفه الاحباب 250 + 249 + فصول المهمه 126 + خصائص 250.
- 91- ن.ک: روض الجنان 158 - 160 اعلام الوری 200 + فصول المهمه 133 + صواعق
134 + روضه الواعظین 161/1 + كشف الغمه 54/2.
- 92- ن.ک: ذخائر العقبی 67 - 121 + ابن شهر آشوب / مناقب 20/2 - 48.
- 93- ن.ک: مناقب 21/4 - 23 + ارشاد 172 + فصول المهمه 144 - 146 + الامامه و
السیاسه 163/1 + تذكره الخواص 211. + حاکم / مستدرک 170/3 + روضه الواعظین 188/2
+ كشف الغمه 159/2 + اعلام الوری 201.
- 94- تمام سخنان امام حسین علیه السلام از: بلاغه الحسین، گرفته شد.
- ن.ک: مفید / ارشاد 180 - 182 + طباطبائی / شیعہ در اسلام 132. + اثبات الوصیه 125 +
ابن ماجه / سنن 64/1 + حاکم / مستدرک 177/3. یعقوبی / تاریخ 226/2 - 228، 229 + ابن
عساکر / تاریخ 315/4 - 339 ابن شهر آشوب / مناقب 88/4 + مقریزی / خطط 289/2 +
عیون الاخبار 212/1 الامامه و السیایه 203/1 + تذكره الخواص 235 + فصول المهمه 163 -
178 صواعق 192 - 193 + بحار الانوار 200/10 - 203 (چاپ کمیانی).
- 95- ن.ک: ابوالفراج اصفهانی / مقاتل الطالبیین 52، 53، 54، 55، 56، 59، مفید / ارشاد
236، 237، 238، 239، 240. + تذكره الخواص 324، 235، 236، 237، 238. + اعلام الوری
250، 251، 252 + روضه الواعظین 242/1 + كشف الغمه 276/2، 277، 278 + ابن شهر آشوب
/ مناقب 75/4، 176، 177، 178، 179، 180.
- 96- ن.ک: ارشاد 246 + اعلام الوری 263 + فصول المهمه 222

- 97- ن. ک: ارشاد 245 + اعلام الوری 292
- 98- کلیه اقوال پیرامون امام صادق علیه السلام بر گرفته شده از: اسد حیدر / الامام الصادق و المذاهب الاربعه / چاپ بیروت 1390 ه جلد 1 و 2 / 50 - 57
- 99- در مورد امام صادق علیه السلام . ن. ک: ابن خلکان / وفيات الاعیان 1/ 328 - 327 + ابن حجر / الصواعق المحرقة 201, 202, 203 + فصول المهمة 234, 235, 236 + دلائل الامامه 111, 112, 113, 114
- + اثبات الوصیه 142, 143, 144, 145, + مفید / ارشاد 254, 255
- + کلینی / کافی 1 / 310, 311, 312, 313, 314, 315, 316
- + منهاج السنة 3 / 40, 41, 42, 43, 44, 45, 46, 47, 48
- + ابن شهر آشوب / مناقب آل ابی طالب 4 / 246, 247, 248, 249
- + طباطبائی / شیعه در اسلام 140, 141, 142, 143, 144, 145, 146
- + اعلام الوری 260, 261, 262, 263, 264, 265
- 100- ن. ک: صواعق المحرقة 204 + فصول المهمة 243, 244, 245
- 101- شریعتی / روش شناخت اسلام (مجموعه آثار شماره 28) 423 - 417
- 102- مدرسی چهاردهی / زندگی دهمین پیشوای شیعه، امام هادی علیه السلام 56 - 58 به نقل از: کلینی / کافی.
- 103- ن. ک: مدرسی چهاردهی / پیشین.
- 104- ن. ک: الصحیفه السجادیه / المقدمه. ص 20
- 105- موسس المعارف الاسلامیه / معجم احادیث الامام المهدی 3/ 325 - 326 به نقل از: الکافی 1/ 25 - 21 + کمال الدین 2/ 675 + الخرائج 2/ 840 + بصائر الدرجات 117 + منتخب الاثر 200 + اثبات الهداه 3/ 448, 495 + حلتہ الابرار 2/ 625 - 626
- 106- ن. ک: معجم احادیث الامام المهدی 3/ 326 به نقل از: الخرائج 2/ 930 - 31»
- 107- معجم احادیث الامام المهدی 3/ 426 - 427 به نقل از: نعمانی / الغیبه 274 + اثبات الهداه 3/ 738 + بحار 52/ 244 + بشار الاسلام 121.
- 108- همان 3/ 426 - 427 به نقل از: الصدوق / امالی 396 + روضة الواعظین 2/ 267 + اثبات الهداه 3/ 559, 615 + بحار الاثر 169.

- 109- همان 428/3 - 429 به نقل از: ارشاد 358 + الطوسی / الغيبة 267 + اعلام الوری
426 + الخرائج 1162/3 + كشف الغمه 242/3 + اثبات الهداة 726/3 + البحار 209/52 + الزام
الناصب 146/2.
- 110- همان 126/3 به نقل از: نعمانی 317 + بحار 364/52، 381. + همان 319/3 به نقل
از: نعمانی 233 + عقدالدر 227 + تهذیب 154/6 + وسائل 57/11 + اثبات الهداة 454/3.
- 111- همان 127/3 به نقل از: نهج البلاغه (صالح) 195 - 196 خطبه 138. + نهج البلاغه
(عبده) 21/2 + ابن ابی الحدید 40/9 - 41 + ینابیع المودة 437 + ابن میثم بحرانی 168/3 +
غررالحکم 363 + منتخب الاثر 297.
- 112- همان 167/3 - 168 به نقل از: احتجاج 290/2 + اثبات الهداة 524/3 + بحار
20/44 + من الرحمن 42/2 + العوالم 175/16 + منتخب الاثر 487.
- 113- همان 181/3 به نقل از: محاسن 61 + بحار 90/27.
- 114- همان 304/3 به نقل از: الايضاح 208 - 209.
- 115- مروج الذهب - ابن خلکان - ابن اثیر شامی - نامه دانشوران ج 1 - عقد الفرید ج 1
- ابن اثیر ج 5 - ادیان و مهدویت ص 72.
- 116- ابن اثیر ج 5 - عقد الفرید ج 2 - ابن خلکان
- 117- ابن اثیر ج 5 - عقد الفرید ج 2 - فخری - الفهرست ص 483 - ملل و نحل ص 111
ج 1 به نقل از مدعیان مهدویت ص 73
- 118- تاریخ بخارا - مجله مهر - کتاب مهدی به نقل از ادیان و مهدویت ص 74.
- 119- ابن اثیر ج 8 - الفهرست ص 264 - سیاست نامه - مهدی - به نقل از ادیان و
مهدویت ص 74
- 120- ابن خلکان - ابن اثیر ج 9
- 121- ابن خلکان - ابن اثیر ج 11 - 15
- 122- الهلال سال 7 - 8 مهدی
- 123- از مجموعه شیخ عبدالعزیز مصری به نقل از ادیان و مهدویت ص 78
- 124- به نقل از کتاب ادیان و مهدویت ص 71 ص 72 ص 73 ص 74 ص 75 ص 76 ص
77 ص 78 ص 79 ص 80 ص 81 ص 82 ص 83 ص 84 ص 85
- 125- ص 86 بقلم آقای محمد بهشتی
- 126- سوره مائده آیات 44 و 45 و 47

- 127- سورة المائدة آیه 12
- 128- سورة الاعراف آیه 160
- 129- سورة التوبه آیه 36
- 130- از جمله آن روایات روایت زیر می باشد: « قال رسول الله ﷺ: الائمه بعدى اثنا عشر اولهم انت يا على و آخرهم القائم الذى يفتح الله عزوجل يديه مشارق الارض و مغاربها. »
پیامبر ﷺ فرمود: پیشوایان بعد از من دوازده نفرند، یا علی اول آنها تو هستی و آخرشان قائم است که خداوند عزوجل بدست او مشرق و مغرب زمین را فتح می کند.
- ینابیع الموده باب 94 ص 439 و باب 93 ص 486 و باب 86 ص 471 و باب 77 ص 445
- 131- سورة الشورى آیه 23
- 132- در بعضی از روایات نقل شده که: بعد از رحلت پیامبر اکرم (ﷺ) عمامه و عصا و سلاح و لباسهای آن حضرت در نزد حضرت علی (ع) بود.
- 133- احقاق الحق ج 13 ص 172 - منهج الصادقین ج 1 ص 63.
- 134- تاریخ الشیعه ص 204
- 135- الادب فی ظل بنی بویه ص 15 - و مروج الذهب
- 136- اسفار بن شیرویه
- 137- تاریخ شیعه ص 138 و ص 142.
- 138- خطط مقریزی ج 6 ص 258 - شیعه و تشیع ص 306 و 307.
- 139- تاریخ الدوله الفاطمیه ص 52.
- 140- شیعه و تشیع ص 308 تا 311.
- 141- خطط مقریزی ج 2 ص 290.
- 142- شیعه و تشیع نوشته محمد جواد مغنیه لبنانی ص 312
- 143- فرهنگ انجمن ناصری ص 398
- 144- بستان السیاحه ص 291.
- 145- کامل ابن اثیر حوادث سال 321 - آل بویه ص 90 - بستان السیاحه ص 291 - شیعه و تشیع ص 18.
- 146- شیعه و تشیع ص 319 تا 321.
- 147- الادب فی ظل بنی بویه ص 127.
- 148- شیعه و تشیع ص 324 و 325.

- 149- رسائل جا حظ ج 1 ص 76 - آل بويه ص 37.
- 150- فرهنگ فارسی معین کلمه دیلم.
- 151- احسن التقاسم ص 353.
- 152- آل بويه ص 38.
- 153- البدايه و النهايه ج 1 ص 307.
- 154- النجوم الزاهره: ج 3 ص 307.
- 155- النجوم الزاهره ج 4 ص 14.
- 156- تجارب الامم ج 6 ص 78.
- 157- آل بويه ص 479.
- 158- كامل ابن اثير ج 7 ص 211.
- 159- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحديد متعزلی ج 1 ص 28.
- 160- آل بويه، ص 482.
- 161- بستان السياحه، ص 291.
- 162- آل بويه، ص 405.
- 163- تاريخ قم، ص 1.
- 164- قم را بشناسيد ص 36.
- 165- تاريخ قم ص 188.
- 166- بعد از انقلاب اسلامی آن را به نام «آیه الله طالقانی» برگرداندند، ولی مردم هنوز آن را خیابان آذر می نامند.
- 167- قم را بشناسيد ص 36 - گنجينه آثار قم ج 1 ص 84.
- 168- نزهه القلوب ص 67.
- 169- گنجينه آثار قم ص 70 تا 76.
- 170- گنجينه آثار قم ج 1 ص 76.
- 171- همان مدرک
- 172- مجالس المؤمنین ج 1 ص 86.
- 173- تاريخ كاشان ص 8.
- 174- تاريخ كاشان ص 4.
- 175- معجم البلدان ج 1 ص 216 - مجالس المومنين ج 1 ص 88

- 176- یتیمه الدهر ثعالبی ج 3 - ص 183 و آل بویه ص 457
- 177- نشور المحاضره ج 2 ص 133
- 178- همان مدرک
- 179- تاریخ شیعه و فرقه های اسلامی تا قرن چهارم ص 107
- 180- حکومت عباسیان در پیشگاه تاریخ ص 43 و ص 44.
- 181- مروج الذهب ج 3 ص 31.
- 182- منتخب طریحی ص 6 - حکومت عباسیان ص 47 و ص 48.
- 183- منتخب طریحی ص 9 و 10
- 184- حکومت عباسیان در پیشگاه تاریخ ص 49 و 50
- 185- مناقب ج 2 ص 317 - حکومت عباسیان ص 51 و 52
- 186- شناخت مذاهب و ادیان امام صادق علیه السلام 29 تا 31.
- 187- تاریخ المذاهب الاسلامیه ص 161 تا 163 - فلسفه التشریح فی الاسلام ص 129 دایره المعارف الاسلامیه ج 1 ص 330 - فرهنگ فرق اسلامی ص 170 فرهنگ دانستنی ها ج 1 ص 202.
- 188- تاریخ افغانستان بعد از اسلام ج 1 ص 793 - تاریخ شیعه و فرقه های اسلام ص 100.
- 189- الملل و النحل شهرستانی ج 1 ص 361 - الايضاح ابن شاذان ص 44 تاریخ شیعه و فرقه های آن ص 99
- 190- علل ظهور فرق و مذاهب اسلامی ص 18 - وفيات الاعیان ج 1 ص 175 تاریخ بغداد - دایره المعارف الاسلامیه ج 9 ص 129
- 191- قصص العلماء ص 392 - علل ظهور فرق و مذاهب اسلامی ص 19
- 192- فلسفه التشریح فی الاسلام ص 41 - فرهنگ فرق اسلامی ص 248 - دایره المعارف ج 13
- 193- تاریخ شیعه و فرقه های آن ص 104 - فرهنگ دانستنی ها ص 202 ج 1
- 194- قصص العلماء ص 253 - علل ظهور فرق و مذاهب اسلامی ص 20.
- 195- فرهنگ دانستنی ها ج 1 ص 204.
- 196- وفيات الاعیان ج 2 ص 11 - علل ظهور فرق و مذاهب اسلامی ص 21.

197- مالک بن انس حیات و عصره - فلسفه التشریح فی الاسلام ص 39 - و فرهنگ فرق
ص 384.

198- شانہ چی / فرهنگ فرق اسلامی 22 - 25 مقدمه + دکتر مشکور / المقالات و الفرق /
مقدمه + دکتر مشکور / ترجمه الفرق بین الفرق بغدادی / مقدمه.

199- ن.ک: دکتر مشکور / ترجمه فرق الشیعہ 18 - 19

200- ن.ک: دکتر مشکور / ترجمه فرق الشیعہ نوبختی 20

201- ن.ک: دکتر مشکور / ترجمه فرق الشیعہ 24 + المقالات و الفرق 12، 14

202- تمام این بخش؛ ن.ک: سبحانی / ملل و نحل 25/1 به نقل از: سنن ابی داود 198/4 +
ترمذی 26/5 + ابن ماجه 479/2 + دبستان المذاهب 96/2، 97، 98، 99 + علل ظهور مذاهب و
فرق 8، 9، 10، 11، 12، 13، 14، 15، 16، 17، 18. + بیان الادیان 21، 22، 23، 24، 25، 26. +
سبحانی / ملل و نحل 15/1 - 18، 24، 25، 28، 31، 32، 33.

+ فرهنگ فرق اسلامی 30، 29، 31، 34، 38، 41، 46، 47، 50.

+ هفتاد و سه ملت 30، 5، 4، 3، 12، 14، 16، 18، 20، 21، 22، 27

+ مشکور / ترجمه الفرق بین الفرق 3، 4، 5، 6، 8، 11، 14، 17، 18

+ مشکور / ترجمه فرق الشیعہ 13 - 4، 24، 25، 26، 27، 28، 29، 30

+ مشکور / المقالات و الفرق 5 - 2، 14، 15، 16، 19، 24، 28، 29

+ مفاخر الاسلام 154/2، 153، 151، 147، 138، 111، 108، 106

203- باید دانست که فرقه نيسانیه اگر وجود خارجی داشته است و ساخته تحریفگران تاریخ
نباشد، پس از مرگ «ابن حنیفه» و پس از قیام مختار و بعد از سال هفتاد هجری قمری پدیدار
شده است. اما نقل آنچه را که سنیان اموی و مبلغان مزدور دستگاه تبلیغاتی خلافت غصب علیه
مختار و نهضت او گفته اند و در ضمن به تحریف شخصیت ابن حنیفه نیز پرداخته اند، بسیار
ناجوانمردانه و غیر محققانه می نمود. بدلیل اهمیت و نقش قیام مختار و ضربه وارده بر رژیم یلید
اموی، مورخان و مولفان مزدور اموی پرست و متحدان آنان، از همان آغاز سعی در تحریف
دردناک هویت عقیدتی و شخصیت سیاسی اجتماعی مختار داشته اند برای در یافت حقیقت و
واقعیت قیام مختار و شخصیت او ک محمود - افتخار زاده / نقد و بررسی نهضت‌های شیعه ؛ قیام
مختار بن ابی عبیده ثقفی. جلد اول

204- 1 - ن.ک: دکتر مشکور / ترجمه فرق الشیعہ 33، 39، 42، 49، 50، 58، 57، 59

60، 61، 62، 63، 64، 65.

- + دکتر مشکور / ترجمه الفرق بین الفرق 112، 114، 127، 134.
- + دکتر مشکور / المقالات و الفرق 134، 21، 27، 26، 37، 33.
- + بیان الادیان، 13، 14، 15، 17، 19، 21، 22، 35، 37.
- + تبصره العوام 185، 147، 128، 121، 168، 179، 180، 182، 184.
- + شهرستانی / ترجمه ملل و نحل 1 / 140، 131، 134، 133، 135، 137.
- + دبستان المذاهب 2 / 87، 94، 93، 92، 91، 82، 81.
- + علل ظهور مذاهب 97، 100، 101، 103، 105، 106، 108، 110.
- + عقائد الناجیه 189، 181، 172، 169، 164، 161، 159.
- + هفتاد و سه ملت 113، 114، 116، 118، 121، 124، 125.
- + فرهنگ فرق اسلام 463، 203، 200، 202، 204، 206، 207.
- + طبری / تاریخ 10 / 169، 167، 166، 165، 164، 132.
- + آشتیانی / خاندان نوبختی 256، 255، 252، 251، 250.
- 205- تحفته الاحباب ص 114
- 206- برای دریافت تحلیلی قیام زید محمود افتخار زاده / نقد و بررسی نهضت‌های شیعه قیام زید بن علی / جلد دوم /
- 207- این بخش از شخصیت زید بن علی علیه السلام، از کتاب زیر گرفته شده است: فاضل رضوی اردکانی / شخصیت و قیام زید بن علی. چاپ اول مرکز انتشارات علمی و فرهنگی تهران 1361.
- 208-: منابع فرقه های زیدیه ن.ک:
- فاضل رضوی اردکانی / شخصیت و قیام زید بن علی 291، 297، 300، 301، 296، 294، 295، 297، 298، 299، 300، 301، 302، 303، 304، 305، 306، 307، 308، 309، به نقل از:
- + ترجمه ملل و نحل / 205/1، 140، 141، 143.
- + مفاتیح العلوم 21، 28، 29، 31، 37، 42، 48، 54، 65، 71، 73، 75، 76، 77، 79، 82، 83، 85.
- + مروج الذهب 153/4، 154، 155، 156، 158، 161.
- + دبستان المذاهب 99/2، 83، 84، 86، 92، 93.
- + کامل ابن اثیر 179/7، 36/8، 37، 34، 32، 31.
- + المقالات و الفرق 71، 74، 202، 203، 204، 205.
- + عمده الطالب 175 + خطط مقریزی 177/4، 178، 179، 180.

+ قلقشندی 56/5 + منهاج السنه 8/1، 7، 16، 18، 20.

+ علل ظهور مذاهب 97، 148، 98، 99، 100، 101، 102، 103.

+ بیان الادیان 33، 34، 35، 36، 37، 38، 39، 40، 41.

+ فرهنگ فرق 216، 140، 97، 235، 235، 296، 356، 158.

+ خاندان نوبختی 253، 251، 261، 254، 266، 265، 280.

+ ترجمه فرق الشیعہ 58، 59، 60، 61، 62، 63، 64، 65، 66.

+ ترجمه الفرق بین الفرق 201، 202، 203، 204، 208، 209، 211.

+ ابن ندیم / فهرست 253، 254، 256، 281، 292 - 293.

+ الادیان و الفرق و المذاهب المعاصره 169، 175، 171، 172.

209- ن. ک: شیخ عبدالجلیل قزوینی / النقض. چاپ جلال الدین محدث.)

210- برای این بخش از مذهب اسماعیلیه و فرقه های آن، ن. ک:

هاجسن / فرقه اسماعیلیه، ترجمه فریدون بدره ای 23، 13، 20، 21، 106، 109، 248، 369.

370، 371، 372، 373، 291، 292، 293، 294، 295، 296، 146، 147، 148، 149.

+ پطروشفسکی / اسلام در ایران 263، 261، 252، 248، 239.

+ مذاهب اهل سنت و فرقه اسماعیلیه 443، 323، 342، 371، 372، 380.

+ تحفه الاحباب 30، 20، 324، 321، 285، 271، 269، 251.

+ فرهنگ فرق اسلامی 47، 48، 49، 50، 385، 226، 229، 300.

+ تاریخ اسماعیلیه 56 - 59، 14 - 19، 16 - 12، 10، 8، 7.

+ صدوق / عقاید 30، 31، 32، 33، 34، 35، 36، 37.

+ بیان الادیان 39، 38، 37، 21، 19، 14، 17، 12، 11، 10.

+ خاندان نوبختی 51، 250، 52، 51، 47، 46، 31، 38، 21.

+ علل ظهور مذاهب 111، 141، 114، 115، 116، 117، 118، 119، 120.

+ ترجمه فرق الشیعہ 101، 102، 103، 104، 105، 106، 107، 108، 110.

المقالات الفرق 80، 216، 222، 225، 226، 227، 228.

+ ترجمه ملل و نحل 149/1، 148، 147، 146، 151، 152، 153.

وجه دین، 51، 61، 68، 69، 71، 72، 75، 76.

+ دیوان ناصر خسرو / مقدمه 1، 2، 3، 4، 5، 6.

+ جامع التواریخ 10، 77/3، 101/3، 105، 133، 137.

- + مجله یغما / سال / 11 ص 34، 35، 36، 37.
- + راحله العقل 127 - 129، 124، 112، 110، 99، 82.
- + عقاید الناجیه 189، 182، 179، 172، 169، 159، 158.
- + ترجمه الفرق بین الفرق 35، 34، 33، 32، 30، 31.
- + طوسی / رجال 310، 311.
- + تبصره العوام 184، 185، 180، 172.
- + اعلام الاسماعیلیه 562 - 563، 567.
- + اسماعیلیان در تاریخ 411، 412، 440.
- + احوال الاقوال 165، 128.
- 211- ن.ک: اسماعیلیان در تاریخ 329 - 394 + فرهنگ فرق اسلامی 360، 359، 108، 109، + تاریخ شیعه و فرقه ها 206 - 232، 217، 216، 215.
- + المقالات و الفرق 218، 219، ابن ندیم / الفهرست 238
- + علل ظهور مذاهب 113، 114، 115، 116، 117.
- + فرق الشیعه 74، 72، + جامع التواریخ 124/3
- + المقالات و الفرق 218، 220، 221، 223، 224، 225.
- + اكمال صدوق 116، 115، 111، 110، 108، 107.
- + رجال نجاشی 32
- + سفینه البحار 644/1
- 212- ن.ک: فرهنگ فرق اسلامی 4، 5، 6، 7.
- 213- برای فرقه های شیعه: ن.ک: فرهنگ فرق اسلامی 436، 238، 422، 362، 363، 364، 365، 366، 454، 436، 386، 389، 440.
- + ترجمه ملل و نحل 148/1، 141، 148/2، 149، 151، 152، 153، 154.
- + ترجمه الفرق بین الفرق 33، 32، 34، 35، 36، 37، 38، 39.
- + المقالات و الفرق 212، 70، 75، 76، 209، 184، 212، 213، 224، 226.
- + فرق الشیعه 83، 91، 95، 96، 66، 67، 68، 69، 70، 71، 72، 73، 74، 75، 76، 77، 78.
- 79، 80، 81، 82، 83، 84، 85، 86، 87، 88، 89.
- + دبستان المذاهب 112/2، 96، 116، 106، 107، 82، 84، 85، 86.
- + عقاید الناجیه 186، 187، 188، 189، 191، 192، 194.

+ مجالس مفید 431، 439، 440، 441، 447، 442.
 + فرق الشیعه نوبختی، 85، 92، 93، 157 - 139.
 + خاندان نوبختی 266، 261، 265، 252، 249، 161.
 + الفهرست 198.
 + ابن حزم 180/4، 181.
 + تحفة الاحباب 178.
 + المقالات و الفرق 192، 241، 240، 246، 247، 248.
 + ابن بطوطه / سفرنامه 157/2.
 + فرهنگ فرق اسلامی 450، 451، 452، 453، 249.
 + مجلسی / بحار 21/21، 22، 23، 24، 25، 26، 27.
 + سبحانی / فروغ ابدیت 654/2 - 655.
 + طوسی / الغیبة 143، 144، 145، 146، 137 - 130.
 + صدوق / اکمال الدین 63.
 + المقالات و الفرق 102 - 116.
 214- برای فرقه های خوارج ن.ک:

ترجمه تافرق بین الفرق 64، 94، 42، 47 - 50، 61، 63، 62، 58، 56، 52، 55، 200، 150.
 + فرهنگ فرق اسلامی 160، 43، 129، 6، 415، 414، 403، 183، 256، 438، 439، 183، 440، 434، 256، + علل ظهور فرق 53، 1، 43، 49، 48، 50، 47، 52، 53، 54، 55، + ترجمه
 ملل و نحل 122/1، 109، 111، 112، 115، 116، 117، 118، 119، 120، 121، 113، 123، +
 بیان الادیان 49، + الادیان و الفرق و المذهب المعاصره 104، 121، 109، 124، 134، 131،
 118، 114، 111، 112، 117، 128، 142، 136، + زبده المقال 107/1، 105، 107، 109، 108،
 121، 129، 110، + دبستان المذاهب 81/1، 116/2، 100/1، 97، 98/2، 99، 95/1، 85/2،
 97/2، + الفرق المعتزله 28، 21، + مقالات الاسلامیین 167/1، + فرهنگ فرق اسلامی 204،
 419، 414، 213، 113، 302، + الادیان المعاصره 135، 131، 136، 144، 120، + البداء و
 التاريخ 137/5، + الحور العین 172، + المقالات و الفرق 178 - 179، 221، + مروج الذهب
 161/3، + مقاتل الطالبیین 111، + فرق الشیعه 32، + تبصره العوام 42، 43، + سفینه البحار 474/1
 + هفتاد و سه ملت 76، + خوارج از دیدگاه نهج البلاغه 122، 62، 63، 64، 65، 69، 68، +
 تحفه الاحباب 118 - 119، 247، 220، 293، + فرهنگ معین 487/5، 1212، + شرح خوئی

134/17، 133، 106/4 133/8 + المجموعه الكامله 122/5، 123، 124، 125، 127، 129،
141، 142، + انساب الاشراف 335، 337، 338، 339، 340، + تجارب السلف 45، 46، 47،
48، 49.

215- ن.ك: تحفه الاحباب 166 + مذاهب الاسلاميين 34/1
+ معارف و معاريف 866/4
+ احيا العلوم 107 + طبقات المعتزله 125
+ مواقف 11، + ابن حوقل / صوره الارض 230
+ تفتازاني / شرح مقاصد 5/1
+ جرجاني / تعريفات 162. + مسعودي / التنبيه و الاشراف 92
+ ابن خلدون / مقدمه 384.
+ دكتور محقق / بيست گفتار 5، 12، 13، 24، 25، 26، 27، 28،
+ استاد شهيد مطهری / آشنائی با علوم اسلامي 149، 143، 144، 145، 147، 151، 152،
153، 154، 155، 156.

216- ن.ك: تاريخ شيعه و فرقه هاي اسلامي 62، 63، 64، 65، 66، 67، 68، 69، 70، 71،
72، 73، 74.

+ خاندان نوبختي 32، 33، 35، 37، 39، 38.
+ فرهنگ فرق اسلامي 417، 418، 421، 428، 431،
+ كنزالفوائد 49، 50، 51، 58، 61، 69، 52.
+ علل ظهور فرق و مذاهب 29، 30، 32، 33، 35، 37.
+ معارف و معاريف 2099/5، 1543/4، 1548، 1549، 1550،
+ تاريخ علوم عقلي 131، 132، 133، 134، 135، 136
+ تاريخ علم كلام 328/2، 356، 362، 377، 378، 379، 380، 381، 383.
+ مروج الذهب 221، 222، 223، 224، 225، 226، 227، 228،
+ الشافعي 118، 119، 120، 121، 128 - 127، 129، 130،
+ شرح باب حادي عشر 29، 30، 28، 39، 41،
+ معجم الادبا 243/19، 246، 247، 248، 249،
+ اقبال / سير فلسفه 49، 46، + زبده المقال 85/1، 86، 87، 88،
+ فوات الوفيات 624/2، + الفرق بين الفرق 72، 73، 74.

+ آشنائی با علوم اسلامی 155 - 158, 159, 160, 161, 162.
 + وفات الاعیان 63/5, 252/2, 254, 258, 259, 261.
 + اعتقادات صدوق 57 + تبصره العوام 47, + بیان الادیان 32.
 + ملل و نحل 52/1, 47, 67, 66, 65, 64, 63, 62, 61.
 + شرح اصول خمسہ 141 + تمہید الاصول 656, 657, 658, 659.
 + فرقہ اسماعیلیہ 189 - 191, 195, 194, 193, - 197, 198, 199.
 + ابن حزم / الفصل 146/4, 147, 148, 149, 150.
 + زیدہ المقال 84/1, + مقالات الاسلامیہ 184, 185, 186.
 217- برای فرقہ های معتزلہ ن.ک: علل ظهور فرق و مذہب اسلامی 31, 32, 33, 34, 35.
 36, 37, 38, 39, 40, 41, 42, 43, 44, 45.
 + بیان الادیان 32, 33, 34, 35, 36, 37, 38, 39, 41, 47, 52.
 + تبصرہ العوام 47, 53, 54, 55, 56, 61, 67, 68, 69, 72, 73.
 + تاریخ شیعہ و فرقہ ہا 66, 67, 68, 71, 78, 79, 80, 82, 83.
 + تاریخ علم کلام 396/2, 405, 435, 424 - 427, 437 - 438, 410, 411, 412, 413, 414, 415, 416, 417, 418, 419, 439, 440, 431.
 + ملل و نحل 50/1, 53 - 56, 61, 59, 62, 65, 70, 107, 71, 72.
 + ترجمہ الفرق بین الفرق 74, 78 - 87, 79, 98, 91, 110 - 107.
 + وفتیات الاعیان 396/3, 397, 398, 399, 400.
 + زیدہ المقال 91/1 - 93, 87, 89, 90, 91, 92, 93, 94.
 + فرہنگ فرق اسلامی 445 - 446, 102, 368, 466, 136.
 + مذہب اہل سنت 211, 212, 213, 214, 222, 228, 229, 230.
 + ابن ندیم / الفہرست 299, 302, 303, 304, 305, 311, 312, 313.
 + ترجمہ الفرق بین الفرق 126 - 127, 128, 125, 120, 121.
 + مقالات الاسلامیین 217/1, - 227, 87, 91, 103, 104.
 + فرہنگ فرق اسلامی 135, 190, 407, 131, 175, 72, 172, 173.
 + دبستان المذہب 111/2, 135, 136, 137, 138, 108, 84.
 + ترجمہ ملل و نحل 73/1, 68, 61, 105, 74, 75, 76, 77.
 + تذکرہ العقاید 103, 104, 106, 107, 113, 114, 116, 118.

- + طبقات المعتزله 40, 41, 42, 43, 45, 46, 47, 48.
- 218- برگرفته شده از: دکتر محقق / بیست گفتار 50 - 70.
- + مطهری / علوم اسلامی 162 - 164, 165 - 167
- + متفکران اسلامی 130/4 - 135
- + هفتاد و سه ملت 17, 18, 19, 20
- 219- برای دریافت مکتب اشعری و عقاید او ن.ک:
- خطیب بغدادی / تاریخ بغداد 374/2, 475, 476, 477, 481, 483.
- + متفکران اسلامی 136/4, 137, 139, 140, 141, 142, 143, 144, 145.
- + مذاهب اسلامی 226, 237, 229, 3332, 233, 246, 242, 244, 245.
- + تاریخ کلام 456/2, 460, 461, 467, 476, 470, 473, 474.
- + تفتازانی / عقاید 16, 17, 18, 19, 20, 21, 24, 26, 28.
- + طبقات الشافعیه 419/3, 421, 422, 425, 427, 428, 429.
- + وفيات الاعیان 398/3, 446/2, 447, 448, 449, 450, 452.
- + ریحانه الادب 393/1, 394, 399, 401, 402, 403, 404, 405.
- + فرهنگ اسلامی 54, 55, 56, 57, 58, 59.
- + ابن ندیم / فهرست 339 + الفرق بین الفرق 257, 258, 259, 262.
- + طبری / تاریخ 333/6, + سلوک الملوک 42, 43, 48, 49, 51.
- + مقالات الاسلامیین 24/1, + التمهید 186, 187, 189, 191, 192.
- + آشنائی با علوم اسلامی 169, 171, 170, 172, 173, 174, 175, 176.
- + تبصره العوام 111, 114, 115, 116, 117.
- + ملل و نحل 91/1, 88, 92, 93, 94, 95, 96, 97, 98, 99, 100.
- + علل ظهور مذاهب 21, 22, 23, 24, 25, 26, 27, 28, 29, 30.
- + تاریخ علم کلام 475/2, 476, 478, 479, 484.
- 220- 1 - درباره مکتب کلامی ماتریدی ن.ک: تاریخ علم کلام 2 / 464.
- + دکتر مهدی محقق / بیت گفتار 15, 16.
- + تاریخ کلام 70 / 1 - 72
- + شرح عقاید تفتازانی 16, 17.
- + مفتاح السعاده 2 / 22

+ ریحانة الادب 5 / 142، 143

+ تحقیق در مذاهب اهل سنت 249 - 253 - 254 - 291،

221- برای دریافت فرقه های مشبهه و مجسمه ن. ک: علل ظهور فرق 62، 3، 66،

+ نوبختی / فرق الشیعه 40، 116، 114، 99،

+ تبصره العوام 75، 76، 84، 77، 78، 79، 82، 172، 173،

+ فرهنگ فرق اسلامی 412، 465، 422، 478، 446، 447، 448،

+ خاندان نوبختی 246، 263، 79، 80، 78، 82، 265، 253،

+ مقالات الاسلامیین 23، 24، 25، 26، 28، 31، 38،

+ تاریخ علم کلام 177/1، + الفهرست ابن ندیم 176، 172، 175،

+ دبستان مذاهب 119/2، 112، 117، 114 - 115، 116،

+ المقالات و الفرق 231 - 233، 225، 226، 228،

+ - تاریخ مذاهب اسلام 166، 167، 168، 169، 172،

+ مروج الذهب 137/2، 138، 139، 140،

+ ترجمه الفرق بین الفرق 166، 174 - 178،

+ تحفه الاحباب 404، 423،

+ مجالس مفید 62،

+ مقریزی / خطط 169/4

222- برای دریافت فرقه های تناسخیه، حلولیه و غلاه ن. ک

معارف و معاریف 536/1، 537، 538، 539، 540، 541، 542، 544،

+ ملل و نحل 155/1، 136، 157، 156، 168، 160، 161، 162، 163، 164،

+ فرهنگ فرق اسلامی 124، 125، 115، 65، 165، 164، 142، 112، 182، 183،

+ دبستان المذاهب 85/2، 88، 105، 106، 107، 108، 111، 114، 115،

+ تبصره العوام 87 - 90، 89، 170، 179، 181، 185، 188، 192، 195،

+ علل ظهور مذاهب و فرق اسلامی 80 - 82، 83، 84، 91، 90، 88، 92، 94، 95، 96، 97،

- 98، 99، 100، 101، 102، 104، 106، 108، 111، + ترجمه الفرق بین الفرق 193، 185،

194، 152، 186، 187، 191، + خاندان نوبختی 252، 254، 255، 256، 261، 250، 258،

260، + المقالات و الفرق 34، 51، 42، 43، 189، 59، 60، 53 + لب اللباب 86، + مقریزی /

خطط 2 / 347، 4 / 176 + ابن ندیم / الفرست 338، + فخر رازی / اعتقادات فرق المسلمین و

المشركين 73، + 73 ملت 25، 30، 64 + فرقه های شيعه 128، 42، 59، 38، 44 + زبده المقال
 100/1، 101، 102، + فرهنگ فرق اسلامي 428، 336، 334، 345، 344، 442، 445، 450، +
 خاندان نوبختي 249، 235، 262، 261، 259، 267، 235، 224، + بيان الاديان 36، خاندان
 نوبختي 224 - 227، + تاريخ شيعه و فرقه ها 169، 185، 182، + العقيدة و الشريعة 221، 222،
 223 - 224، ابن حزم / الاهوا 180/4، 181، 182، 183، + تحفه الاثنا عشرية 12، 13، 14،
 15، 18، + مفاتيح العلوم 22، 23، 24، 25، 26، 27، 28، 29، + فرهنگ فرق اسلامي 347،
 421، 377، 327، 467، 425، 257 - 261، + كشي / رجال 208، + مامقاني / رجال 156/3 -
 157، معجم الادبا 235/1، + تبليس ابليس 32، ياقوت / معجم 296/1، + تجارب الامم 124/5،
 البدا و التاريخ 129/5، 130، 131، 132، 133، 134، 135، 136، + الغيبة طوسي 214، 250،
 126 - 127 + بيروني / آثار الباقية 315، 319، 320،

223- منابع حلاج شناسی

- 1 - ديوان عربي حلاج! عربي / تصحيح پرفسور لوثي ماسينيون / چاپ پاریس /
- 2 - شطحيات حلاج، تحقيق و تصحيح پرفسور ماسينيون
- 3 - طواسين حلاج، تحقيق و تصحيح پرفسور ماسينيون
- 4 - مصائب حلاج، تحقيق و تاليف پرفسور ماسينيون / به فارسي ترجمه شده
- 5 - ایده شخصیت در تصوف اسلامي / پرفسور نیکلسون / ترجمه جناب آقای دکتر محمد
 رضا شفیعی کدکنی، استاد دانشگاه تهران.

224- ن. ک: علی میرفطرس / حلاج + میرفطرس / جنبش حروفیه.

225- برای نهضت حروفیه ن. ک: ابوذر و رادسی / نهضت حروفیه. تمام کتاب.

+ روضة الصفا 157/6 به نقل از میرفطرس.

+ پطروشفسکی / سرداران 26، 297، 301، 304، 314، 315، 302، 313، 300

+ تاریخ تبریز تا قرن نهم هجری 689 - 700. نقل از میرفطرس.

+ واژه نامه گرگانی 284، 290، 300

+ دانشمندان آذربایجان 386 - 389.

+ تاریخ ادبی ایران 505 - 523.

+ دایرة المعارف اسلام 362/7.

+ همه این منابع به نقل از: فرهنگ فرق اسلامي 153 - 155.

+ سرداران 297، 305، 306، به نقل از میرفطرس.

- + فرهنگ ایران زمین 328، به نقل از میرفطرس.
- + علی میرفطرس / حلاج، 207، 210، 211، 205، 208، 211.
- + دیوان نعیمی 36، به نقل از میرفطرس.
- + کشف الاسرار 32، به نقل از میرفطرس.
- + حیدر آراسلی / عمادالدین نعیمی 191، 22، به نقل از میرفطرس.
- + مجله های تاریخی 316.
- + حبیب السیر 13/3 به نقل از: میرفطرس / حلاج 217.
- + مطلع السعدین 315/2 به نقل از: میرفطرس / حلاج 217.
- 226- برای دریافت نهضت نقطوی ن. ک: دکتر کیا/ نهضت پسیخانیان یا نقطویان. + علی میرفطرس / حلاج 219، 220، 221، 222، 223، 224.
- + دبستان المذاهب 73/1
- 2 - 278، 246، 248، 248، 249، 250، 251.
- + فرهنگ فرق اسلامی 117 - 119، 120، 121، 122، 123، 124، 125.
- + میرفطرس / حلاج 227، 228، 234، 235، 236، 229.
- + کشاورز / گیلان 39.
- + عبدالرفیع حقیقت / سرداران 235، 312، 313، 314.
- 227- ن. ک: فرهنگ فرق اسلامی 192 - 194 به نقل از: مذاهب الاسلامیین 502/2، 635
- + دایرة المعارف اسلامی 193/9، 194، 214، 222.
- + ادیان و الفرق و المذاهب المعاصره 85، 86، 87، 88، 89، 90.
- + شهنسوار اسلام 161 + سرسپردگان 160 - 161.
- 228- ن. ک: آیه الله سید حسن شیرازی، شهید انقلاب اسلامی عراق، ترجمه علی کاظمی
- 245 - 260. جهت اطلاع بیشتر به کتاب نام برده رجوع شود.
- 229- سورة النساء، آیه 171.
- 230- سورة المائدة آیه 77.
- 231- آراء ائمة الشيعة الامامية في الغلاة ص 193 و 194.
- 232- مدرک سابق ص 55 و 56 و 77
- 233- همان منبع ص 143 - تاریخ شیعه و فرقه های اسلام تا قرن چهارم ص 152 و ص

- 234- تاریخ شیعه و فرقه های اسلام تا قرن چهارم ص 154.
- 235- تاریخ یعقوبی ج 2 ص 197 - طبقات الشافعیه ج 3 ص 26
- 236- تاریخ شیعه و فرقه های اسلام تا قرن چهارم ص 156.
- 237- تاریخ فرقه های اسلامی ص 157.
- 238- حسین در فلسفه تاریخ طبع لکنهو سال 1905 میلادی ص 5 و 9 و 18 و 20.
- 239- آراء ائمه الشیعة الامامیه فی الغلاة ص 15 و 18 - و رجال کشی ص 190 - تاریخ فرق شیعه ص 161
- 240- معرفة الرجال کشی ص 106 و ص 108
- 241- رجال مامقانی ج 2 ص 183 و ص 184 - تاریخ فرقه های شیعه ص 162.
- 242- آراء ائمة الشیعه الامامیه فی الغلاة ص 35 و ص 36
- 243- سورة النساء آیه 141
- 244- عیون اخبار الرضا
- 245- الفتنة الكبرى ج ص 99.
- 246- فرهنگ فرق اسلامی ص 226.
- 247- ن. ک: معارف و معاریف 1612/2 + 1613/4
- + فرهنگ فرق اسلامی 78 - 83.
- + مجله وحید سال هفتم. مقاله اهل حق
- + سرسپردگان 1، 2، 3، 4، 5، 6، 7، 8، 9، 10، 11، 12، 13، 14، 15، 16، 17
- + حکمت / تاریخ ادیان 317، 318
- + دهخدا / لغت نامه. حرف گ. 516، حرف ع 143، 142
- + شاهنامه حقیقت 273 - 297، 70، 364.
- + سرسپردگان، 48، 50، 55 - 59، 60، 61، 63، 64، 65، 71، 72
- + بحار 25 / 285
- + برهان الحق 50، 115، 107، 138، 137
- + استوارنامه 135
- + مجموعه 150، 151، 144، 145، 123، 120، 112، 151، 150.
- + سرسپردگان 73، 74، 75، 76، 77، 78، 79، 80، 81، 81، 83، 84.
- + مجله علوم اجتماعی / دوره 1 / شماره 2 / 136، سال 1347 ش.

- + کتاب چهل تنان 88، 16،
- + كشف الاسرار 57،
- + سرسپردگان 120، 121، 122، 132، 134، 131، 139، 96، 93
- + سرودها 196، 197، 198، 194، 199، 200، 202 - 207،
- + مصاحب / دایرة المعارف 315،
- + سرسپردگان 93، 119، 120، 134، 135،
- 248- ن:ک: سرسپردگان 137.
- + فرهنگ تاریخ و جغرافیای عمید 246،
- + فرهنگ فرق اسلامی 105
- + دایرة المعارف اسلام 45/4 - 49.
- 249- تحفه اتنی عشریه ص 13 و فرهنگ فرق ص 35
- 250- رساله معرفت المذاهب ص 12 و دبستان المذاهب ج 1 ص 80.
- 251- بیان الادیان ص 35. - مشارق الانوار ص 213.
- 252- اعتقادات فخر رازی ص 61 - تاریخ شیعه و فرقه های آن ص 169.
- 253- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج 2 ص 309 و ص 310 - تلبیس ابلیس ص 23 و ص 24. و خاندان نوبختی ص 249.
- 254- مشارق الانوار ص 211 و تاریخ شیعه و فرقه های آن ص 169.
- 255- مدارک سابق.
- 256- مدارک سابق. متن حدیث: یا علی انت منی بمنزلة هارون من موسی الا انه لا نبی بعدی.
- 257- مشارق الانوار الیقین فی اسرار امیرالمؤمنین. ص 213.
- 258- مشارق الانوار الیقین فی اسرار امیرالمؤمنین ص 213.
- 259- تاریخ فرق شیعه ص 172.
- 260- مرآت الجنان یافعی ج 4 ص 256 - الکاکیه فی التاریخ ص 102 - خطط مقریزی ج « ص 177 - ملل و نحل شهرستانی ج 1 ص 147 و فرهنگ فرق ص 141 و فهرست ابن ندیم ص 198

- 261- مرآت الجنان یافعی ج 4 ص 256 - الکاوائیه فی التاریخ ص 102 - خطط مقریزی ج 4 ص 177 - ملل و نحل شهرستانی ج 1 ص 147 و فرهنگ فرق ص 141 و فهرست ابن ندیم ص 198
- 262- التبصیر فی الدین 77 و دایرة المعارف الاسلامیه ج 8 ص 53
و الفرق بین الفرق ص 402 و ص 156 و ص 157 و تاریخ شیعه و فرقه های آن ص 174.
- 263- مشارق انوار الیقین ص 211 و ص 212 - تاریخ مذاهب ص 397.
- 264- مشارق انوار الیقین ص 211 و ص 212 - تاریخ مذاهب ص 397.
- 265- الشبک الطریقه الصوفیه ص 47 و 48 و 55.
- 266- مدرک فوق.
- 267- مشارق الانوار ص 212.
- 268- الشبک: ص 242 و ص 245.
- 269- تبصرة العوام، خاندان نوبختی ص 261. الکاوائیه فی التاریخ، تاریخ شیعه ص 181، فرهنگ فرق ص 363.
- 270- تاریخ شیعه ص 183 - فرهنگ فرق اسلامی ص 412 - و تاریخ خوزستان.
- 271- اسلام در ایران ص 321 و ص 322 و ص 326 - سونیه سلیمان ص 231 و ص 246.
- 272- ترجمه الفرق بین الفرق ص 192
- 273- فرهنگ فرق اسلامی ص 382 و ص 383 - تاریخ طبری در حوادث سال 224 هجری و به تاریخ ایران بعد از اسلام ص 460 و ص 461 و ص 462 به قلم دکتر عبدالحسین زرین کوب مراجعه شود.
- 274- فرهنگ فرق اسلامی ص 238.
- 275- تاریخ ایران در قرون نخستین اسلامی ج 1 ص 358 - فرهنگ فرق اسلامی ص 21 - خاندان نوبختی ص 258.
- 276- فرهنگ فرق اسلامی ص 40.
- 277- ترجمه فرق الشیعه نوبختی ص 75.
- 278- فهرست ابن ندیم ص 615 ترجمه شده - فرهنگ فرق اسلامی ص 20.
- 279- ترجمه الفرق بین الفرق ص 186 و فرهنگ اسلامی ص 20
- 280- الفرق ص 197.

- 281- برای دریافت فرقه شیخیه ن. ک: سرسیردگان 164، 165، 166.
- + کسروی / تاریخ پانصد ساله خوزستان 26، 27، 28، 29، 30، 31.
- + شهسوار اسلام 164، 165، 166، 167، 168
- + میرزا ابوالقاسم کرمانی / فهرست 105/1، 106، 107، 108، 109، 110، 111
- + معارف و معاریف 1362/3، 1835/4، 1836، 1837، 1838.
- + هدایة المسترشدين 251، 224، 196، 202، 182، 183، 184، 185، 186.
- + هشتاد و دو ملت / 35، 36، 37، 38، 39، 40، 41، 42، 51، 54، 56
- + اعتقادات صدوق 18، 19، 20، 21، 22، 23، 24، 25، 26، 27، 28، 29.
- + فرهنگ فرق اسلامی 266 - 270، 271، 272، 273، 274.
- + یوسف قضائی / شیخیگری 25، 26، 27، 28، 29، 30، 31، 32، 33، 34، 35، 36
- + قصص العلماء 42 - 48، 49، 50، 51، 52، 53.
- + شیخیگری 67 - 62، 53 - 50، 56.
- + شیخیگری 26، 31، 41، 43، 42، 29، 30، 33، 34، 115.
- + مدرسی چهاردهی / شیخیگری 17، 19، 30.
- 282- برای دریافت این مطالب: ک: دکتر حسن مصطفوی / محاکمه و بررسی باب و بها در 3 جلد.
- دکتر قضایی / شیخیگری و بیانگری. تمام کتا؛
- اسماعیل راثین / انشعاب در بهائیت. تمام کتاب
- تاریخ و نقش سیاسی رهبران بهائی.
- بایبگری و بهائیگری / تمام کتا؛
- صبحی / پیام پدر / تمام کتاب
- آئین / کشف الحیل / تمام کتاب / 2 جلد در یک جلد.
- معارف و معاریف 330/1-331
- معارف و معاریف
- سپهر. ناسخ التواریخ 4/40-50+3/219-221-223
- قصص العلماء 59-65
- 283- ن. ک: مدرسی چهاردهی / داعیان پیامبری 153 - 172. + الادیان و الفرق و المذاهب، المعاصره 86 - 92. + فرهنگ فرق اسلامی 38 - 40

فهرست مطالب

2 طلوع اسلام
2 مکه در آستانه ولادت پیامبر اسلام ﷺ
2 نوری در تاریکی
5 حادثه مهم «اصحاب الفیل»
7 ولادت و کودکی پیامبر اسلام ﷺ
8 محمد ﷺ مظهر جوانمردی
9 ازدواج با حضرت خدیجه
11 بعثت خاتم پیامبران
13 ماجرای یوم الانذار
15 اولین دعوت آشکار و آغاز مخالفتها
17 مقاومت جاودانه
22 مهاجرت به حبشه
24 حوادث سال ششم بعثت
26 هجرت به یثرب
28 یک ملاقات تاریخی
30 توطئه قریش و ایتار علی <small>رضی الله عنه</small>
33 خورشید جهان تاب
33 یثرب در آستانه یک تحول
33 از هجرت تا رحلت
34 سال اول هجری:

- 35..... سال دوم هجری:
- 36..... سال سوم هجرت،
- 36..... جنگ احد
- 39..... دلاور مردان قوای اسلام
- 42..... هند جگرخوار و غلام وحشی
- 43..... دفاع جوانمردانه امیرالمؤمنین علیه السلام
- 44..... نقش زنان مسلمان در عرصه نبرد
- 46..... سال چهارم هجری؛
- 50..... سال پنجم هجری؛
- 50..... حوادث سال پنجم
- 51..... جنگ خندق
- 53..... نقش ممتاز سلمان فارسی
- 54..... عامل اصلی غزوه خندق
- 56..... با شکوه ترین صحنه جنگ
- 58..... یک حادثه جنجالی
- 60..... سال ششم هجری،
- 62..... سال هفتم هجری؛
- 62..... بیعت رضوان و صلح حدیبیه
- 64..... متن صلح نامه حدیبیه
- 68..... اعلام رسالت و نامه به پادشاهان
- 70..... واکنش پادشاهان در برابر دعوت پیامبر صلی الله علیه و آله
- 73..... نامه پیامبر به پادشاه حبشه:
- 75..... نامه پیامبر صلی الله علیه و آله به حکام شام و یمامه
- 77..... غزوه خیبر؛
- 84..... حج عمره؛

85.....	سال هشتم هجری ؛
85.....	حوادث مهم این سال
87.....	جنگ موته
89.....	فتح مکه
92.....	پیروزی حق بر باطل
94.....	غزوه حنین
96.....	سال نهم هجری ؛
100.....	سال دهم هجری
100.....	مراسم حج سال دهم هجری ؛
102.....	در چهار راه تاریخ!
102.....	غدیر خم
104.....	غدیر خم در منابع عامه ؛
107.....	سال یازدهم هجری ؛
107.....	بزرگترین حادثه تاریخ اسلام
109.....	آخرین لحظات خاتم پیامبران ﷺ
112.....	توطئه سیاه
113.....	آغاز اختلاف
114.....	کودتای سیاسی سقیفه ؛
118.....	محمد ﷺ در اندیشه آینده:
125.....	بایکوت اقتصادی اهل بیت علیهم السلام
126.....	کودتای سقیفه و ارتداد مردم ؛
129.....	خلافت امام علی بن ابی طالب علیهم السلام
131.....	شیعه امامیه ؛
132.....	کادر منصوب امامت الاثنا عشر؛
136.....	پیشوایان معصوم اسلام

- 136..... 1 - امام علی بن ابی طالب علیه السلام
- 139..... 2 - امام حسن بن علی علیه السلام پیشوای دوم اسلام
- 140..... 3 - امام حسین بن علی علیه السلام پیشوای سوم اسلام
- 142..... «شهادت» نامه:
- 142..... «وصیت» نامه ؛ فلسفه قیام:
- 143..... شکوفائی قیام ؛ «مرگ سرخ»
- 143..... دستور العمل حسینی در تاریخ
- 143..... ماهیت حکومت یزیدی در تاریخ: (یزیدیان حاکم)
- 143..... خطاب به یزیدیان تاریخ:
- 144..... فرجام یزیدیان تاریخ:
- 144..... ای یزیدیان حاکم!
- 144..... شهیدان کامیاب در پگاه عاشورای تاریخ ؛
- 144..... پیام حسین در فراخنای تاریخ انسان:
- 145..... خطاب به حسینیان تاریخ، در حکومت‌های یزیدی
- 145..... 4 - امام علی بن الحسین علیه السلام پیشوای چهارم اسلام
- 146..... 5 - امام محمد بن علی علیه السلام پیشوای پنجم اسلام
- 147..... 6 - امام جعفر بن محمد الصادق علیه السلام پیشوای ششم اسلام
- 150..... 7 - امام موسی بن جعفر علیه السلام پیشوای هفتم اسلام
- 152..... 8 - امام علی بن موسی الرضا علیه السلام پیشوای هشتم اسلام
- 157..... 9 - امام محمد بن علی علیه السلام پیشوای نهم اسلام
- 158..... 10 - امام علی بن محمد علیه السلام پیشوای دهم اسلام
- 159..... 11 - امام حسن بن علی العسکری علیه السلام پیشوای یازدهم اسلام
- 160..... 12 - حجه بن الحسن العسکری عجل الله تعالی فرجه پیشوای دوازدهم اسلام
- 160..... غیبت صغری و نواب اربعه
- 163..... غیبت کبری و ظهور

- 165.....تلقی نادرست از حقیقت امامت
- 167.....رهنمودهای بنیادی
- 169.....مشخصه های اسلام امامت در قیام قائم آل محمد (عج):
- 171.....مدعیان مهدویت پس از غیبت و قبل از غیبت
- 182.....مدعیان نیابت خاصه در تاریخ اسلام از دیدگاه استاد
- 185.....طول عمر حضرت امام مهدی عجلایه
- 187.....اینک نمونه هایی از طول عمر افرادی که در گذشته زندگی می کرده اند:
- 194.....مذاهب پنجگانه در اسلام پس از رحلت رسول اکرم (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ)
- 194.....مذهب شیعه
- 194.....شیعه اثنی عشریه
- 194.....1 - شیعه اثنی عشریه:
- 196.....میراث امامان شیعه اثنی عشریه
- 197.....مهدی موعود و تشکیل حکومت جهانی او
- 201.....شیعه دوازده امامی در کشور ایران
- 204.....کلمه و عنوان شیعه در سخنان رسول اکرم (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ)
- 206.....حکومت های شیعه در جهان اسلام
- 206.....واقعه جانگداز «فخ»
- 207.....یحیی بن عبدالله:
- 207.....ادریس برادر یحیی بن عبدالله
- 208.....ادریس دوم فرزند ادریس اول:
- 208.....یحیی بن یحیی:
- 209.....یحیی چهارم:
- 209.....حکومت علویان در ایران در منطقه گرگان و طبرستان
- 210.....قبیله حمدانیان و مذهب تشیع
- 211.....فاطمیون و مذهب تشیع در آن عصر

- 212..... جوهر صقلی و بنای شهر قاهره
- 213..... حکومت و فرمانروایی سلسله آل بویه
- 214..... علی عماد الدوله:
- 215..... حسن رکن الدوله:
- 215..... احمد معز الدوله:
- 215..... عضد الدوله:
- 216..... جلال الدوله:
- 216..... کلمه دیلم از نظر اهل لغت:
- 217..... سرزمین دیلم و مناطق آن
- 218..... مذهب آل بویه از دیدگاه مورخان
- 219..... نسب آل بویه و خاندان آنها
- 220..... آل بویه در آغاز:
- 220..... تشیع در عصر آل بویه و شهرهای شیعه نشین
- 221..... شهر قم و وجه نامگذاری آن
- 223..... شهر قم و پذیرش اسلام
- 224..... کاشان شهر شیعه نشین
- 227..... مذهب و فقه جعفری
- 227..... وجه تسمیه
- 228..... زیدیه
- 229..... چگونگی رسمیت یافتن مذاهب اربعه اهل سنت
- 230..... چرا مذهب شیعه رسمیت پیدا نکرد؟
- 234..... سرکشی های منصور و آزار دادن امام صادق علیه السلام
- 239..... ایران و مذهب جعفری
- 242..... مذاهب اهل سنت
- 242..... ابوحنیفه و مذهب وی
- 244..... اهل حدیث و اصحاب راء

245.....	فرقه داودیه:
246.....	فرقه شافعیه:
248.....	آثار شافعی
249.....	فرقه حنبلیه:
252.....	فرقه مالکی
255.....	فرقه های اسلامی
255.....	«مقدمه»
257.....	فرقه ها و مذاهب اسلامی پس از رحلت پیامبر ﷺ:
260.....	اسامی فرقه ها؛
263.....	فرقه های شیعی ؛
266.....	فرقه های زیدیه ؛
266.....	«مقدمه»:
266.....	شخصیت «زید بن علی» علیه السلام
271.....	شخصیت زید:
273.....	شاگردان برجسته و مشهور زید بن علی علیه السلام
274.....	زید؛ قیام و امام معصوم:
276.....	مذهب زیدیه ؛
277.....	فرقه های زیدیه ؛
282.....	مذهب اسماعیلیه
282.....	اسماعیل بن جعفر بن محمد الصادق علیه السلام
282.....	مقدمه
283.....	مذهب، عقاید؛
285.....	فرقه های اسماعیلیه ؛
293.....	دو فرقه دیگر اسماعیلیه
297.....	دیگر فرقه های شیعه ؛

303.....	فرقه های خوارج
303.....	ماهیت خوارج
304.....	نام فرقه ها
306.....	معرفی فرقه ها
318.....	مکتب های کلامی
318.....	مقدمه:
318.....	تعریف علم کلام؛
319.....	پیدایش علم کلام؛
323.....	مکتب کلامی معتزله
323.....	تاریخچه نهضت معتزله
325.....	اصول پنجگانه مکتب معتزله؛
329.....	انشعاب در معتزله
329.....	فرقه ها؛
337.....	جمع بندی عقاید معتزله؛
339.....	مکتب کلامی اشاعره
339.....	1 - پیدایش؛
342.....	2 - عقاید اشعری؛
344.....	3 - ارکان مکتب اشعری
345.....	مکتب کلامی ماتریدی
347.....	فرقه های کلامی
347.....	1 - پیدایش
350.....	2 - فرقه ها؛
353.....	فرقه های کلامی
353.....	1 - پیدایش؛
353.....	«تناسخیه و حلولیه و غلاة در اسلام»

356.....	2 - فرقه ها
365.....	تصوف اسلامی «حلاج»
372.....	نهضت های فکری فرهنگی جهان اسلام
372.....	1 - نهضت حروفیه
377.....	2 - نهضت نقطویه
383.....	دیگر مذاهب و فرق اسلامی
383.....	1 - مذهب دروزی
385.....	2 - مذهب علویون
385.....	تاریخچه
387.....	عقاید
387.....	عقاید مذهب علوی بشرح زیر است:
390.....	ادله احکام شرعی چهار دلیل است:
391.....	فروع دین از دیدگاه علویون:
393.....	3- فرقه های غلاة در جهان اسلام
393.....	ماهیت غلاة
396.....	غلو و گزافه گوئی غلاة درباره پیامبر و ائمه علیهم السلام
397.....	بیزاری ائمه از غلات و توبیخ آنها
398.....	سخنی درباره عبدالله بن سبا
401.....	مهم ترین فرقه های غلاة و گزافه گویان
401.....	1- مذهب اهل حق
408.....	گفتگو با یک علی الهی!
411.....	2- فرقه بکتاشیه
413.....	دیگر فرقه های غلاة
413.....	3 - فرقه ابراهیمیه:
414.....	4- فرقه اثینیه:

- 414.....5- فرقه احدیه:
- 414.....6- فرقه اذریه:
- 414.....7- فرقه ازلیه:
- 414.....8- فرقه الحاقیه:
- 415.....9- فرقه اصحاب الزیغ:
- 415.....10- فرقه اصحاب الکساء:
- 415.....11- فرقه امریه:
- 415.....12- فرقه انازله:
- 416.....13- فرقه بهمنیه:
- 416.....14- گروه تفویضیه:
- 416.....15- گروه جبلیه:
- 416.....16- گروه جعفریه:
- 417.....17- فرقه حلمانیه:
- 417.....18- فرقه خصیبیه:
- 417.....19- فرقه سرغیه:
- 417.....20- فرقه شبک:
- 418.....21- فرقه عمیریه:
- 418.....22- فرقه غالیه:
- 418.....23- فرقه قتیبیه:
- 419.....24- فرقه قزلباشیه:
- 419.....25- فرقه کاکائییه:
- 419.....26- فرقه مشعشعیه:
- 420.....27- فرقه نصیریه:
- 421.....28- فرقه بابک خرم دین:
- 425.....29- فرقه مازیاریه:
- 426.....30- فرقه سنباذیه:

427	31- فرقه ابومسلمیه
430	4- فرقه شیخیه
430	مقدمه
430	1- بنیان گذاران و رهبران:
431	2- انشعاب ها:
432	3- عقاید و آراء کلامی
435	4- آثار
436	5- فرقه بابیه و بهائیه
436	پیدایش
436	1- پیدایش؛
438	چند نکته مهم
442	ادعای مهدویت و سرانجام آن
445	حوادث بعد از اعدام باب
448	2- احکام و تعالیم:
451	3 - آثار:
453	6- فرقه احمدیه
457	7- فرقه وهابیه
457	1 - پیدایش
462	2 - عقاید و آراء:
464	گفتگوی یک عالم شیعه با محمد بن عبدالوهاب:
465	3 - رهبران فرقه وهابیه:
467	4 - تهاجم و تخریب:
473	5 - کتبی که علیه وهابیت نوشته شده است:
476	دست استعمار و آئین وهابیت:
478	بی نوشت ها:

506..... فهرست مطالب